S. No. - 3136

8/5/82

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

3249

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

به پیشگاه معلای اعلیحضرت

محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه دانش‌پروری

که در عصر همایونش بیش از هر عصر دیگر

فضل و دانش در ایران تشویق گردیده و

کتاب انتشار یافته است.

سعیدی

انسان در تکاپوی تمدن

تألیف ادوین پالو ترجمهٔ محمد سعیدی

از انتشارات :

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر

و

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

بهمن ماه ۱۳۳۵

چاپ سپهر

با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین

تهران ـ نیویورک

مقدمه

اگر درست بنگریم میتوانیم در یابیم که از نهضت‌های مهم عصرما یکی نهضت تقدیر و تفسیر تاریخ بشر است و شماره‌ای از دانشمندان نامدار تاریخشناس عالم که در آن میان میتوان برای مثال از شپنگلر Spengler آلمانی‌وتوینبی Toynbee انگلیسی نام برد جریان وقایع و توالی حوادث جهانرا با نظری عمیق و روی‌اصول تحقیق وبااستناد بعلوم واکتشافات نوین مورد مطالعه قرارداده و پردهٔ بی خبری و اوهامرا که فضای بی‌کران تاریخ را تاریك ساخته بود بر داشته اند و دارند به‌ـ تدریج اسرار زندگانی انسان‌راکه صد هزاران سال عمر کرده فاش میکنند و صحنهٔ واقعی ادوار و احوال جهان را برابر دیدگان عبرت نسل حاضرنمایش میدهند.

شکی نیست عامل عمدهٔ نهضت جدید تاریخشناسی و تاریخنویسی همانا اکتشافات عصر ماست که از حدود صدوپنجاه سال باینطرف در نتیجهٔ شوق و ذوق وکوششهای خستگی ناپذیر مکتشفین پژوهنده و دلیر بعمل آمده است و می آید، امروز دیگر خطوط و نقوش قدیم وآثار و ابنیهٔ ویران عهد باستان و سکه‌ها والواح و ابزار و تصاویر و مصنوعات و نوشتجات ملل سالفهٔ عالم معمائی بی ارزش نیست بلکه معانی و مضامین آنهاکه از داستان دراز تمدن بشر حکایت میکنند بدست می آید و روز بروز روشنتر میشود و ادوارگذشته از مجهول بمعلوم و از ظلمانی به نورانی متحول می گردد لذا مشتاقان دانش این عصر سعادت و امتیاز خاصی دارند زیرا می توانند صحایف فرسودهٔ کتاب کهنهٔ داستان حیات انسانی را بدقت ورق بزنند و به راز بزرگ شگفت‌آور آدمیزاد تا آنجاکه امکان دارد واقف‌گردند واز آن وقوف درسهای بس مهم گیرند و عبرت های سترگ پذیرند و پند گذشتگان را که گوئی ندا میکنند :

تلك آثار نا تدل علينا فانظر و ابعدنا الى الاثار اجابت کنند .

یکی از مسائل که امروز در دانشگاههای جهان مورد بحث است اینست که آیا تاریخ را میتوان، درردیف علوم آورد . چنانکه میدانیم علم در اصطلاح دانشی است که روی اصول منطقی و مستند بقوانین باشد و بتوان بحکم آن قوانین نتایج صحیح گرفت و پیشگوئی کرد مانند علوم طبیعی و ریاضی. بحث اینست که آیا تاریخ هم برچنین اصول وقوانین استوار است و آیا میتوان ازمطالعهٔ احوال وحوادث گذشته قواعد کلی استخراج نمود و با استناد بآنها نسبت بآینده پیش بینیهائی کرد یا نه ؟ مثلا اگر ما علل واقعی ترقی یا انحطاط ملل را در گذشته رسیدگی کنیم آیا میتوانیم از آن برای آینده استفاده نمائیم ؟

دراین موقع باید گفت که در هر صورت از تواریخ مشوب افسانه وار نا معتبر با وجود فوایدی که ممکنست بر آنها مترتب گردد ، نتایج علمی نتوان گرفت . نیز باید تصدیق نمود که اکثر تواریخ بالخاصه تواریخ قدیمتر با افسانه و اخبار مجعول مخلوط بوده است و بیجهت نیست که یونانیان قدیم آنرا استوریا **Storia** میگفتند که هم معنی تاریخ میداد و هم قصه و داستان و کلمهٔ اسطوره واساطیر عربی ازهمان اصل یونانیست و مطابق همین تسمیه بسیاری از مورخین گذشته تاریخ را با اساطیر و وقایع را با داستان مخلوط کرده و مشوب میکردند و در این خلط و غلط هم نادانی مؤثر بود و هم تعصب و اغراض . و عجب اینکه از همان ایام قدیم یعنی از زمان مورخین یونانی و رومی نظیر هرودوت وتوکیدیدس و کزنفن و پلو ترخس و اریان و پلیبیوس کسانی به مخدوش بودن تاریخ پی میبردند و تا حدی کـه در آن ادوار امکان داشت به تصحیح و تصفیهٔ آن اهتمام ورزیدند. یعنی پیش از آنکه سبک انتقادی تاریخنویسی جدید ظهور کند آنان طرح آنرا ریختند .

الحق نباید غفلت کرد که در عالم اسلام هم از هزار سال پیش مورخین دقیقی مانند محمد بن جریر طبری که از ایرانیان دانشمند بود ظهور کردند که آنچه در توانائی آنها بود در ثبت و ضبط وقایع و اخبار دقت ونقادی بکار بردند و قریـب هشتصد سال پیش ابوالفضل بیهقی درکتاب مشهور خود که بنام تاریخ بیهقی شناخته

شده اهتمام نمود آنچه مینویسد مطابق با واقع باشد و از حقیقت انحراف نجوید و ششصد سال پیش یکی از مسلمانان شمال آفریقا بنام ابن خلدون بر خاست که توان گفت مبنای تاریخنویسی علمی را در «مقدمهٔ» تاریخ عمومی خود بنهاد. خود در آن مقدمه گوید که تاریخ دو جهت دارد یکی ظاهر آنست که از تقلب احوال و اقبال و زوال امم بحث میکند و دیگر باطن آنست که اساس آن بر تحقیق و تحری علل و پی بردن بعمق مسائل و تشخیص حق از باطلست و در طی آن مقال بر مورخین بی دقت خرافی که مطالب را بدون تمیز و انتقاد نقل میکنند خورده میگیرد و بعض تاریخنویسان پیش از خود را که نسبت بدیگران دقیق تر بوده اند مانند ابن اسحق و طبری و ابن الکلبی وواقدی و مسعودی با تقدیر نام میبرد و حقیقت اینکه درچنان زمانی یعنی قرن پانزدهم میلادی که هنوز تاریخنویسی علمی در مغرب زمین شروع نکرده بود و اخبار تاریخی با تعصبات مذهبی و سیاسی مشوب و منحرف می گشت ظهور مورخی باریك بین مانند ابن خلدون که تاریخ را بمقام علمی برساند شگفت آور است.

بعد از ظهور دورهٔ «رنسانس» در مغرب زمین نهضت تاریخنویسی انتقادی آغاز نمود و فکر ثبت جریان امور عالم با بی‌طرفی پیدا شد و در قرون تالی اشخاص تیز هوش نقادی مانند ولتر و منتسکیو در فرانسه و «گیبون» در انگلستان و «رانکه» در آلمان و «ویکو» در ایتالیا(۱) و امثال آنان درراه علمیت بخشیدن بتاریخ کوششهای فراوان بکار میبرند.

تاریخنویسی در عصرما رونقی دیگر گرفته و طرحی از نو ریخته‌اند وبیمبالغه علمی نوین بوجود آمده واز این حیث فواید زیادی بدروس تاریخ مترتب گشتند که گذشتگانرا از آن بهره ای نبوده است و اگر در علل پیدایش این دورهٔ نوین غور بیشتری نمائیم شاید سه عامل مهم در آن تشخیص خواهیم داد:

یکی آنکه تمدن امروز با وجود نقایص زیاد که دارد باز در تاثیر جنگهای بزرگ وتوسعهٔ روابط اقتصادی و سیاسی واجتماعی بین ملل و سهولت مسافرت و

معاشرت و کثرت انطباعات و انتشارات و افزایش وسایل اطلاعات و ظهور دانشمندان حقشناس و بسط دانشگاه ها و تدریسات و اجتماعات بین‌المللی و انتباهات خاص در نتیجهٔ حوادث مهیب جهان مؤلفان و استادان همهٔ ملل به‌نقد علمی و بیطرفی و قضاوت منصفانه و بردباری و تتبع و دقت پرداخته‌اند و تعصب خام و خود کامی و خودپسندی جای خود را به‌بردباری و تقدیر حق و تصدیق براز ندگی دیگران میدهد. و اساسا نور علم ظلمت دروغ و تهمت یا بخود بستنهای بیجهت یا کتمان حقیقت‌را بتدریج از بین میبرد.

دوم آنکه چنانکه در فوق مذکور افتاد کاوشهای علمی امروز در تمام زوایای عالم و خوانده شدن خطوط قدیمه و ترقی عجیب علم باستانشناسی و راه یافتن به‌مجهولترین نقاط جهان و آزمودن سجایا و عقاید و روایات قبایل و ملل از بدوی و حضری اطلاعات تاریخی را بکلی زیر و رو کرده و عالمی جدید پر از شناسائیها و مشهودات و مکتشفات نوین بوجود آورده است و مورخ امروز قادر است بسیاری از مسائل و قضایای گذشته راکه در نظر سابقین مجهول بود پی ببرد و تاریخ خود را با خبرتی فزونتر و بصیرتی بیشتر تألیف کند.

(بهترین مثال این تحول مهم برای ما ایرانیان سر گذشت تاریخ باستان خودمان است که تا زمان ناصرالدین‌شاه اذهان عموم دراینباب مشوش بود و داستان و افسانه با هم و فریدون و ضحاك و هوشنگ با کوروش و داریوش توأم تلقی میشد حتی مرد دانشمندی مانند رضا قلیخان هدایت با اینکه در زمان خودش خطوط میخی بیستون که بلغت فارسی قدیم است توسط «رالنسن» انگلیسی بآخرین مرحلهٔ اکتشاف رسیده بود باز آنمرد هوشمند آن خطوط‌را خط قدیم گبرها مینامد و داریوش شاهنشاه ایرانرا پادشاه کلدانیها میداند که از طرف لهراسب در بابل سلطنت میکرده. اگر کسی دراین باب تردید داشته باشد در فرهنگ «انجمن آرا» تالیف آن مرحوم بلغت «بیستون» رجوع کند. ولی اکتشافات نوین کار خود را کرد و شصت سال ازانتشار «انجمن آرا» نگذشته یکی دیگر از رجال نامور ایرانی یعنی مرحوم حسین پیرنیا

« مشیرالدوله » تاریخ صحیح « ایران باستان » را ازروی ماخذ های جدید برشتهٔ تحریر کشید .)

سوم آنکه تاریخ در نتیجهٔ دو عامل مذکور در فوق یکنوع علمیت پیدا کرده و هر چند نمیتوان احکام آنرا مانند احکام ریاضی و طبیعی بنظر یقین نگریست از طرف دیگر با مقایسهٔ اخبار و آثار میتوان تا آنجا که در حدود طاقت بشریست درحق گذشته و گذشتگان بخصوص از لحاظ رشد وفرهنگ ملل اطلاع نسبةً درست پیدا نمود و با سنجش علمی تحولات ادوار گذشته شالودهٔ صحیحی برای آینده ریخت و مهمتر از همه آنکه با تدریس تاریخ درست و نمودار ساختن ارزشهای فرهنگی هر یك از ملل عالم و نشان‌دادن خسارات عظیمی که در نتیجهٔ نادانی و تعصب وخود کامی دربسیط زمین بفرزند آدمی روآورده میتوان افکارجوانان جهان‌رابراه‌راست هدایت کرد و بدین واسطه دنیای متمدنرا برای یك تفاهم و تعاون بین المللی سوق دادتا بمرور زمان وگردش جهان همهٔ ملتها دریابند که ما برای ستیزگی و خونریزی و غارت میراث تمدن یکدیگر نیامدیم بلکه برای همکاری و همدستی و همدلی آمدیم و میتوانیم بجای جنگ وکشتار وویران وتار و مار ساختن خانمان مشترك خود که این کرهٔ زمین باشد از در صلح و برادری درآئیم وکلیه قوای خودرا درراه آبادی و آزادی صرف کنیم و ملیاردها وجوه و مصالح را که مبدل بدود میکنیم خرج راه رفاه انسانی نمائیم و از این زمین بهشت برین سازیم و زور وستم و تجاوز وجنگ و بیماریها و فسادها و تیرگیها را از ساحهٔ جهان انسانی بر اندازیم و همهٔ ملتها باحوال هم معرفت پیدانمائیم وتنها فضیلت ما نسبت بهم فضیلت نیکی و تقوی باشد مگر فرمودهٔ قرآن که چهارده قرن پیش در سورهٔ حجرات چنین آمده تحقق پیدا نماید :

« یا ایهاالناس اناخلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم » ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را

ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا بحال یکدیگر معرفت حاصل کنید و گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیز کارترین شده است .

بدیهیست با این مقدمات تدریس تاریخ در زمان ما اهمیتی بسزا پیدا کرده و نه تنها مدارس ابتدائی و متوسطه بلکه مدارس عالی هم در برنامهای خود موقعی خاص برای آن قائل شده‌اند . بخصوص که مؤلفین و مدرسین در طرز تألیف تاریخ و روش تدریس آن راه نوی پیش گرفته . تاریخ دیگر عبارت از تقریر وحفظ طوطی وار یکسلسله حوادث نیست بلکه عبارتست از شرح وقایع باذکر علل و نتایج آن و وصف مراحل و محصولات تمدن امم و بررسی دقیق سیر فکر بشر و نتیجه گرفتن از این مطالعات برای آینده که این عمل استنتاج رادر واقع فلسفهٔ تاریخ توان نامید .
از ملتهائیکه در زمان حاضر بواسطهٔ داشتن وسائل تحقیق در تاریخ وفرهنگ ملل جهان بررسیهای بس سودمند بجا میاورند ملت آمریکاست و حقیقت اینکه دانشمندان و استادان آنکشور در تهیهٔ کتابهای تاریخی سبك و سلیقهٔ بسیار علمی ومثمر اتخاذ کرده‌اند بطوریکه اکثر کتب آنان درتاریخ عمومی در عین سادگی وعموم فهمی محتوی مهمترین و برگزیده ترین مطالب ووقایع روزگاران باستان ملتهاست . هم ساده نوشتن و هم مطالب را جالب و جذاب قراردادن وهم مهمترین و سود مندترین جهات تاریخ را برگزیدن الحق هنریست و بعض استادان ومؤلفان عصرما چنین هنری را دارا هستند . نمونه میتوان از این نوع مورخین در امریکا برستد J Breasted را نام برد که تا شانزده سال پیش زنده بود وقبل ازجنگ بایران هم آمد . تألیفات این شخص در باب خاورمیانه بخصوص مصر نمونهٔ کامل سبك تاریخنویسی جدید است .
و طول وتفصیل این حوادث تاریخ را بطوری ماهرانه خلاصه نموده که حقایق تاریخی شکل داستان شیرینی را پیدا میکند و در عین حال خطوط برجستهٔ وقایع و اصول فرهنگ ملل وعوامل ترقی وانحطاط اقوام ودرسهای مهم مرور زمان وتوالی حدثان در منظر خوانندهٔ دقیق مجسم میگردد و انسان سیر تمدن عالم و تحولات جامعهٔ امم را بچشم میبیند .

میتوان گفت کتاب حاضر نیز که بقلم نویسندهٔ فاضل ارجمند آقای محمد سعیدی بفارسی گویا وروانی ترجمه شده از همان رقم کتابهای نوین است که سزد از اهتمام وتشویقی که مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین درراه توسعه ونشر آن بعمل آورده سپاس گذاری نمود .

این کتاب توسط دو نفر ازاستادان تاریخ بنام پاهلو (Edwin w. pahlow) استاد درس تاریخ دانشگاه ایالت (اوهایو) واستورنس (Raymond p. stearns) استاد تاریخ در دانشگاه ایالت ایلینویس امریکا تهیه شده . همانطورکه مؤلفین در مقدمهٔ این کتاب سودمند اشارت کرده‌اند در تألیف و تدوین آن آخرین گزارشها و مطالعات مهم و متعدد محافل فرهنگی امریکا که در باب سنخ مطالب و طرز تدریس تاریخ تهیه شده مورد استفاده قرار گرفته است و میتوان گفت هدف عمده و مشترك همهٔ آن گزارشها اینستکه چنان مطالب و چنان تدریس بتواند جوانانرا صاحبنظر بار آورد و آنان مسائل غامض اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گذشته و حال را نیك پی ببرند و معایب و محسنات انواع و اشکال حکومتها و فرهنگها را خود دریابند و روحیهٔ آنان چندان نیرومند و نظر آنان چندان روشن گردد که با هر بادی از جا نجنبند وبا هر سازی نرقصند بلکه دارای متانت فکر و عمق نظر گردند و موضوعهای مهم اجتماعی عصرخودرا نیك بسنجند .

پس درس تاریخ دیگر درس قصه و نقالی نیست بلکه از دروس حیاتی است و جا دارد اولیای فرهنگی ایران در تکمیل و توسعهٔ آن حد اعلای اهتمام رابکاربرند که یکی از طرق آن برگزیدن و ترجمه یا اقتباس بهترین تألیفات تاریخی دانشمندان مغرب زمین است و بدون تردید کتاب حاضر یکی از آنهاست و مایهٔ خوشوقتی است که این کتاب توسط نویسندهٔ زبردستی مانند آقای محمد سعیدی بزبان فارسی نقل شده و اینك پا بمیدان مطبوعات ایران میگذارد . آقای سعیدی سالهاست با مقالات و و تألیفات سودمند دلپسند خودشان بعالم فرهنگ ایران خدمت میکنند . در همین

فن تاریخ هم سوابق شایان و خدمات نمایان داشته‌اند و برای مثال کافیست که از دو ترجمهٔ مهم ایشان نام ببریم یکی «خلیج فارس» تألیف ویلسن (Arnold T. wilson) است که بهترین کتاب در باب تاریخ و اهمیت اقتصادی خلیج فارس و دیگری «جنگهای ایران و روم» تألیف پروکوپیوس (Procopius) مورخ معروف رومی قرن ششم میلادی که یکی از منابع و مآخذ مهم تاریخ عمومی کشور ماست و پژوهندگان تاریخ ایران از آن بی نیاز نتوانند بود و هردو کتاب در سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ شمسی در طهران بطبع رسیده . امید است جوانان ما از مطالعهٔ دقیق اینگونه کتابها بخصوص کتاب حاضر استفادهٔ کامل نمایند و بگنجینهٔ دانش و بینش خود بیفزایند .

دکتر رضا زاده شفق

طهران دیماه ۱۳۳۵

فهرست



قسمت اول

ملاحظاتی چند دربارهٔ تاریخ و ارتباط آن با زندگی امروزی ما صفحهٔ ۱

فصل اول - مورخین هم مانند کارآگاهان از اشیائی که بدست میآورند نتیجه میگیرند « ۳

فصل دویم - کاروان حرکت میکند « ۱۸

قسمت دوم

در بیان وقایعی که در شرق نزدیك اتفاق افتاده است : از زمان ساختمان اهرام تا جنگ ماراتون (تقریباً از ۳۰۰ ق.م تا ۵۰۰ب.م)

فصل سوم - نگاه اجمالی بتاریخ طولانی مصریان « ۲۸

فصل چهارم - نگاه اجمالی بتاریخ طولانی اقوام دیگر « ۳۹

قسمت سوم

در بیان حوادثی که در هزارهٔ یونان یعنی از زمان هومر تا عهد مسیح اتفاق افتاده از هزار پیش از میلاد تا سال اول میلادی

صل پنجم - چگونه ملت یونان ظهور کرد و برای خود در تاریخ بشر فصلی گشود « ۵٤

فصل ششم - عصر طلائی یونان « ۷۱

فصل هفتم - تاترنویسان - مورخان و هنرمندان « ۹۰

قسمت چهارم

فصل هشتم - سرگذشت قومی بزرگ که جمهوری بزرگی برپا کرد
و برعالم مدیترانه دست یافت و باوج قدرت و ثروت رسید » ۱۰۷
فصل نهم - سرگذشت رم : دو قرن سرفرازی وقدرت - سه قرن
انحطاط و زوال » ۱۲۵
فصل دهم - دو نیروی تازه نفس » ۱۵۱

قسمت پنجم

هزارهٔ قرون وسطی (از پانصد تا هزار و پانصد میلادی)
فصل یازدهم - تفصیل حوادثی که دریك دورهٔ طولانی آشفتگی
و بی‌نظمی رخ داده است » ۱۶۰
فصل دوازدهم - دوران رونق و اعتبار کلیسا در قرون وسطی » ۱۷۹
فصل سیزدهم - زندگانی در شهر و آغاز پیشرفت علوم وصنایع در مغرب » ۱۸۷
فصل چهاردهم - ظهور ملیت های مستقل » ۲۰۸

قسمت ششم

تاریخ پانصد سالهٔ عصر جدید (قسمت اول تا زمان انقلاب فرانسه)
دوره‌ای که دنیا در آن بسرعت تغییر کرد وحوادث و انقلابات
عمده نیز در آن ظهور نمود .
فصل پانزدهم - در بیان آنکه چگونه انسان معتقدات دینی خود را با
تغییراتی که درمحیط زندگی او رخ داده است تطبیق کرده است » ۲۱۲
فصل شانزدهم - مطالعهٔ اجمالی درپیشرفت های اقتصادی وسیاسی اروپا
در قرن شانزدهم » ۲۱۷
فصل هفدهم - در بیان تغییراتی که درطرز تفکر مردم و درموسیقی
اروپائیان رخ داد ۲۲۹

فصل هیجدهم ـ داستان دو دولت سرمایه‌دار که باسلاطین خود بسختی و خشونت رفتار کردند « ۲۳۹

فصل نوزدهم ـ تفصیل ارتقاء وعظمت فرانسه وانحطاط وزوال‌قدرت‌اسپانیا و مصائبی که بآن وارد شد « ۲۷۶

فصل بیستم ـدربیان پیشرفت وترقی‌فنون وصنایع درقرن هفدهم « ۲۸۹

وقایع عمدهٔ قرن هیجدهم

فصل‌بیست ویکم ـ دربیان کیفیت تغییرات‌ارضی که دراروپا رخ داد « ۲۹۸

فصل‌بیست و دویم ـ در بیان جنبه های خوب وبدی که‌درکشورهای عمدهٔ سرمایه داری بظهور رسید « ۳۱۱

فصل‌بیست وسوم ـ دربیان آنکه چگونه دستهٔ‌کوچکی از اشراف ونجبا دراثرخود خواهی وسود پرستی یکملت ۲۵ملیونی را بورطهٔ انقلاب وورشکستگی کشید « ۳۲۶

قسمت هفتم

نیمهٔ دویم هزارهٔ جدید (قسمت دویم از انقلاب‌کبیر فرانسه)
دوره‌ای‌که علم و دموکراسی بسرعت رشد وتوسعه می‌یابد ولی تازه فهمیده است‌که خود آنهم نمیداند بکجا میرود

فصل‌بیست‌وچهارم ـ دربیان آنکه چگونه ملت فرانسه خواستار اصلاحات بود و بانقلاب دست زد وچگونه ناپلئون انقلاب رااز بین برد و اروپا او را از میان‌برداشت « ۳۵۰

فصل بیست وپنجم ـ جنبش‌های‌آزادی خواهی دراروپا (۱۸۷۰ـ ۱۸۳۵ تازه) ۳۷٤

فصل بیست‌وششم ـ دربیان‌کیفیت رشد اقتصادی و فرهنگی ملل اروپا و آمریکا از۱۸۱۵ تا ۱۸۷۰ « ۳۹۵

فصل‌بیست‌وهفتم ـ دربیان پیشرفتهای اقتصادی وفرهنگی اروپاو آمریکا در سالهای میان ۱۸۷۰و۱۹۱٤ ٤۱۸

فصل بیست وهشتم - در بیان پاره‌ای حوادث عمده که در انگلستان و آلمان و فرانسه رخ داد ۱۸۷۰ و ۱۹۱۴ « ۴۲۹

فصل بیست و نهم - در بیان کیفیت نفوذ تمدن اروپا در خاوردور و آثار و عواقب عظیم آن « ۴۴۱

فصل سی‌ام - بقیهٔ تاریخچهٔ حوادث دنیا تا آغاز جنگ جهانی اول « ۴۶۶

فصل سی‌ویکم - اوضاع جهان هنگام جنگ درزمین ودریا ودر کنفرانسهای صلح « ۴۷۹

فصل سی ودویم - در بیان آنکه پیمان صلح ورسای محکوم بشکست شد و دنیا هم نتوانست بجای آن شالودهٔ استوار تری برای صلح بریزد « ۴۹۸

فصل سی‌وسویم - در بیان حوادث جنگ جهانی دوم که سراسر دنیارا بخاک و خون کشید « ۵۳۱

فصل سی‌وچهارم - دنیای معاصر در تکاپوی صلح « ۵۶۶

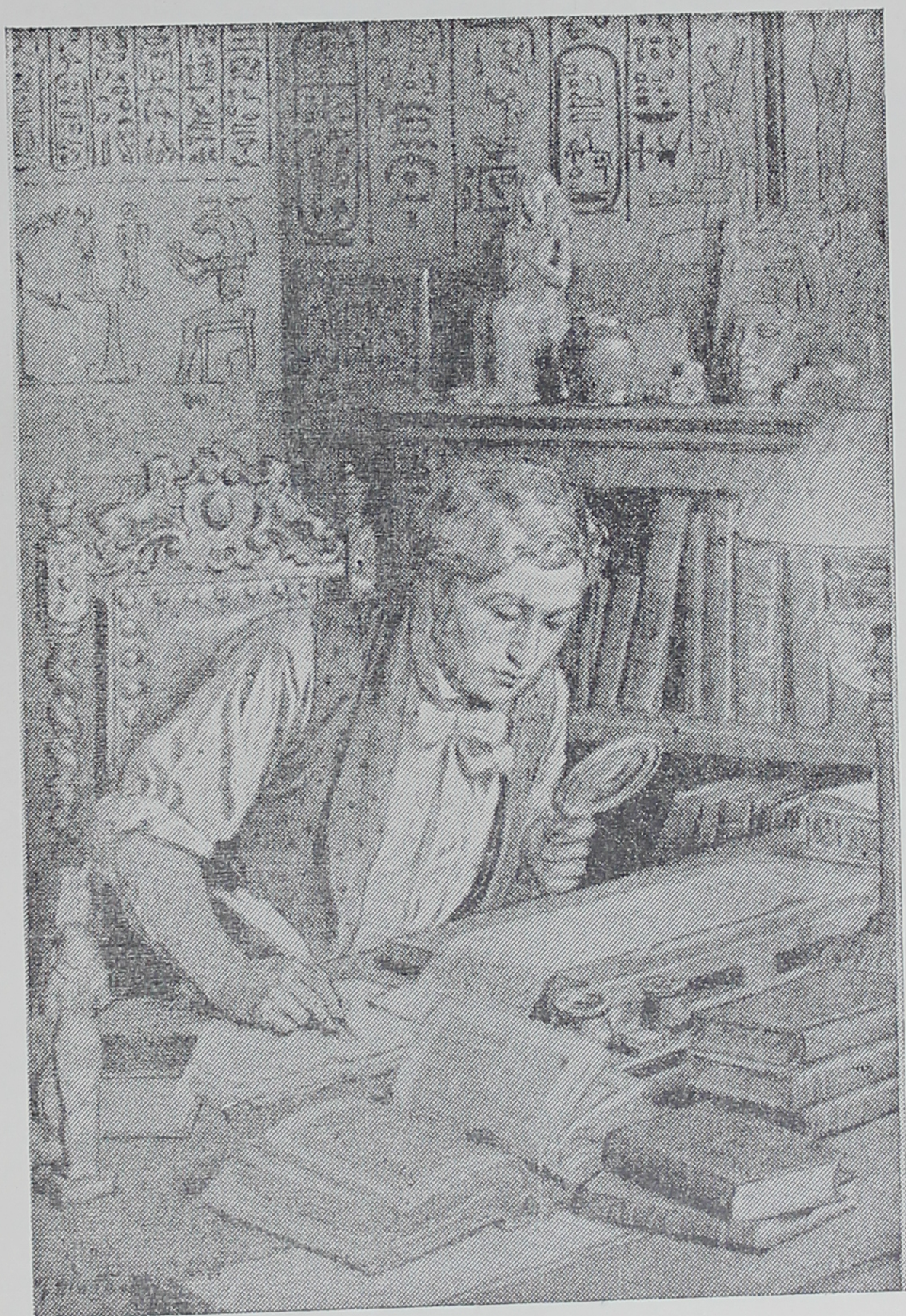
فصل سی‌وپنجم - نظری بگذشته و آینده « ۶۱۳





قسمت اول

ملاحظاتی چند درباره تاریخ و
ارتباط آن با زندگی امروزی ما



فصل اول

مورخین هم مانند کارآگاهان ازاشیائی که بدست میآورند نتیجه میگیرند

۱ - فهم مطالب و آزمایش آن

کاشفین اسرار شرلوك هولمس کارآگاه معروف انگلیسی که همه کس داستان عملیات اورا خوانده است در کتاب « مطالعه اوراق ارغوانی » ازطرف اداره پلیس لندن مأمور کشف معمای قتل یکنفر سیاح امریکائی میشود. هولمس پس ازمعاینه جسد ومحل قتل گزارش میدهد که قاتل شخصی بوده بلند قد و جوان که کفش زمخت وپنجه پهن پوشیده وسیگار میکشیده است و باتفاق مقتول در یك درشکهٔ چهار اسبه بمحل قتل آمده واسبیهم که درشکه را میکشیده سه نعل فرسوده ویك نعل نوداشته است وباقرب احتمال قاتل دارای صورتی سفید و مهتابیو ناخنهائی بلند دردست راست بوده است.

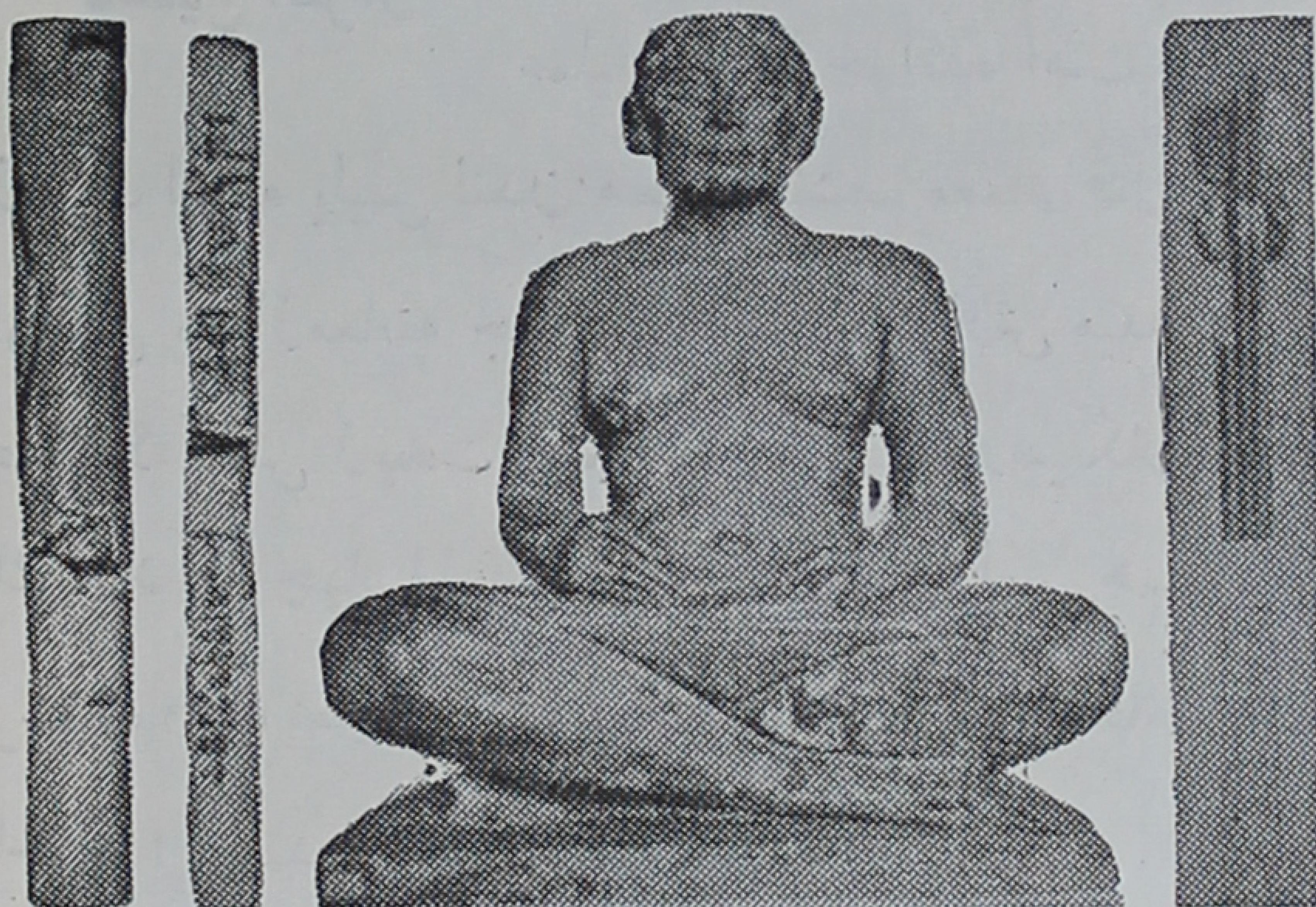
دقت و استنتاج - حوادث بعدی ثابت کرد که حدسیات شرلوك هولمس درست بوده و اساساً طریقهٔ که او درکشفیات خود بکار میبرده بسیار صحیح و در عین حال خیلی ساده وعادی بوده است یعنی مبنای آن مطالعه دقیق وقوه استنتاج است و آنچه که باعث شهرت و معروفیت او در کارآگاهی شده است همانا وجود این دو قوه دراو بوده است.

این هردو قوه رامورخین بکارمیبرند - قوه مطالعه و استنتاج کم و بیش درهمه ماها موجود است وهر روز آنرا بکارمیبندیم چنانکه قسمت اعظم کامیابیهای ما درزندگانی مرهون همین دوعامل و طریقهٔ بکار انداختن آن می باشد.

مورخین ومخصوصاً مورخین اعصارقدیم نیز مشمول این قاعده‌اند وهرچه قوه

مطالعه واستنتاج خود را بیشتر بکاراندازند نتایج بهتری از تحقیقات خود میگیرند زیرا موادومصالحی که تاریخ از آن ساخته میشود بسیار کمیاب ومعدود است و غالب آنها هم بیزبان و غیر گویا هستند مانند بناهای خرابه و سلاحهای جنگی و اسباب و لوازم خانه‌داری .

در مواردی هم که آثارمکتوبی بدست مورخین میافتد آنقدر ناقص و نارساست که بزحمت میتوانند تاریخچه قابل اعتمادی از آن بسازند . مثلا مورخ طومار پاپیروسی (۱) از اینجاو کاغذ پوستی از آنجا پیدامیکندو تازه سقطات مطلب درمیان آنها بقدری زیاد است که بزحمت میتواند حوادث ووقایع را بهم ربط واتصال دهد.



یکی ازمستوفیان مصری بااسباب ولوازم تحریر او
(طومار پاپیروس — دوات و قلم نی)

از اینها گذشته آماری هم که ازاعصار قدیم باقی مانده بر سبیل تصادف واتفاق بوده و کسی آنها را بخاطر مورخین ضبط و نگاهداری نکرده است وبنابراین کارمورخ نیز بهمان دشواری کار کار آگاه است وطریقهٔ او نیز همان طریقهٔ تدقیق واستنتاج است واتفاقاً نتایجی راهم که در کشف حوادث گذشته بدست میآورند بهمان درجه کشف جرائم جذاب وخواندنی است.

۲ - یك مفتاح سنگی مهم

داستان یك معمای بزرك . در اعصار خیلی قدیم کاهنان مصری طریقه ای برای کتابت اختراع کرده بودند که یونانیان بعدها آنرا بنام هیروگلیف یا «نقوش مذهبی»

---

(۱) پاپیروس یکنوع کاغذ مصری بوده است که آنرا باالیاف نی میساختند و کلمه پاپیروس اسم همین نی است. قلم آنها ازهمین نی بوده که سر آنرا میتراشیده‌اند و مرکبشان نیز عبارت از مخلوطی ازدوده وصمغ بوده است .

نامیدند. حروف این خط در ابتدا عبارت بود از صور اشیاء مثل ∞ بجای چشم ولی بعدها صور اشیاء بجای مفاهیمی که از آن اشیاء اقتباس شده بود بکار میرفت و کم کم ازهمین صور الفبا بوجود آمد.

این طریقهٔ کتابت یعنی هیروکلیف تامدت چندین صدسال درسرزمین مصر رائج بود و کاهنان بیشماری بهمان خط مطالب خود را نوشته‌اند لیکن بتدریج این خط منسوخ شد وطریقه سهلتری جای آنرا گرفت و کار بجائی کشید که دیگر کسی زنده نمانده بود که بتواند این خطوط را بخواند. بدینطریق کلیه خطوط حجاری شده بر روی معابد وستونهای یادگاری و کلمات مکتوب در طومارهای پاپیروس رفته‌رفته لایقرء شدو تامدت دوهزار سال درجزو اسرار و معماهای لاینحل در آمد تا بالاخره درسال ۱۷۹۹ مفتاح کشف این معما بدست آمد.

مفتاح. در آن تاریخ ناپلئون درمصر بود وسربازان اودرموقع کندن خندقی دراطراف مصب نیل لوحه سنگی کشف کردند که توجه فرانسویان را بخود جلب نمود. برلوحه مزبور کتیبه بود بسه خط یکی یونانی یکی هیروگلیف ویکی هم بزبان عادی ومعمولی مصری و آنچه ازقرائن برمیآمد این هرسه نوشته راجع بیک موضوع بوده است مثل اعلانات امروزی ما که غالباً آنرا بچندزبان برای استفاده خارجیان مینویسیم. اگر این حدس مقرون بصواب بود مفتاحی برای کشف این راز دو هزارساله بدست می‌آمد زیرا خط یونانی را همه کس میتوانست بخواند.

ازقضا این حدس درست در آمدولی حل معما بآسانی صورت نگرفت ومتجاوزاز بیست سال محققین ومورخین روی این کتیبه زحمت کشیدند تاعاقبت شخصی بنام «ژان فرانسوا شامپلیون» طریقه خواندن این خطوط را کشف کردواز آنزمان ببعد طومارهای پاپیروس اسرار نهفته مدنیت کهن سال فراعنه را یکی بعدازدیگری فاش نمود.

۳ - یك مفتاح سنگی دیگر

اسراری که ازاهرام بدست میآید - هرم کبیر واقع در ساحل غربی نیل تقریباً هفتصد وپنجاه پا قاعده آنست ونزدیك بچهار صدوهشتاد پا ارتفاع آن ازسطح

صحرا . این هرم از قطعات بزرك سنگهای آهکی ساخته شده و با یك نگاه اجمالی مشاهده میشود که قسمتی از این سنگها چنان با مهارت بهم وصل شده است که گوئی هم اکنون از زیر دست بنادر آمده است .

بنا بقاعده تدقیق و استنتاج از نکاتی که درباره این هرم گفته شد مسائل زیر معلوم میگردد :

هرم کبیر را دست انسانی ساخته است - برای ساختمان آن عده زیادی از افراد بشر بکار پرداخته‌اند - مردمی که این هرم راساخته‌اند از توحش دور بوده و مراحل زیادی ازتمدن را پیموده‌اند - مردم مذکور در منازل واقامتگاههای ثابت سکونت داشتند وغذای روزانه خودرا براحتی بچنك میآورده‌اند چنانکه همه آنها مجبور نبوده‌اند پیوسته اوقات خود را بشکار یا ماهیگیری یاحتی زراعت بگذرانند.

مسکن و لباس - این مردم گذشته از غذا مسکن و لباس هم داشته‌اند . مسکن علامت وجود مواد و مصالح ساختمانی ازقبیل گل و چوب وسنك وهمچنین اطلاع از فن ساختمان است . لباس علامت وجود پوست و منسوجات است (از قبیل منسوجات پنبهٔ وپشمی و کتان) . پوست وپشم علامت آنستکه حیوانات اهلی و وحشی در دسترس بوده‌اند . پوست حیوانات وحشی علامت آنستکه اسلحه یا تله داشته‌اند - پارچه کتان علامت آنستکه میتوانسته‌اند الیاف آنرا بهم ببافند . غذا علامت آنستکه نباتات وحیوانات وجود داشته و آنها بشکار وصید ماهی وقت میگذرانده‌اند ولوازم پخت وپز داشته‌اند وبنابراین آتش را هم میشناخته‌اند .

بنابراین هرم کبیر خود دلیل گویائی است که مصریان عصر اهرام دارای همه این وسائل بوده‌اند .

خانواده - کسانیکه این هرم را ساخته اند بدون شك دارای پدرو مادر بوده‌اند وعده ای از آنهاهم قطعاً صاحب زن وفرزند بوده اند . هرجا « بچه » باشد علامت آنستکه در آنجا اسباب بازی و بیماری و پرستاری و طبابت هم وجود دارد و چون بچه ها باید تعلیم وتربیت فرا گیرند شاید کتاب و مدرسه هم در آنجا وجود

داشته است . وقتی بچه ها بحد رشد میرسند تشکیل عائله و خانواده می دهند .

برای این منظور محتمل است ملاو تشریفات عقدو ازدواجی هم موجود بوده است . بالاخره اینها مرده‌اند و لابد آن ها را دفن کرده‌اند و شاید هم جسد آنها را سوزانده‌اند .

حکومت ـ برای ساختن هرم کبیر خانواده های زیادی باید باشد تا کارگر به عده کافی تدارک شود برای آنکه این خانواده ها بنظم و آرامش زیست کنند حکومتی لازم بوده‌است و بودن حکومت دلیل وجود رئیس ومرئوس وقاضی ومأمور مالیات و صدها مأمور دیگراست .

زبان و معلومات ـ ساختمان هرم کبیر احتیاج بفهم وشعور فوق‌العاده داشته است . مردمی که آنرا ساخته‌اند نه تنها زبانی برای تکلم داشته‌اند بلکه طریقهٔ هم جهة کتابت واعدادی برای محاسبهٔ داشته اند .

غیر از این اسباب و ابزاری هم برای طراحی و خط کشی داشته وبدون تردید دارای ادواتی برای شکستن و قواره کردن قطعات سنگی بوده‌اند. ابزارو ادوات دلیل وجود فلزات است که آن نیز بنوبه خوددلیل وجود آتش وعلم استخراج معدن است چون در آن حوالی معدن سنگی یافت نمیشود وقطعات بزرك سنگی که در این هرم بکاررفته از مسافتی دور حمل شده بنابراین معلوم است که وسائلی جهة حمل ونقل دردست داشته‌اند ازقبیل قایق دررودخانه وارابه درخشکی.

تجربه ـ ازحجم عظیم هرم کبیر معلوم است که سازندگان آن دارای تجربه کافی بوده وچه بساکه اهرام کوچکتری نیزقبل از آن ساخته‌اند . بهمین ترتیب ده‌ها فقره‌اسناد دیگر رامیتوان مورد تدقیق واستنتاج قرارداد .

اما باید دانست که این تدقیقات واستنتاجات تامورد آزمایش قرار نگیرد نمی-تواند درردیف حقایق ثابته وارد شود .

بدیهی است برخی از این تدقیقات را با تجربیات واطلاعات شخصی خودمان می‌سنجیم (مثل آنکه مصریها طبیب و کاهن داشته‌اند).

برای این کار یعنی تدقیق واستنتاج و تحقق آن بوسیله آزمایش قواعد مخصوص علمی موجوداست که مادرجای دیگر باز بآن اشاره خواهیم کرد.

باستانشناسی علمی جدیداست - اگر خواننده متوجه باشد در اینجا هیچ اشاره نشد که هرم کبیر بچه منظوری ساخته شده است. از قراریکه مورخین میگویند این هرم مقبره یکی از فراعنه بنام «خوفو» یا بقول یونانیان «کئوپس» بوده که در سه هزار سال پیش از میلاد میزیسته است اما این حدس درست بنظر نمیرسد و باتدقیق در سنگهای تراشیده روی هرم علامتی که حاکی ازصحت این تصور باشد بدست نمیآید و برعکس آنچه ازمشاهده این سنگها برمیآید هرم مزبور بعنوان یادگاری ازجنگی بزرك یا وقوع معجزهٔ احداث شده است. اطلاعاتی که ما امروز درباره هرم کبیر وسایر ابنیهٔ قدیمی و مردمی که آنهارا ساخته‌اند داریم همه ثمرهٔ سالهای متمادی دقت و ممارست در کتیبه‌های این ابنیه و سایر منابع موجود بوده است وقسمت اعظم این زحمات رانیز محققین و مورخین عصر جدید متقبل شده‌اند. بدیهی است هنوز کاردشوار این محققین بپایان نرسیده و باستانشناسان همچنان بجدیت مشغول کاوشها و تحقیقات خود هستند.

۴ - ما همانیم که بوده‌ایم

آیا شمامعتقدید که همه حوادث تاریخی واقعاً رخ داده ؟: یکی از استادان تاریخ دردانشگاه انگلستان میگوید من فقط یك شاگردرا دیدم که معتقدبود حوادث تاریخی همه واقعا اتفاق افتاده وبقیه شاگردان بدون استثناء عقیده داشتند که تاریخ افسانه است و آنرا برای این ساخته‌اند که وقت عزیز آنهارا در مدرسه تلف کنند و ضمناً هم جماعتی از راه تدریس آن اعاشه نمایند. شاید همه مردم واقعاً این عقیده‌را داشته باشند و تاریخ را افسانه بدانند لکن کمتر کسی متوجه این نکته‌است که حوادث گذشته ارتباط مستقیم باحیات و وجود کنونی ما دارد.

چینی‌ها و هندو ها آسانتر از آمریکائیها و اروپائیان این نکته را

می‌پذیرند ـ باید تصدیق کرد که برای مردم مغرب زمین مخصوصاً امریکائیان (۱) قبول این نکته بسیار دشوار است که تاریخ مدنیت های گذشته و سوانحی که در زندگانی مللی چون مصر وفلسطین ویونان ورم اتفاق افتاده مستقیماً ارتباط با تاریخ و زندگانی خود آنها دارد برعکس هندیها یا چینی‌های امروزی بسهولت می‌پذیرند که تاریخ گذشته هند یاچین مربوط بخود آنها است و دلیل آنهم اینستکه امریکائیان و حتی اروپائیان دوراز مراکز تمدن اولیه خود زیست میکنند درحالیکه هندیها و چینی‌ها هنوز در همان مراکز مدنیت سابق خود زندگی مینمایند.

طبقات مختلف تمدن ـ شالوده تمدن کنونی ما دراعصاری بسیار قدیم که باصطلاح مورخین به عصر ماقبل یونان موسوم است در شرق نزدیک ریخته شده‌است. دورهٔ این تمدن چندین هزار سال طول کشیده و از این حیث بر تمام تمدنهای بعدی امتیاز یافته است.

طبقه دویم این تمدن برفراز خرابه‌های مدنیت اولی بوجود آمده ولی مرکز آن درسمت مغرب یعنی دریونان بوده است.

طبقه سویم نیز برفراز خرابه‌های طبقه‌دویم استوارشده است اما این بارمرکز تمدن بازبسمت مغرب پیش رفته وازرم سر درآورده است.

طبقه چهارم این تمدن مرکزش در اروپای غربی مخصوصاً فرانسه وانگلستان بوده است.

طبقه پنجم مراکز تازهٔ درامریکای شمالی وجنوبی ودراسترالیا بوجود آورده و این نقاط را نیز به‌تمدن اروپائی پیوسته است.

لیکن بایددانست که فقط‌مردمان دوره های اول تمدن یعنی بابلیها و مصریها بودندکه فرهنك و مدنیت را ازهیچ بوجودآوردند ودرحقیقت خودمبتکر آن‌بودند و اقوام ومللی که بعداز آنها آمدند اساس تمدن را از آنها اقتباس کردند و خود چیزهای تازه بر آن‌افزودند واین‌رویه هنوزتا بامروزهم‌ادامه داردکه ما آثار گذشته

(۱) اصطلاح «مغرب‌زمین» معمولا اطلاق میشود به تمدنی‌که در اروپای‌غربی وامریکا و استرالیاو افریقای جنوبی بوجود آمده است.

را میگیریم و برحسب اقتضای زمان آن را تغییر می‌دهیم و یا چیزی از خود بر آن میافزائیم.

شاید غربیان خوشبخت ترند - هرچند برای اهالی مغرب دشوارتر ازچینی ها وهندوهاست که بدانند تمدن آنها مربوط بزمان فراعنه مصراست لیکن از این حیث مغربیان خوشبخت‌تر از مشرقیان هستند که مدنیت آنها تغییرمکان داده وجابجا شده‌است زیرا همین تغییرمکان باقوام و ملل جوانترفرصت داده‌است که خود درصدد اخذو ایجاد تمدنی نوین بیفتند ونقاط ضعف ومعایب تمدن‌های کهن‌را دور بریزند.

این مقال مخصوصاً دردومورد یکی درمورد یونانیان‌قدیم ویکی در مورد امریکائیهای امروزی کاملا صدق میکند.

برای آنکه مطلب روشنتر شود مثالی از اختراع اتومبیل میزنیم. امریکائیان امروزی اتومبیل میسازند اما طریقهٔ که درساختمان آن بکار میبرند اینستکه چرخ وچکش و ابزار و ادوات وفلزات را از اقوام ما قبل تاریخ یا ما قبل یونان اقتباس کرده‌اند. ریاضیات عالیه واصول اهرم را ازیونانیان گرفته‌اند شیشه سازی‌را ازایتالیا و ماشین نفط سوز را ازآلمانها و دینام برق‌را از انگلیسها اقتباس کرده وخود نیز اختراعات دیگری بر آن افزوده‌اند واتومبیل را بصورت امروزی در آورده‌اند.

ازهمین مثال میتوان پی‌برد که تمدن امروزی ما چگونه براساس مدنیت‌های گذشته استوارشده است.

فایدهٔ تاریخ - فایدهٔ مطالعه تاریخ اینستکه انسان همین قاعدهٔ راکه راجع به اتومبیل مثل زدیم بتواند درموردسایر اشیاء ازقبیل رادیو وسینما ولکوموتیو یا خانه ومدرسه وکلیسا وامثال آن بکاربندد وببیند دیگران چگونه از تجارب گذشتگان استفاده کرده‌اند و خود نیز درصدد خوشه چینی از تجربیات دیگران برآید.

آنچه درباره آمریکائیان گفتیم درباره تمام اقوام و ملل امروزی عالم صدق میکند یعنی اصول مدنیت خود راازجاهای دیگراقتباس کرده‌اند. بقول معروف‌هیچ چیز درزیر آسمان تازه نیست وآنچه هم بنظرماتازه میآید در واقع عبارت از طبقه

جدیدی است که برشالودهٔ بنای کهنهٔ احداث شده وطبقات زیرین آن همان بنای قدیمی است . حتی علـوم و معارف جدیده هم کـه ازطرف علما و مخترعین عصر حاضر در دسترس ما گذاشته شده است بـاز مبنای آن علوم و اختراعات قدیمه بوده است و فی المثل بدون وجود اعداد وکلمات و اشکال هندسی و مداد و کاغذ و هزارها چیز دیگر که مورد استعمال علمای امروزی است پیدایش این علوم واختراعات محال میبود.

۵ - زمان و مکان در تاریخ

زمان ساکن است و انسان میگذرد - هرحادثهٔ تاریخی متضمن سه عامل عمدهٔ زمان ومکان واشخاص است یعنی هرواقعهٔ که بصورت ثبت تاریخی درمیآید روزگاری در مکانی اتفاق افتاده و اثرات آن شامل حال مردمی بوده است . راجع بزمان همه ما اشتباه میکنیم ومیگوئیم «زمان میگذرد» درصورتیکه، زمان ساکن است و حرکت ندارد و ازآغازوجود داشته و الی الابد هم وجود خواهدداشت.

اگر این اشتباه ازذهن مردم خارج میشد امیدآن میرفت که غالب مردم بصواب فکر کنند بدین معنی که اگرهمه میدانستند که انسان متحرك است نه زمان آنوقت متوجه میشدند که عامل محرك هم درحیات این عالم همانا انسان است ونه زمان آنوقت بیشترپی به فایده و خاصیت وجود خود میبردند و میفهمیدند که هر جنبش وحرکتی مربوط بارادهٔ خود آنهاست و همین قوه ارادی حرکت است که فرق بین انسان و نباتات را تشکیل میدهد .

هرگاه مردم عادت کنند که زمان را ساکن و انسان را متحرك و گذران ببینند آنوقت اقوام و ملل ماضی درنظر آنها صاحب حیات وحرکت خواهند بود که پیوسته بسمت پیش در جنبش و حرکتند نه آنکه چون مردگان بحال رکود باقی بمانند .

سنجش زمان - باآنکه زمان ساکن است وحرکتی نـدارد که بتوان آنرا سنجید معهذا ما پیوسته صحبت ازسنجش آن میکنیم ولی باید دانست آنچه را ما بنام زمان می‌سنجیم همان دوره کوتاه و محدودی است که انسان در آن زیست میکنند و

بجنب وجوش مشغول است . همین طریقه سنجیدن زمان یکی از بزرگترین اختراعات بشری است و تا انسان اطلاع کامل از اوضاع واحوال فلکی وحرکات کواکب بدست نیاورد نتوانست زمانرا بسنجد . مصریها در ۴۲۴۱ پیش از میلاد واحد زمان را که ماسال مینامیم کشف کردند وعده ایام آن را ازهمان تاریخ به ۳۶۵ روز تعیین نمودند .

اشکالاتی که از اختلاف تاریخ ناشی میشودـ اغلب مردم درموردسنواتی که در کتب تاریخ ذکر شده است دچار اشکال میشوند ولی باید دانست که این اشکال منحصر به آنها نیست وحتی مورخین و مخصوصاً مورخین اعصار قدیمه و قرون وسطی نیز باین اشکالات برمیخورند. دلیل آنهم اینستکه انسان تامدت مدیدی که در روی کره زمین زیست میکرد عادت بثبت حوادث و وقایع نداشت و وقتی هم شروع بثبت وقایع کرد تاریخ های مختلفی را برای خویش انتخاب می‌نمود: مثلا یونانیان مبدأ تاریخ را سال ۷۷۶ پیش ازمیلاد ورومیان ۷۵۳ پیش از میلاد و بابلیها سنه ۷۴۵ پیش از میلاد قرار میدادند . بدتر از همه آنکه یونانیان آغاز سال را اول ژوئیه ورومیان آنرا اول ژانویه قرار داده بودند وباز ازاینهم غامض تر آنکه تا قرن ششم در اروپا میلاد مسیح مبداء تاریخ نبود واز آن تاریخ ببعد هم تامدتی اروپائیان میلاد مسیح را مختلف حساب میکردند یعنی بعضی‌ها اول ژانویه و برخی ۲۵ مارس و عده دیگر ۲۵ دسامبر.

اشکال دیگری که در مورد محاسبه تاریخی پیش آمده اینست که تا زمان اختراع چاپ عده بسیار معدودی ازاسناد ومدارك مربوط بزندگانی بشر باقی مانده وبسیاری ازاسناد ومدارك اولیه دستخوش حوادث روزگار گردیده یابراثرحریق و موش خوردگی ازبین رفته است. بااین کیفیت جای تعجب نیست اگرمی‌بینیم مورخین و محققین تاریخ درمورد تعیین زمان اینهمه دچار اشکال میشوند .

استفاده از نقشه جغرافیائی ـ مردم معمولا همینکه اسم نقطهٔ را در روی نقشه جغرافیا یاکره پیدا کردند خیال میکنند محل آنرا درست یافته و می دانند در کجا واقع است در حالیکه مراجعه به نقشه باین ترتیب سطحی غلط است و

برای خواندن آن باید اولا فهمید نقطه مورد نظر درچه جهتی از محل اقامت شخص واقع است و ثانیاً فاصله تقریبی آن ازمحل توقف خود شخص چقدر است . بنا براین هروقت انسان به نقشه مراجعه میکند باید فوراً بیاد آورد که این نقشه خود دنیانیست ونه ازحیث اندازه ونه ازحیث قطع و شکل کمترین شباهتی را بزمین ندارد و فقط صفحه کاغذی است که دریا ها وکوه ها و شهرها و سایر نقاط جغرافیائی برای تعیین وضع وموقع نسبی آنها برروی آن علامت گذاری شده است .

همین حال رادارد کرهٔ جغرافیائی که مقصود اصلی از اختراع آن این بوده است که بایك نگاه اجمالی انسان بوسعت این دنیائی که در آن زیست میکند و به نسبتی که آب اقیانوسها باسطح خشکی دارد پی ببرد . بنابراین هر گاه درموقع نگاه کردن



« تاریخ عبارت ازشرح حال خانواده ها و داستان جزر و مد زندگی آنهاست »
(ویلیام هوهنزولرن تا مدت پنجاه سال با عصای سلطنت آلمان بازی میکرد -
چندی هم با یك تبر ساخت هلند هیزم شکنی میکرد !)

به کره قوه تصور خودرا بکارنیندازیم وبامشاهدهٔ آن فراخنای عرصهٔ جهان رادرنظر نیاوریم درحقیقت استفاده از آن نکرده ایم .

۶ - عامل انسانی در تاریخ

ورود افراد در صحنهٔ تاریخ - معمولاعادت براین جاری است که درموقع نگارش یا مطالعهٔ تاریخ ما بفکر عده کثیری از افراد بشر نمیافتیم. مثلا وقتی صحبت از سزار میشود ما معمولا او را تنها و منفرد در روی صحنه تاریخ می بینیم یا خیلی که وارد جزئیات شویم یادی از دوستان یا رقبای نظامی و یا قاتلین او میکنیم و دیگر غافل میشویم که در آن عصر میلونها نفراز افراد بشراورا احاطه نموده وبا او زیست میکرده اند. بهمین جهت حق اینستکه در موقع مرور تاریخ سزار بفکر قشونی باشیم که باتفاق او جنگهارا فتح میکردند یاسپاهیانی که بدست او منهزم میگردیدند یابفکر کارگران وصنعتگرانی باشیم که برای اواسلحه و مهمات ونیزه وسپر میساختند وکسانیکه آذوقه وسیورسات قشون اورا تدارك میکردند. یا بفکر خانواده وزن وبچه آنها و غلامان و معلمین و اطبائی که از آنها مواظبت میکردند باشیم، ماععمولا در موقع نگارش تاریخ عدهٔ کافی از افراد بشری را وارد داستانهای خود نمیکنیم تا تصویرسازی ما از زمانهای مورد بحث کامل باشد در حالیکه وقتی درست فکر کنیم میبینیم بدون وجود این اشخاص اصلا سزاری نمی توانسته است وجودداشته باشد.

یك اشتباه دیگر در موقع نگارش یا مطالعه تاریخ اینستکه شخص خودمانرا هرگز وارد صحنه آن نمیکنیم و خیال میکنیم تاریخ فقط مربوط باجداد ماست و ربطی بکارما ندارد درحالیکه باحتمال خیلی قوی ممکن بوده است یکی ازاجدادما درزمرهٔ سپاهیان سزار باشد زیرا عدهٔ ازافراد قشون سزاردرانگلستان وفرانسه ونقاط دیگر اروپا وحتی در آسیا وافریقا اقامت داشته ودرطی زمان با اهالی بومی خلطه و آمیزش کرده وبا آنها ازدواج نموده‌اند و بااینجهت بهیچوجه مستبعد نیست که هم امروزخون رومی درعروق من وشما در گردش باشد.

بدیهی است این نمونه من باب مثال ذکرشده وهمه مردم در هر گوشه دنیا روزی بیك کیفیتی با اشخاص و حوادث تاریخ ماضی ربط واتصال دارندو بطورقطع یکی ازاجداد آنها یادرزمان اسکندر یادرعهد کورش کبیر یا در موقع ساختن اهرام

مصر در یك نقطهٔ دنیا زیست میکـرده اشت و مسلماً کسی نمی تواند منکر این نکته بشود .

بنا براین هر کسی صفحات تاریخ را مطالعه میکند بجای آنکه فقط در فکر چند نفر ازمشاهیر عالم بشریت باشد که نام آنها در تاریخ ضبط است باید میلیونها افراد دیگر را نیز در ذهن خود مصور سازد و بخاطر داشته باشد که در هرجای دنیای قدیم حادثهٔ رخ داده است ناگزیر یکی از اجداد دوردست او در آنموقع درقید حیات بوده است و با ینجهة زندگانـی امروزی او جز دنبالـه حوادث قرنهای گـذشته چیز دیگری نیست .

چطور از تاریخ استفاده کنیم ؟ تنهاراه استفاده ازتاریخ اینستکه درموقع مطالعهٔ آن قوهٔ تخیل خود را بکار اندازیم و سختهم بـکار اندازیـم - برای آنکه تصویر روشنی از وقایع تاریخی و از سرگذشت اجداد خود درذهن خویش بپرورانیم باید بتصورات و اندیشه های دور ودراز متوسل شویم . فکر کنید که داروین پشت میز مدرسه نشسته ودرموقع مطالعه کتاب افکاراومشوش شود وبجاهای دیگر سیر کند . اول فکر او میرفت پیش اجدادش که اسامی آنهارا در تاریخ خوانده بوده است. پادشاهان ایرلند واسکاتلند . الفرد پادشاه انگلستان - شارلمانی امپراطورفرانسه - امپراطوران آلمان وسلاطین یونانی نژادقسطنطنیه. سپس دامنه افکارش کشیده میشد به امرای نورماندی و باواروساکس وطوه ار بلندی از اسامی دوکها و پاپها و کشیش ها وغیره .

هر کس دیگر هم که افکارخود را بدست تخیل و تصور بسپارد همین عوالم راسیر میکند و مثل داروین میتواند باجداد خود بیندیشد اما لازم نیست فکر آدمی پیوسته متوجه سلاطین و امرا و شاهزادگان باشد بلکه بسیارند کسانیکه در ردیف اتباع و حتی ملازمان این رجال بزرك بوده اند وشرح احوال آنها بمراتب شیرین ترین وخواندنی تر ازشرح احوالات سلاطین بوده است .

اما بهرطریق کـه راجع بگذشتگان میاندیشید وهریك از آنها راکه بجـای اجداد خود می پذیرید بیادتان باشد که اینها درتمام مدت عمرخود پیرو «پدر بزرك» نبوده اند و آنهـا هم دوران صباوت و جوانی داشته و مثل خود شما از مادر متولد

شده و در آغوش او پرورش یافته ومهر اورا بدل گرفته و بعدپا بمراحل بلوغ گـذارده و کارهائی کرده ویادگارهائی از خود گذاشته‌اند ویکروزی هم پیر شده اند .

پدرشما هم پدری وپدراوهم پدربزرکی داشته واین خطزنجیر همچنان تا آغاز پیدایش نسل بشری ادامه میبابد . وبنابراین نبایدهرگز تصور کنید که این رشته دریك جائی گسیخته‌است ونبایدنظرخانواده تاریخی خودرا ازخاطر محو نمائید .

وحدت تاریخ - بطور خلاصه عواملی که موجب پیدایش یك واقعه تـاریخی میشود از اینقراراست :

۱ - هر واقعه تاریخی مربوط بیك واقعه دیگر تاریخ است و از آنجا سرچشمه می گیرد .

۲ - هرواقعه دارای اثرات مختلف ونتایج عدیده‌ایست .

۳ - پارهٔ اشخاص این نتـایج‌را خوب میدانندو پارهٔ هم بد میدانند .

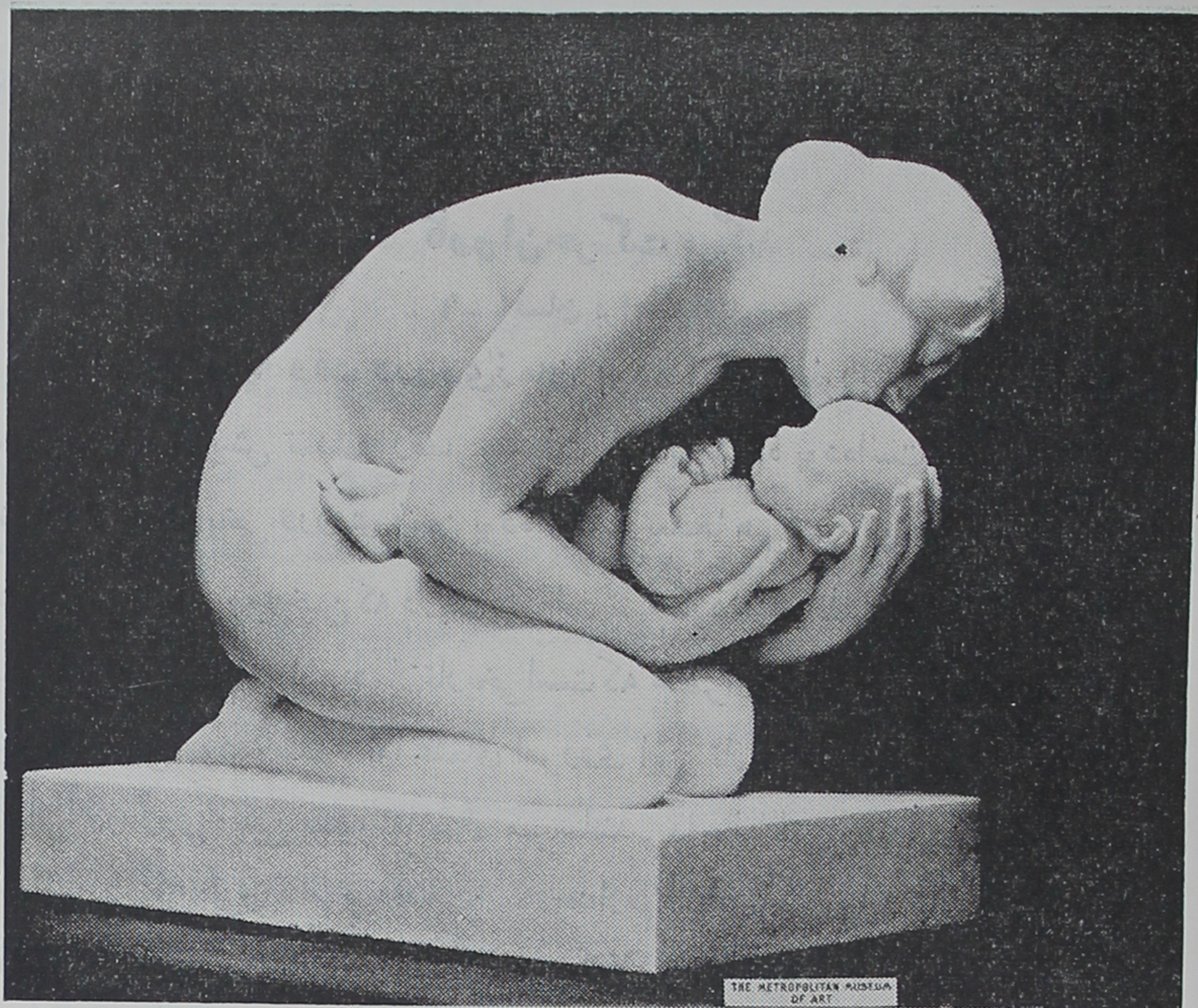
٤ - بسیاری ازنتایج حاصله از وقایع تاریخی در همین عصرو زمان خودما نیز محسوس است .

من باب‌مثال واقعه کشف امریکا را درسال ۱٤۹۲ نمونه قرار میدهیم وهمچنان که‌درباره هرم کبیر استنتاجاتی کردیم نتایجی‌هم‌ازاین‌واقعه میگیریم :

۱) این نکته مسلم است که اگر همراهـان کریستف کلمب میخواستند طریق ساختن کشتی وبافتن‌پارچه بادبان‌را تازه کشف کنند و برای نخستین بار فلز از معدن استخراج نمایند وکشتی‌رانی دردریاهای آزادرا پیش خود بیاموزنـد هرگز موفق بکشف امریکانمیشدند . همه این اختراعات واکتشافات میراثی‌بود که از گذشتگان بآنها رسیده بود .

۲)کشف امریکا معلوم است که تأثیرات‌شگرف‌و متنوعی در همه امور آن‌عصر داشت و هیچیك از مراحل زندگی بشری نبود که ازیك‌راهی وبیك‌شکلی تحت‌تأثیر این‌اکتشاف قرار نگرفته باشد :

دولت اسپانی وکلیسای آن ثروتی بی پایان اندوختند . بر اثر تجارت وسیعی که درامریکا براه‌افتاد عدهٔ ازخانواده‌ها متمول وثروتمند شدند و بدیهی است گاهی



نیز جماعتی ازاین تجارت زیان میبردند . کارخانه های کشتی سازی وصرافخانه‌ها وسایر شرکتهای مالی واقتصادی بازارشان گرم شده بود وبردامنهٔ فعالیت آنها افزوده بود . در مدارس ودانشگاهها نیزمطالب تازهٔ برای آموختن بشاگردان پیدا شده بود . بدین‌ترتیب کشف امریکا درهمه شئون زندگی مردم ازخانه وکلیسا گرفته تا حکومت و مدرسه ومؤسسات عمومی تأثیرعمیقی نمود .

۳) بدیهی است پس ازاین اکتشاف ، پارهٔ ازمردم تصورمیکردند ازپرتووجود آن منتفع شده‌اند وبرخی دیگر معتقدبودند که زیان برده‌اند .

٤) برای آنکه بدانیم کشف امریکا بوسیلهٔ کریستف کلمب هنوزهم درزندگانی روزانهٔ ما مؤثراست لازم است باین نکته توجه کنیم که تمدن امروزی امریکا برشالودهٔ مدنیت اروپائی زمان کریستف کلمب استوارشده‌است.

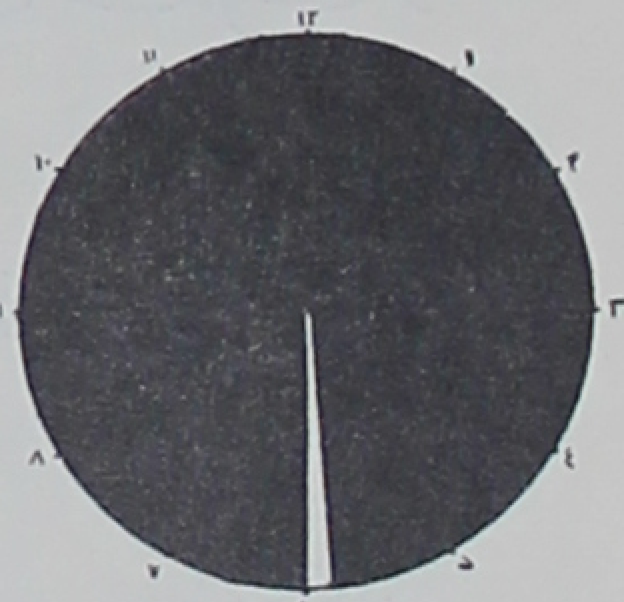
فصل دویم

کاروان حرکت میکند

۱- انسان براه میافتد

انسان ازچه وقت درروی زمین بوده است؟ بطوریکه ازاهرام مصر برمیآید درپنجهزارسال پیش تمدن درمصر پیشرفت بسزائی کرده بوده‌است. هیچکس نمیداند انسان ازچه تاریخی درروی زمین بوده وشاید بعدها هم کسی موفق به تعیین دقیق آن نشود . برخی از مورخین که دربارهٔ تورات تتبع کرده‌اند خلقت عالم را درسال ٤٠٠٤ پیش ازمیلاد میدانندواین همان تاریخی است که جیمز اوشر اسقف ایرلندی درقرن هفدهم میلادی تعیین نموده است ، اما علمای امروزی این تاریخ را خیلی کم میدانند وقدمت انسانرا در روی زمین بملیونها سال میرسانند. ما غالباً این رقم را رقمی زیاد میدانیم وجزاین دیگر نظری راجع به‌قدمت انسان نداریم لیکن ناگزیر باید تاریخی تعیین گردد تاازروی آن معلوم شود که‌ازسر گذشت طولانی انسان چه قسمت کوتاه ومختصری در این کتاب درج گردیده است .

یك تخمین معتدل - اگررقم ٤٨٤٠٠٠ راکه تقریباً نیم ملیون است وبنظر علما برای مأخذ عمر انسان کم‌هم‌هست برروی نصف صفحه‌ساعت‌درج کنیم هر ساعت معادل ٨٠٠٠٠ سال‌و $\frac{١}{١٦}$ ساعت معادل پنجهزارسال خواهد بود .



صفحه ساعتی را بکشیدوخط میان‌ساعت ٥ و ٦ را به ١٦ قسمت تقسیم نمائید،شانزدهم آخر علامت پنجهزار سال است یعنی فاصله میان سه هزارسال قبل از میلادودوهزارسال بعد ازمیلاد : یعنی اززمان اهرام مصر تا قبرسرباز گمنام ومافقط درباره همین دوره کوتاه‌است که دراین کتاب بحث میکنیم .

هرگاه خط میان٦ تا١٢ را علامت آینده قراردهیم آنوقت احساس خواهیم کرد که وجود مادرمیان‌دوابدیت قرار گرفته است یکی ابدیت ماضی و یکی ابدیت آینده .

بدینمعنی که زمان دربرابر مابهمان اندازه درازخواهد بودکه پشت سرما در گذشته بوده است . چنانکه قبلا اشاره کردیم زمان حرکت نمیکند بلکه ساکن است واین مائیم که حرکت میکنیم ومیگذریم .

آغاز کار - ما اکنون برای تشریح تاریخچه زندگانی انسان یا بعبارت بهتر برای خواندن صفحات آخر کتاب زندگی او ابزار ولوازم کار را در دسترس خود داریم. نخست کره‌ای داریم که ۲۵ هزار میل محیط آنست و درابتدا قطعه کوچکی بوده است که ازخورشید جدا شده و با سرعت غیرقابل تصوری درفضا میچرخد و هر ۲۴ ساعت یکبار برمحور خود وهریکسال یکمرتبه نیز درمدار خویش بدور آفتاب میگردد واین حرکت وچرخیدن آن دنباله همان حرکت اولیه ایست که ازخورشید جدا شده است .

کره زمین : کره زمین درطول ازمنه واعصار عدیده برای سکونت انسان مناسب بوده است وتا آنجا که ما اطلاع داریم تاقرون واعصار متمادی دیگر نیز مناسب خواهد بود. زمین درطی ملیونها سال که ازتاریخ پیدایش انسان گذشته است پیوسته لوازم تغذیه وپوشاک اورا فراهم آورده واگر نسل انسان برروی زمین باقی بماند درآینده نیز علی غیرالنهایه فراهم خواهد ساخت . چنانکه همه میدانیم وسیله ارتباطی باکرات دیگر برقرار نیست وازجای دیگری هم کمکی بدان نمیرسد . اساسا ارتباط و نسبت زمین بانسان خیلی بیش از آنچیزیست که ذکر آن گذشت یعنی اصلا انسان اززمین بوجود آمده است و این موضوع درتوراة باین مضمون ذکر شده است که « خداوند انسانرا ازخاک آفرید »

ابزار - آتش - چرخ : بعضی ازاجدادما که اگر اسامی آنهارا میدانستیم امروز حتماً بآنها احترام مخصوصی میگذاشتیم ابزارهائی اختراع کرده واسلحه ای نیز ازسنگ وچوب واستخوان ساخته اند. بدیهی است درموقع اختراع این ادوات اسامی آنهارا نمیدانستند وفقط آنهارا برای رفع حوائج خویش تدارک میکردند .

برخی دیگر ازاجدادما بوسیله اصطکاک دوقطعه سنگ با یکدیگر آتش بدست آوردند واین طریقه درتمام طول مدت تاریخ حتی دردوره‌های اخیر تاریخ مسیحیت معمول بوده است وهم امروز هم فندکی که مادرجیب خودداریم براساس وپایه همین اختراع است .

یکی دیگر از خیر رسانندگان بعالم بشریت کسی بوده است که متوجه فایدهٔ چرخیدن اجسام شده و درنتیجه چرخ را اختراع کرده است. فکر کنید اگر قرار میشد چرخ از زندگی امروزی ما خارج شود سرنوشت تمدن ما بچه روزی دچار میگردید.

کاسه های شکسته : پس از کشف آتش وضع زندگانی انسان روببهودی گذاشت اولا دیگر سرما او را آزار نمیداد. ثانیاً حیوانات درنده چون از آتش میترسیدند به حوالی اقامتگاه او نمیامدند و مزاحم او نمیشدند. ثالثاً بوسیله آن گوشت و سایر مواد خوراکی خود را می پخت و درنتیجه طعم غذا در دهان او بهتر مینمود. بعلاوه کشف کرد که اگر گل را با آتش بپزد سفت و سخت میشود وازاینرو شروع به تدارك ظروف واوانی سفالی کرد. انسان بتدریج که این کاسه و کوزه هامی شکست آنها را دور میریخت وبجای آن ظروف تازه میساخت وخوشبختانه این ظروف شکسته بدست ما رسیده و امروز از روی آن اطلاعات دقیقی از وضع تمدن او بدست آورده ایم.

فلزات . یك فایده دیگر آتش این بود که انسان بوسیله آن پارهٔ از انواع سنگها را آب کرد وازدرون آن ماده سفت و سخت دیگری بنام فلز بدست آورد. درنتیجه قرن فلزات شروع شد که ابتدا بامس وسپس با برونز (مخلوطی ازمس وقلع) وآخر سر با آهن آغاز گردیده است. از این تاریخ ببعد داستان مبارزات و غلبه انسان برطبیعت توأم است باتاریخچهٔ پیشرفت وتکامل او درامر استفاده ازفلزات.

نباتات وحیوانات اهلی . جمعی دیگر از اجداد ما که شاید هم زنها بوده اند نباتات و حیوانات را اهلی کردند باین معنی که آنها را تحت حمایت و توجه خود درآوردند وازآسیب حیوانات وحشی محفوظ نگاهداشتندو باعلاقه ومهربانی مخصوص آنهارا تغذیه و مراقبت کردند. فایده نباتات وحیوانات اهلی در تمدن بشری بقدری بود که ما باید ازاین اسلاف خود نیز به نیکی یاد کنیم و آنها رادرردیف خیر رسانندگان بخود بشماریم.

یك انقلاب عظیم : بتدریج که اطلاعات افراد درخصوص این اکتشافات توسعه یافت دستجاتی دراینجا و آنجا پیدا شدند که دیگر فقط درفکر بدست آوردن غذا نبودند و کم کم

شروع کردند بتولید مواد غذائی . ما امروزه عادت داریم که ابناء بشر را تولید کنندهٔ غذا بدانیم وغافلیم که انسان برای آنکه باین مرحله برسد چه انقلاب عظیمی درزندگانی اورخ داده است . براثر فکر تولید غذا مردم بخیال سکونت در یک ناحیه افتادند و درنتیجه اجتماعات تشکیل شد. فکر کنید که گاومیشهای نیمه وحشی روزی بفکر تولید غذا بیفتند ودست از گردش وچرا دردشت وصحرا بردارند !

بدون شك چندین قرن طول کشیده است تا اجداد ما خاصیت نباتات را شناخته و گیاهان سمی را از مفید تشخیص داده اند و تا باین مرحله برسند لابد تلفات زیادی هم داده‌اند .

۳- بزرگترین اختراع انسانی

زبان : ازاینها همه مهمتر آنکه برخی ازاین دستجات واجتماعات شروع بتدوین کلمات کردند . درادواراولیه اشیاء اسم مشخص ومعین نداشتند ومردم فقط آنها را با اشاره نشان میدادند. ماامروزه نمیدانیم که ازچه تاریخ اسم گذاری برای آنها شروع شده است اما میتوان تصور کرد که وقتی انسانهای اولیه میتوانسته‌اند چیزی رانشان بدهند پس صدائی هم ازخود درمیاوردهاند وهمین اصوات بعدها تکوین شد وبصورت الفاظ و کلمات در آمد .

کلمات : برای آنکه اهمیت کشف کلمات وبطور کلی زبان در نظر مجسم شود باید بیاد آورد که انسانهای اولیه وقتی میخواستند اشاره به شیئی کنند (مثل درخت یا خرمن) ناچاربودند همان شئی را با دست نشان بدهند ولی پس ازکشف کلمه دیگر وجود شئی ضرورت نداشت وهر کسی میتوانست راجع بدرخت یاخرمن بارفیق خودش صحبت کند بدون آنکه حاجتی بوجوداین اشیاء باشند .



بتدریج هم که انسان ترقی و پیشرفت کرد موفق شد کلماتی برای اشیائی که وجود خارجی نداشتند و نمیشد آنهارا دید یالمس کرد وضع نماید مثل الفاظ «خوب وزیبا و خالی وایمان» وامثال آن و همینطور بمرور ایام بر عده لغات او افزوده شده است و با ترکیب الفاظ و کلمات پیوسته کلمات جدیدی ساخته وهنوز هم میسازد همچون اتومبیل یا ائروپلان یا سینما و تلوزیون که مربوط بزمان معاصر ماست وفی المثل ناپلئون یا واشنگتن آن کلمات را نشنیده بودند.

نوشتن: انسان اولیه پس ازوضع کلمات علائمی درست کرد که معرف کلمات اختراعی رو باشد و این کار منجر به اختراع بسیار مهمی شد که نوشتن باشد. خط در ابتدا بیشتر شبیه به نقاشی بود و بهمین جهت ما خطوط اولیه را خطوط شکلی مینمامیم. در آغاز امر شکل اجسام واشیاء کشیده میشد مثل سر یا کشتی ولی بعدها بتدریج همین اشکال معرف معانی ومفاهیم ذهنی هم شد مثلا برای آنکه کلمهٔ پیشوا یا رئیس نوشته شود همان نقش سر ترسیم میشد که علامت پیشاهنك بودن است.

هجاها و کلمات: پس از آن همین اشکال وصور با هم ترکیب میشدند ولغات تازه از آن درست میشد مثلا و نه تنها معنی سر و کشتی میداد بلکه از ترکیب آنها کمهٔ «رأس کشتی» یا ناخدا وامثال آنهم استنباط میشد واساساً با همین طریقهٔ ترکیب ازیك کلمهٔ سرصدها کلمه درست میشد مثل سرپوش یا سرفصل و امثال آنها.

بالاخره این علامات معرف اصوات مفرده شد ودر نتیجه «نوشته الفبائی» بوجود آمد. دنیای غرب ازسه هزار سال پیش تا بحال نوشته الفبائی دارد درصورتیکه چین بتازگی شروع بفرا گرفتن آن کرده است.

نکته مهمی که باید بخاطر داشت اینست که زبان اعم از آنکه لفظی باشد یا کتبی وخواه بصورت خط نقاشی شود یا با خط الفبائی نوشته شود در هر حال یك خاصیت اصلی دارد و آن اینستکه معرف و نماینده اشیاء است و آنها را بانسان میشناساند.

مابوسیله الفاظ و کلمات فکر میکنیم (یك لحظه تأمل کنید و ببینید بدون بکار

بردن کلمات تاچه اندازه قادر بفکر کردن هستید) و بهمان وسیله هم هست که افکار خود را بدیگران منتقل میسازیم.

هیچ چیز مثل زبان علامت فارق میان ما وحیوانات نیست وهیچ چیز هم مثل آن ما را بهمکاری بایکدیگر وایجاد دستجات واجتماعات قادر نمیکند. بنابراین جای تعجب نیست اگر بگوئیم زبان بزرگترین اختراع انسان است !

۴ - نگاهی به جلو

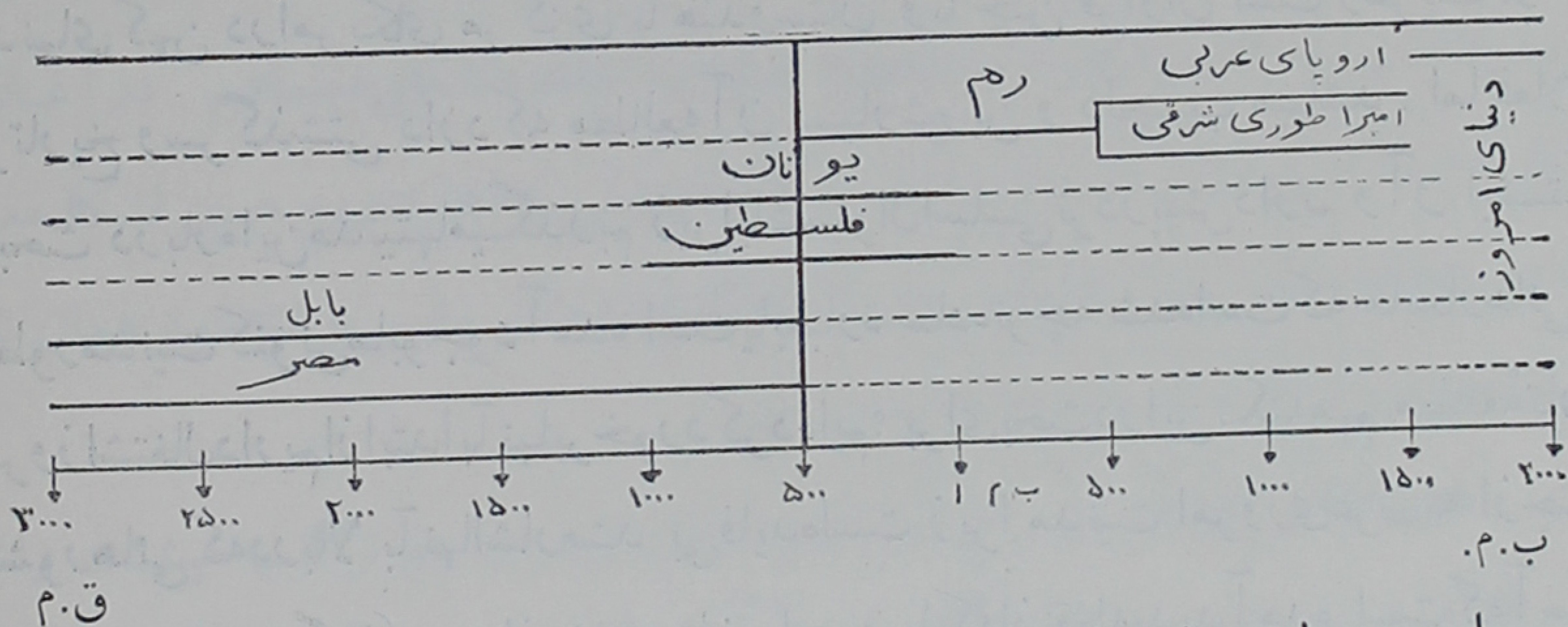
از کجا شروع کنیم : اگر ما میخواستیم تاریخ را فقط بعنوان دفتر ثبت وقایع و حوادث گذشته بخوانیم مانعی نداشت که از هرجا میل داریم آنرا شروع کنیم زیرا آثار تمدنهای کهن درامریکای مرکزی یا هندوستان ویا چین فراوان است وهریك از آنها نیز تاریخ وسرگذشتی دارد که مطالعه آن بسیار شیرین و دلچسب میباشد . اما فعلا ما از بحث درباره این مدنیتها میگذریم زیرا یك سئوال اساسی تر در پیش داریم و آن اینستکه چطور مدنیت کنونی ما بوجود آمده است یا بعبارة ساده تر چه شده است که ما بکارهائی که امروز اشتغال داریم از ابتدا با آنها برخورد کرده ایم؟ برای بحث در این نکته مهم ، مطالعهٔ تاریخ کشورهائی که در بالا بآنها اشاره شد بی فایده است زیرا مدنیت امروزی غرب نه ازجنوب امریکا سرچشمه گرفته و نه ازهندوستان یاچین بلکه از نقطه پدید آمده است که آسیا و افریقا در آن نقطه بهم متصل میشوند یعنی ناحیهٔ اطراف نیل و رود دجله وفرات . آری تمدن امروزی مغرب ازاین نواحی آغاز شده وازراه اروپا بامریکا هم بسط یافته است .

برای آغاز مطلب : اگرمطلب کتاب خود را با حوادثی آغاز کنیم که دارای جهات وخصوصیات زیر باشد بهتر میتوانیم بمقصود برسیم (۱) نزدیك یا مقارن زمانی باشد که انسان ازمراحل جاهلیت وارد دوره مدنیت میشود (۲) مبدأ تاریخی داشته باشد که بسهولت بحافظه سپرده شود (۳) تصویر آن بآسانی صورت پذیر باشد (٤) بادوار ماضی ودورههای خیلی قدیم برسد .

ازاینجا شروع کنیم بهتراست : تاریخ ساختمان اهرام مصرواقعه ایست که شامل همهٔ این نکات میشود . (۱و۲) ساختمان آن مقارن با دورهٔ انتقال مصر ازمراحل جاهلیت به تمدن بوده است یعنی تقریباً پنجهزارسال پیش (درحوالی سال سه هزار پیش

ازمیلاد) (۳) اگر کسی تصویر اهرام را نتواند بکشد تصویر هیچ چیز را نخواهد توانست بکشد (آزمایش کنید و ببینید) (٤) بالاخره چنانکه در فصل گذشته دیدیم بنای اهرام مصر متضمن نکات وعلائمی است که نشان میدهد انسان از ادوار خیلی قدیم در روی زمین زیست میکرده است. بنابراین تاریخ خود را از سرزمین مصر و از حدود سال ۳۰۰۰ ق.م شروع میکنیم.

یک جدول تاریخ : یك فایده دیگر آنکه حوادث این کتاب را از سال سه هزار ق.م. شروع کنیم اینستکه میتوانیم جدولی تنظیم نمائیم که حوادث هزاره های مختلف تاریخی در آن بسهولت درج شود وخودمانهم باسانی آنرا ازبر نمائیم.



این جدول بسیار ساده است و برای روشن ساختن ذهن خواننده کافی است. اگر بایکبار مطالعه ارقام آنرا میتوانید از حفظ کنید چه بهتر والا آنقدر آنرا مرور کنید تا اعداد آنرا مانند جدول ضرب بخاطر بسپارید.

خطوطی که در این جدول رسم شده علامت ادواری است که اقوام و ملل ساکن نواحی مربوطه یاخود تمدنی بوجود آورده اند و یا تمدن گذشته را حفظ کرده اند و آنرا بما منتقل ساخته اند. نقاطی که در این جدول دیده میشود برای یادآوری یك نکته مهم است که ما غالباً آنرا فراموش هم میکنیم و آن اینکه در این نواحی چه از ایام خیلی قدیم وچه پس از آنکه مدنیت‌هائی بوجود آمده است اقوام و مللی زیست میکرده اند و اراضی آن مسکون بوده است.

برای خواندن جدول : جدول مزبور را باید باین طریق خواند :

۱- تا مدت دوهزار و پانصد سال (یعنی از حوالی ۳۰۰۰ ق.م تا ۵۰۰ پ.م) مهمترین مدنیتها که تمدن خود ما هم مأخوذ از آنست همانا تمدن مصر و بابل بوده است. نکته قابل ملاحظه اینستکه این مدنیت‌ها هر دو در سواحل رودخانه ها بوجود آمده اند یعنی در ساحل نیل در مصر و در ساحل دجله و فرات در بابل، و بعلاوه این دو مدنیت تا نیمی از دورهٔ طولانی زمان اهرام الی امروز پیشاهنك وقافله سالار تمدن بشری بوده‌اند.

۲- از پانصد سال اخر این دو تمدن (تمدن ساحل رودخانه) و پانصد سال بعد از آن دورهٔ هزاره یونان و فلسطین است که اولی با فنون وصنایع وادبیات و فلسفه خود و دومی با ادیان ومذاهب خویش تمدن بشری را رنگین ساخته اند.

۳- بعد از آن هزاره رم میرسد (از ۵۰۰ ق. م تا ۵۰۰ ب. م) که درطی آن امپراطوری رم بوجود آمده و همه نواحی اطراف دریای مدیترانه را شامل بوده است:

٤- امپراطوری رم درحوالی سنه ۵۰۰ پ.م تجزیه شد وقسمت شرقی آن با حدود کوچکتری تاهزار سال دیگر باقی بود. در خلال همین اوقات کلیسای مسیحی که مرکز آن دررم بود اروپای غربی راباهم متصل ساخت ودنیای نوی بوجود آورد.

نکته قابل توجه آنکه تمدنهای یونان وفلسطین ورم وامپراطوری شرقی وعالم مسیحیت همه دراطراف دریای مدیترانه بوجود آمده است وباینجهته آنهارامیتوان مدنیت های «دریائی» خواند: درمقابل تمدنهای «ساحل رودخانه».

۵- بالاخره درحوالی ۱۵۰۰ ب.م. دوره جدید شروع میشود (خواننده باید متوجه کوتاهی این دوره باشد) چهار واقعه مهم آغاز این دوره را مشخص میسازد: (۱) سقوط امپراطوری شرقی پس از تصرف قسطنطفیه ازطرف ترکها (۱٤۵۳) (۲) انقلابات مذهبی پروتستان دراروپا واز بین رفتن اتحاد دینی اروپا (۱۵۱۷ وپس از آن) (۳) کشف امریکا توسط کریستف کلمب درسال ۱٤۹۲ (٤) کشف راه ارتباط دریائی باهند توسط واسکو دوگاما درسال ۱٤۸۸.

بنابراین تمدن‌مغرب که ازسواحل رودخانه های مصروبابل سرچشمه گرفته و بحوضه مدیترانه رسیده بوداکنون ازاقیانوسها نیز گذشته وبچهار گوشه جهان‌سرایت کرده است . این‌دوره رابنام «دوره اقیانوس » میخوانیم .

آیا این آخرین مرحله بسط وتوسعه‌مدنیت ماخواهد بودیا دیریازود بسیارات نیزدسترسی پیدا خواهیم کود ؟ بحث‌در این‌موضوع از وظیفه مورخ خارج است امـا مانعی‌ندارد که‌خواننده دراطراف آن فکر کند ودامنهٔ‌تخیل‌خودرا توسعه‌دهد.

قسمت دویم

در بیان وقایعی که در شرق نزدیک اتفاق افتاده است :

از زمان ساختمان اهرام تا جنگ ماراتون

(تقریباً از ۳۰۰۰ ق.م تا ۵۰۰ ب.م.)

فصل سوم

نگاه اجمالی بتاریخ طولانی مصریان

۱- تمدن از کجا آمده است

چرا ازمصر شروع میکنیم : درهزاره‌های متعددی که درجدول سابق الذکر ملاحظه کردیدطبیعتاً همه نقاط کره زمین مسکون بوده و برخی از این ساکنین اولیه زمین هم جزو اجداد مابوده‌اند . محتمل است که اجداد قدیم ماساکن خاك مصر نبوده اندلیکن ماناگزیر تاریخ خودرا ازمصر شروع میکنیم زیراتمدن امروزی مااقتباس از مدنیت آنهاست و آنچه بدست مصریان قدیم انجام شده است ازهمه اقوام وملل دیگر جهان (شاید غیراز ساکنین سواحل دجله، وفرات) درتمدن ما تاثیر داشته است .تاریخ کتابچه ای نیست که فقط به ثبت وقایع وحوادث گذشته بپردازد بلکه دفتری است که حوادث روزگار درآن به نظم وترتیب درج میشود تا ما ازروی آن پی بسابقه ووضع فعلی خود ببریم.

مومیائی بدنیا نیامده بودند : ماچون همه اطلاعاتی راکه‌از اوضاع قدیم مصرداریم عموماً ازدخمه هاومقابر آنها بدست آورده ایم اینستکه‌پیش خودنمی توانیم وضع عادی زندگانی روزمرهٔ آنهارا مجسم سازیم وغالباًصور ذهنی‌ما ازمصری هاآنستکه همه آنها مومیائی بوده اند ودرمقابر زیست میکرده اند ! درحالیکه قضیه ازاینقرار نیست ومصریها درتاریخی که سرتاسر اروپا و امریکا درظلمات توحش و بربریت مستوربوده‌است مردمانی متمدن وفعال وزنده‌دل بوده‌اندودر آن اوقات ملتی جوان بشمار میآمدندوهنوزگرد پیری برآنها ننشسته بود. بقول‌فرانسیس بیکون ماکه مردمی‌تازه کار ومتجدد هستیم درحقیقت همان کهنه کاران قدیمیم . بنابر این مصریان را باید مردمی‌جوان ولی جاافتاده وفهیم دانست نه پیرمردانی از کار افتاده و عاجز و بی دندان !

دو قضیه ثابت و یک نکته متغیر: بنابر آنچه درسطور پیش گذشت معلوم شد در پنجهزار سال پیش از این اولا قومی بوده اند که ما امروز آنها را مصری مینامیم ثانیاً این قوم در سواحل نیل زندگانی میکردند ثانیاً قوم مزبور بمرتبه اعلای تمدن آنروزی رسیده بودند واز مجموع این اطلاعات سه نکته عمده که اساس همه مدنیت هاست بدست میآید یعنی مردم ، سرزمین ومیزان تمدن : دو نکته اولی همیشه مسلم و نکته سویم غالباً متغیر است یعنی اولا انسان امروز تقریبا همانست که در پنجهزار سال وحتی در بیست وپنجهزار سال پیش بوده است واستخوان بندی و اعضاء بدن ونیروی مغز و سایر خصوصیات او همانست که بوده ثانیاً زمین باضمام بارندگی وتابش آفتاب وامثال آن همانست که از قدیم بوده وهرچند آب نیل درطی هزاران سال ازطرف انسان کنترل شده است امابمجرد آنکه این کنترل برطرف شوددر ظرف چندسال آب آن بحال طبیعی میافتد و بهر کجاکه میل داشته باشد روان میشود.

گذشته را نمیتوان معدوم کرد: درتوضیح این مطلب باید گفت :

(۱) وضع جسمانی وفیزیولوژیکی انسان ثابت است .

(۲) محیط و وضع طبیعی او نیز ثابت است .

(۳) ولی میزان تمدن اودائماً درحال تغییر وتبدیل است. اطلاعاتی که مصریان قدیم درفنون جنگی یادرمعالجه بیماران داشتند قسمتی از گنجینه اطلاعات گذشته است که متعلق بماست. همچنانکه افراد نمیتوانند گذشته خودرامعدوم کنند گذشته بشریت نیز معدوم کردنی نیست، فقط ممکن است خاطرات این گذشته به طاق نسیان سپرده شود اما محال است ازبین برود . اینك راجع بهریك ازسه نکته اصلی که دربالا بآن اشاره شد بتفصیل دراینجا بحث میکنیم :

مردم : سابقاً گفته میشد که مصریها شعبهٔ ازنژاد سفیدند بنام هامی(بمناسبت اسم هام پسردوم نوح) ودونژاد دیگریکی سامی بود (بمناسبت اسم پسربزرك نوح موسوم بهسام) ودیگری «یافیت» بمناسبت اسم پسرسویم نوح موسوم به یافت) واقوام هند واروپا نیزاز این شعبهاند . ولی امروزه علما طبقه بندیهای دیگری ازنژاد ها کردهاند که گاهی عدهٔ شعبه های جزء آن به سی میرسد . معروفترین نظریه راجع به

طبقه بندی نژادها نظریه پرفسور پرسیلی است که نژاد سفید را بشاخه های زیر تقسیم کرده است :

(۱) اقوام نوردیك با قدهای بلند وچشمان آبی وسرهای دراز.

(۲) ساکنین نواحی آلپ با قدهای کوتاه تروپوست تیره تروسرهای گردتر.

(۳) اهالی سواحل مدیترانه باقد کوتاه وپوست تیره وسرهای دراز . لیکن این نژادها امروز، بقدری باهم اختلاط وامتزاج کرده‌اند که دیگر (نژادخالص) باقی نمانده واین اختلاط هم ازدوره های ماقبل تاریخ شروع شده بوده است .

مصریان قدیم ازحیث شباهت بامردمان امروزی تفاوت فاحشی نداشته‌اندواگر یکی از آنها زنده‌شودولباس‌معمول‌امروزی را بپوشدوسرخودرا مثل این زمان آرایش بدهد و در خیابان راه برود کسی اورا تشخیص نمیدهد . این‌قوم چنانکه از تصاویر واشکال‌باقی‌مانده آنها دیده میشود مردمانی‌خوش هیکل وورزیده وباهوش بوده‌اند.

سرزمین: هرودوت سرزمین مصررا بنام « تحفه نیل» خوانده است وحقیقت امراینستکه اگراین رودخانه درمصرجاری نبود سرزمین مذکورهم جزوصحاری لم - یزرع واراضی‌موات شمال افریقامحسوب میگردید .

قرنهای متمادی پیش ازپیدایش انسان سیلابهای بهاری وبرفهای مذاب کوهستانهای مرکزی افریقا نهربزرگی ایجادکرده بودکه سرتاسر صحرارا پیموده ودرشمال بدریای مدیترانه میریخت وچون مجرای این نهربه نسبت آبی که در آن جاری میشود تنك است همه ساله آب آن درفصل بارانی طغیان کرده وازهرطرف ساحل خودراتا مسافت ده میل بزیرآب میگیردو گل‌ولائی که از آب باقی‌میماننداین نواحی‌رابشدت حاصلخیز میکند . انواع ماهیها دراین رود وجود داردکه اهالی‌ازآن استفاده میکنند ونباتاتی که درسواحل‌آن میروید هم بکارتغذیه مردم میخورد وهم پرندگان بسیاری‌درآنها لانه میگذارند .

رودنیل‌درمسافت ششصد میل(یعنی‌ازدلتا تاآبشاراول) بسهولت قابل کشتیرانی است وازآن ببعد هم تاصدها میل درداخله خاك مصرجزدرچند مورد قابل عبورو مرورجهازات‌است. درمسیررود نیل بسترهای‌اهکی‌وخاك رس‌مواد کافی برای‌ساختمان

در دسترس مصریان قرارمیدهد . دریای مدیترانه درشمال وصحاری لم یزرع درمشرق ومغرب تاسالیان متمادی مانع توسعه وپیشرفت مصر بوده است وهر وقت مصریان خواسته اند جنبش توسعه طلبی کنند مصادف بامقاومت همسایگان خود شده اند .

تمدن : مانمیدانیم اولین دفعه انسان درچه تاریخ قدم بخاك مصر گذاشته است ولی قدرمسلم اینستکه چون بآنجا رسید آب وهوا و اوضاع سرزمین را متناسب با زندگی خود یافت ودرآنجارحل اقامت افکند . بدیهی است این انسانهای اولیه مقداری ازلوازم زندگی وهمچنین آداب ورسوم پیشین خودرا که درسرزمینهای قبلی خود داشته اند همراه خویش بمصر آورده اند .

با اینکه ما ازکیفیت توطن واقامت انسان اولیه درسرزمین مصر بی اطلاعیم اما امروزه دونکته را بطورمسلم میدانیم: اول آنکه انسان مزبورچون باین سرزمین رسید شروع کرد به تغییردادن محیط دویم آنکه محیط هم دروجود اوتغییراتی پدیدآورد . مثلاحیوانات وحشی راکه دراین سرزمین وجودداشته است ازبین بردتاحول وحوش خانه و اقامتگاه خودراآسوده وایمن سازد یا زمین را زراعت کرد وانهارجدید احداث نمود وباینطریق صورت خاك را تغییرداد . خلاصه مصریان قدیم همان کاری راکردندکه امروزمامیکنیم یعنی زمین را تغییردادند تاقابل زیست واقامت برای خودشان باشد .

محیط چگونه انسان راتغییرداد : درعین حال محیط هم شروع به تغییردادن انسان کرد . باین معنی که اورا ازحال شکارچی بودن وسرگردانی درصحراها درآوردو مبدل بزارعی کردکه دریك نقطه ساکن میشود یامهندسی که اصول آبیاری را وضع میکند و اهرام را میسازد وقس علی هذا .

بدینطریق انسانهای قدیم بسیاری از چیزها را درمصر تغییر دادند وبتدریج خودشانهم تغییریافتند تارسیدند به عصراهرام که درآنوقت آنهارا بصورت مردمانی «متمدن» می بینیم و کارهای شگفت ازآنها بظهورمیرسد خاصه درامرمعماری .

تمدن ازکجامیاید : نظیرقضایائی که دروادی نیل اتفاق افتادکم وبیش درسایر نقاط عالم یعنی درهرجائیکه انسان ساکن بوده است رخ داده است وهم امروزنیز عین آن رخ میدهد. بطورکلی باید گفت انسان درهرنقطه که ساکن شده است دستی درمحیط

برده و محیط نیز بنوبه خودش در انسان دست برده است و در نتیجه همین کیفیت است که افکار و عقاید پیدا شده و ابزار و ادوات بوجود آمده است و طرق مختلف زندگی اقوام بظهور رسیده است و بتدریج که انسان شهرنشین گردیده است مدنیت پیدا شده است .

۲- زندگانی اجتماعی و اقتصادی

آمار جمعیت ؛ تولید کنندگان - از جمعیت مصر قدیم در پنجهزار سال پیش احصائیه دردست نیست و آنچه را قطعاً میدانیم اینستکه عده ساکنین وادی فراعنه درقدیم خیلی کمتر از چهارده ملیون جمعیت کنونی آن بوده است اما آنچه مورد نظر ماست کیفیت زندگی این جمعیت است نه کمیت وتعداد آن. دراینمورد باید بگوئیم که ساکنین اولیه مصر بیشتر جنبهٔ مصرف کننده داشته اند وفقط در مواقع خیلی ضروری به تولید میپرداخته اند ولی درحوالی سه هزار سال پیش ازمیلاد این وضع تغییر کلی یافته واکثریت سکنه مصر (تقریباً ۹۵ درصد انها) مجبور بوده اند بکارهای تولیدی بپردازند - در این ادوار مصریان حال غلامان راداشتند و درمزارع ومعادن یادر کشتی ها کارمیکردند و یادردکان وخانه بعنوان نوکرخدمت میکردند. اکثر آنها کارگران ساده و بدون تخصص بودند وباینجهت زندگانی بسیار سختی داشتند : با آنکه وظیفه آنها تولید بود معهذا ازمواد تولیدی خود چیزی عایدشان نمیشد وعموماً درخانه های گلی محقر به بدترین وضعی زندگی میکردند وغذای آنها عبارت ازنان وماهی وسیر بوده است .

شاید وضع زندگانی کارگران متخصص که درمعادن طلا و نقره واحجار کریمه کارمیکردند یانساجان و بافندگان ومعماران وحجاران یاطبقه سوداگران که حرفه آنها مستلزم فراغت خاطر ورفاه بیشتری بوده است ازدیگران بهتر بوده اما باوجوداین همه آنها درردیف تولید کنندگان بودند ورویهمرفته چیز قابلی ازدسترنج آنها عایدخودشان نمیشد.

طبقات اجتماعی: مصرف کنندگان : درراًس همه طبقات اجتماع فراعنه قرار داشتند که صاحب اختیار مطلق بودند و پس از آنها اشراف و کاهنان وخانواده‌های آنها بودند . کاهنان متمول ترین ودرعین حال مقتدرترین طبقات بودند وبا آنکه عده آنها کمتر از پنج درصدمجموع جمعیت بود معهذا همین عده قلیل مصرف کنندهٔ اصلی مواد تولیدی کشور بشمارمیآمد . راست است که این طبقه نیز بنوبه خود سهمی در تهیه

ثروت عمومی داشتند یعنی چون دستگاه حکومت رااداره میکردند وشغل سربازی و قضاوت با آنها بود نظم وترتیب وامنیت را در کشور حفظ میکردند ودر سایه همان امنیت کارگران ومردم عادی بزراعت وصنعت و مشاغل دیگر میپرداختند اما سهمی که این عده ازتولید ومحصول دیگران اخذمیکردند بهیچوجه قابل مقایسه با آنچه که خودتولید کنندگان مصرف میکردند نبود .

طبقه متوسط وجود نداشت : اگر بخواهیم وضع اجتماعی مصر قدیم را خلاصه کنیم باید بگوئیم دراین سرزمین فقط دو طبقه وجود داشته است : یك طبقه عالی که عده آنها کم بود ولی عموما درناز و نعمت وحتی به تجمل زندگی میکردند و کوچکترین قدمی برای تولید بر نمیداشتند. طبقه دیگر طبقه پائین اجتماع بود که توده مردم را تشکیل میداد واز آنچه خود این طبقه تولید میکرد چیزی بمصرف نمیرسانید. بعبارة اخری آنچه را که ما امروز «طبقه متوسط» مینامیم که هم خودش تولیدمیکند وهم مصرف درمصر قدیم وجود نداشت و بطور کلی باید گفت این طبقه اصلا در دنیای قدیم بوجود نیامده بود .

زندگی داخلی اغنیا : ازتصاویری که برروی تابوت مومیائی ها یا بردیوار مقابر مصری نقش شده است وهمچنین از اسباب واثاثیه ای که در آن زمان با اموات دفن میکرده اند بخوبی معلوم میشود که دولتمندان مصری در کاخهای زیبا در سواحل نیل زندگانی میکردند وهمه اسباب آسایش وتنعم را فراهم داشته اند. البسهٔ آنها ازفاخرترین منسوجات تهیه میشد و پیکر آنها باجواهرات گرانبها زینت میگردید وبچه های آنها درنازونعمت پرورش مییافتند وشاید هرگز بخاطریك توانگر مصری نمیرسید که روزی تمدن او زوال خواهد پذیرفت همچنانکه امروزهم ماچنین خیالی را بخاطر خطور نمیدهیم .

طبقات محروم اجتماع هرگز روی خیر و صلاح از طبقه حاکمهٔ متمول خود نمیدیدند. لیکن ما که اکنون دورنمای آن ادوار را از نظر میگذرانیم متوجه میشویم که همین طبقه کوچك ومرفه بتدریج فن زندگی کردن را آموخته وموجب شده اند که حیات انسانی دارای لطف و ظرافتی شود . در عصر سرمایه داری مردمان متعارفی نیز امیدوارهستند که ازرفاه و آسایش وحتی تجمل و تفنن خاص طبقات ممتازه برخوردارشوندو

درسیرا که این طبقه از قدیم داده اند فرا گیرند. ما هم در زمانهای قبل از عهد سرمایه داری اجداد و نیاگانی داشته ایم که بفقرو مسکنت زندگانی میکرده اند و وضع وحال آنها هیچگاه بهتر از کارگران قدیم مصری نبوده است.

زندگانی اقتصادی: درمصر قدیم هم مثل امروز فلاحت اساس عمده درآمدو ثروت کشور را تشکیل میداد واکثریت مردم معمولی بکارفلاحت یابامورمتعلقه بآن مثل آبیاری وسد سازی مشغول بودند و عده نسبتاً کمتری از جمعیت مصردر معادن مشغول بودند ویا درخانواده هاخدمت میکردند.

در ممفیس پایتخت مصر و در شهر های دیگر معماران زبر دستی بودند که معابد و قبور وکاخهای اشراف رامیساختند همچنین مهندسین مجربی بودند که سدها و قنات ها رااحداث میکردند وهنرمندانی وجود داشتند که بمجسمه سازی وحجاری اشتغال میورزیدند. صنعتگران نیزاز این طبقات عقب نبودند وزینت آلات طلا ونقره و جواهرات آنها وهمچنین منبت کاری وچینی سازی وشیشه گری و نساجی و سایر هنر های یدی آنها زینت بخش زندگانی اشرافی بود و از نتیجه سعی وهنر آنها اقلیت محدودی که طبقه نجبا را تشکیل میدادند محیط زندگی آراسته وفاخری داشتند. جمعی دیگر ازمصریان قدیم نیز بقصدتجارت بسفرمیرفتند وبا نوبه وحبشه وسواحل شرقی مدیترانه وکشورهای مجاور بحراحمر داد وستد میکردند.

نیرو: یگانه نیروئی که مصریان دردسترس داشتند و زندگانی خودرا با آن میگذراندند همان بود که درطی ازمنه وقرون بکار میرفته است یعنی قوه عضلانی انسان و نیروی چار پایان و وزش باد. باید بخاطر داشت که این نیرو از آغاز تاریخ تا دهه اول ژوئیه سال ۱۷۷۶ که جیمس وات ماشین بخار را اختراع کرد پیوسته وسیله رفع حاجت انسان بوده است وبهمین جهت میتوان ادوارمزبور رابنام عصر «عضله وباد» یادورهٔ «دست وسم وبادبان» نامید.

۳- رابطه علم و مذهب

تقویم: در موقعیکه راجع بتاریخ اقوام اولیه بحث میشود نمیتوان بین علم و مذهب فرقی گذاشت زیرا دراوایل دوره‌های تاریخی علما ودانشمندان همان کهنه و

روحانیون بودند که دانش های اکتسابی خود را بدقت حفظمیکردند و از آموختن آن بدیگران اباداشتند .

مدتها پیش از آنکه اهرام بزرگ ساخته شود مرد با هوشی که نام اورا نمیدانیم متوجه شد که ماه در مراحل مختلف مدار خود حرکات منظمی دارد و از روی آن تقویمی براصول ماههای قمری تدوین کرد که تا مدت چندین قرن یگانه تقویم ملل عالم شمرده میشد ومردم جهان برمبنای آن تاریخ های خود را نگاه میداشتند . پس ازاو مردهوشمند دیگری که نام اورا نیز نمیدانیم متوجه شد که آفتاب حرکت منظم تری درمدار خود دارد و درست در هر سیصد وشصت و پنج روز یکبار مدار خود را طی میکند و باین جهته حرکت آفتاب را بهتر میتوان مورد محاسبه تاریخ قراردادو بآن اعتماد کرد .

ما نمیدانیم که تقویم جدید یعنی تقویم شمسی ازچه زمان دردنیای متمدن آن روزی متداول شده است ولی قدر مسلم اینستکه تقویم مزبور از بیش ازچهارهزار سال ق.م. در دنیا معمول بوده و با فقدان وسائل فنی در آن عهد، این پیشرفت علمی مصریان در خور تحسین فراوان میباشد.

مذهب : مصریان قدیم عقیده بارواحی داشتند که درعوامل طبیعت مثل آفتاب وماه وورود نیل وحیوانات وپرندگان منزل گزیده و از آنجا زندگانی افراد بشر را بطریق خیر یا شر هدایت مینمودند . مصریان این ارواح را میپرستیدند و بت هائی برای ستایش آنها میساختند اما تا مدتها بعد ازساختمان اهرام کبیر معابد مخصوص یا تشریفات معینی برای پرستش این ارواح اختصاص نیافته بود .

«ر» واوسیریس : بدیهی است خدایان آفتاب و نیل از همه خدایان دیگر در نظر مصریان معتبر تر بودند و حرمت بیشتری داشتند .«ر» خدای آفتاب بود ومصریان بزرگترین معابد خودرا بافتخار اوساخته بودند، یکی ازعلائم مخصوص «ر» اهرام است وعلامت دیگر او خورشید بالدار . خدای نیل یا اوسیریس را معمولا بصورت آدمی مومیائی شده مجسم میکردند که ساقه های گندم از اطراف بدن او در آمده بود . هرودوت گفته است که مصر «تحفه نیل» است واین گفته درحقیقت عقیده خود مصریان است

که آنرا درعلائم و نقوش خویش نیز مجسم کرده اند .

عقیدهٔ خلود : از همان اوایل تاریخ مصریها عقیده بزندگانی پس از مرگ داشتند و برای آنکه همیشه آمادهٔ معاودت باین دنیا باشند مرده‌ها را مومیائی میکردند و آنها را با ظروف و موادخوراکی در تابوت میگذاشتندواوراق پاپیروس‌را که حاوی اوراد و عزایم بود با جسد آنها در تابوت مینهادند. بواسطه مهارتی که مصریان در مومیائی کردن اجساد وهمچنین درساختن مقابر داشتند(که‌مهمترین آنها اهرامند) ونیز بواسطه خشکی هوای مصر کلیه این جایگاه‌اموات بامحتویات‌عجیب‌و متنوع آنها همچنان دست نخورده مانده وامروز بدست مارسیده‌است .



در نتیجه حفریاتی که درمصرشده موزه های بزرگ‌ونمایشگاههای‌متنوع‌و کتابخانه‌های ذیقیمت بدست آمده است و از روی‌همین‌اسناد ومدارك علما ومحققین پی‌بخصوصیات‌مدنیت کهنسالی که مدتهاست منقرض شده برده اند و امروز ما مصرقدیم رابهتر ازبسیاری‌ازتمدنهای بعدی‌میشناسیم .

چون مصریها عقیده بخلود و زندگانی پس از مرگ داشتند معتقد بودند که انسان برای‌کسب‌ثواب درآن‌دنیاباید‌با همنوعان خود در این دنیا به نیکی‌سلوك نماید وبهمین جهت مذهب ودیانت‌بتدریج ازصورت تشریفات‌خشك وخالی خارج گردید ووسیلهٔ شد که مردم دراین دنیا با هم بعدالت زیست نمایند .

٤ - دورنمای بیست و پنج قرن زندگی در مصر

دو دورهٔ بزرگ : در حدودسه هزارسال قبل ازمیلاد مصریها درطریق تمدن پیشرفت‌های شایانی کرده بودند ودرظرف دوهزار وپانصد سال‌بعد تاریخچه زندگانی آنها عبارت‌ازیك‌دورهٔ‌متوالی‌بلندی وپستی‌وترقی‌وانحطاط بوده است .در تاریخ قدیم



مصر به دو دوره بزرگ و درخشان برمیخوریم :

اول دوره فراعنه سلسله چهارم که اهرام بزرگ مصر بامر آنها ساخته شده است وعمده عظمت این دوره در اطراف شهر ممفیس که هرم بزرك بامر «کیوپ» در نزدیکی آن ساخته شده است دور میزند. پس از آن تا مدت هزار سال تمدن مصر روبانحطاط رفته است و این کشور گاهی اسیر دست امرای داخلی بوده وگاهی درتحت تسلط بیگانگان (سلاطین چوپان)

دویم دورهٔ فراعنهٔ سلسله ۱۸ (در حدود ۱۵۰۰ ق . م) که باز مصر عظمت گذشتهٔ خود را بدست آورد وحتی بصورت دولت امپراطوری در آمد ووسعت خاك آن بخارج از دره نیل نیز رسید .

عظمت تمدن این دوره بیشتر در اطراف شهر تبس بوده است و بواسطه معبد بزرگ وزیبای کارناك که در نزدیکی همین شهر ساخته شده بود این دوره را «عصر معبدسازان» می نامند .

عاقبت پس ازچند قرن بزرگـی و عظمت دورهٔ انحطاط مصر از زمان سلطنت «انخیاتون» شروع شدو بعد ازیك سلسله جزر ومدها بالاخره درسال ۵۲۵ق.م. ایرانیان آنجارا تسخیر کردند واین کشور تامدت دویست سال مستعمره ایران باقی ماند.

اینك برمیگردیم بخلاصه تاریخ مدنیت دیگری که درساحل رود خانه بوجود آمده بود یعنی تمدن دجله و فرات ،وحوادث آنجا را نیز بسال ۵۰۰ق.م میرسانیم .



فصل چهارم

نگاه اجمالی بتاریخ طولانی اقوامی دیگر

۱ - سومریها و سامیها

هلال حاصلخیز : دشت شینار که بعدها بنام بابل نامیده میشد از طرف شمال بخلیج فارس میرسد و ازهمه طرف دریا وکوه وصحاری آنرا احاطه کرده است وفقط ازسمت شمال بوسیله تنگهٔ باریکی درطول دجله امتداد می‌یابد وبه‌نزدیکی‌های نینوا میرسد . ازهمین‌حدود شمالی‌تنگه حاصلخیزی بسمت مغرب پیش‌رفته وپس‌ازپیمودن مسافتی دراواسط بسترفرات درسمت جنوب بدشت‌سینا میرسد. همین ناحیه است که « برستد» آنرا بنام هلال حاصلخیز نامیده‌است .

سومریها : نخستین‌قومی که درهلال حاصلخیزسکونت اختیار کردندوتمدنی بوجود آوردند سومریها بودند . بطوریکه از تحقیقات علمای تاریخ وباستان‌شناسان برمیآید سومریها ازنژادسامی بودند که‌درآنموقع برقسمت‌اعظم‌این‌نواحی‌تسلط‌داشتند و در سه هزار سال پیش از میلاد شهر های آباد و مهمی بوجودآورده بودند که از همه‌آنها معتبرتر(لاگاش) و(نی‌پور) بود.

طریقه دیگربرای نوشتن : سومریها طریقه نوشتنی‌مخصوص بخود داشتند که بعدهاکلیه اقوام سامی هم ازآنها تقلید کردند وآن عبارت از این بود که انتهای‌نی‌را بشکل مربع میتراشیدند وباآن بر روی لواح گلی خطوطی مینگاشتند وچون‌نقشی که ازاین نی برروی‌گل باقی‌میماندشبیه به میخ بود بعدهاآنرابنام خطمیخی‌نامیدند. این خط پس‌ازآنکه مدت چندین قرن رایج بود عاقبت متروك گردید وبتدریج‌مانند خط هیروکلیف در جزو معماهای لاینحل در آمد تا بالاخره چندین قرن بعد آنرا خواندند .

اولین شمارش اعداد : سومریها اساس محاسبه واعداد خودرا بررقم ۶۰ قرار

داده بودند وبقایا و آثار این محاسبه تابامروزهم باقی مانده است. بطوریکه همه میدانیم شمارش دقیقه ولحظه وهمچنین درجات دائره براساس ٦٠ است و بنابر این هروقت ما بساعت خود نگاه میکنیم یادرموقع مرور هندسه بدایره نظر میافکنیم خاطره ای از زندگانی سومریهای قدیم درنظرمان مجسم میشود.

تقویم و صنعت : سال سومریها اساساً عبارت از ١٢ ماه بوده است ولی همینکه تقویم عقب میافتاد یك ماه بر آن اضافه میکردند. سومریها درباره صنایع قدیمی مثل کندن مهر وحکاکی برروی سنك وفلزات ذوق ومهارت مخصوصی داشتند وامریکا و آلمان وسایر کشورهای امروزی که عقاب را علامت دولتی خود قرارداده اند مدیون حس ابتکار صنعتگران سومری درپنجهزارسال پیش هستند. معماران سومری اززمانهای خیلی قدیم ساختن طاق ورواق و گنبد رابلد بودند اما این قبیل ابنیه تادورهٔ رومیها درمعماری دنیای قدیم عمومیت نیافته بود.

دوپادشاه بزرك سامی نژاد: نخستین طایفه سامی که دست بکار تمدن شدند (اکاد)ها بودند که درشمال سرزمین سومریها مسکن داشتند. این طایفه مردمان باهوشی بودند و بعدازچندقرن مراوده ومجاورت باسومریها بسیاری چیزها از آنها آموختند وعاقبت پادشاهی درمیان آنها ظهور کرد که سومریها را شکست داد و امپراطوری وسیعی در آن عهد بوجود آورد. اسم این شخص سارگون است که در حدود سال ٢٧٥٠ ق.م.میزیسته. لیکن امپراطوری سارگون مثل بسیاری دیگر از امپراطوریها که متکی بر وجود یکنفر است بامردن او متلاشی شد وازبین رفت. پس ازشش قرن پادشاه بزرك دیگری از نژاد سامی ظهور کرد که اسم او هامورابی است (حدود سنه ٢١٠٠ ق . م .) و بخاطر دوچیز معروف گردیده است :

یکی آنکه پایتخت خود را بشهر کوچك بابل منتقل کرد و همین شهر بعد ها مرکز تمدن ناحیه «هلال حاصلخیز» گردید. دیگر آنکه یکرشته قوانین مدنی ازبرای ملت خود وضع نمود که بنام خود او معروف است وقدیمی ترین مجموعه قوانین بشری است که بدست ما رسیده.

قدیمی ترین قوانین دنیا : هامورابی شخصاً مبتکر همه این قوانین نبوده و

بسیاری از احکام حقوقی آن مستخرج ازقوانین سومری است ولی این مجموعه‌قوانین تا مدتها پس از زوال دولت هامورابی در شرق نزدیك مجری بوده است . با آنکه قوانین‌مزبور نزدیك به‌چهارهزارسال عمر کرده است معهذا بعضی قسمتهای آن بهمان تازگی قوانین قرن بیستم است و اهمیت عمدهٔ که این مجموعه در نظر مورخین دارد اینستکه از روی آن پی بکیفیت‌زندگانی وتمدن بابلیهای قدیم میتوان‌برد وبا توجه بپارهٔ نکاتیکه دراین مجموعه یافت‌میشود همه کس میتواند پیش خودبسیاری ازنکات مربوط به تاریخ قدیم را روشن نماید مثلا وجود خوداین مجموعه علامت آنستکه در آن‌عصر قضاة ومامورین دیوانی‌وجودداشته‌اند که‌قوانین‌را وضع واجرا میکرده‌اند.

کاسیت‌ها - اسوریها و هی‌تیت ها : امپراطوری هامورابی نیز مانند دولت سارگون چون مربوط بوجود یکنفر بود با مرگ او منقرض گردید . سرزمین بابل را طایفهٔ که ازکوهستانهای مشرق آمده‌و از نژاد سامی هم نبودند تسخیر کردند.اسم این طایفه کاسیت‌ها بود ووقتی بآنجا آمدند اسب اهلی را نیز بهمراه خود آوردند و همین حیوان مفید بود که مدت چند هزارسال بانسان سواری داد تا بالاخره اتومبیل جای آنرا گرفت .

در خلال این اوقات طایفهٔ دیگری ازنژاد سامی درسمت شمال به تشکیل‌دولتی‌جدید پرداختند. این طایفه موسوم به اسوریها بودند وپایتخت‌خود را ابتدا در شهر اسور و سپس در نینوا برقرارکردند. پس ازجزرومدهائی که‌درزندگانی این قوم پیش آمد بالاخره درزمان سلطنت سارگون دویم (۷۳۲تا۷۰۵ق.م.) به هلال حاصلخیز هجوم کردند وآنجارا بتصرف‌خویش درآوردند. اسوریها گذشته ازآنکه‌مردمانی‌سلحشور وجنگجو بودنداسلحهٔ «تازه»تری‌هم داشتندوبزورآن‌برحریفان خویش‌غلبه‌میکردند. این سازو برگ تازه‌عبارت ازسلاحی بود که اقوام هی‌تیت از آهن‌میساختندوباسوریها میدادند . اما هی‌تیت‌ها قومی بودند که درهزاره‌دویم پیش‌ازمیلاد بربلاد آسیای‌صغیر تسلط داشتند واولین کسانی بودند که‌آهن استخراج کرده و ادوات آهنی میساختند. بنابراین هی تیت ها موسس عصرآهنند و این همان عصری است که ما هنوز درآن زیست میکنیم .

اسوریها، کلدانیها و مدها : سارگون دویم شهر دمشق پایتخت ارامیان را در سال ۷۳۲ و شهر سامره پایتخت دولت شمالی یهود را درسال ۷۳۲ ق.م متصرف شد ودر نتیجه برقسمت اعظم سرزمین هلال حاصلخیز مستولی گردید. جانشینان سارگون یعنی سناخریب واسارهادون واسوربانیپال، تامدت یکقرن دولت آسور رادر ذروهٔ عظمت و پیروزی نگاهداشتند ولی پس از آن دولت مزبور ابتدا بدست کلدانیان که قومی سامی نژاد بودند ودر بابل مستقر گردیده بودند وسپس بدست مدیها که آریائی نژاد بودند ودر مشرق نینوا سکونت داشتند منقرض گردید وشهر نینوا درسال ۶۱۲ ق.م. سقوط نمود.

پیش از آنکه بشرح وقایع اقوام سامی درسمت مغرب بپردازیم لازم است متذکر شویم که کلدانیان در زمان سلطنت نبوکدنذر اورشلیم را بسال ۵۸۶ ق.م. فتح کردند و یهودیانرا باسارت ببابل بردند. نبوکدنذر ایجاد کنندهٔ حدائق معلقه بابل است که یکی ازعجایب سبعه دنیای قدیم محسوب میشود ودر زمان او بابل نقطه پرکار تمدن شرق نزدیك شد وعلوم ،مخصوصا نجوم درزمان او ترقیات شگفت کرد.

اقوام سامی مغرب یا ارامی‌ها : سرزمین ارامیها چون درشاهراهی میان دو مرکز تمدن آنزمان یعنی مصر وبابل قرار گرفته بود ارامیها طبیعتاً وضع ممتازی برای تجارت وسوداگری داشتند وبواسطه آنکه خود ارامیها صاحب ذوق تجارتی بودند دیری نکشید که تجارت و داد وستد دنیای آنزمان بدست آنها افتاد و بلاد آنها مخصوصاً دمشق بسیار مقتدر و ثروتمند شد. کاروانها پیوسته ببازار های دمشق رفت و آمد میکردند واز اقطار عالم مال التجاره بآنجا میرساندند مثلا: عاج وچوبهای صنعتی واحجار کریمه از مصر ، رنگ از فنیقیه ، آهن از حوالی بحر اسود و منسوجات و ادویه از بابل میآوردند.

فایده وجود بازرگانان از برای تمدن: بی‌مناسبت نیست دراینجا شمهٔ ازفواید کار بازرگانان و سوداگران ذکرشود. هردفعه که یکنفر مصری قماش و منسوج تازهٔ از بابل میخرید یا یك بابلی نقشه وطرح ساختمانی جدیدی از مصر میآورد نتیجه این میشد که این دو قوم بیکدیگر نزدیکتر میشدوند وموانعی که آنها را از هم دور میکرد تا اندازهٔ مرتفع میگردید وتفاهم و آشنائی میان آنها فزونی مییافت.

ما درفصول آینده این کتاب خواهیم دید که گاهی تجارت باعث جنك وخونریزی شده است ولی نباید فراموش کرد که هرچه نزدیکی وتفاهم ملل باهم بیشتر باشد ارکان صلح استوارترمیگردد.

تجارت نیز مانند دموکراسی اساسش برنفع متقابل افراد قرار گرفته است و برای آنکه این وضع دوام یابد بایستی حسن نیت درمیان باشد. فایده بزرك دادوستد وتجارت آنستکه هردوطرف معامله بتساوی منتفع میشوند.

فی نی قی ها: فی نی قی ها در مغرب خاك ارامیان ودر سواحل مدیترانه زیست میکردند . این قوم کشتی سازی و بحرپیمائی را از اهالی کرت آموخته بودند وقتی پادشاهان کرت منقرض شدند فی نی قی ها سیادت دریا ها را تا مدت چند قرن در دست داشتند .

شهرهای عمده آنها تیروصیدا بود ودرتمام نقاط عالم مستعمراتی داشتند که ازهمه آنها مهمتر کارتاژ بود (کارتاژ درحوالی سال ۸۰۰ ق.م. بناشده بود.)

فی نی قی ها در اسپانی معادن نقره کشف کردند و آنقدر از این فلز استخراج نمودند که برای نخستین بار در تاریخ مقدار نقره برطلا فزونی یافت وبالطبع قیمت آن نیز پائین تر آمد .

این قوم همه جا دردریاها بسیاحت وتجارت مشغول بودند وازستونهای هرکول (جبل طارق)گذشته بجزایر بریتانیا رسیدند و از آنجا قلع با خود آوردند و شك نیست که درمقابل این متاع ازپارچه های ارغوانی ساخت تیر عوض داده بودند. پارچه‌های ارغوانی آنهادر آن ایام شهرت ومعروفیتی بسزا داشته است و آنرا باقرمزدانه که از آبهای دریا میگرفتند رنك میکردند .

الفبا : فی نی قی ها در صنعت فلزکاری وعاج بسیار متبحر بودند ولی مهمترین خدمتی که از نظر ما انجام داده‌اند اشاعه خط الفبا بوده است (۱) با آنکه الفبا بر اساس خط هیروکلیف وضع شده‌است معهذا مزایای آن نسبت بخط مزبور بسیاراست و رسم الخط تازه عبارت ازحروفی بود که درمقابل اصوات بکارمیرفت.

الفبای اولیه شامل ۲۴ حروف بود که همه آنها بیصدا (Consonne) بودند و

وقتی فی‌نی‌قی‌ها این خط را بیونانیان آموختند آنها حروف صدادار را بر آن افزودند. همین خط را یونانیان برومیان و آنها هم بنوبه خود باروپای غربی آموختند و ما امروز بوسیله آنها باین خط آشنائی یافته‌ایم. بنابراین درحینی که این سطور را قرائت میکنید دوباره بیاد بیاورید که گذشته نمرده‌است و معدوم نشده است بلکه برعکس هنوز زنده است و وجود دارد.

۲ - یهودیان

تاریخچه سیاسی: یهودیان قدیم حتی بیش از فی‌نی‌قی ها باگذشته ما ارتباط دارند و اکنون تاریخچه سیاسی آنها را باجمال دراینجا بیان میکنیم. سرگذشت آنها از اینجا شروع میشود که ابراهیم نامی از اهالی شهر سومری (اور) درحوالی سال ۲۰۰۰ ق. م. با خانواده وقبیله خود بسمت مغرب مهاجرت کرد و اعقاب اورا مصریان باسارت بردند. این نخستین سانحهٔ بود که ازبرای این قوم رخ داد. بعدها درحوالی سال ۱۲۰۰ ق. م. موسی آنهارا ازاسارت مصر بیرون آورد و درفلسطین سکونت داد و درهمانجا بود که درحدود سال ۱۰۰۰ ق.م. قبایل دوازده گانه آنها دولت اسرائیل راتشکیل دادند. بعد ازسلطنت سه پادشاه معروف (شائول وسلیمان وداود) سلطنت اسرائیل بدوقسمت تقسیم شد یکی که درسمت شمال بود همان اسم‌را برای خود اختیار نمود و پایتخت آن سامره شد دیگری که درسمت جنوب بود بنام دولت یهود نامیده شد و پایتخت آن همان شهرقدیمی اورشلیم گردید.

دولت اسرائیل را اشوریها درحدود ۷۲۲ ق.م: منقرض ساختند وحکومت یهود نیز درحوالی سنه ۵۸٦ بدست کلدانیان انقراض یافت که معبد بزرك اورشلیم‌را خراب کردند ویهودیانرا باسارت ببابل بردند. بعدها کورش کبیر پادشاه ایران آنهارا ازاسارت آزاد کرد ومعبد اورشلیم را ازنو ساخت. ایرانیها متجاوز از دو قرن بریهود حکومت کردند و پس از آن اسکندر مقدونی و جانشینان او آنهارا زیر اطاعت خود کشیدند. درزمان تسلط رومیان بنی اسرائیل دومرتبه برعلیه حکومت روم شوریدند. در مرتبه اول رومیان معبد اورشلیم را مجدداً خراب کردند و درمرتبه ثانی اقوام یهود رابالمره از

فلسطین اخراج کردند و این بزرگترین مصیبتی بود که بر سراین قوم وارد آمد .



تاریخچهٔ مذهبی : تاریخچه مذهبی یهودیانرا میتوان باختصار بدینترتیب بیان کرد: در آغاز امر عبرانیان نیز مانند سایر اقوام دنیای عتیق معتقداتی در خصوص عوالم فوق الطبیعه داشتند منتهی گاه بگاه افرادی در میان آنها پیدا میشدند که عقاید جدیدی میاوردند .
ابراهیم خودش موضوع قربانی انسانی را منسوخ نمود .
موسی احکام عشره را آورد و گفت این احکام ازجانب «یهوه» که خدای قبیله اسرائیل است بمن الهام شده است تا دستور و سرمشقی برای رفتار امت ما باشد ضمنا موسی گفت این یهوه خدای قهاری است که انتقام گناه پدرانرا تا سه پشت و چهار پشت از پسران میگیرد .
خدای یهوه تامدت چهارصد سال درمیان بنی اسرائیل پرستش میشد تا بالاخره افرادی با هوش وخارق العاده درلباس پیمبران ظهور کردند که نسبت بخدائی اوشك آوردند و گفتند خیلی مضحك است که خدائی باشد که صفات وخصال او مادون بندگان او باشد زیرا اگر بندگان باید به عدالت ومهربانی با هم سلوك کنند چرا خداوند آنها بایستی چنین ظالم وشقی باشد . بدین ترتیب کم کم نظریهٔ عالیتر وروحانی تر نسبت بخداوند پیدا شد تااینکه موسی پیغمبر درسال ۷۵۰ ق.م. اعلام کرد که خداوند عادل است. «هوشیا»ی نبی اورا بخشاینده ومهربان خواند ومزامیرداود اورا چون پدری مشفق معرفی نمود .
چندی بعد درایام اسارت بابل یهودیها معتقد شدند که خداوند پروردگار کل عالم است وخدائی اوانحصار بهقبیله وسرزمین آنها ندارد .
عاقبت در زمان تسلط رومیان پیامبری بزرك در فلسطین ظهور کرد که بمردم میگفت هرچه بخود نمی‌پسندی بدیگری نیزروا مدارزیرا ما جمله ازیك پدرمهربان بوجود آمده‌ایم.
عیسی بتعالیمی که میداد خود نیزعمل میکرد ولی بالاخره اوراهم مانند اموس

نبی سنگسار کردند و کشتند (درزمان تایبریوس امپراطور روم)

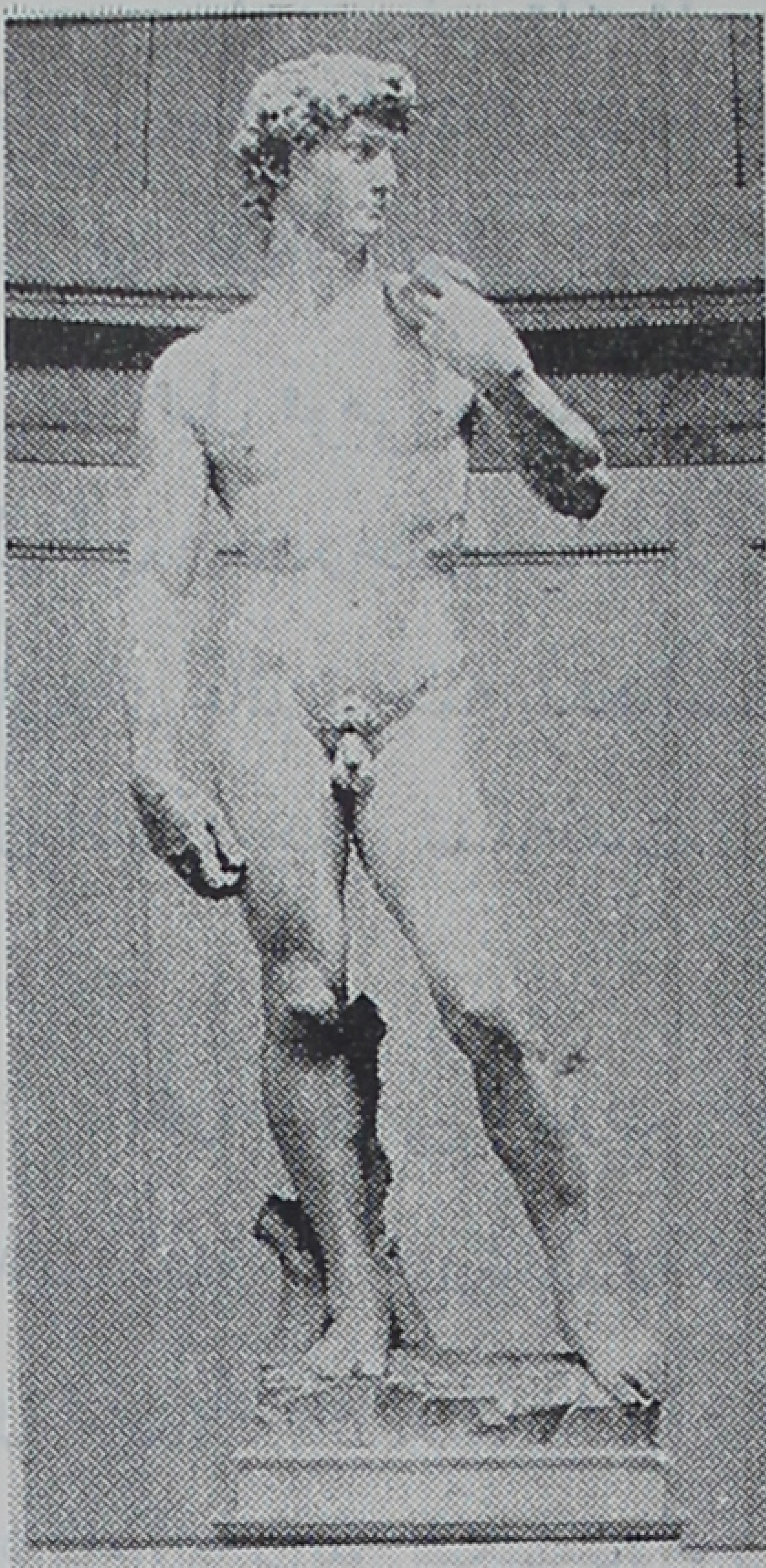
مشهورترین مجموعه قوانین عالم: احکام عشره که موسی آورد و بدنیای متمدن امروزی هم منتقل شده است اورا درردیف بزرگترین قانونگزاران عالم قرار میدهد زیرا ودرهیچ مجموعه دیگری چنین احکامی یافت نمیشود که اینهمه حکمت ودانش در آن با این اختصار بیان شده باشد.

اعمال وتعالیم پیمبرانی که ازسنه ۷۵۰ ق.م. ببعد ظهور کردند (مانند اموس و هوشیا و میکا وازائیا وژرمیاء و دیگران) همه تأثیرات عظیمی در رفتار و زندگی مردم آن عصر داشته است وامروزه هم قسمت مهمی ازتاریخ بشریت راروشن میکند. تا پیش از عهد اموس مذهب دستاویزی بود که بوسیله آن انسان هرچه را میخواست بدست میآوردوهرچه رانمیخواست ازسرخودوامیکردوا گرفی المثل من و شمادعائی میخوانديم وعبادتی میکرديم منتظر بوديم که خداوندنیز دربرابر آن کاری از برای ماانجام دهد. همه مراحل دینی در مذهب یکسان بود ودریك طراز قرار می گرفت مثلارعایت تشریفات ورسوم مذهبی به همان اندازه مهم بود که نفس نیکوکاری و احسان و

در سال ۷۵۰ ق.م. اموس نبی ظهور کرد وانقلابی عمیق در معتقدات مذهبی مردم پدیدآورد:

اموس گفت خداوند احتیاجی برسوم و تشریفات مذهبی ندارد و آنچه را که ازبندگان خود میخواهد عدالت ونیکوکاری است- هیچ مذهبی تا جنبه اجتماعی نداشته باشد و بکارزندگی مردم نخورد جنبه واقعی نخواهد داشت یعنی مذاهب بایدهمانطور که در اصلاح مناسبات انسان وخدا میکوشنددربهبود روابط انسان باانسان نیز جدیت بخرج دهند. این منظور را مسیح بعد ها در این جمله آورده است که «دین خدارا از ثمرات نیکوی آن خواهید شناخت». بنابراین همین پیمبران اولیه بودند که اساس و شالودهٔ نظام اجتماعات دنیای غربی را ریختند.

جلوگیری ازترس: یك قدم مهم دیگر که انبیاء اسرائیل بعد از اموس برداشتند این بود که شروع کردند با آنکه خوف وترس و جادوگری را ازعالم براندازند درصورتیکه این موضوعات از دوره‌های بسیار قدیم تاریخ بشری در میان مردم رائج بوده است و



پیمبران پیش از اموس مانند الیجا و الیشادر مواعظ خود از دیگهای روغن که همیشه پر است و از آهن‌هائی که برروی سطح آب حرکت‌میکنند گفتگو کرده بودند. غالباً‌مادرهادرموقع‌خواباندن اطفال‌اوراد‌وعزایمی‌میخواندند‌وجادوئی‌میکردند که ارواح‌شریره را ازبالین‌آنها دور کنند. وقتی اموس درتعالیم خودگفت خداوند عادل است ویا وقتی هوشیاموعظه کردکه‌خداوند رحیم‌ومهربان است کم کم‌ترس وخوف‌از دل کسانیکه‌با‌آنهاایمان داشتند زائل شد اما باز مردم به‌عادت‌مألوف از خداوندمیترسیدند‌تاآنکه‌پیمبری‌بنام ایسایاه ثانی اعلام نمود که خداوند هرگز نمیخواهدبندگان‌او ازاوبترسندوفقط میخواهد اورا دوست بدارند. این گفته در آن ایام تازگی داشت و پیش ازاوهرگز کسی چنین چیزی نگفته بود.

معنی اسارت بابل: بنی‌اسرائیل در ایام اسارت مصر بسیار افسرده بودند که چون ازسرزمین خود دور شده‌اند دسترسی بپرستش خدای قوم خود ندارندلیکن انبیا خیال‌آنهارا راحت کردند و گفتند خدای‌شما تنها خدای سرزمین کوچك‌اسرائیل نیست بلکه خدای همه عالم است و درنتیجه همین تعالیم روح دیانت عالمگیر دربنی اسرائیل دمیده شد و افکار و معتقدات آنها رفته رفته جنبه عمومی گرفت در صورتی که تا بیش از این تاریخ افکار وعقاید‌آنها محدود بحدود خانه و خدای‌خودشان‌بود.

اما بعد ازآنکه کوروش کبیر یهودیانرا آزاد کرد وبسرزمین اصلی خویش بر-گشتند دوباره روحیهٔ برادری باسایر ابناء بشر درآنهاکشته شد و باز افکار محدود ملی ووطنی درآنها پدیدار گردید واین‌حال پیوسته باقی بود تاظهورمسیح که‌دوباره بتعلیم اتحاد بشروروح بین‌المللی پرداخت وهنوزهم این‌روحیه درعالم‌باقی‌است‌وروز بروزبررونق آن افزوده‌می‌شود.

قوم باکتاب : یهودیها هیچ کار مهمی درزمینه معماری وحجاری ومهندسی و صنایع انجام ندادند و درعوض تعالیم مذهبی و افکار اجتماعی را درعالم اشاعه دادند و هم این افکار وتعالیم است که تاریخ وادبیات آنها را تشکیل داده‌است. بعبارة اخری بنی‌اسرائیل قومی بودند باکتاب و کتاب اصلی آنها هم توراة است. توراة از حیث مطالب ومندرجات بسیارعالی که‌دارد بابهترین کتب یونانی برابری میکندو تابحال بکلیه زبان‌های عالم ترجمه شده است وآنقدر که نسخ آن بچاپ رسیده هیچ کتاب دیگری بآن اندازه چاپ نشده‌است.

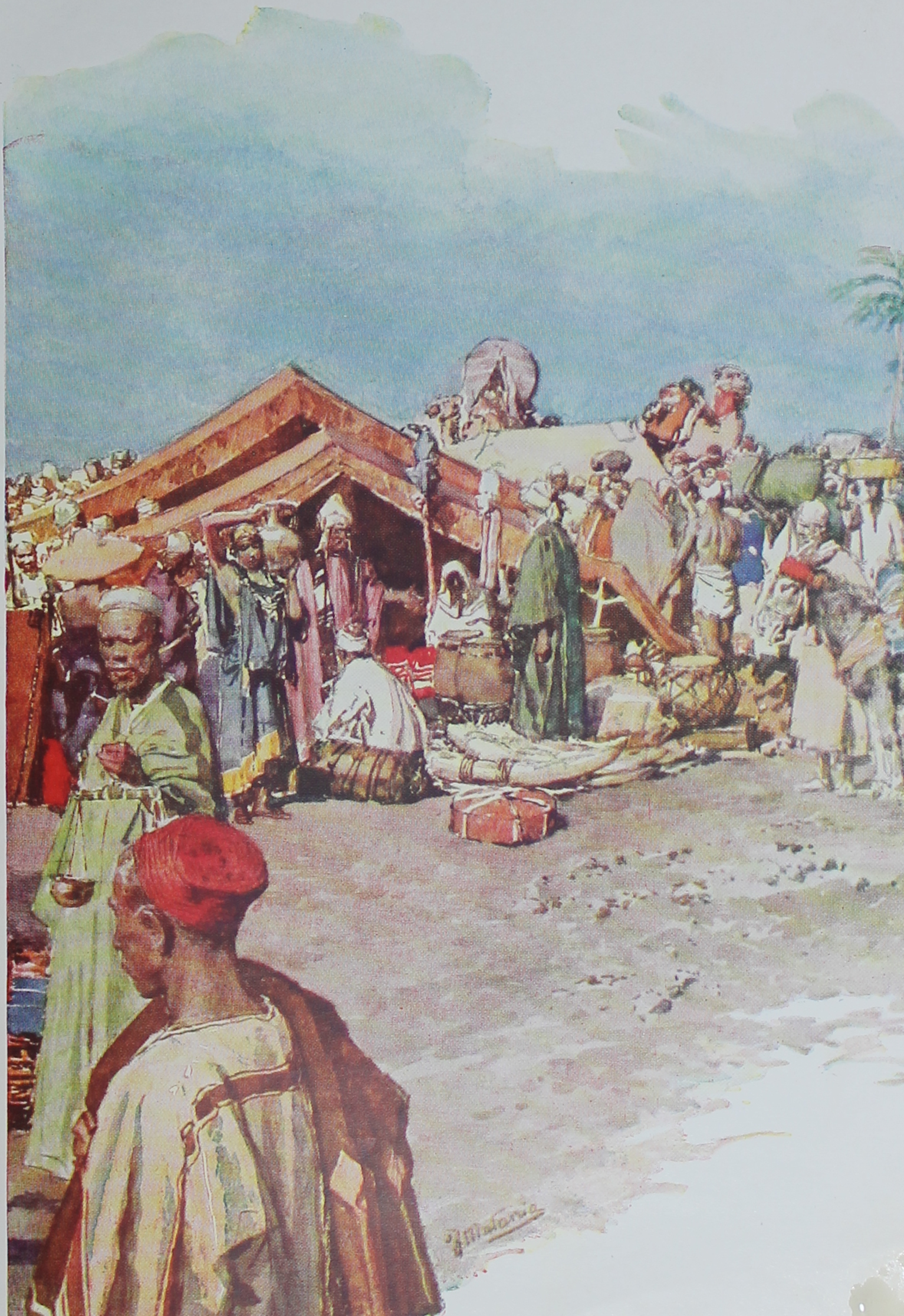
۳ - ایرانیها

اقوام سامی قدرت خود را از دست میدهند : چنانکه در فصول گذشته دیدیم کلدانیان اورشلیم را در سال ٥٨٦ ق.م تسخیر کردند ولی درسال ٥٣٩ ق. م کوروش پادشاه ایران که تازه کراسوس پادشاه لیدی را در آسیای صغیر مغلوب کرده بود کلدانیا رانیز شکست‌داد وباسقوط دولت کلدانی نفوذ وتفوق دوهزار ساله نژاد سامی بر هلال حاصلخیز خاتمه‌یافت ، فاتحین جدیداز نژادهند واروپائی یااریان بودند که ازکوهستانها سرازیر شده‌در جلگه‌های مشرق دجله تاخلیج‌فارس (فلات‌ایران) مستقر گردیده بودند .ازهمین تاریخ‌است که نژادهند واروپائی برتمدن مغرب‌زمین مسلط میشود .

کار هائیکه ایرانیها انجام دادند : وقتی‌ایرانیان‌ازسرزمین های کوهستانی خویش خارج‌شدندمردمانی‌بودند جنگجو که بشغل گله‌داری وزراعت اشتغال‌داشتند وپس ازآنهم که در جلگه واراضی مسطح ساکن شدند بهمین حال‌باقی ماندند و از امر تجارت و بازرگانی بیزار بودند و این مشغله را به رعایای سامی نژاد خود واگذاشتند .

نظریهٔ اریانهاراجع بزندگانی از طریق‌تربیت آنها بخوبی معلوم میشود. به‌قول هرودوت ایرانیها سواری وتیراندازی وراست‌گوئی‌را باطفال خود تعلیم می‌دادند(۱)

(۱) نویسنده آمریکائی « کروتر » میگوید «امتیاز تمدن ایرانیان برتمدن امروزی ما این بود که پارهٔ آداب وسنن‌اجتماعی آنها معیاری برای‌سنجش تربیت جوانان بود مثلاگر جوان ایرانی‌دروغ میگفت یادرسواری وتیراندازی مهارت‌کامل نداشت معلوم بود که تربیت او ناقص است . اما متأسفانه در تمدن امروزی مغرب چنین معیاری برای سنجش تربیت افراد در دست نیست » .



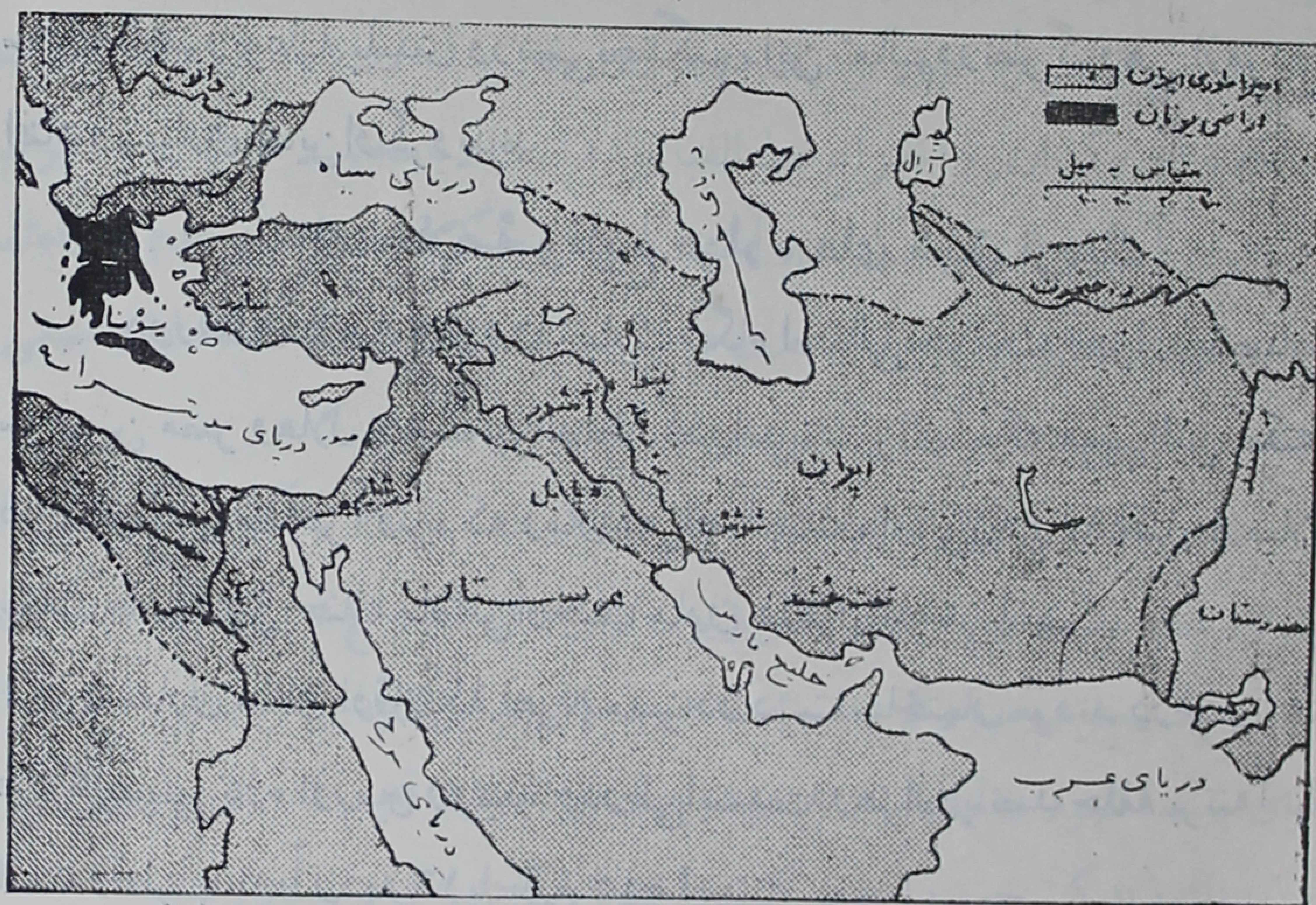


درصنایع ومعماری ایرانیها بیشتر از آثار بابلیها و آشوری ها تقلید میکردند لیکن هنر بزرگ آنها در این بود که امپراطوری وسیعی ایجاد کردند و آنرا ببهترین وجهی اداره مینمودند بعلاوه پیامبری بزرگ باتعالیم عالی بدنیاارزانی داشته‌اند که زرتشت باشد.

کمبوجه پسر کورش درسال ٥٢٥ ق. م مصر را فتح کرد وداریوش که جانشین کمبوجه بود واز ٥٢١ تا ٤٨٦ سلطنت کرد چنان نظم وترتیبی در کشور پهناور خود برقرار نمود ورعایای مختلف خود راکه صاحب ملیت‌ها وتمدنهای متفاوت بودندچنان بامهارت و تدبیر اداره نمودکه نظیر آن تاآنوقت در دنیای قدیم دیده نشده بود. داریوش برقلمرو کشورخود ازطرف مشرق افزود ولی نه‌او ونه جانشین اوخشایارشا نتوانستند یونانیانرا مغلوب کنند وشرح این داستان بعدها در این کتاب خواهد آمد.

چنین گفت زرتشت: بنابه‌روایت اوستاکتاب مقدس ایرانیان زرتشت تعلیم داده بودکه دوقوه خیروشربرای تسلط بردنیا بایکدیگردرمبارزه وکشمکشند. اهورمزدا یاخدای نور وزندگانی باکمک میترا معاون خود پیوسته بااهریمنی که طرفدارتاریکی ومرگ است درجدال وکشمکش میباشد.

انسان بایستی خدای خود را ازمیان یکی ازاین‌دو انتخاب کند وفقط آنهائیکه



نخستین‌امپراطوری بزرگ آریائی .. ق-م) وگهوارهٔ فرهنگ اروپائی

بسوی اهورمزدا میگروید ند به فلاح و رستگاری آنجهانی نائل میآمدند. کسانیکه در طریق اهورمزدا سالك بودند صاحب فضائل اخلاقی بودند و پیوسته بـا اهریمن بد خو جدال میکردند.

بلندی مرتبهٔ دین زرتشتی وامتیاز فاحش آن بر تمام ادیان و مذاهب آن زمان از همین نکته مبرهن است که مذهب زرتشت دیانت وتقوای انسانرا منوط به فضائل اخلاقی وصفات حسنهٔ او میداندنه مربوط به «سوختن بخور و گذراندن قربانی» در مقابل خداوند.

مذهب زرتشت فلسفه خلقت انسانرا روشن میکند : یـکی دیگر ازامتیازات و محسنات دین زرتشتی آنستکه زرتشت نخستین کسی است که فلسفه وجود انسان را درروی کره زمین روشن میکند.

تاپیش ازاو ملیونها نفر ازافرادبشر درنقاط مختلف زمین آمده ورفته وعمر کوتاه خود را بارنجها وشادیها گذرانده اند وگاه بگاه هم افـراد متفکری درمیان آنها پیدا شده اند که ازخود پرسیده اند مارا برای چه باین عالم میآورندو برایچه میبرند، همچنان که خودماهم امروزدرمقابل همین سئوال قرار گرفته ایم. زرتشت برای نخستین بارجواب پرسش آنهارا میدهد ومیگوید خداوند مارا باین دنیا میآورد که در طریق حق وراستی سالك باشیم و برعلیه پلیدی وریمنی بجنگیم - این تعالیم در نظر گروهی ازمردم پسندیده افتاد وبسیاری بدین او گرویدند.

٤ - خلاصهٔ وقایع هزاره های شرق نزدیك

دورنمای ازمنه وقرون : بایك نگاه اجمالی، حوادث دوهزارو پانصدساله را در سرزمین مصر وهلال حاصلخیز ازنظر گذراندیم. برای آنکه معنی این نکته را بهتر درك کنیم باید بخاطر آوریم که زمان اهرام تاجنك ماراتون در ٤٩٠ قبل ازمیلاددرست معادل فاصله بین جنك ماراتن وجنك مارن درقرن حاضر است.

مقارن همان اوقاتیکه اهرام مصر در دست ساختمان بودند درختان «سکویا» در کالیفرنی تازه اززمین روئیده ودرطی اینمدت دوهزارو پانصد حلقه برتنه آنها افزوده است وقطر بدنه آن به ١٦ پا بالغ شده است.

دنیائی که ایرانیها در حوالی سنه ٥٠٠ ق.م. برآن حکومت میکردند دارای همه

اسباب ولوازمی بود که اساس تمدن ما را تشکیل میدهد و بدون آنها تمدن ما امکان پذیر نبود مثل زبان وارقام. مدتها پیش ازسه هزار سال قبل ازمیلاد فکر انسانی مسلماً مدارج پیشرفت وترقی را پیموده بوده است والاممکن نبود اهرام کبیر مصر ساخته شود: در زبان وخط ونجوم ومعماری پیشرفت های شایان کرده ودرامر مملکت داری وفلز گدازی (مخصوصاً آهن) و ساختمان معابد وراهسازی وخطوط الفبائی وسکه زدن نیز ترقیات شگرفی کرده بوده است. سه نکته اخیر یعنی راه وخط وسکه مخصوصاً درایجاد نزدیکی وتفاهم بین اقوام وملل نهایت اهمیت را داشته است وباعث انتشار افکار وعقاید ملل متمدن در سرزمینهای وحشی میشده است. در انجام این امر تجار وبازرگانان سهم بسزائی داشته اند ومخصوصاً سهم پیله وران و ملاحان گمنام بیش از امرا و بازرگانان طراز اول بوده است.

بسیار آهسته: اکثر مظاهر تمدن قدیم، چه آنها که دراین فصل بآن اشاره شده و چه آنها که بدان اشاره نشده است، قبل ازسه هزار سال پیش ازمیلاد درشرق وجود داشته است: سومریها هم راه داشتند وهم معبد - مصریها قبل ازساختمان اهرام کبیر اهرام کوچکتر دیگری ساخته بودند. امپراطوریهای بزرك نیز جانشین دولتهای کوچك بودند. بنابراین مهمترین قدمی که مردم شرق نزدیك درطول ۲۵۰۰ سال درراه تمدن برداشته اند همان زدن سکه وآهن گذاری واختراع خط الفبا بوده است وباینجهت ماامروز متحیریم که چطور اقوام آسیائی اینقدر بکندی وآهستگی رشد میکرده اند وبه تأنی قدم درراه تمدن برمیداشته اند. درعهد معاصر ما بندرت قرنی سپری شده است که اکتشافات مهمی در آن نشده وانقلابی دروضع زندگانی مردم رخ نداده باشد.

ماشین بخار، کشتی بخار، راه آهن، تلگراف، دینام، رنگهای مصنوعی، تلفن، ماشینهای نفطسوز، رادیو، سینما، تلویزیون وهزاران اختراع و اکتشاف دیگر چنان بسرعت و پشت سرهم ظهور کرده است که هنوز ماخودرا برای پذیرفتن یکی آماده نکرده دیگری بمنصهٔ ظهور رسیده است. خوشابحال مردم عهد قدیم که مثل ما مجبور نبودند هرروز رنك زندگی خود را عوض کنند واختراعات جدیدی را بکار برند!

ارتباط مدت باتثبیت اوضاع وظهور اختراعات: موضوع دیگری که درتمدن

های قدیم جلب توجه میکند سقوط وزوال متوالی دولت‌ها وامپراطوریهاست. مصر در مقابل حمله سلاطین چوپان وآسوریها وایرانیها تاب مقاومت نیاورد وسقوط کرد. سومر وبابل واورشلیم وآسور وکلده یکی پس ازدیگری سقوط کردند وراه زوال پیمودند وخود ایرانهم دوقرن بعد مغلوب شد وسقوط کرد. علت این سقوطهای متوالی چه بوده است؟ آیا بعلت این بود که پایه دولتهای مذکور براساس زوروقدرت فردی قرار گرفته ومیل ورضای مردم در آن تأثیری نداشته است یا بعلت آن بوده است که منافع مشترکی در این دولت‌ها وامپراطوریها وجودنداشته وافراد یا دستجات مردم نفع وعلاقه در کار دولت نداشته‌اند؟ بدون تردید این نکات در انحطاط وسقوط دولت‌های قدیم موثر بوده است دلیل آن نیز پرواضح است: دولتهائی که براساس زوروقدرت متکی هستند هرگز توانائی ایجاد وتولید ندارند وناچار هرچه را موجود ببینند مصرف میکنند وبالنتیجه منابع آنها خیلی زودتمام میشود. تولید واختراع مستلزم بکارانداختن آزادانهٔ هوش وتعقل است واین همان چیزی است که پادشاهان وروحانیون عهدقدیم ازتشویق آن خودداری داشتند زیرا میدانستند که هرگاه مردم تعقل و هوش خود را آزادانه بکاراندازند ناگزیر صاحب افکار وعقایدی خواهند شد که قطعاً بحال طبقه حاکمه مضر خواهدبود. باینجهت سلاطین وحکمرانان تعمدداشتند که مردم را درحال بیخبری ونیازمندی نگاه دارند ونگذارند هرگز سرخود را بلند کنند تامنجر بسئوال وچون وچرا درامر حکومت آنها شود. نتیجه این طرز حکومت زوروفشار آن بود که وقتی خطری متوجه دولتی میشد قاطبهٔ مردم اهمیتی بآن نمیداند وجنبشی نمیکردند زیرا میدانستند که درهیچ حال وضع آنها از آنچه هست بدتر نخواهدشد.

ازاین تصویر مختصر که طرزحکومت ودولتهای قدیم شرق نزدیک را مجسم میسازد خواننده بخوبی باهمیت اعمال وفعالیت‌های ملت دیگری که عنقریب شرح آنرا خواهیم داد یعنی یونانیان پی خواهد برد. هزاره اقوام یونانی هزاره متوسط است یعنی از ۱۰۰۰ ق. م. شروع میشود و بسال اول میلادی ختم میگردد.

قسمت سویم

در بیان حوادثی که در هزارهٔ یونان یعنی از زمان هومر

تا عهد مسیح اتفاق افتاده است

از هزار پیش از میلاد تا سال اول میلادی

فصل پنجم

چگونه ملت یونان ظهور کرد و برای خود در تاریخ بشر فصلی گشود

۱ ـ هجوم وحشی‌ها

یونانیان اولیه : تقریباً دردوهزارسال پیش اقوامی ازسواحل رود دانوب به‌شبه جزیره یونان حمله بردند ودرآنجا رحل اقامت افکندند واعقاب آنها بعدها خودرا هلنی یایونانی نامیدند. علت این مهاجرت همان علتی بود که اروپائیهارا بامریکا کشید یعنی جستجوی زندگانی راحت‌تر ومرفه‌تر .

این اقوام مهاجر آنچه‌راکه‌طلب میکردند درسرزمین یونان وسواحل بحراژه یافتند وپیش ازآنکه کاملا دراین ناحیه سکونت اختیار نمایند آنچه‌ازتمدن پیشین درآنجا دیدندازمیان بردند لیکن خودشان تمدنی عالی‌تر ودرخشانتر از آنچه نابود کرده‌بودند احداث نمودند.

عیناً همان رفتاری که سفید پوستان مهاجر نسبت به تمدن قرمز پوستان در امریکا کردند .

آنچه‌که مهاجرین درسواحل بحراژه یافتند : مرکز تمدن‌اژه درجزیرهٔ کرت بود وقدمت آن بعهد اهرام مصر میرسید . اهالی کرت مردمانی بحرپیمابودند وخیلی پیش ازآنکه فی‌نی‌قیها پا بعرصهٔ دریا ها بگذارند آنها بحرپیـمائی میکردند واساساً نخستین ملت دریائی درتاریخ بشمارمیروند .کرتیهااکثرارکان‌تمدن خودرا ازمصریهـا اقتباس کرده‌بودندو بعدها نیز بنوبهٔ‌خودمدنیت‌رابسایرمردم‌سواحل‌مدیترانه‌شناساندند. نخستین پادشاه‌کرت که اقدام بساختن بحریهٔ مفصل کرد شخی افسانهٔ بود موسوم به (ملینوس)وجانشینان‌او تامدت‌هزارسال‌در نواحی بحراژه حکومت‌داشتندودرسال ۱۵۰۰ باوج قدرت خود رسیده بودند .

تقریباً تا صد سال پیش‌هیچ اطلاع صحیحی‌ازتمدن اژه در دست نبود جزآنچه

که درایلیاد واودیسه مسطور بود. کتاب ایلیاد مربوط است بجنگهای اهالی تروا با مردم شبه جزیره یونان و کتاب اودیسه داستان مسافرتهای اولیس قهرمان یونانی است که درموقع بازگشت بوطن خود دچارحوادثی عجیب وغریب شده بوده است. از روی این دو کتاب میتوان تصویری از کیفیت تمدن قدیم اژه بدست آورد ولی البته معلوم نیست چه قسمت از این اشعار منطبق با حقیقت است و چه مقدار آن تخیلات شاعرانه میباشد.

۲- سرحدات تازهٔ زمینی

«قوم عقب مانده»: مهاجمینی که ازدانوب به یونان آمدند چند شعبه بودند ازقبیل ایونی ها (۱) ودورین ها وغیره ولی ما اطلاعات صحیحی ازهویت واعمال آنها در این دوره نداریم جز آنکه میدانیم که آنان تمدن اژه را ازبین بردند وخود تمدن جدیدی بجای آن آوردند که ما آنرا تمدن هلنی یا یونانی مینامیم.

این اقوام جنگجویانی بدوی بودند وازراه ورسم مردم متمدن اطلاع صحیحی نداشتند واگر اهالی کرت با اصطلاح امروزی ما آشنا بودند میتوانستند بحق آنها را «قومی عقب افتاده» بنامند اما این مردم تازه وارد با آنکه خودشان معلوماتی نداشتند درعوض برای آموختن بسیارمستعد بودند ومخصوصاً طریق بحر پیمائی را بسرعت از اهالی اژه فراگرفتند وطولی نکشید که دردریا هم مانند زمین مستقر شدند. بنابراین درضمن میراث های فراوانی که تازه واردین ازساکنین اولیه این سرزمین کسب نمودند ازهمه گرانبهاتر کشتی بود.

سرحد ایونی: اقوام یونانی ازسرزمین اژه بسه راه مختلف رفتند: قوم دوریك بسمت جنوب، قوم ایولی بطرف شمال و ایونی ها از وسط، بعد ها اقامتگاههای اقوام ایونی از همه طوایف دیگر بیشتر کسب اهمیت کرد و مهمترین شهر آنها (میلتوس) شد.

سرحد جدید یونان درسواحل آسیای صغیر بعدها در تاریخ آن کشور دارای اهمیت فوق العاده گردید زیرا دراینجا بود که شرق کهنسال با غرب جوان روبرو گردید

---

(۱) کلمه یونانی که درفارس وعربی مصطلح است از نام این قوم گرفته شده است.

وبا یکدیگر آمیزش کردند منتهی گاهی بطریق مسالمت ودوستی و گاهی هم براه جنگ وستیز. از نتیجه اختلاط اقوامی جوان و برومند بامللی پیر وفرتوت ولی متمدن مدنیت تازه‌ای بوجود آمد که ما آنرا تمدن اروپائی میخوانیم.

درابتدای امر تازه واردین طبعاً به کسب معلومات پرداختند اما دیری نکشید که آنچه شرق کهن درچنته داشت ازاو آموختند و بعداً بتدریج درصدد برآمدند که آنچه را آموخته‌اند خود اصلاح و تکمیل کنند مثلا الفبای فی‌نی‌قی را آموختند و بوسیله افزودن حروف صدادار آنرا تکمیل کردند، یا طریق کشت موو زیتون و طرز ساختن سفال را آموختند وبسرعت آنرا بسایر اقوام یونانی ساکن جزایر یا مقیم شبه جزیرهٔ یونان نیز یاد دادند وطولی نکشید که شراب وروغن زیتون و کوزه‌های سفالین یونانی ازهمه مصنوعات آسیائی بهتر شد.

۲- سرحدات جدید فکری

ناگزیر بودند هوش بکار ببرند: یونانی‌ها هرچیز تازه را بآسانی فرامیگرفتند یعنی چون مثل مصریها و بابلی‌ها دارای رسوم وتقالید هزارساله نبودند بالطبع مانند آنها پای‌بند چیزهای کهنه و قدیمی نمیشدند از طرفی چون باوضاع و احوال جدید برخورد کرده بودند ناچارهوش واستعداد خود رابکارمیانداختند تا برمشکلات خود فائق آیند. وقتی میدیدند مصری ها کاری را بترتیب خاصی انجام میدهند وفی‌نی‌قی‌ها آنرا بترتیب دیگر وبابلی‌ها باز بطریقی دیگر آنوقت پیش خود میاندیشیدند که کدام یك ازاین سه طریق را اتخاذ نمایند ویا چگونه هرسه ترتیب را با هم جمع کنند و یا اصلا طریقی تازه وضع واتخاذ نمایند.

پرسندگان ایونی: ازهمان دوران قدیم درمیان یونانیها کسانی بودند که میل داشتند در باره اموراین عالم اطلاعاتی بدست آوردند وچون پای‌بند احادیث وتقالید قدیم نبودند برای آنها بسیار آسان بود که بعقاید و نظریات مختلف راجع به‌یك موضوع گوش فرا دهند. یونانیها استعداد خاصی داشتند که در باره مسائل عادی و روزمره سؤالات غامض وتازه بکنند وباینجهة پیوسته افکار نوی بآنها دست میداد که علی‌الظاهر نظیر آن افکاردرمردم دیگر دیده نمیشد. مثلا بعد از آنکه ملاحان مدت چند سال

دردریا هابحر پیمائی کردندشخصی بنام اناکسیماندر (حدود سال ۵۷۵ ق.م) بفکر افتاد که نتیجهٔ مطالعات ومشهودات این ملاحان رابصورت نموداری تنظیم نماید و باینطریق اولین بارنقشهٔ جغرافیا کشیده‌شد. «کزنوفانس» ازقوائی که‌اموراین عالم را میگرداند بحیرت افتادوعقیدهٔ معمول‌زمان‌خودرا که‌میگفت‌قوای‌نهانی‌درمیان‌خدایان‌تقسیم‌شده‌است تکذیب کرد ومعتقد شد که فقط یك خـدا درعـالم وجود دارد . (کزنوفانس) از این مرحله هم قدم برتر نهاد واعلام‌داشت که‌هرموجودی در این عالم‌ازانسان ودرخت‌وسنك تا ستاره وهرچیز دیـگرهمه ازنشأهٔ واحد بوجودآمده ودرحکم واحد هستند و هر چیزی در این جهان جزئی از چیزدیـگر است . خدای کزنوفانس خـدائی عادل بود و بعقیـده او اگرانسان هم درطریق عقل و فطانت سالك باشد میتواند بـا عدالت زیست کند .

بزرگترین نویسندهٔ یونان قدیم طالس‌میلتوس است که در ۶۰۰ ق . م میزیسته و اوباچند نفردیگرازمعاصرینش متوجه‌این امرشدند که‌همه‌چیزاین‌عالم‌پیوسته‌درحال تغییر است . نباتات و حیوانات بحدکهولت میرسند و میمیرند، چوب تبدیل بخاك و خاکستر میشود ، آهن زنك میزند ویخ‌آب میشود وهکذا سایر اجسام و موجودات که دائماً تغییرشکل میدهند وازصورتی بصورت دیگر منتقل می‌شوند. این‌متفکرین میپرسیدند شکل اولیه این اجسام‌درابتداچگونه بوده‌است وآیاآنها هم ازیك وجود واحدمنشعب‌شده‌اند یاازابتدابایکدیگراختلاف کلی داشته اند . هرگاه اصل ومنشاء همه‌آنها یکسان است پس آن ماده اصلی چه بوده وازکجاآمده است واساساً چطور شده‌است که‌چیزی از عدم بوجود آمده است ؟

براثر این پرسش‌ها مجبور بودند افکار وآرائیکه درطول زندگی خود بـآن برخورده وآن‌را همچون‌اصلی مسلم پذیرفته بودند دوباره دربوته‌آزمایش بگذارند و دراطراف آنها بحث و تحقیق کنند . تاآنجاکه ما اطلاع داریم طالس و معـاصرینش نخستین اشخاصی بودند که دراین دنیا به بحث وتحقیق پرداخته و بوسیلهٔ پرسش از نفس‌خودراه کمال‌را پیموده‌اند و همین پرسشها افقی‌تازه درتفکرات ومعتقدات آن هـا گشوده‌است .

پرسش مهمتر از پاسخ : طالس می گفت در ابتدا جز آب چیز دیگری وجود نداشته‌است، اناکسمینز میگفت اول فقط هوا بوده‌است وهراکلیتوس معتقد بود که اصل همه موجودات آتش است ولی بهر صورت پاسخی که به پرسشهای طالس داده‌شده‌است آنقدر اهمیت ندارد که اصل سئوال او مهم است زیرا پیش از او ملیونها نفر از افراد بشر در طی هزاران سال زیست کرده وهرگز بفکر این سئوالات نیفتاده بودند ودنیا را بهمان صورتی که دیده بودند پذیرفته بودند. بنابراین پرسش طالس درواقع آغاز عصر جدیدی محسوب می‌شود زیرا وی با این پرسش درصدد شناسائی دنیائی که در آن زیست میکند بر آمد و بعدها هر چه شناسائی انسان از این عالم فزونی یافت استیلا و تسلط او بر دنیا بیشتر شد.

کسوف وخدایان : موضوع دیگری که مورد استفسار طالس قرار گرفت ارتباط کسوف با خدایان بود. یونانیان معاصر او معتقد بودند که کسوف علامت قهر وغضب خدایان است لیکن طالس ازمطالعهٔ نوشته‌ها وتحقیقات مصریها برای اولین بار باین نتیجه رسید که کسوف در مواقع معینی حادث میشود وموارد ظهور آن مرتب است و باینجهة فهمید که وقوع آن مربوط بحوادث طبیعی است وهیچ ارتباطی باخشم خدایان ندارد وحتی تاریخ وقوع کسوف بعدی راهم معین کرد و کسوف مزبور واقعاً هم درسال ۵۸۶ واقع شد.

بدیهی است این توضیحات مطابق میل یونانیان کهنه پرست که حاضر نبودند دست از معتقدات دیرین خود بردارند نبود اما پارهٔ اشخاص روشنفکر در آن میانه پیدا شدند که این توضیحات را پذیرفتند وعقیدهٔ خودرا دربارهٔ آنکه کسوف اثر خشم خدایان است تغییر دادند.

طالس واضع پارهٔ ازقواعد مهم هندسی بود که هرچند بسیار ساده است لیکن بعدها اساس کلیه پیشرفتهای هندسی گردید و ریاضیات عالیه برپایه آن استوار شد و اگر همین قواعد ساده وضع نشده بود معلوم نبود راه‌آهن وطیاره ورادیووعمارات آسمانخراش چگونه بوجود میآمد.

هنگام تسلط لیدیها و ایرانیها : درزمان حیات طالس شهرهای یونانی آسیای

صغیر مطیع پادشاهان لیدی بودند و باو خراج میدادند ولی تا اندازهٔ هم خودمختاری داشتند وپس از آنکه کوروش کبیر کراسوس پادشاه لیدی را شکست داد بازوضع شهرهای مذکور کم و بیش بهمین حال باقی ماند.

این بود مختصری از تاریخ حریت فکر در یونان - حال برای آنکه اشارهٔ هم بتاریخ آزادی سیاسی یونان شود برمیگردیم بشهر آتن درشبه جزیره یونان.

۴ - شهرهای مستقل یونان

آتن - وقتی اقوام یونانی بسرزمین اژه رسیدند بدستجات کوچك تقسیم شدند و درآنجا ساکن گردیدند ولی پس ازمدتی دستجات مجاور هرمحل بایکدیگر جمع شدند وتشکیل شهر آزادی دادند. یونانیها این طرز حکومت را می پسندیدند و در تمام طول مدت تاریخ خویش همان نوع حکومت رابرای خود حفظ کردند. شهر آزاد معمولا عبارت بود از مرکز اصلی شهر ومقداری از اراضی مجاور آن که مردم درآن کشت وزرع میکردند وآذوقه شهر را تدارك مینمودند. شهر آزاد آتن نیز شامل قسمت مرکزی و نواحی اطراف آن بود بنام اتیك که مرکز تهیه آذرقه و اقامت مردم روستائی بود. بااین کیفیت اگر شبه جزیره یونان هم مثل درهٔ نیل وسواحل دجله و فرات اراضی مسطح وصافی بود شهر های آن محققاً بهم پیوسته و تشکیل حکومتی واحد میدادند.

مسائلی راکه یونانیان باآن مواجه بودند همانست که بشر ازابتدای عالم تابامروز باآن مواجه است یعنی چگونه لوازم و ضروریات زندگی راکه در اختیار خود دارند حفظ کنند وچگونه درصدد زیاد کردن این لوازم بر آیند. شك نیست که یونانیان هم مثل همه مردم دیگر دُنیا درصدد بهبود وضع زندگی خود بودند.

یکی از چیزهائی که یونانیان در اختیار خود داشتند وبسیار هم بآن علاقه مند بودند و درحفظ آن می کوشیدند آزادی وتساوی زندگی فردی بود که آنرا از دوران قدیم یعنی از دورههائیکه درصحراها سرگردان بودند ازپدران خود بمیراث برده بودند. آنچه راهم که میخواستند تحصیل کنند نظم وترتیبی بود که برای استقرار و آسایش هر

جامعهٔ لازم‌وضروری است . بنابراین مسئله مهمی راکه یونانیان قدیم مثل امروز ما مواجه باآن بودند ایجاد جامعه‌ای منظم ومتشکل بود که درعین حال آزادی فردی و استقلال عمل مردم را نیزتأمین نماید و برای رسیدن بهمین کمال مطلوب‌هم بودکه یونانیان پیوسته کوشا بودند .

بدیهی است یونانیها همیشه بدین آرزو وکمال مطلوب خود نمیرسیدنداماقضیه مهم این بودکه چنین آرزوئی را دردل میپروردند چنانکه مصریها و بابلیها اصلا در فکر چنین کمال مطلوبی نبودند . آری ، همین آرزوی یونانیان در تشکیل حکومتی که افراد ملت درآن‌باآزادی ومساوات زیست نمایند بزرگترین‌میراثی‌است که‌این‌قوم به بشریت ارزانی داشته‌اند .

طرزحکومتهای اولیه - یونانیان یك قسم تشکیلات قومی یا قبیلهٔ‌داشتندکه افراد درآن به نسبت استعداد و لیاقتشان کسب مقام و منزلت میکردند . کلیه مسائل حکومتی در شورائی حل وتصفیه می‌شد که پادشاه دررأس آن بود وعدهٔ از مشایخ قوم‌که از میان اشراف ونجبا انتخاب می‌شدند دراین شورا به پادشاه مشورت‌میدادند ولی باید دانست‌که این نجبا مثل مصر وبابل وایران بنده وغلام پادشاه نبودند بلکه مشاورین واقعی بودند که خودشان درجامعه دارای مقام شامخ وارجمندی‌مثل‌شخص شاه بودند .

در جامعهٔ یونان مقام سپاهیان نیزارجمندتر ازمقام سپاهیان درشرق نزدیك‌بود. همچنین در یونان قوانین بوسیله مجمع خاصی‌وضع میشد واین نکته‌یکی‌ازمهمترین موارد اختلاف میان یونان و تمدنهای قدیمی تر است چه دردنیای قدیم مردم معتقد بودندکه قوانین بصورت الهام ومکاشفه از طرف خدایان به پادشاهان نازل میشود و بهمین جهت مردم حق تغییر وتبدیل آنرا ندارند ولی یونانیان قانون را وضع‌شده از طرف مردم وبرای رفع‌حاجات‌مردم میدانستند وبهمین جهت مانعی نمیدیدندکه در مواقع ضروری‌این قوانین تغییر کند .

ازطرفی‌چون‌سپاهیان نیزدرمجامع قانون گذاری عضویت‌داشتند باینجهة وجود آنها تأثیر فراواني در حکومت هاي وقت داشت : البته گاهی این نفوذ زیاد تر بود

وگاهی کمتر ولی درهیچ‌مورد کمال مطلوب و آرمان‌ملی ازخاطرهامحو نمی‌شد.

دارائی شخصی موجب اشکال میشد: اینك برمیگردیم بداستان شهر آزاد آتن: همینکه مهاجرین یونانی درسرزمین تازهٔ خود ساکن شدند عدهٔ از آنها بکار زراعت پرداختندودیری نگذشت که‌هریك از آنهاقطعه زمینی راکه‌درآن‌زراعت‌میکرد ملك خود دانست وبدین‌ترتیب‌یونانیهاشروع کردندبمالك شدن زمین. ازطرف دیگر جماعتی‌هم بامرتجارت وراهزنی دردریا پرداختند (فراموش‌نشود که راهزنی دریا هم درآن ایام مانند تجارت ازمشاغل محترم بود) ودرنتیجه عدهٔ هم‌صاحب مال‌التجاره و جهازات شدند. دیری نگذشت که اختلاف ثروت و تفاوت طبقاتی‌درمیان‌آنان پدید آمد درصورتیکه تا قبل‌ازاین‌تاریخ یونانیان بعادت‌اقوام بدوی هرچه را داشتندمتعلق بهمه میدانستند وزیاد وکمی‌درمیان‌آنها معمول نبود. بدیهی‌است‌بعضی‌ها دراندوختن مال ودولت توفیق‌مییافتند ولی بعضی‌دیگر موفق نمیشدند وبالنتیجه تخم عدم رضایت درمیان‌آنها کاشته میشد.

دارائی‌شخصی گاهی‌هم‌متضمن‌فوایدی‌بود: امروزه ماطوری بداشتن‌مایملك شخصی‌عادت کرده‌ایم که تصورمیکنیم همیشه مردم دنیا صاحب دارائی‌واموال مستقل بوده‌اند درصورتیکه‌دیدیم درمصروبابل‌قضیه‌بعکس این بوده‌است ومردم این کشورها نه‌تنها صاحب مال وملکی نبودند بلکه قوهٔ بدنی و دماغی آنها هم متعلق بخودشان نبوده است وچون بحالت بردگی زیست میکردند ناگزیر بودند که کارکنند اعم از آنکه خودشان میخواستند تن بکاردردهند یا نمیخواستند. بعلاوه ناچار بودندبهمان معیشت قلیلی که اربابشان بآنها میداد و اکثراً از حدود بخور و نمیری خارج نبود بسازند.

برای نخستین باردرتاریخ می‌بینیم که درشهرآتن عامهٔ مردم حق اندوختن مال و دارائی داشتند و حتی میتوانستند از درآمد دارائی خود نیز استفاده کنند خواه دارائی آنها اشیائی ازقبیل زمین وکشتی بود و خواه قوای دماغی و استعداد بدنی شخصی آنها.

آزادی عمل انسان در بکارانداختن دارائی شخصی‌وانتفاع از آن اساس سیستم

سرمایه‌داری است ومادر جامعهٔ یونان قدیم نخستین بار باین سیستم سرمایه داری عمومی برمیخوریم . موضوع جالب دقت ومهم برای ما اینستکه همین جوامع سرمایه-داری بحکم آنکه سرمایه‌دار هستند خیلی زود تبدیل بجامعهٔ دموکراسی میشوند باینمعنی که افرادی که دخیل در امر حکومت نبودند چون میدیدند درموقع بکار انداختن سرمایه خود اغلب مغبون میشوند یا دچار زحمت میگردند ناچار درصدد برمیآمدند که در امر قانونگزاری و انتخاب مأمورین اجرای قوانین مداخله نمایند . تقاضای این افراد بتدریج مورد قبول یافت ودر نتیجه شهر آتن بصورت جامعه‌ای دموکرات در آمد .

یکقدم بطرف دموکراسی : درحوالی سال ۷۵۰ ق . م. پادشاه اغلب اختیارات خود را از دست داده وفقط صورت ظاهری از او باقی مانده بود وعمدهٔ اختیارات او در دست ۹ نفر مشاورین او بود که چنانکه دیدیم ازمیان نجبا واشراف انتخاب میشدند وبنام ارگون‌ها معروف بودند .

ارگون‌ها اکثراً از وضع موجود راضی بودند زیرا بدیهی است کسانیکه طرز زندگانی آنها با قاطبهٔ مردم متفاوت است طرز تفکرشان نیز با آنها متفاوت می شود چنانکه در همهٔ ازمنه واعصار رسم براین جاری بوده است که اغنیا تصور میکرده‌اند فقرا باید فقیر باشند زیرا آنها را اساساً محکوم به فقر وتنگدستی میدانسته‌اند. امادیری نگذشت که اشخاصی از برای حمایت فقرا و مظلومین قد علم کردند و باکمك نهضتی که درطبقه پیله وران و صنعتگران جزء ایجاد نمودند موفق شدند که وضع زندگی آنهارا بهبودی بخشند.

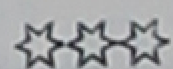
ازجمله حامیان طبقه فقیر، شخصی بود بنام سولون که خود ازطبقه بازرگانان بود (درحوالی ٦٣٩ ق . م .) سولون نجبای آتن را وادار کرد که باسه موضوع زیر موافقت نمایند(۱) قوانینی وضع شود که همه طبقات ملت بآسانی بتوانند احقاق حق نمایند (۲) بهمه افراد ملت حق رأی درمجلس مشاوره داده شود(۳) هر قرضی که آزادی بدهکار را سلب کند و او را بصورت برده و غلام در آورد ملغی باشد.

اصلاحات سولون نتوانست موجب استقرار دائمی صلح و انتظام شود و دیری

نگذشت که آتن گرفتار حکومت دیکتاتوری شد و پی سیستراتوس و پسرانش هی پارگوس وهی پیاس بر مردم مسلط گردیدند لیکن هی پارکوس در سال ۵۱۴ ق .م. بقتل رسید وهی پیاس از کشور اخراج شد و بعداً آتنی ها بریاست شخصی بنام کلیستن در قوانین اساسی خود تجدید نظر کردند و باز هم قدمی دیگر بدموکراسی نزدیك شدند.

کلیستن ملاحظه کرد که عمده اسباب اختلال و بی نظمی جامعه اقتدارات نجبا و اشراف قدیمی است و برای آنکه نفوذ وقدرت این طبقه را ازمیان ببرد جامعهٔ آتن را به ده قبیلهٔ مختلف تقسیم کرد که هریك از آنها مرکب بودند ازنجبا وغیر نجبا و بعد شورائی مرکب از پانصد عضو تشکیل داد که هریك ازاین قبایل پنجاه نماینده بآن میفرستادند تادر امور کشور ووضع قوانین با هم مشارکت نمایند . این شورا بنام (بول) نامیده می شد ومنظور آتنی ها ازتشکیل آن ایجاد حکومت شوروی بود واگر این منظور بطور صحیح دردنیای قدیم بموقع اجرا گذاشته شده بود مجرای تاریخ بشر تغییر میکرد ولی متأسفانه نه خود یونانیها ونه رومیها هیچکدام اصراری در اجرای آن نکردند وامروز طرز حکومت مشروطه که درغالب کشورها معمول است درقرن سیزدهم ازمردم انگلستان اقتباس شده است .

ابتکار دیگری که آتنی ها در امر حکومت کردند قانون « نفی بلد » بود که بآن وسیله شرهر کس راکه میخواست اعمال قدرت ونفوذی کند ومشکلات سیاسی از برای جامعه ایجاد نماید ازسر خود دفع مینمودند . طریقه اجرای این قانون هم بدین قرار بود که هرگاه در موقع انتخابات مردم مقدار معینی رأی مخالف برعلیه یکی از رجال بصندوق میریختند آن شخص بمدت دهسال از آتن تبعید میشد.



پیش از آنکه بشرح وقایع بعدی وجنگهای ایران ویونان بپردازیم نظر اجمالی هم باوضاع شهر آزاد اسپارت که ازهرحیث رقیب شهر آتن بود میافکنیم .

شهر آزاد سپاهیان : آتن شهر عمده طوایف ایونی بود و اسپارت شهر عمدهٔ طوایف دوریك. طرز حکومت این دوشهر بطور اختصار با هم بسیار شبیه بود جز آنکه دراسپارت هنوز پادشاهان حکومت میکردند ولی باوجود این حکومت اسپارت چندان

با طرز حکومت آتن فرق نداشت زیرا پادشاه اسپارت همیشه دو نفر بود و هر کدام از آنها در کار دیگری نظارت میکرد بعلاوه اختیارات آنها هم بسیار محدود بود و بنابراین در اسپارت نیز مثل آتن حکومت فی‌الواقع دردست خود مردم‌بود. دستگاه حکومت اسپارت عبارت بود ازشورای عمومی که‌همه اهالی شهر عضو آن بودند ویك مجمع شیوخ وپنج دادگاه بنام(افور) یا ناظر .

تابعیت دراسپارت ویونان : اختلاف اساسی که میان این دو شهر آزاد وجود داشت درکیفیت اتباع آنها بود . اتباع شهر آتن همه‌گونه افراد بودند : از ملاح و ماهیگیرتا تاجروصاحب کارخانه‌وازکارگران‌دکاکین و بنادرتا هنرمندان‌وصنعتگران و اهل حرف وهمچنین مالکین ارضی‌چه‌مالك‌عمده وچه خرده مالك. کلیه‌افراداین طبقات بنام تبعهٔ آتن خوانده میشدند وبهنگام ضرورت بخدمت نظام وظیفه احضار میشدند وخودرا‌تبعهٔ آتن میدانستند.

ولی دراسپارت‌قضیه‌درست برخلاف این بودیعنی اتباع این شهرهمیشه ودر همه حال خودرا سپاهی‌مطلق‌میدانستند وتمام آمال‌وفعالیت‌های آنان درهمه‌مراحل‌زندگی وقف حرفهٔ سربازی بود . اساساً زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسپارت تنها برگرد یك منظوردور میزد وآن‌اینکه افراد اسپارتی‌سپاهیان‌خوبی‌بشوند و جامعهٔ اسپارت دارای‌قدرت نظامی کامل گردد .

آتن واسپارت دراین‌تاریخ‌مهمترین شهرهای آزاد یونان بودنددرحالیکه‌صدها شهردیگر درسرتاسر نواحی مدیترانه وجود داشت که بعضی از آنها تقلید ازآتن می‌کردند وبرخی دیگر ازاسپارت وبطورکلی همه این شهرها مستقل بودند وکاری بکار یکدیگر نداشتند . درینصورت باید دید اینهمه شهرها و نواحی پراکندهٔیونان را چه چیز بهم متصل ساخته وسبب وحدت آنها چه بوده است :

۱- یونانیها زبانی‌واحدداشتند وباآنکه همه اهالی کشورزبان‌یونانی‌رایکسان تکلم نمی‌کردند معهذا یونانیانی که از ولایات دور دست می‌آمدند باز زبان یکدیگر را میفهمیدند .

۲- یونانیها ادبیات مشترکی داشتند ومخصوصاً اشعارهومرافکار وآرمانهای

واحدی دراقوام مختلف یونانی ایجاد می کرد.

٣ـ همهٔ آن ها معتقد بودند که از بطن یك جدهٔ بزرگ بوجود آمده‌اند و آن شخص هلن بوده‌است.

٤ ـ همه آنها خدایان مشترك داشتند :

٥ ـ درمواقعیکه بافتخارخدایان جشن برپا میشد همهٔ یونانیان یکسان در این جشنها ومسابقات پهلوانی شرکت‌میکردند.

٢ ـ خدایان یونان : یونانیان خدایان متعدد داشتند . بعضی از آنها خدایان محلی بودند ودرشهرخودشان مورد پرستش قرارمی گرفتند، مانندآنها که‌محافظ‌شهر آتن بودند، خدایان دیگر راهمه یونانیان درهمه جا می‌پرستیدند و ازآنجمله‌اند : زئوس یا ژوپیتر پدر خدایان وانسان ، «هرا» زوجهٔ زئوس ، اپولون خدای موسیقی و پیشگوئی- افرودیت خدای عشق‌وجمال- هفسوس خدای‌آتش- پوزیدون‌خدای‌دریا ـ هرمس‌قاصد خدایان‌ومارس‌خدای جنك.

اینها وسایرخدایان یونانی بنا به‌عقیده عموم درقله کوه المپ منزل‌داشتند اما همیشه در آنجا ساکن‌نبودندوچنانکه درروایات مسطوراست اغلب دراطراف‌واکناف به سیر وسیاحت مشغول میشدند وازاین‌حیث شبیه بخود یونانیان بودند . بعضی‌معابد بافتخارآنهابرپا شده‌بودکه درردیف‌معابد وپرستشگاههای ملی‌یونان‌درآمده بود واز آنجمله‌معبد زئوس بوددراولمپیاکه بازیهای‌پهلوانی‌المپیك‌معمولا درآنجاانجام می‌شد ومعبد اپولون دردلفی که غیبگوی آنجا شهرت عالمگیرداشت.

غیبگویان‌یونانی: گذشته ازخود یونانیان اقوام غیریونانی نیز برای استخاره به دلفی میآمدند ومعمولا جوابی که غیبگوی دلفی‌بآنها میداد صراحت‌نداشت‌ومعانی مختلف از آن استنباط میشد مثلا وقتی کراسوس پادشاه لیدی ازغیبگوسئوال کردکه که‌آیا باید باکوروش بجنگد یا نه جواب داده شد اگرجنك کند امپراطوری‌بزرگی منقرض‌خواهدگردید . کراسوس‌جنگید وامپراطوری بزرگی‌منقرض‌شد اما البته این امپراطوری ، امپراطوری خود اوبود ! با وجود اینگونه مبهم گوئی‌ها‌که منجربه ادبار وبدبختی استخاره کنندگان می‌شد معهذا مردم عقیده وایمان‌راسخی به غیبگویان‌دلفی

داشتند و ثروتهای هنگفت بآنها تقدیم میشد . ولی با وجود همهٔ اینها غیبگویان این معابد نتوانستند مانند کهنه مصری وبابلی تأثیر عمیقی در روحیات و زندگانی مردم یونان بنمایند .

جشنها و مسابقات پهلوانی یونان ـ معروفترین جشن ها و مسابقات مذهبی یونان آنهائی بود که بافتخار ژوپیتر برپا میکردند و این جشنها بقدری در زندگانی یونانیان موثر بود که در قرن سویم پیش از میلاد مردم حساب تاریخ را از روی آن نگاه میداشتند و هرچهار سال یکبار را بنام المپیاد مینامیدند . دورهٔ این جشن ها معمولا يك هفته بود و در عرض این مدت جمع کثیری ازتمام اقطاریونان برای تماشا و شرکت دربازیها میشتافتند و بیشتر وقت جشن‌ها ببازیهای پهلوانی میگذشت ولی ضمناً شعرا ونمایش نویسان نیز آثارخودرادرانجا میخواندند ودرمسابقه‌هائی که برای اعطای جوائز دائر میشد شرکت میجستند . قدیمی‌ترین داستان پهلوانی که از این اعیاد درتاریخ ضبط است مسابقه دویدنی بوده است که بنام استادیوم شهرت داشته و و شبیه بمسابقه دودویست متری خودمان است واولین قهرمان این‌مسابقه نام خودرا بجشنهای المپیاد داده است . اعمال پهلوانی دیگری که در این جشنها انجام می شد عبارت بوده است از پرش ازبلندی ، نیزه پرانی ، وزنه اندازی ، کشتی گیری ، مشت زنی ، ارابه رانی و اسب‌دوانی. نظیر همین جشن‌ها هم در شهر های آتن و کورنت و دلفی دائر می شده است (اولین مسابقه المپيك در عهد جدید در سال ۱۸۹٦ دائر شد .)

بوسیله این جشنها و مسابقات پهلوانی اقوام یونانی بهم نزديك میشدند و با یکدیگر تفاهم حاصل میکردند ودرضمن خودرا ازسایرملل مثل فینیقی‌ها ومصریها وغیره ممتاز میدیدند . بهمین جهت باآنکه هرگز یونانیها با یکدیگر اتحاد و اتفاق کامل پیدانکردند وحتی گاهی نیزباهم درجنگ وستیز بودندمعهذا زمانیکه ایرانیان بآنها حمله کردند روح یگانگی درآنان بجنبش درآمد واغلب شهرهای یونان برعلیه دشمن مشترك متحد شدند .

٥ـ جنگ ماراتون (٤٩٠ ق. م) ووقایع بعد از آن.

جنگی که غیرقابل اجتناب بود: جنگ با ایرانیان تقریبا غیر قابل اجتناب شده بود. علت آنهم این بود که کوروش کبیر پس ازشکست کراسوس دامنهٔ متصرفات خودرا تا سواحل بحر اژه بسط داده وهیچ دلیلی نبود که درهمانجا متوقف‌شود. برعکس دلیل دیگری در بین بود که ایرانیان را وادارمی کرد بسمت مغرب پیش بروند زیرا تا جزایر بحر اژه بتصرف آنها درنمیآمد نمی توانستند شهر های یونانی آسیای صغیر را وادار به تمکین کنند و برای تصرف این جزایرهم ناگزیر باید کار خود شبه جزیرهٔ یونان را بپردازند. بنابراین ایرانیها یاباید ازبحراژه گذشته بیونان حمله کنند ویا بسر کشی‌ها وطغیان پی‌درپی شهرهای یونانی آسیای صغیرتن دردهند. من‌باب مثل میتوان این‌واقعه‌راذکر کرد که‌درسال٤٩٩ق.م. پارهٔ‌ازشهرهای‌ایونی‌شورش کرده‌بودند وآتن وشهرهای دیگریونان بکمك آنها شتافتند.

شورش شهرهای ایونی و ماراتن: مدت پنج سال طول کشید تااین شورش خاتمه داده شد اما درعوض سرکوبی کاملی‌هم ازشورشیان بعمل آمد بدین معنی که شهرهای ایونی کاملا مغلوب گردیدند ویکی از معتبر ترین آنها بنام ملتوس با خاك یکسان شد. پس ازآن‌ایرانیها بتوسعهٔ متصرفات خود درسمت مغرب‌مشغول گردیدند تا بالاخره درسال٤٩٠ قشونی به‌خاك اتیك فرستادند و درهمین نقطه است که بقول یونانیها «کوهها‌مشرف برماراتون‌هستندوماراتون مشرف بردریاست» درماراتون گروهی ازیونانیها بسرکردگی‌میلتیادیس لشکریان‌ایرانرا شکست دادند وآنها را بکشتیهای خودشان برگرداندند.

جنگ ماراتون ازاین‌حیث اهمیت‌داشت که یونانیان رادل‌وجرئت‌داد وهمینکه دیدنددرمقابل امپراطوری‌بآن بزرگی‌ایستادگی کرده وفائق آمده‌اند اعتمادبنفس آنها زیادترشد وخودرا برای‌جنك بعدی آماده ساختند.

این‌بار بخت بایونانیان یاری‌کرد زیرا داریوش کبیر پادشاه ایران گرفتار پارهٔ کشمکشها درداخله کشورخودش شد وچون دوباره تدارك دیدکه بخاك یونان حمله برد اجل مهلتش نداد ودرسال٤٨٦ق.م. درگذشت. چند سال دیگرهم طول کشید تا

پسر او خشایار شا قشونی فراهم ساخت و بخاك یونان فرستاد و در خلال این تأخیرات یونانیان ده سال تمام وقت پیدا کردند که خود را آماده مقابله مجدد با آنها سازند.

منابع آتن : درطی اینمدت اقبال دیگری هم بیونانیان رو کرد و آن عبارت از این بود که شبانی درموقع چراندن گلهٔ خود فلز سفیدی پیدا کرد و این فلز که همان نقره است بغتتاً آتن را به ثروت وتمول سرشار رسانید ولی البته بزرگترین منبع ثروت آتن نقره نبود بلکه قدرت اخلاقی وهوش افراد آن بود.

ملت آتن درخلال اینمدت براثر اصلاحات اجتماعی کلیستین رشد و ترقی فراوان کرده بود و پیشوایان وزعمای لایقی ازبرای خود انتخاب میکرد. پیشوایان مذکور هم هوش واستعداد خودرا بکار میانداختند وحداکثر استفاده را ازمنابع کشورشان، چه منابع انسانی وچه منابع اقتصادی میبردند.

رجل بزرك بحری: معروف ترین رجل این دوره تمیستو کلیس است و این شخص کسی است که معتقد بود باید نیروی دریائی ایران امضمحل ساخت زیرا مادام که ایرانیها بردریا مسلطند، مرتباً قشون ومهمات بیونان میفرستند. بعلاوه یونانیها عموماً و آتنیها خصوصاً درامور مربوط بدریا بسیار ورزیده و باسابقه شده بودند وهمانطور که درخشکی می توانستند بجنگند دردریا هم دست بجنك داشتند. بنابراین تمیستو کلیس آتنی ها را وادار کرد که آنچه نقره بدست میآوردند و آنچه سعی درقوه داشتند درراه تهیهٔ نیروی بحری بزرگی بکاربرند. البته این فکر بکلی تازگی داشت و تا آنروز هیچ قومی در تاریخ تمام هستی وموجودیت خودرا درروی دریا و کشتی بخطر نینداخته بود و بهمین جهت هم عدهٔ زیادی با این فکر تمیستو کلیس مخالفت می ورزیدند اما عاقبت اصرار او برمخالفت آنها فائق آمد و نتیجه هم چنان شد که همه دیدند ومعلوم شد حق بجانب او بوده است.

سیل مهاجمین آسیائی - ایرانیها از راه دریا وخشکی حمله کردند و این حملهٔ آنها شباهت کامل بیك سیل انسانی داشت. هرگز تا آنروز چشم روزگار چنان لشکر جراری ندیده بود وهرچند آمار صحیحی ازعده نفرات این قشون دردست نیست اما ظن غالب آنستکه عدهٔ مهاجمین ده برابر عدهٔ مدافعین بوده است. همچنانکه قشون ایران

ازراه خشکی درآسیای صغیر میگذشت وازروی پلی که بهمین منظور برروی بوسفور بسته بودند عبور میکرد نیروی دریائی ایران نیزدرپی آن درکرانه های دریا حرکت میکرد . ازمدتها پیش رسولان ایرانی درشهرهای یونانی دست بکارفریفتن آنها شده و با دادن پول وهدایا آنها را تشویق میکردند که بیطرف بمانند وبرای کمك بیونانیان جنبشی ننمایند . ازقضاتحریکات ایرانیها موثرهم واقع شد ودرآنزمان همه مردم دنیا کار یونانرا ساخته میدانستند .

شجاعت اسپارتیها : نخستین برخوردقشون ایران با یونانیان درتنگه ترموپولی رخ داد ودراینجا بود که سیصد نفر اسپارتی وجمعی دیگر از یونانیان بسرکردگی پادشاه اسپارت لیویند اس جلودشمن راگرفتند و تا همهٔ آنها کشته نشدند ایرانی ها نتوانستند ازآنجا عبور کنند . دفاع تنگه ترموپولی تأثیرعمیقی درروحیه یونانیان داشت وآنهارا باستقامت وپایداری درمقابل دشمن تشویق کرد .

درحینی که جنك بشدت درزمین ادامه داشت نیروی دریائی ایران هم در«ارتمی سیوم» با لشکریان یونان روبروشد وهرچند دراین جنك هیچکدام فتح نکردند اما یونانیها مانع رسیدن امداد بقشون ایران شدند .

شهامت تمیستوکس : دراینوقت دستگاه جنگی عظیم ایران بسمت جنوب سرازیرشد وشهر آتن راگرفته آتش زدو آتنیها متواری شدند. دراین هنگام موضوع عمده این بود که یونانیها درکجا جمع شوند وچگونه مقاومت راازسر بگیرند ؟

اسپارتیها معتقد بودند که بایدبدماغه کورنت عقب کشیدودرآنجا جلوراه دشمن راگرفت ولی تمیستوکلیس میگفت مادام که ایرانیان بر دریا مسلط هستند بآسانی میتوانند درجنوب کورنت نیروپیاده کنند وسپاهیان یونانی مقیم آنجاراازدوسمت مورد حمله قراردهند . باینجهت دوباره بنقشهٔ اولیه خودپرداخت ومصمم شدکه باایرانیان در دریا مقابله نماید وهرچند متفقین اودرابتدا بانقشه اوموافقت نداشتندلیکن عاقبت آنها را بزحمت متقاعد ساخت وقرارشد درخلیج سالامین منتظرحملهٔ دشمن شوند . همینکه جنك شروع شد چون عدهٔ جهازات ایرانی زیاد بود ودرخلیج بدان کوچکی میدان عمل نداشتند ناگزیر مزاحم حال یکدیگر میشدندوهر کدام از آنهاسدراه دیگری

میشد. یونانیهانیز بچالاکی بر آنها حمله بردند و این بود که بسهولت آنها را منهزم ساختند.

خشایارشا چون تسلط بردریا را ازدست داد ترسید که مبادا خودش در یونان گرفتارشود ناگزیر راه ایرانرا پیش گرفت وقسمتی ازقشون را بسرکردگی برادرزن خود مردونیوس (مردان) درآنجا گذاشت ولی سال بعد مردونیوس هم درپلاتیه مغلوب شد وبقیهٔ قشون ایران عقب نشینی کرد.

پرسش وپاسخ های تازه : پس ازآنکه ایرانیان از یونان رفتند چند فقره سئوال تازه پیش آمدکه بهرکدام از آنها بایدپاسخی داده شود . آیاایرانیها مجدداً بر- خواهند گشت ؟ آیا مادام که قسمتی از نواحی اژه در دست ایرانیان است یونانیان میتوانند احساس امنیت کنند؟ آیا اکنون که سپاه ایران روبهزیمت گذاشته است آیا بهتر نیست آنرا تعاقب کنند تابکلی نواحی اژه را تخلیه نمایند؟ درینصورت کدامیك ازشهرهای یونان صلاحیت این تعاقب را دارد: آتن یااسپارت؟



عاقبت یونانیان تصمیم به پیشروی گرفتند وچون مسیرعمدهٔ آنها دردریا بود و اسپارتیها اهل نبرد درخشکی بودند باینجهت آتنی ها بسرکردگی کل سپاه انتخاب شدند.

در دلوس که یکی ازجزایر کوچك بحر اژه است اتحادیهٔ ازهمه شهرهای مجاور دریا تشکیل شد وهر کدام ازآنها حاضرشدند مقداری پول وچند کشتی دراختیارسر کردهٔ آتنی‌ها موسوم به‌آرستید بگذارند . ارستید به عدالتخواهی وبی‌غرضی معروف بود و بهمین جهت اورا آرستید عادل مینامیدند . ازآن پس تعرض برعلیه ایرانیها بشدت ادامه یافت تاعاقبت لشکریان ایران بتدریج نواحی اژه راتخلیه کردند .

در ضمن این حوادث آتنی‌هاکه سمت پیشوائی یونان را درامور دریائی بعهده گرفته بودندبالطبع درامر تجارت و بازرگانی سرآمد دیگران شدندزیرامثلی معروف است که « تجارت بدنبال بیرق حرکت میکند» وطولی نکشید که دائره‌تجارت آنها نه تنها در نواحی اژه بلکه در کلیه حوضه مدیترانه بسط وتوسعه یافت وثروت فراوانی بآنها رونمود وبواسطهٔ همین ثروت وتمول بود که عصرطلائی آتن یابعبارةاخری عصر طلائی یونان بوجودآمد .

فصل ششم

عصر طلائی یونان

۱- پریکلس

یك قرن درخشان : پس ازجنگهای ماراتون و سالامین وپلاتیه تامدتی شبه - جزیرهٔ یونان از تعرض ایرانیان مصون بود ، لیکن صد وپنجاه سال‌بعد فیلیپ‌مقدونی آنجا را فتح نمود . درطی اینمدت که در مقابل تاریخ مدت کوتاهی بشمار میاید عدهٔ زیادی از مردان بزرك دریونان بوجودآمدند که اکثرآنها یا اصلا اهل آتن بودند و یا تربیت آتنی داشتند . میتوان گفت هیچ ملتی درطی مدتی باین کوتاهی اینهمه‌مردان نام‌آور ورجال معروف بوجود نیاورده است . این مردان بزرك اکثراً درقلمروفکر و روح انسانی فعالیت داشتند وبوسیله‌الفاظ یارنگها یاحتی‌سنك وسایرمواد آثاری‌بسیار زیبا ولطیف ازخود بیادگار گذاشته‌اند . اینها مبلغین زیبائی وراستی و پاکی در عالم بودند والحق ازعهده کارخود بطوری‌خوب برآمدند که هنرنمائی آنها اززمان‌خودشان تاباامروز پیوسته‌منبع الهام ووسیلهٔ تصفیهٔ روح کلیه افراد بشرواقع شده‌است.

اما کسی گمان نمیبرد : موضوع قابل توجه اینکه بازماندگان جنگهای ماراتون و سالامین وقتی بخرابه‌های نیم سوخته شهرخودپس ازبازگشت ایرانیان مینگریستند هرگز بخاطرشان خطور نمیکرد که درمدت یك قرن شهر آتن تابدان پایه‌عظمت و اعتلاء برسد، همچنانکه کسی امروزازمیان ما نمیتواند معین کند که تادوقرن‌دیگر چه اتفاقاتی در کشورمان رخ خواهد داد . در آنهنگام مردان بزرگی که بعدها آتن را باوج تعالی رساندندیاهنوزمتولدنشده بودندویاتازه درسنین کودکی‌وجوانی بودند .

پریکلس دراین تاریخ جوانی بود که تازه مراحل بلوغ را می‌پیمود و روح و بدن خودرا پرورش میداد،هرودوت چهارده‌ساله بود، توسیدید واریستوفان وسقراط وافلاطون و ارسطو هنوز بدنیا نیامده بودند و وقایع بزرگی که بعد ها اتفاق افتاد منتظرظهورآنها بود .

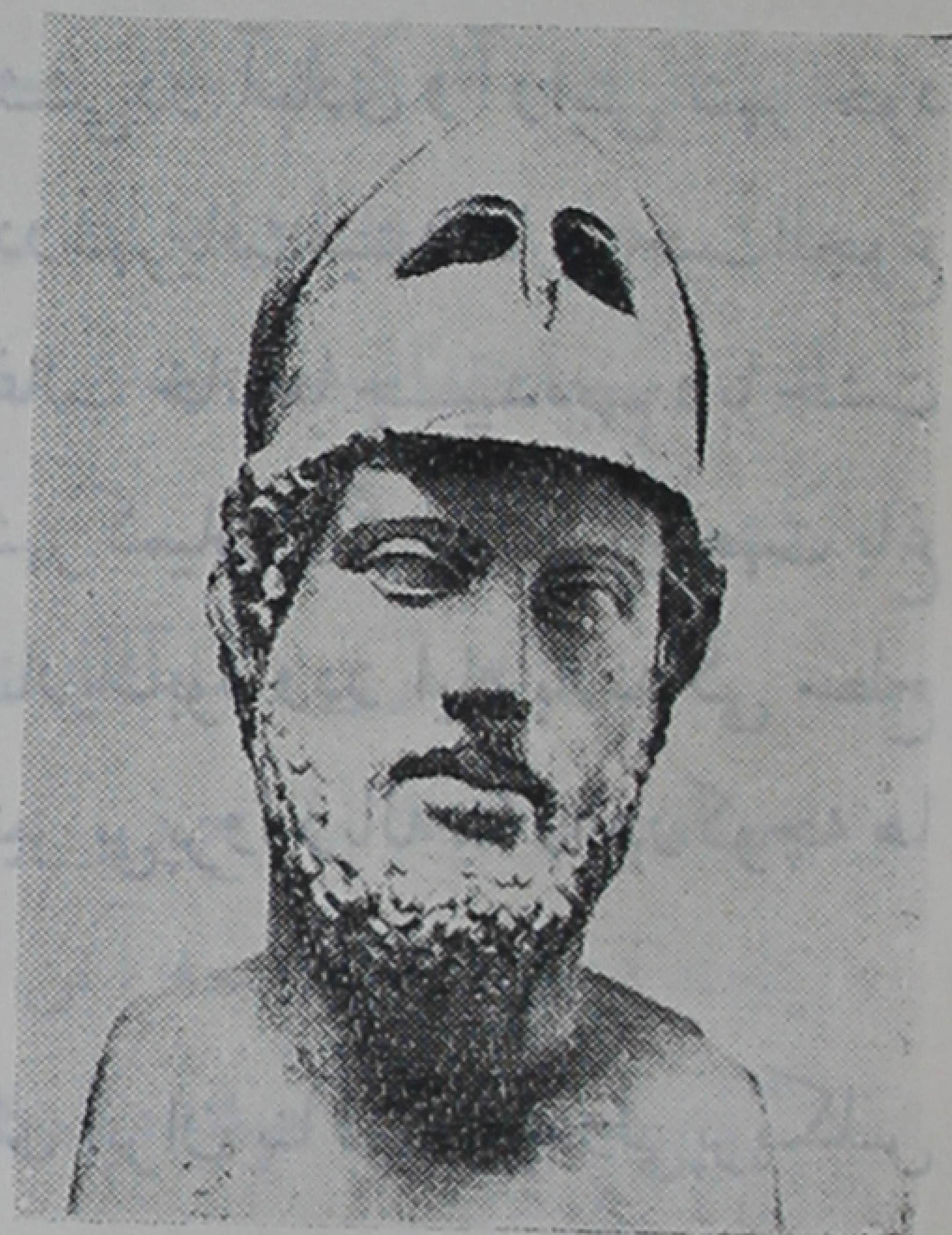
احتیاجات معمولی : کاری که‌بدست‌این مردان بزرك بانجام رسید طبعاً‌ممکن نبود درمحیطی‌عقیم انجام یابد چنانکه گل باهمه زیبائی‌وآراستگی‌خود احتیاج بپارهٔ چیزهای‌معمولی دارد ازقبیل خاك‌وآب‌وآفتاب . آنچه که‌ازبرای‌پیشرفت تمدن آتنی‌ها لازم‌بود همانا امنیت وانتظام وفراوانی نعمت بود و هرگاه آتنی‌ها فاقد حکومت ثابت ولوازم زندگی‌میبودند شاید عصرطلائی آنها هرگز بوجود نمیامد . تمدن محال است درمحیطی آشفته وناامن ودرآغوش فقر و مسکنت رشد وترقی کند .

همه چیز باهم‌پیش‌میرود : در این فصل ابتدا به تشریح اعمال سیاسیون و بازرگانان و سپاهیان میپردازیم و سپس آثار نویسندگان و مجسمه سازان و سایر هنرمندان را شرح میدهیم ولی‌باید دانست‌که قضایا بهمین ترتیبی که ماشرح میدهیم صورت‌نگرفته است بلکه‌رجال‌سیاسی‌و بازرگانان وسپاهیان و نویسندگان و مجسمه‌سازان و استادان یونان حتی‌پدران و مادران واطفال یونانی همه‌درآن‌واحد درتنظیم امور اجتماعی‌یونان وترقی‌دادن مدنیت کشورخودکوشیده‌اند. درموقع نگارش‌تاریخ معمولا رشته‌فعالیت های ملل را ازهم تفکیك‌میکنیم ، مثلااول به‌تشریح اعمال‌سیاسی واقتصادی آنها میپردازیم وبعد به‌توصیف فعالیت‌های علمی و دماغی آنها ، درحالیکه این‌تفکیك بهیچوجه‌طبیعی ومنطقی‌نیست وفقط به‌قصد آنکه رشته‌های فعالیت‌یك دوره

را ازهم تجزیه نمائیم و جداگانه شرح دهیم باین کار مبادرت میورزیم لیکن عیب این طریقه در آنستکه باتفکیك فعالیت های سیاسی از فعالیت هـای علمی واجتماعی عموماً تصور میرود که حکومت‌ها چیزی جدا اززندگانی متعارفی ملل هستند ومتوجه نمیشویم که دولت‌ها وحکومت‌ها فقط بمنزله ابزار و آلتی هستند در دست مردم که بوسیله آن بتوانند زندگانی خود را بسطح بالاتری ترقی دهند وهروقت این ابزارها کند شوند ویا منظوری را که مردم از آن داشته‌اند بخوبی انجام ندهند بسهولت میتوانند آنهـا را عوض کنند .

چند نفری که شایسته توجه مخصوصند: پس ازجنك پلاتیه تامدت یك نسل رجال و بزرگانی در آتن ظهور کردند که اعمال وخدمات آنها بجامعه یونان وبه‌فرهنك عمومی درخورتوجه مخصوصی است امادراینجا ما فقط اشاره به شخص پریکلس میکنیم کـه بدون شك بزرگترین رجل یونان پس از واقعه سالامین میباشد وعصر طلائی یونان گاهی بنام عصر پریکلس نامیده میشود .

پریکلس در حدود سال ٤۸۵ ق . م ازخانواده نجیبی متولد شدوتحصیلات خود رانزد جمعی از معاریف علمای عصر بانجام رسانیدوهنوزدر بیستمین مراحل زندگی بود که واردعرصهٔ سیاست شدودرسن ۳۵ سالگی یکی ازبزرگترین رجال آتن محسوب میشد .



پریکلس قیافهٔ زیبائی داشت الاآنکه کلهٔ او دراز بود و بهمین جهت مجسمه‌هائی که ازاو در دست است عموماً سر آنها با کلاه خودهای بزرك پوشیده است ولی دشمنان اوهـم از این نقص طبیعی او بیخبر نبودند و عموماً اشعار هجوی که درباره اوسروده‌اند اشاره باین منقصت دارد.

ازعهد سولون ببعد مردم یونان عادت کرده بودند که در امور حکومت علاقه‌مند باشند و پریکلس این عادت مردم را مخصوصاً بیشتر تقویت مینمود وچون خوداو ناطق زبردستی بود اغلب درمیان مردم راجع بامورسیاسی سخن

میگفت و آنهارا بحقایق امورحکومت واقف میساخت . پریکلس علاقه وافری به‌شهر محبوب خود آتن داشت و باینجهة هرچه درقوه داشت میکوشید تا بر آبادی وعظمت این‌شهر بیفزاید ودراین زمینه‌از هیچیك‌از امور اجتماعی غافل نبود . یعنی همانطور که توجه‌مخصوصی بحال بازرگانان‌واهل صنایع وحرف‌داشت و بوسائل گوناگون بردارائی ودرآمد آنهامیافزود همانطورهم‌متوجه‌حال هنرمندان‌ومجسمه‌سازان ومعماران‌وشعرا وموزخین وفلاسفه وبطور کلی تمام کسانی بودکه وجود آنهابرای تعالی‌روحی‌وذوقی آتن مفیدمیتوانست باشد . پریکلس‌مدت‌سی‌سال بر آتن حکومت کرد ولی‌برای‌ادامه حکومت خود هرگز متوسل‌بزور نشده‌بود وخودمردم ازجهت‌خدمات‌شایانی که‌باآنها میکرد حکومت اورا حفظ‌میکردند .

۲ - آتن و اهالی آن

شهر آتن. وضع طبیعی آتن که اطراف آنرا تاکستانهای‌بزرك وبیشه‌های‌زیتون فراگرفته بود ودرکوهستانهای مجاور آن شبانان بچراندن گوسفندان مشغول بودند خیلی‌زیبا وممتازبود . درسمت‌شمال کوههای مرتفع درزیر آسمان آبی‌رنك جلوه‌گری میکرد ودرسمت جنوب آب دریامانند نقرۀ مذاب میدرخشید .

رویهمرفته طبیعت محیطی نشاط انگیز و دلنشین بشهر آتن ارزانی‌داشته‌بود ولی‌خود مردم تأسی به‌طبیعت نکرده و چندان کوششی‌در آبادی و آرایش شهر خود ننموده بودند . باآنکه چندساختمان نسبتاً خوب درشهر یافت‌میشداما من‌حیث‌الجوع وضع ساختمانها چندان نظرگیر و مطلوب‌نبود و غالب خانه‌ها چسبیده‌بهم وباخشت خام بناشده بود وچون زمین درداخل حصارهای شهر کمیاب وگران‌بود باینجهت باغ وباغچهٔ درداخل شهردیده نمیشد :کوچه‌ها تنك وتاریك‌بود ودر ایام بارندگی سطح آنها چون باطلاقی پر ازگل و لای میشد و مردم نیز بی‌پروا زباله ها را درکوچه ها میریختند .

حصارشهر راسابقاً‌تمیستوکلس پس‌ازجنگهای ایران بناکرده بودولی‌پریکلس آنهاراتوسعه‌داد وپناهگای جدیدی‌برای‌حفظ‌جان‌مردم‌درمواقع‌خطر تدارك‌دید. علاوه براین پریکلس قورخانه وسربازخانه‌های مفصل‌ساخت وتاسیسات بندری‌رانیز توسعه

داد ولی پس ازاتمام همه این کارها عدهٔ زیادی ازاهالی آتن بیکارماندند وپریکلس برای رفع بیکاری آنهاشروع بساختمان ابنیه فخیمه مثل پارتئون ونظایر آن کرد وباین ترتیب عده کثیری از کارگران و صنعتگران را تامدتی بکار مشغول داشت . نکته جالب توجه اینکه حتی در آن تاریخ کارهای ساختمانی بدون سروصدا و بی تهمت رشوه و ارتشاء برگذار نمیشد وازاین حیث انروزهم مثل امروز بود !

غلامان : غلامان در میان طبقات اجتماعی آتن طبعاً مقام پست تری داشتند اما وضع آنها رویهمرفته بسیار بدنبود وشباهتی به اسرایاغلامان آسیائی نداشت . اینهاغالباً مردمانی هوشیار و بااستعداد بودند که براثر جنك یاعلل دیگر بگرداب مذلت افتاده و آزادی خود را از کف داده بودند لیکن برخی از آنجابتدریج بواسطه حسن عمل خود ترقی کرده وتامقام پیشکاری املاك ومدیریت کارخانجات میرسیدند . البسه وظاهرحال آنهاعیناً همان اتباع معمولی آتن بودبطوریکه وقتی غلامان در کوچه ها راه میرفتند کسی آنهارا باآزادگان فرق نمیگذاشت .

اماالبته غلامان هم مانندسایرطبقات ملت درمیان خودشان اختلاف وضع ودرجه داشتند و بالنتیجه کاروبار بعضی هابهتر از وضع دیگران بود من باب مثال باید گفت که حال کارگران معادن در آنزمان ازهمه غلامان بدتربودوامروزهم هنوزحال این طبقه درهمه جای دنیا از همه کارگران بدتر است .

ولی باهمه این مزایا بردگی در هرحال بردگی است و طولی نکشید که مفاسد این سیستم اجتماع یعنی برده فروشی وعدم توجه بحقوق انسانی بردگان دریونانهم مثل سایر کشورها پدیدار گردید .

سرشماری : بناباماری که در دست است در زمان پریکلس تعداد طبقات مختلف درآتیك بشرح زیر بوده است : (۱) بین ده تاپانزده هزار نفراتباع خارجی (۲) پنجاه وپنج هزار نفرتبعه آتن ازسن ۱۸ ببالا (۳) نزدیك بدومقابل این عده زن وبچه که جمع همهٔ آنها میشده است دویست هزار نفر افراد آزاده (٤) عده غلامان اندکی کمتراز این تعداد بوده است وبنابراین جمع کل جمعیت آتیك بکمتر ازچهارصدهزار نفربالغ میشده است .

(باالندکی تفکر انسان متعجب میشود که قومی باین کوچکی درمدتی کمتر ازیك قرن چه شگفتی ها ازخود درعالم بوجود آورده است).

جامعه سرمایه داری: تقریباً نصف جمعیت آتیك در شهر آتن و سایر شهر ها زندگی میکردند و نصف دیگر آن در نواحی خارج شهر منزل داشتند. ملك داری نیز در این تاریخ هنوز جزو تشخصات اجتماعی محسوب میشد وغالب مردم املاکی داشتند که از محل درآمد آن زندگی میکردند. عدهٔ نیز درشهر بکار تجارت و صناعت مشغول بودند ومشغله آنان در عهد پریکلس جزو کارهای عمده محسوب میگردید چه دراین تاریخ کار کردن هنوزشان واحترامی داشت و اربابان دوشادوش غلامان بکار میپرداختند. شغل عمده شهر نشینان بازرگانی وصرافی و کوزه گری و شراب اندازی وزیتون کشی بود. جامعهٔ آتن رویهمرفتهٔ جامعهٔ سرمایه داری بود و مردم آن آزادانه میکوشیدندو باهم رقابت میکردند تاسرمایه ای بچنك آورند و آنرا برای خود نگاهدارند و بدیهی است از این میانه مالیات معمولی دولت هم پرداخته میشد.

۳ - حکومت آتن

مجلس ملی: اهالی آتن تقریباً همگی در کار حکومت دخیل بودند باینمعنی که کلیه امور مهمه ازقبیل عقد قراردادهایااعلان جنگها توسط مردم درمجالس عمومی فیصله مییافت وبدین ترتیب آتن درحقیقت باسیستم حکومت دموکراسی اداره میشد.

انتخاب ماموزین دولتی باقرعه: آتنیها معتقدبودند که همشهریهای آنهاهمه درانجام تکالیف دولتی توانا هستند وبهمین جهت نه تنها کلیه امور مملکتی را طبق رای عامه درمجلس عمومی حل و عقدمیکردند بلکه بهریك ازاتباع آتن حق میدادند که خود را کاندید اشغال هریك ازمناصب دولتی که میل داشته باشند بکنند و قرعه تکلیف آنها را معلوم نماید.

اجرای این رویه شاید برای آتنیها اشکالی نداشت ولی اگر ما امروز بخواهیم از آنها تقلید کنیم دچارزحمت واشکال خواهیم شد زیرا آنها خیلی بیش از ما بمسائل سیاسی توجه داشته وبهیچ چیز دیگرمثل امور دولتی اهمیت نمیدادند. ازاینها گذشته آتنی ها هرچندی یکبارحساب مامورین دولتی خود رابدقت میکشیدند و اگر یکی از

آنها موافق آمال عمومی رفتار نکرده ووظایف خود رابخوبی انجام نداده بود اورا شدیداً مجازات میکردند .

طریقهٔ تازه دردنیا : رویهمرفته طرز حکومت آتن طریقه نوینی در دنیا بود و در واقع حکومت مردم بر مردم و بوسیله مردم بشمار میرفت واین طرز حکومت تا آنوقت دردنیا سابقه نداشت . راست است که دراین قسم حکومت هم اشتباهاتی رخ میداد ولی اشتباهات آن هرگز بیش ازسایر حکومت‌ها نبود .

این نوع حکومت راجز ملتی متمدن و بی باك نمیتوانند داشته باشدزیرا بسیار مشکل است که مردم متعارفی را وادار کنند باهمشهریهای خویش در راه رفاه وسعادت جامعه همکاری نمایند چه اینگونه مردم بچیزی دیگر جز نفع خودشان نمیاندیشندوحتی گاهی اصلا اندیشهٔ ازخود ندارند . بهمین جهت این قسم حکومت عاقبت دردنیا باشکست و سقوط مواجه شد ودرطی بیست وچهارقرنی که ازعهد پریکلس میگذرد بندرت در دنیا حکومت مردم بر مردم بوسیله مردم صورت پذیرفته است . معهذا بشریت هرگز این آروزی سیاسی را که آتنی‌ها در پی تحقق آن بودند فراموش نخواهد کردوهم امروزمردم بیش ازهر موقع دیگر شایق داشتن حکومت دموکراسی هستندزیرا این نوع حکومت رایگانه اساس وبنیان سعادت وفلاح بشری میدانند . اهمیت این مطلب شاید در ظاهر چندان آشکار نباشد امادر بیان عظمت و اهمیت این آرزو همینقدر بس که افکار دموکراتیك درمیان ملیونها جمعیت چین و هندوستان درحال رشدونمو است واز آن بالاتر آنکه حتی دیکتاتورهای ایتالیا و آلمان وروسیه مدعی بودند که قدرت آنها منبعث ازارادهٔ مردم است وبهمین جهت نیز گاه بگاهی یکنوع انتخابات دورغی راه می انداختند .

۴ - پایان استقلال یونان

جنگهای پلوپونز : رقابت شدید آتن با اسپارت موجب بروزجنگهای پلوپونز شد (از ۴۵۹ تا ۴۵۵ واز ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق.م.)

درآغاز جنك دویم پلوپونز پریکلس دچار مرض طاعون شد و در گذشت وپس ازاو اشخاص ضعیف تر درصحنه سیاست آتن ظهور کردندو برسر اشغال مناصب بایکدیگر به نزاع پرداختند واینجا بود که سستی کار دموکراسی آشکار گردید . در سالهای بعد

آتن متوجه شد که مردم متعارفی هرقدرهم زیرك و باهوش باشند نمیتوانند درامور خطیردولتی - خاصه درموارد خطر - تصمیم قاطعی اتخاذ کنند و برسر تصمیم خویش نیز بایستند.

سقوطهای پیاپی : درسال ۴۰۵ ق.م اسپارتیها بحریه آتن راشکست سخت دادند و آتن مجبور شد تقاضای صلح نماید ودرنتیجه همه مستملکات خود را از دست داد و قلاع واستحکامات اواز میان رفت وحق داشتن بیش از ۱۲ کشتی از اوسلب شد.

بنابراین اسپارت فاتح شد و بانهایت شدت بحکومت پرداخت ولی همین امر باعث ضعف حال وزوال قدرت او نیز گردیدو بعداز سی وسه سال اسپارت بدست شهر تبس مغلوب ومنکوب گردید.

قدرت شهر تبس نیز مبنی برقدرت فردی بود و همینکه سردارنامی آن «اپامی-نانداس» در جنك کشته شد قدرت آن از بین رفت ودراینوقت دیگرشهری باقی نمانده بودکه برای سرکردگی سایرشهرها نیرومندباشد. براثرجنگهای متوالی آتن واسپارت وتبس ضعیف شده وازپادرآمده بودند ولی هیچکدام هم حاضرنبودند بادیگران از در اتفاق واتحاد برآیند وبالنتیجه زمینهٔ آنها ازهرجهت آماده بودکه دولت دیگری از خارج بآنها حمله کند و آنها رامطیع ومنقادخود سازد. طولی نکشیدکه این حمله از سمت شمال بدست مقدونیه صورت گرفت.

مقدونیه : مردم مقدونی بیشتر دهاتی بودند و بشهر نشینی عادت نداشتند اما براثر مراوده وتجارت باآتن تااندازه راه ورسم یونانیان متمدن را فراگرفته بودند. زبان آنها یکی ازلهجه‌های یونانی وپادشاهان آنهاهم یونانی بودند ودو تن ازسلاطین آنها یعنی فیلیپ دویم وپسرش اسکندر از بزرگترین سرداران و زمامداران دنیای قدیم بشمار میروند.

فیلیپ دویم ودموستن : فیلیپ ازوقتیکه به‌تخت سلطنت نشست سودای تسلط برسرزمین یونان رادرسر می‌پخت وازهمانوقت یکی ازآتنیان هوشیارمتوجه مقاصداوشد وبافصاحتی بی نظیرهموطنان خودرامتوجه خطرات احتمالی میکرد. این شخص دموستن بودکه بزرگترین خطیب و ناطق جهان محسوب میشود. ولی متاسفانه مدت چندین سال طول کشید تادم گرم دموستن درهمشهریهای اوموثر افتاد وبفکر افتادندکه برای

دفع خطر و حفظ استقلال خویش باهم متحد شوند امـا دیگر دیرشده بود . قشون طرفین در «فروتی» باهم مصاف دادندولشگریان مقدونی بکمك سواره نظام خود بر آتنی هاغلبه کردند و بزودی سرزمین یونان ارباب وصاحب اختیاری پیدا کرد ودوره استقلال شهرهای آزاد آن بسر آمد (۳۳۷ق.م.)

۵ . خانه و زندگی خانوادگی

محیط تشویق آمیز یونان : شهرهای آزاد یونان همیشه اصرارداشتند که درامور سیاسی مختار باشندوراه انفرادی خود رابروند ، این اصرار آنها به تك روی هرچند متضمن نتائج سوئی در موردو استقلال آنهاشد امادرعوض ازجنبهٔ فرهنك وتمدن فوایدی ازبرای در برداشت. براثر همین حس استقلال طبی وتك روی یکنوع محیط رقابت دوستانه درمیان شهرها ایجادشده بود وهر کدام سعی داشتند گامهای بزرگی درقلمرو علوم وادبیات بردارند و از رقیب خودجلو بیفتد . بدیهی است درچنین محیطی افرادنه تنها آزادو مختارند که هرچه را فکرمیکنند و میدانند بی پروا اظهار بدارند بلکه در این امر تشویق هم می شوند . لیکن این محیط درهمه جای سرزمین یونان وجودنداشت وفقط درنقاطی یافت میشد که «ثمرات پربرکت زمین» همهٔ مردم رامرفه وسیراب میکرد ویاتجارت وصناعت آنهارا توانگر وبی نیاز میساخت . درنقاطی که طبیعت بخل وامساك بخرج داده ومردم آن بر اثر فقرو مسکنت ازهم دورند محال است که مردم آن بتوانند صاحب تربیت عالی وروحیاتی لایق کسب مقامات ممتازه بشوند وخلاصه هرگز نمیتوانند بمدارج عالیهٔ ترقی وتمدن برسند . سرزمین اتیك هم دارای وفور نعمت بود و هم مردم آن با یکدیگر ارتباط و آمیزش داشتند وبـالنتیجه عصر طلائی تمدن یونان در آنجابوجود آمد .

منازل محقر : خانه‌های آتنی عمومـاً ازخشت ساخته شده وسقف آنها کوتاه و منظره خارجی آنها بدقواره وزشت بودوهیچکدام درو پنجره یانمائی بخارج نداشتندو ازباغچه وچمن و امثال این گونه تجملات هم درآنهاخبری نبودزیراطاقهارادورتادورحیاط کوچکی می‌ساختندواین حیاط‌هاهم عموماً جز بوسیلهٔ دری که بکوچه بازمیشد اتصالی با دنیای خارج نداشت .شب هنگام خانه‌ها باچراغهای روغنی که معمولا روغن زیتون مختصری درآن میسوخت روشن میشدواصطلاح معروف «زود بخواب وزود برخیز» دربارهٔ

آتنی‌ها کاملا صدق میکرد زیرا شب‌های نیمه تاریك آنها برای بیداری مساعد نبود؛ هرچند وضع پدران ما نیز تایکقرن پیش از این یعنی تاوقتی که هنوز چراغ نفطسوز و گاز و الکتریسته اختراع نشده بود عیناً از همنقرار بود.

غذای ساده: غذای آتنی‌ها نیز بسیار ساده بود. صبحانه آنها عبارت از کمی نان بود که آنرا در شراب میزدند و میخوردند و ناهار آنها یك قطعه گوشت با کمی سبزی بود ولی غذای اصلی آنها موقع غروب صرف میشد.

مواد اصلی غذائی آنها نان گندم و جو و شراب بود وروغن زیتون را گذشته از آنکه بمصرف چراغ وروشنائی میرساندند بجای کره هم مصرف میکردند ودرانواع طبخ‌ها بکار میرفت.

غذا را آتنی‌ها معمولا در کاسه میخوردند وشراب رادر پیاله وچون قاشق و چنگالی درمیان نبود غذا را بادست میخوردند وانگشتان راپس ازصرف غذا با یك قطعه نان نازك پاك می کردند. ازلوازم سفره فقط کارد موجود بود ودرموقع خوردن یا روی صندلیهای بی پشت (چهارپایه) مینشستند ویاروی توشك‌های کلفت درازمیکشیدند.

لباس ساده: لباس آتنی هانیز ساده وعبارت بود از پارچه بلند پشمی که از گردن تا قوزك پادر بدن می پیچیدند وسمت چپ آنرا با سنجاق بهم وصل میکردند وروی آن کمربندی میبستند. مردان باهمین لباس میخوابیدند وزنهاهم لباس روز وجامه شبشان یکسان بود و درموقع آرایش تفاوتی که با مردان داشتند در درست کردن موی سرشان بود.

مردها در کوچه کفشهای راحتی بنام ساندال بپامیکردند وشال بلندی هم روی شانه میانداختند وهیچوقت کلاه یاسرپوش دیگری بسر نمیگذاشتند. البسه اطفال هم بهمین سادگی بود وموقع رفتن بمکتب مادران آنها مثل مادران امروزی زحمت لباس پوشاندن آنهارانداشتند. زیرا نه تکمهٔ در کار بود که بدوزند ونه جورابی که بپابکشند ونه شلواری که کمر آنرا ببندند!

جنبه‌های مذهبی: خانه‌های یونانی بیش ازخانه‌های فعلی ماجای عبادت و انجام فرائض مذهبی بود. معمولا در وسط حیاط داخلی که ذکر آن گذشت مجسمهٔ یکی از





خدایان گذاشته میشد و پدرخانواده درمواقع عیدیا تولد یاازدواج درپای آن مراسم مذهبی بعمل میآورد . همچنین درسفره خانهٔ منزل نیزمجسمهٔ الهه اجاق بنام «هیستا» گذاشته شده و پیش ازهرغذا درمقابل آن دعا خوانده میشد .

متمدن بودند ولی راحتی نداشتند : خانه یونانیها طبعاً نه آب جاری داشت و نه وسائل دیگر راحتی زندگی و حتی جای بخاری هم نداشت . وقتی این ناراحتی مادی را در نظر بگیریم آنوقت عظمت تمدن و اهمیت پیشرفت معنویات آنها بیشتر برما مکشوف میشود . بقول «الفرد زیمرمان» «یونانیها بلدبودند که متمدن باشند ولی بلد نبودند که راحت باشند » .

۶ ـ تعلیم و تربیت

مکتب : پسران یونانی درسن ۸ سالگی ازخواهران خودجدا شده واردمرحله تعلیم وتربیت میشدند وازاین موقع دیگراوقات آنها اکثراً درخارج ازخانه میگذشت. پسربچه ها معمولا گماشتگان مخصوصی داشتند که بنام لله نامیده میشدند و کتاب و لوازم درسی راهمراه آنها میبردند و بطور کلی هم مراقب حال آنها بودند . بچه‌ها همه روزه بچندمدرسهٔ مختلف میرفتند زیرادر یکی خواندن و نوشتن وحساب میآموختند و درجای دیگر نی زدن و چنگ نواختن واواز خواندن یادمیگرفتندودرمدرسه دیگرهم ورزش میکردند ، عیناً مثل جوانان امروزی ، که یکجا درس میخوانند ویکجا موسیقی یادمیگیرند و یکجاهم برای رقص یاورزش میروند .



چهار سال آخر تحصیل : اولاد طبقات فقیرتر درسن ۱۶ سالگی مدرسه راترك میکردند وازپی کاروکاسبی میرفتند ولی بچه های اعیان دوسال دیگر به تحصیل خود ادامه میدادند .

پس ازآن یکی ازمهمترین دقایق زندگی آنهاپیش میآمد یعنی سوگند رسمی یاد میکردند که هرگزاسلحهٔ راکه به‌دست آنها داده میشود بزمین نیاندازند وهمقطاران

خودرا درمیدان جنگ ترک نکنندواز قوانین اطاعت نمایند وبه کیش و آئین اجدادی خود احترام بگذارند و پیوسته کوشا باشندتا سرزمین پدری خود را بزرگتر و آباد تر نمایند. پس از آن مرحلهٔ سپاهیگری آنها آغازمیشد ومدت دوسال درسربازخانه مشق نظامی میکردند و وقتی از آنجا خارج میشدند دیگر یک همشهری یاتبعهٔ کامل عیار شهر آتن بودند و بدین ترتیب در سن بیست سالگی تربیت رسمی آن ها خاتمه می یافت.

زندگانی اطفال متمولین شهر آتن چون قرین رفاه و گشایش بود بخوشی میگذشت وهرگز بفکر آنها نمیرسید که روزی تمدن شهر محتشم آنها نابود گردد.

سوفسطائیان : طرزتربیتی که دراینجا شرح داده شد تامدتها در آتن معمول بود ولی ازدورهٔ پریکلس ببعد احتیاجات تازهٔ دراجتماع پیداشد ومردم حاجت به تعلیمات دیگری غیر از آنچه که در مکتب ها میآموختند پیدا کردند، مثلا رجالی که وارد درسیاست واجتماع شده بودند احتیاج داشتند که درمجامع عمومی ایرادخطابه کنندو یا در محاکم ازخویشتن دفاع نمایند و تعلیماتیکه در مدارس بآنها داده میشد برای این منظور کافی نبود. براثر ظهور همین احتیاج، طبقهٔ جدیدی از معلمین ومدرسین در آتن پیداشدند که بهرکس که مایل بود آئین سیاست مداری و فن خطابه و محاوره میآموختند ویونانیان آنها رابنام سوفیست یاسوفطائی ها مینامیدند زیراعلم ودانش را را شغل وحرفهٔ خود ساخته بودند.

آنها نخستین مدرسین علوم عالیه بودند و در حقیقت پیش رو وپیش آهنگ معلمین مدارس عالی ودانشکده های امروزی بشمار میآیند. سوفسطائیها اکثر امردمان فاضل وباتقوائی بودند ولی درمیان آنها افرادی یافت شدند که قصد آن ها از تعلیم فقط اخذپول بود وبهمین جهت برای جلب شاگردان بیشتر فن سفسطه ومغالطه رابآنها میآموختند تا بتوانند درمحاورات و مناظرات خود برحریف غالب آیند. از این رو نام سوفسطائی مترادف با سفسطه ومغلطه شد و به حیثیت و اعتبار آن ها لطمهٔ سخت وارد آورد.

اما غیر ازاین علت دلیل دیگری هم درمیان بود که سوفسطائیان راازاعتبار میانداخت.

راست است که این جماعت همه یونانی بودند ولی اکثر آنها آتنی نبودند و باینجهة در شهر مذکور بنظر بیگانه بآن‌ها مینگریستند. ازهمه این‌ها مهمتر آنکه سوفسطائیان در اغلب اموری که در انظار مردم قطعی ومسلم بود بانظر تردید نگاه میکردند و در صحت وواقعیت آنها چون وچرا مینمودند.

تامدتی حال جوانان آتن بدینمنوال بود که میان دوعقیده، یکی عقیده کهنه که ازقدیم مانده بود ودیگری افکار وعقایدی که معلمین جدید تعلیم میدادند گیر کرده بودند و وجود یك هادی و راهنما ضرورت قطعی پیدا کرده بود تا آنهارا هدایت نماید. درست درهمین موقع هادی وراهنمائی در آتن ظهور کرد که نام اوسقراط بود وجمع کثیری ازجوانان و اشراف زادگان شهر باو گرویدند و بزرگی شان و مقام او آنچنانست که در دنیای غرب بعد از مسیح معلم و آموزگاری ببلندی مقام و منزلت او ظهور نکرده است.

۷ - سقراط

سقراط نخستین کسی است در تاریخ یونان که ما ازشرح جزئیات وخصوصیات احوال او بتفصیل آگاهیم. هرچند خوداو حتی یك سطرهم ننوشته است اما دونفر از شاگردان او - افلاطون حکیم و کزنفون مورخ - شرح جامعی ازحیات وتعالیم او بجا گذاشته اند. سقراط درسال ٤٦٩ ق.م در آتن متولد شد و هفتاد سال بعد درهمانجا درگذشت. پدراو سنگتراش بودوخودش هم تا مدتی بهمین حرفه اشتغال داشت لیکن از سن سی سالگی شروع کرد به بحث ومذاکره دربارهٔ راه درست زیستن بااشخاصی که مستعد بحث بودند.

دیری نگذشت که وجود سقراط نقطهٔ مرکزی جدال ومنازعه بین سوفسطائیان وطرفداران افکارومعتقدات قدیمی آتن شد زیرا سقراط عادت داشت که درهرموضوعی بشخصه تفکر کند ونظریات وافکارخودرا نیز بدیگران بگوید. وی ازطرفی معتقد بود که بسیاری از آداب وتقالید کهن قابل حفظ ورعایت نیست وباید آنها رادور ریخت وازاین حیث افکاراو بانظر سوفسطائیان جوردرمیآمد اما درعین حال ملاحظه میکرد که پارهٔ ازرسوم و آئین‌های قدیم خوب است وقابل نگاهداری میباشدو برای حفظ آنها

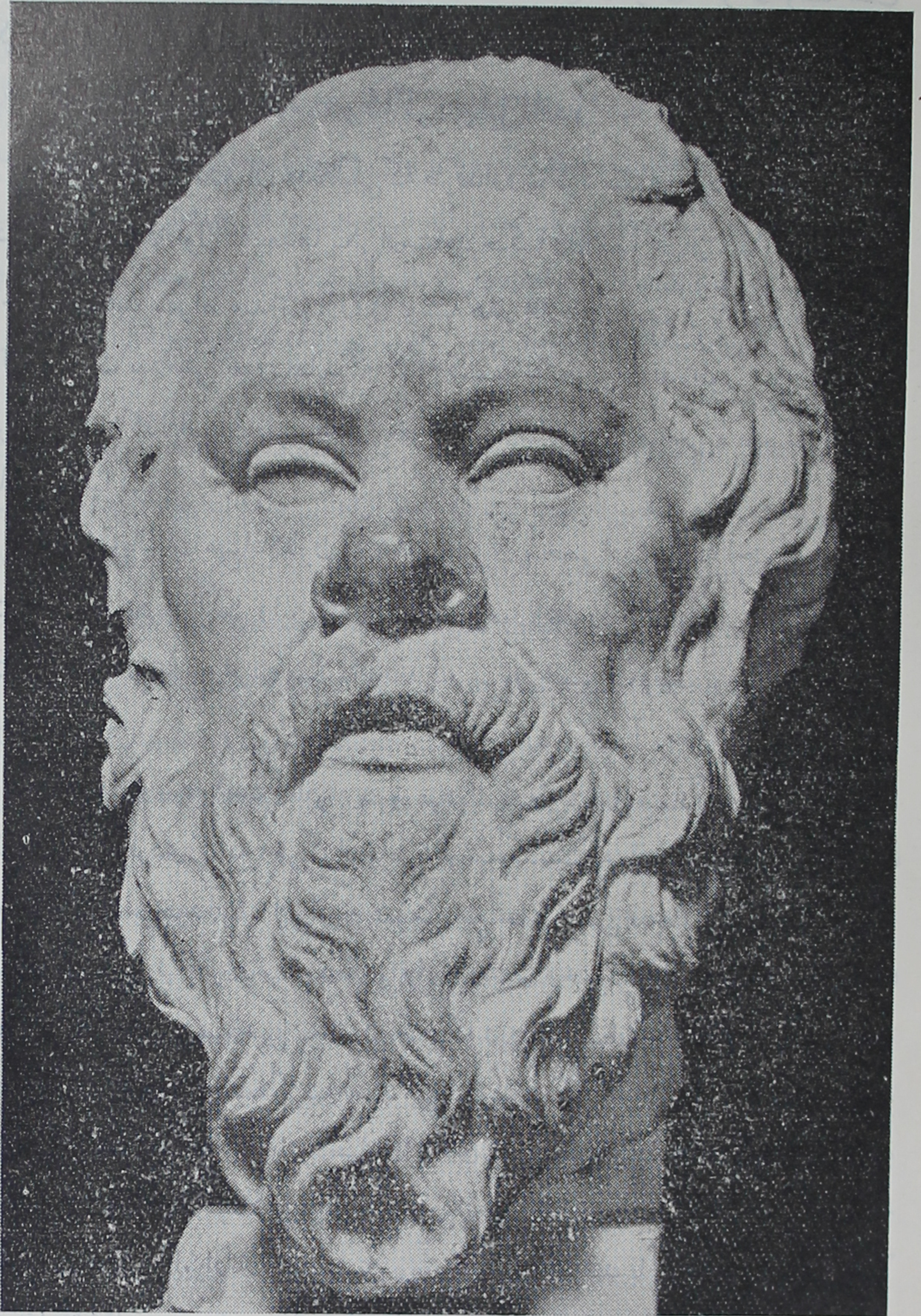
اینطوراستدلال میکرد که این رسوم ومعتقدات لابد چون بحق وصحیح بوده‌اند برقرار مانده‌اند نه چون جزوسنت وعادت شده‌اند وهرگز حاضر نمیشد فکروعقیده یا راه و رسم مفیدی را درزندگانی تنها بحکم آنکه کهنه وقدیمی شده است ازمیان براندازد. سقراط همیشه میپرسیداین رسم یا این عقیده چه شده است که باقی وبرقرارمانده است؟ آیا ممکن نیست که بقای آن مربوط بحقانیت و صحت آن باشد؟ خود سقراط عقیده داشت که با بکارانداختن هوش وقوهٔ تفکرمیتواند جواب این مسئله را بدهد و بجای آنکه مثل بنی اسرائیل فقط به عادات و تقالید قدیم اکتفا کند و یا بگفتهٔ انبیاء هر چیزی را قبول نمایدسعی میکرد که قوهٔ تعقل انسانی را برای یافتن حقیقت بکاراندازد.

وی معتقد بود که درملاء اعلا یعنی در آسمان آنچه که خیروعدالت ونیکی است وجود دارد ومجموعه همین فضائل ونیکی هاست که خیر مطلق یاخدای متعال نامیده میشود وبازسقراط معتقد بود که اگر انسان قوه تعقل وبرهان خودرا بکار اندازد خدا راخواهد شناخت ودرطریق نیکی سالك خواهد شدزیرا انسان ازجانب خدا آمده است وبهمین جهت وقتی بخیرونیکی میاندیشد در حقیقت بذات خداوندی اندیشیده است.

خودترا بشناس: سقراط خلاصهٔ افکارحکیمانه خودرا دراین جملهٔ کوتاه جمع کرده است «خودترا بشناس» این جمله خیلی بآسانی درخاطرانسان میماند ولی خیلی مشکل بآن عمل میشود زیرا مردم فطرتاً مایل نیستند بخود بیندیشند: دلیل آنهم اینستکه هروقت انسان خودشرا مورد پرسش و آزمایش قراردهد می بیند بسیاری از کارهائی راکه نباید انجام بدهد انجام میدهدو بسیاری ازوظایفی راکه بایدبجا آورد مهمل میگذارد.

گفتار حکیمانهٔ دیگرسقراط اینست که«درهمه کار معتدل باش». این دوقاعده کلی دستور زندگی و رفتار یونانیان بود همچنانکه احکام عشره سرمشق و راهنمای زندگی قوم یهود بشمارمیرفت.

محکوم بمرگ: سقراط وقتی بسن هفتاد سالگی رسید دشمنان زیادی داشت چنانکه وقتی اورا متهم نمودند که بخدایان بی حرمتی کرده است وجوانان را ازطریق صواب منحرف ساخته است مردم این اتهام راوارد دانستند واورامحکوم بمرگ کردند



(سال ۳۹۹ ق . م .) تفصیلی که افلاطون دربارهٔ محاکمه و مرگ سقراط نوشته است یکی ازشاهکارهای نثرادبی جهان بشمارمیرود .

۸ - دوشاگرد جلیل القدر

افلاطون : درمیان عدهٔقلیلی که طرفداروشاگرد سقراط بودند جوان‌اعیان‌ - زادهٔ بود بنام افلاطون که بعدها یکی ازمشاهیرحکما وفلاسفهٔ جهان شد . آنچه که ما ازاحوال وعقاید سقراط میدانیم ازروی نوشته های افلاطون است و تاکنون هیچکس نتوانسته است بدرستی تعیین نماید که کدام قسمت ازتحریرات افلاطون متن تعلیمات سقراط است و کدام‌قسمت نظریات‌واراء خوداوست‌وشایدهر گزهم‌تجزیهٔ صحیحی‌ازاین مطلب دردنیا نشود .

ازجمله‌تالیفات مهم‌افلاطون که شامل‌نظریات شخصی‌اوراجع به اجتماع ایدالی است‌کتاب جمهوریت است واین‌کتاب درتاریخ تحول‌وتطورفکری بشربسیارمؤثربوده است زیرا از آن تاریخ مردم بفکر افتادندکه بامر خطیرحکومت توجه مخصوصی مبذول دارند .

حکومت وسیله است : اقوام شرق نزدیك درطی‌قرون متمادی درتحت تسلط حکومتهای‌جابرفردی‌زیسته وهر گزازخاطرآنهانمیگذشت که طرزدیگری ازحکومت هم ممکن است بوجودآید . این‌اقوام عموماً تابع‌آداب وسنن قدیمه بودندوحکومت استبدادی درنظرآنها امری مسلم وطبیعی‌وازلی‌وابدی وحتی‌فرستاده ازجانب‌خداوند بشمارمیرفت . فقط درسرزمین یونان که چنانکه دیدیم بسیاری از افکار و معتقدات عالیه بشری از انجا سرچشمه گرفته است این فکرظهور کردکه حکومت بدست خود مردم ایجاد شده است ودرحقیقت وسیله وابزاری است که برای‌اداره ورفاه مردم بکار میرودوهر گاه مشاهده شود که این ابزاربخوبی‌انجام وظیفه نمیکند مردم مختارندکه درصدد تهیه وسیله وابزارتازه تروبهتری برآیند . این‌فکربلند باآنکه مدت بیست و پنج قرن‌است بظهوررسیده معهذا هنوزدرذهن‌عدهٔ کمی‌ازاقوام وملل عالم‌توانسته‌است رسوخ نماید .

نخستین آکادمی : افلاطون محل تدریس خودرا در بیشهٔ قرارداده بود که بنام آکادمی معروف بود و باینجهت اسم مدرسه او هم به آکادمی مشهور شد. وی کلیه دارائی خودرا وقف این مدرسه کرد و از اینرو مؤسسه مذکور مدت هشتصد سال یعنی تا سال ۵۲۹ میلادی مرکز تعلیم و تربیت ابناء یونان بود. در طول این مدت متمادی فلسفه افلاطون درسراسر کشورهای حوضهٔ مدیترانه نفوذ یافت و وقتی جماعتی از پیروان فلسفه او بدین عیسوی گرویدند از اراء افلاطون و نظریات سایر حکمای یونان در توضیح و تفسیر آئین جدید استفاده نمودند و بهمین جهت بسیاری از عقاید یونانی وارد آئین مسیحیت شد.

ارسطو: افلاطون نیز مانند سقراط شاگردی داشت که بعدها مانند خود او شهرت عالمگیر یافت. این شخص ارسطو بود که اصلا از اهالی مقدونیه بود و پدرش طبیب مخصوص پدر فیلیپ مقدونی بود. ارسطو از سن ۱۸ تا ۴۰ سالگی نزد افلاطون تلمذ نمود و پس از فوت استاد بدعوت فیلیپ تعلیم و تربیت اسکندر را عهده دار شد. بعد از آنکه اسکندر به تخت نشست ارسطو به آتن آمد و حوزه درسی دائر کرد که بنام لیسیوم معروف بود و در آنجا به تعلیم و تربیت جوانان مشغول شد تا سال ۳۲۳ ق. م. که اسکندر فوت کرد و آتنی‌ها رایت طغیان بر علیه مقدونیان کشیدند و ارسطو ناچار از آتن فرار کرد و درسال بعد وفات یافت.

دائرة المعارف متحرك : ارسطو در بسیاری از مباحث وارد بود و اطلاعات جامعی درباره هریك از آن مباحث داشت و درواقع دائرة المعارف متحرکی بشمار میرفت. تألیفات او درباره طرز حکومت وفنون دیگر علمی واجتماعی معروف است ومخصوصاً تخصص او دراین بود که علوم ومعارف را ببهترین وجهی طبقه بندی میکرد و معلومات بشری را ازحال آشفتگی و درهمی خارج میساخت مثلا مسائل مربوط به نباتات یا حیوانات را جداگانه طبقه بندی کرد وبرای هر کدام اسمی ازقبیل بوتانی یا زئولوژی گذاشت و بدینوسیله بمردم آموخت که معارف ومعلومات را بصورت طبقه بندی شده بهتر میتوان حفظ کرد و بتدریج هم بر آن افزود. ارسطو در باره نجوم واخلاق وفن خطابه و فلسفه و شعر و سیاست و معرفة النفس تحقیقات و تألیفات جداگانه دارد و

بطور خلاصه سینه او جامع علوم معقول و منقول دنیای قدیم بوده است و بسیاری از اراء و نظریات او در مباحث مختلف تا زمان کشف امریکا یگانه سند معتبر بشمار میرفت و علما بدان استناد میکردند. رویهمرفته ارسطو بزرگترین مغز متفکری بود که در دنیای قدیم بوجود آمده است.

پیش از آنکه از مبحث حکمای بزرگ سه گانه بگذریم بد نیست ببینیم اصلا این فلاسفه چه میگویند و در چه مسائلی بحث میکنند.

خوبی: گاهی اتفاق میافتد که عملی را که انسان انجام میدهد و خودش آنرا خوب میداند دیگری آنرا مذموم میشمارد. پس انسان از برای تشخیص خوبی و بدی رفتار خود چه باید بکند؟

ما معمولا برای اثبات صواب بودن اعمال و رفتار خود بیکی از نکات زیر استناد می کنیم:

(۱) همه مردم همین کار را میکنند. (۲) دین من گفته است که چنین کنم. (۳) وجدان من بمن گفت که این عمل صحیح است. (٤) این کار با حساب عقل و برهان درست میامد. (٥) من از این کار خوشم میآمد و فکر کردم حتما درست است. (٦) من این کار را کردم پس لابد درست بوده است.

وظیفه فلاسفه آنستکه این دلائل و پاسخهای آنرا بدقت مطالعه کند و ببیند کدامیک از همه صحیحتر است و بچه علت. بعبارت اخری فلاسفه باید جواب این سئوال را بدهند که زندگانی خوب و مقرون به صلاح کدام است.

آن رشته از فلسفه که در بارهٔ جنبهٔ عملی «زندگانی خوب» بحث میکند به علم الاخلاق معروف است.

زیبائی: هر آدمی که دارای نفس سالم و عقل کامل است در زندگانی احتیاج بیک چیز زیبائی دارد: زیبائی طبیعت - زیبائی معماری - زیبائی شعر و موسیقی و نقاشی و خلاصه زیبائی در هر چه که ما را احاطه کرده است. حال ببینیم زیبائی چیست؟ آیا همه دوستان شما تابلو نقاشی یا قطعهٔ موسیقی یا حتی کلاه و کراواتی را که شما انتخاب کرده اید می پسندند و با شما هم عقیده اند؟ سلیقه های مردم مختلف است و بهمین

جهت چیزی‌را که یکنفر زیبا میداند دیگری ممکن‌است همانرا متعارفی یاحتی زشت بداند وطرف را آدمی کج‌سلیقه بشمارد .

اینجاست که باز فلاسفه بکمك انسان میشتابند و مارا هدایت‌میکنند که‌زیبائی حقیقی را تشخیص بدهیم و آنرا ادراك کنیم. آنرشته ازفلسفه که دربارهٔ زیبائی بحث‌میکنند به علم‌الجمال یا شناخت زیبائی موسوم است .

حقیقت : خلاصه فیلسوف همه افکار وعقایدی راکه در بارهٔ انسان و جهان هستی در میان مردم رائج است و غالب آنها با هم ضد و نقیضند درترازوی حکمت می‌سنجد و معلوم میکند که در هریك از این عقاید چه مقدار حقیقت موجود است . البته در این راه بمسائل دشوار ومتناقضی برمیخورد که ما بپارهٔ از آنها دراینجااشاره میکنیم : غالب مردم عقیده دارند که دنیا را خدا آفریده است و چرخهای آن را براه انداخته است، و از این آفرینش هم مقصد ومنظورخاصی درنظرداشته است . درمقابل این‌عده جماعتی دیگر هستند که میگویند عالم بر حسب تصادف بوجود آمده است و دستگاه خلقت همچون‌ماشینی‌است که عاقبت روزی از کار و از گردش‌خواهدافتاد .

باز دستهٔ هستند که میپرسند ما از چه راه می‌توانیم پی بحقایق امور این عالم ببریم و حقیقت را از مجاز تشخیص بدهیم ؟ مگرنه آنکه ما غالباً دربارهٔ مسموعات و مشهودات مسلم خود باشتباه میافتیم وحسیات ما گاهی ما رافریب میدهد ؟ جای شبهه نیست که شهادتهای متضادی که شهود دربارهٔ وقوع حوادث میدهند همه صحیح وقابل اعتناء نمیتواند باشد امااصل نکته‌اینستکه‌ما‌حقیقت راچگونه وازچه راه کشف کنیم . ازاینها گذشته همه معلوماتی که ما امروزدردست داریم علی‌الخصوص آنهاکه از ادوار گذشته بمامنتقل‌شده است‌جملگی بطورمستقیم بما رسیده است،وما نمیتوانیم تشخیص بدهیم که استدلال واستنتاجات گذشتگان در مبانی علوم تا چه اندازه صحیح ومطابق باواقع بوده است وقس علیذلك مسائل بغرنج دیگری که در نظر فیلسوف ظاهر میشود و اومجبوراست همه آنها راحل وتجزیه کند وحقایق را ازخلال احادیث بیرون بکشد، بعبارةاخری زندگانی شخص فیلسوف دائماً زندگی آزمایش وتحلیل وتجزیه است . تا آنجا که ما اطلاع داریم از میان مردم مغرب تنها یونانی ها بودند که عادت

بفحص و تحقیق و پرسش از خود داشتند .

چند کلمه دیگر درباره سوفسطائیان : برگردیم بداستان سوفسطائیان: این جماعت با وجود مخالفتهای شدیدی که با طبقه آنها می شد معذلك همچنان بتعلیمات خود و به تربیت جوانان ادامه میدادند و از مجموع تعالیم آنها جوانان اینطور نتیجه میگرفتند که پیش از آنکه بفکر مصالح قوم باشند باید درفکر مصالح فردی خویش باشند. درنتیجه آتنی ها بتدریج ازعلاقه خود بامور سیاسی و دولتی کاستند یعنی خیلی کمتر از پدران خود بفکر امور سیاسی میافتادند وهمه در بند آن بودند که حتی المقدور مصالح ومنافع شخصی خویش را حفظ کنند . این حالت مخصوصاً بعداز جنگهای پلوپونز بیشتر عمومیت یافت .

فصل هفتم

۱- تآترنویسان - مورخان و هنرمندان

زبان یونانی: بایددانست که زبان وخط یونانی ازازمنه قدیم وجود نداشته است و این هر دو از مخترعات خود یونانیان پس از مهاجرت بسرزمین تازه بوده است .

قدیمی ترین اثرادبی که ازیونان بما رسیده است آثارجاودانی وفنا ناپذیرهومر است که در دو کتاب ایلیاد و اودیسه در حدود ۸۰۰ ق.م. تالیف شده است . سابقاً اشاره کردیم که ایلیاد درحکم توراة یونانیان است ولی البته با این تفاوت که یهودیان توراة را کتاب آسمانی وگفتهٔ خدا میدانستند درحالیکه یونانیان راجع به ایلیاد چنین عقیدهٔ نداشتند وآنرا اثرذوق انسانی میشمردند .

تآتروه‌مذهب : یك شعبهٔ دیگر ادبیات که یونانیان مخترع اصلی آن بودند و وجود آن درزندگی روزانهٔ آنها خیلی بیش ازامروزما تاثیرونفوذ داشت تآتر بود ، تعالیم دینی ما را متوجه این نکته ساخته است که عالیترین خصلت روحی بشر اینستکه بتواند درراه مقاصد عالیه تحمل رنج نماید اما یونانیان که نه تعالیم مذهبی و ادعیه دینی داشتند و نه فرائض اخلاقی مثل احکام عشرهٔ بنی اسرائیل، تنها ازطریق تآتر پی باین اصول عالیه اخلاقی میبردند . تامدتهای مدید مبانی اخلاقی بااصول مذهبی متفاوت بود وبا هم ارتباطی نداشت . فقط بوسیلهٔ اشعار حماسی هومر وتراژدیهای ایسخلیوس

وسوفوکلس و اوری‌پیدیس بود که مذهب و اخلاق در یونان قدیم بهم پیوست واز آن تاریخ خدایان و ارباب انواع حامی نیکوکاران و پرهیزکاران شدند ودشمن بدکاران و تبهکاران .

سابقهٔ تاتر : اصل درام از نمایش های مذهبی که بافتخار دیونیسوس یا باکوس خدای شراب برپا میشد اقتباس شده‌است. دراین نمایشها مردها بطوردسته‌جمعی آواز میخواندند ومیرقصیدند وفقط سردستهٔ آنها منفرداً بعضی مطالب راد رصحنه می گفت . ایسخلیوس که نخستین تآترنویس بزرگ عالم است ودر۵۲۵ق.م. میزیست عدهٔ گویندگان را بدو نفر رساند وسوفوکلیس که در۴۹۶ق.م. میزیست این‌عده را بسه‌نفر افزایش داد. بدین‌ترتیب تآترنویسان با دویاسه هنرپیشه وگروهی از رقاصان و نوازندگان شروع بتوصیف اخلاق وسجایای بشری همچون عشق وتنفر وغرور و جاه طلبی و امثال آن میکردند و مردم مظهری از زندگانی و حالات روزانهٔ خود را در روی صحنهٔ تآتر بچشم میدیدند .

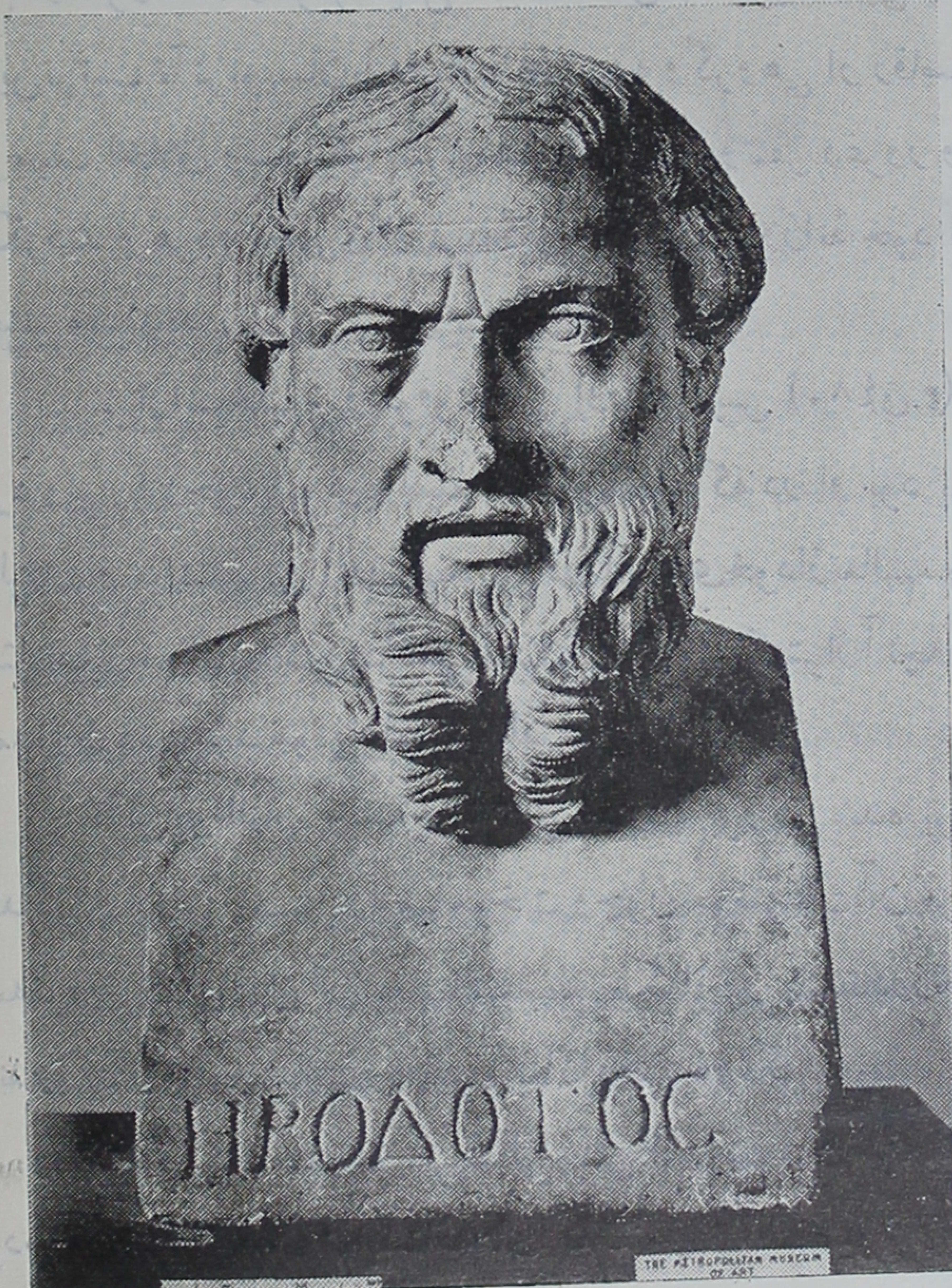
پس ازایسخلیوس‌وسوفوکلیس، اوری‌پیدیس (۴۸۰ق.م) درعالم تآتریونان‌ظهور کرد ولی با وجود نبوغ و استعداد فوق‌العادهٔ که در او بود یونانیان تا مدتها توجهی بتالیفات‌او نداشتند زیرا اوری‌پیدیس درتآترهای‌خود‌ازتعالیم‌سوفسطائیان‌الهام‌میگرفت ومثلااعمال‌خدایانرا درزندگانی‌روزانهٔ افرادبشر کمتراز آنچه ایسخلیوس‌وسوفوکلیس قلمداد کرده بودند مؤثرجلوه میداد .

تآتر یونانیان و سینما : تآتر مدرسهٔ بزرگی شده بود که بافراد مردم آداب زندگی و درس زیستن را میآموخت وچون موضوعات آن مربوط بامور اجتماعی‌بود همه‌مردم‌برای‌تماشای آن میشتافتند بطوریکه‌ازآن عهدتادورهٔ‌ظهورسینماهیچگاه‌مردم آنقدر بتآترتوجه نداشته وعادت بتآتررفتن هم‌نکرده‌بودند .

برای‌فهم‌تآترهای یونانی‌خیلی بیش ازموضوعات سینمائی هوش و استعداد لازم بوده است وبرای‌مثال نمایشنامه‌های‌اگاممنون‌اثر ایسخلیوس‌واودیپ شاه‌اثرسوفوکلیس یا افی‌گینی دراولیس‌اثرئوری پیدیس‌را باید خواند تاتفاوت مقام‌این آثار با نمایشهای سینمائی امروزمعلوم شود.

کمدی در یونان : بدیهی است مردم متعارفی ازموضوعات خنده‌دار(کمدی) بیشتر محظوظ میشدند. بزرگترین کمدی نویس یونان قدیم اریستوفانس (۴۴۸ق.م.) بوده است که مردان سیاسی ورجال دولت را با نهایت شدت بباد سخریه و استهزاء میگرفته است ودراین‌زمینه‌بقدری آزادی‌عمل داشته است که درهیچ‌سرزمین دیگری غیر از یونان تحمل آنرا نمیکرده‌اند. اکثر تآترهای اومشغول‌کننده وخوبست ولی بعضی‌از آنهاهم‌بازاری‌ومبتذل‌است. درنمایش نامهٔ‌معروف‌به‌ابرسقراط‌راموردطنز وسخریه قرارداده است.

هرودوت : هرودوت را پدرتاریخ خوانده‌اند وعمدهٔ اطلاعات ما در باره جنگ با ایرانیان‌از روی نوشته های‌اوست. هرودوت‌را بحق‌میتوان درردیف مصنفین تآتر گذاشت زیرا او نیز خدایان‌رادرامورانسانی دخیل میداند و آنانرا همچون انسان مورد تنبیه ومجازات یاتشویق و پاداش قرار میدهد. از مندرجات کتاب هرودوت‌میزان‌معلومات عمومی و علاقه مردم بجمع رشته‌های معارف زمان بخوبی استنباط میگردد.



توسیدیدیس : توسیدیدیس یکی ازمورخان بنام یونان است که درحدود ۴۷۱ ق . م میزیسته وموضوع اصلی روایات اوداستان جنگهای پلوپونیز میباشد . توسیدیدیس برخلاف هرودوت معتقد بود که حوادث عالم همه اثر اعمال ورفتار بشر است و ربطی بکارخدایان ندارد وبعبارة اخری این مورخ علل همه حوادث تاریخی را وقایع طبیعی وعادی میداند نه وقایع مافوق الطبیعه . وی که بدون شك بزرگترین مورخ عهد قدیم است معتقد بود که تاریخ تنها داستان و افسانه نیست و مطالعهٔ آن فوایدعملی ازبرای سربازان وسیاستمداران دارد .

کزنفون : همچنانکه سه نفرتاترنویس نامی درعصر طلائی یونان میزیستند سه نفرهم مورخ بنام در آن عصرظهور کرده‌اند که دونفر آنها را دربالا اسم بردیم وراجع به سومی نیزکه نام اوکزنفون است در شرح حال سقراط اشاره کردیم زیرا وی از شاگردان ویاران این فیلسوف بوده است . کتاب معروف کزنفون معروف به اناباسیس شرح مراجعت ده هزار نفر قشون یونانی است که برای کمك به کوروش صغیر بایران رفته بودند وپس ازقتل کوروش ، کزنفون آنهارا از قلب کشوری بیگانه عبور داد و بموطن خودشان بازآورد (۱)

جایگاه هنرمندان : منظرهٔ طبیعی اطراف شهر آتن بسیار زیبا بود . آسمانی لاژوردی وشفاف کوهها وجلگه ها ودریای آبی رنگ و جزایر کوچك و بزرگ آنرا احاطه کرده بود و باقتضای ساعات روز و فصول سال رنگهای متعدد آنها دائماً تغییر میکرد . آتنی ها همه‌زیبائیهای شهرخودرا میدیدندوبآن دلبستگی خاصی داشتند .

اما مردم آتن تنها دلباخته زیبائیهای طبیعت نبودند وجمال انسانی را نیزستایش می کردند .

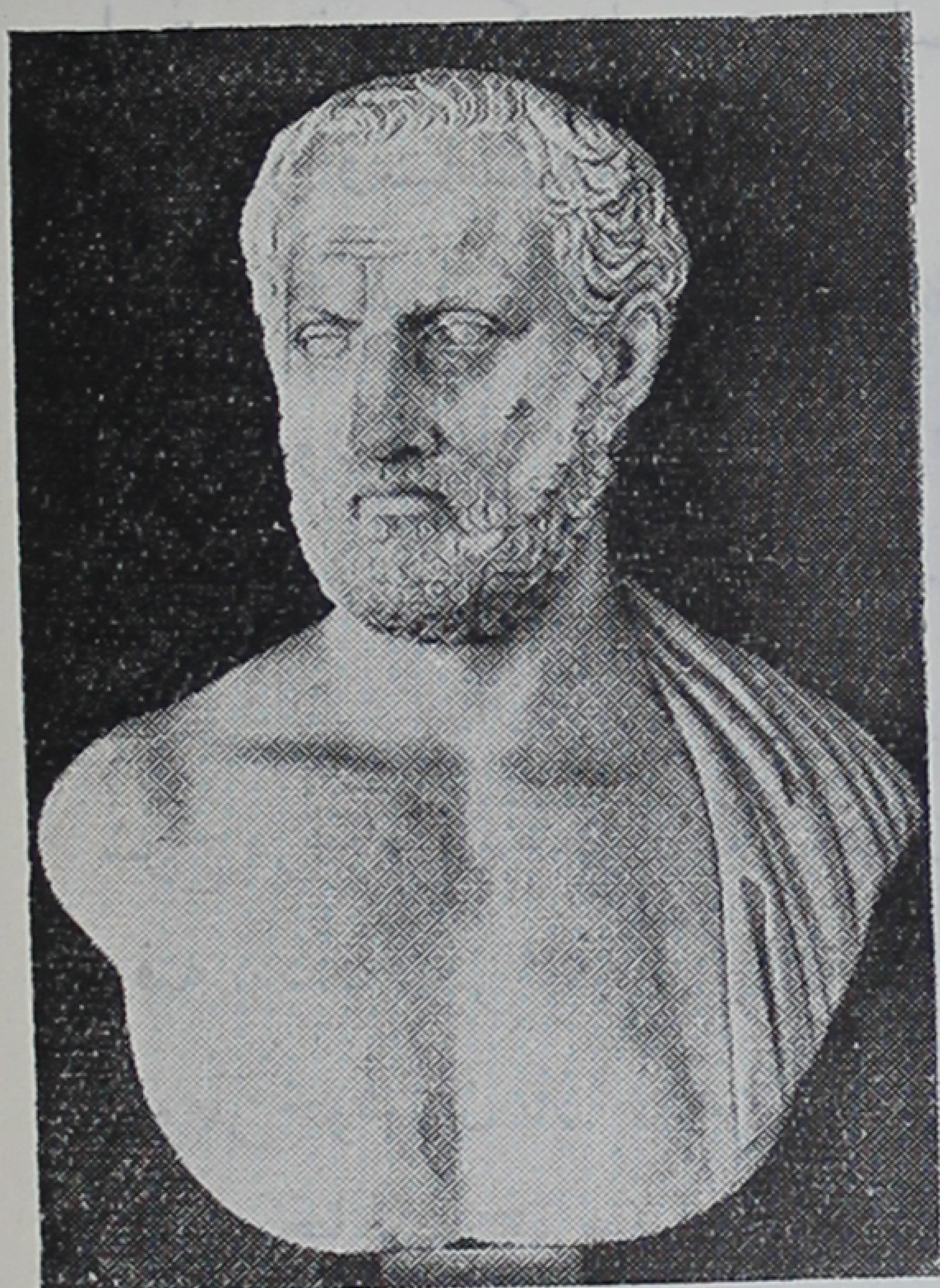
چنانکه پیش از این اشاره شدآتنی ها روح و جسم خود را یکسان پرورش میدادند وهمانطورکه رشد اخلاقی وروحی را برای جوانان خود ضروری‌میدانستند پرورش‌جسم وزیبائی‌تن آنها رانیزشرط کمال انسانی میشمردند . بهمین‌جهت جمال و

---

(۱) بازگشت ده هزارنفری یونانیان را متوجه ضعف دستگاه حکومت‌ایران کرد و بهمین واسطه هم چند سال بعد اسکندر بجنگ ایرانیان‌شتافت وآنهارا‌شکست داد .

زیبائی بشری را در نقاشی‌ها و در مسجمه های خود ببهترین وجهی تجسم میداد.
نقاشی‌های آنهامتأسفانه‌ازمدتهابیش ازمیان رفته است وفقط اشکال وصوری که بر روی کوزه ها وظروف سفالین خود نقش کرده‌اند باقی‌مانده است و امروزه همین نقشها و مجسمه های مرمرین که از آثار یونانی بجا مانده است و کمال صنعت بشری را نشان میدهد علامت پیشرفت این‌قوم درفن نقاشی هم بشمارمیرود.

فیدیاس : دررشته مجسمه سازی دیگر ما احتیاجی بحدس‌و گمان نداریم و آثارجاودانی که‌ازیونانیان بدست آمده‌است بخوبی نشان‌میدهد که چه‌اساتید بزرگی دراین فن بظهوررسیده‌اند. سه نفرازبزرگترین اساتید حجاری یعنی‌میرون وپولیکلتوس وفیدیاس نیز درقرن پنجم پیش از میلاد میزیسته‌اند و اینان چنان لطف و ظرافتی بحجاری‌یونان بخشیده‌اند که نظیر آن تااین‌زمان درمیان هیچ ملتی دیده نشده است.



ازمیان‌این سه‌تن، بزرگتر ازهمه فیدیاس بود که باپریکلس‌دوستی نزدیك داشت‌و‌پریکلس برای تزئین‌و آرایش شهر آتن همیشه ازاومشورت میکرد. ازجمله آثارهنری بزرگ فیدیاس یکی‌مجسمهٔ زئوس یا ژوپیتیر است در المپیاکه از فرط کمال زیبائی و قدرت صنعت یکی‌ازعجایب سبعهٔدنیای قدیم شمرده میشد و دیگری مجسمه اثنا درپارتنون؛ متأسفانه این‌هردو اثر بی‌نظیر در ازمنه قدیم ازبین رفته است وشاید علتش هم این بوده‌است که‌اقوام‌وطوایف‌وحشی به‌طمع‌ربودن‌عاج‌تنه وطلای البسه آنها مجسمه‌ها را شکسته‌اند ودنیا را ازداشتن این شاهکارهای بی بدیل محروم‌ساخته‌اند. اماباز هم آنقدر از مجسمه‌های‌فیدیاس باقی مانده‌است که معرف کمال صنعت و نبوغ هنری او بتواند باشد.

حجاریهای فیدیاس‌وشاگردان اودارای خاصیت مخصوصی است که حس آرامش

وروح قدرت و بزرگواری را در آدم میدمد وعلامت آنستکه در آن عصر آتن اعتمادی بخود یافته وهمهٔامور آن بروفق مراد اهالی میگذشته است .

معابد یونان : پارتنون بزرگترین معبد آتن بشمار میرفت و آنرا بجای معبد قدیمی تری که برروی اکروپولیس قرارداشت وایرانیها آنرا ویران کرده بودند ساخته بودند . این بنا نمونهٔ کامل معابد یونانی است چه سایر معابد نیز ازحیث تقسیمات داخلی ورواقها ودهلیزها و همچنین ستون بندیها تقریباً مشابه آن بودند . ازسبك معماری معبد پارتنون بسیاری از آداب و رسوم زندگی یونانیان وحالات روحی آنها استنباط میشود یعنی عشق بسادگی وحس هم آهنگی وحالت سکون و آرامش واعتماد بنفسی که مخصوص مردم این عصر آتن بود از معماری این معبد بخوبی خوانده میشود . آری آتن دراین دوره شهری بزرگ بود و مردم آن پی ببزرگی و عظمت آن برده بودند و لازم نمیدانستند که آوازه عظمت آنرا با بناهای عظیم و قطور برخ جهانیان بکشند بلکه میخواستند بزرگیهای معنوی و روحی آنرا با معابدی زیبا و موزون مجسم سازند . بهمین جهة معماری پارتنون و آراستگی وهم آهنگی اجزای آن چنان کامل است که هیچ ملتی نظیر آنرا نتوانسته است بوجود آورد وحتی خرابه های آنهم امروز بیننده را محو زیبائی خود میسازد .

معابد یونان مثل کلیساهای امروزی بمنظور آنکه در داخل آن عبادت شود ساخته نشده بود بلکه مؤمنین درمواقع اعیاد ازمقابل آن عبور میکردند وفقط کهنه حق داشتند داخل رواقها ودهلیزهای مقدس آن بشوند .

ستونهای یونانی : یونانیها سه قسم ستون در بناهای خود بکار میبردند . نوع اول که قدیمی تر بود ودرمعبد پارتنون نیز بکاررفته است بنام دوریك نامیده میشود و خصوصیات آن اینستکه بدنهٔ آن نسبتاً کلفت است وسرستون آن عاری از هرگونه آرایش میباشد نوع دویم ستونهای موسوم به ایونی است که بدنهٔ آنها ظریفتر است و سرستونها معمولا بصورت شاخ قوچ حجاری شده است ودارای سنگ قاعده نیز میباشد. نوع سوم موسوم به ستونهای کورین تی است و تفاوت آنها با ستونهای ایونی اینستکه سرستونهای ظریف وحجاری شده دارد ومعمولا علامت شاخ وبرگ درتزئینات سر-

سنونهای آنها بکار رفته است .

معجزهٔ که درکار یونانیان رخ داد: چنانکه سابقاً گفتیم پس از مرگ اپامیناانداس شهرهای یونان رویهمرفته چنان ضعیف شده بودند که اگر حمله شدیدی ازخارج بآنها میشد تاب مقاومت نمیآوردند وچون این حمله خارجی در هر صورت حتمی‌الوقوع بود چه بهتر که مهاجمین تازه مقدونیها باشند و بوسیله خود آنها تمدن ومعارف یونان بخارج ازسرزمین اصلی آن بسط وتوسعه یابد.

بنابراین درست درموقعی که بیم زوال قطعی مدنیت یونان میرفت معجزهٔ در کاریونانیان رخ داد وروح یونانی وفرهنگ آن دنیا رامسخر ساخت .

۲- اسکندر کبیر (دوره سلطنت از ۳۳۶ تا ۳۲۳ ق.م.)

جوان بی باك : اگریونانیان حدس میزدند که پادشاه تازهٔ مقدونیه روزی بنام اسکندر کبیراسمش درتاریخ ضبط خواهد شد بآسانی سر بفرمان او مینهادند و او را بسلطنت می پذیرفتند لیکن چون همگی او ا شاهزاده‌ای جوان میدانستند که تازه پا بمراحل بلوغ گذاشته‌وهنوزجوهر لیاقتی ازخود بروز نداده بود بااینجهةروح آزادی‌خواهی واستقلال طلبی قدیمی درنهادآنها دوباره سر کشید وشهرتبس پیشقدم قیام و طغیان بر علیه او گردید . اگراسکندر اندکی تأمل کرده بود کاراین‌طغیان بالامیگرفت و سایر شهرها هم به‌تبس تاسی مینمودند لیکن اسکندر بفوریت درصددسر کوبی شهر برآمدو گوشمالی بسیارسخت بآن دادچنانکه‌عبرت سایرین گردید بدینمعنی که‌نه‌تنهاشهر راویران ساخت بلکه جمعیت آنرا ازدم‌شمشیر گذرانید وعده کثیری راهم باسارت بردوآنهارادر سایرشهرهافروخت . همین‌سرعت‌اقدام وشدت گوشمال سبب شد که سایرشهرهاحساب کارخودرا کردند واسکندرمانند پدرش فیلیپ پادشاه وصاحب اختیارشهر های آزاد یونان‌شد .

لشکرکشی به شرق: اسکندرپس ازفراغت‌از کاریونان بفکر افتاد که نقشهٔ پدرش را درتسخیر امپراطوری ایران دنبال کند وازاینرو برای باردویم یونانیان متوجه شرق شدند واین بار سرتاسرشرق نزدیك را جولانگاه خود ساختند و تا خاك هند پیش

رفتند. حملهٔ آنها بمشرق طوری سریع انجام گرفت که حرکت اسکندر درواقع مثل حرکت سرداری فاتح در کشورهای مفتوحه بود وفقط گاه بگاهی احتیاج بدست وپنجه نرم کردن پیدا میکرد وفتوحات درخشانی مینمود. درجنگ گرانیکوس (۳۳۴ ق. م) تمام بنادر آسیای صغیر بچنگ یونانیان افتاد. درجنگ ایسوس (۳۴۳ ق. م) سوریه و فی نی قیه تسخیر شد وفقط شهر صور تا مدتی مقاومت کرد ولی بالاخره آنهم تسلیم گردید. پس از آن اسکندر بمصر رفت و نیروی خودرا جمع آوری کرد وشهر اسکندریه را که بعدها تا مدتی مرکز تجارت وفرهنگ حوضهٔ مدیترانه بود بنا نهاد. هنوز تمام سواحل دجله و فرات دردست ایرانیان بود و باینجهة اسکندر به بین النهرین حمله برد ودر جنگ اربل (۳۳۱ ق. م.) قشون ایران را شکست داد و پس از قتل داریوش سوم اسکندر یکباره صاحب اختیار همه سرزمین های هلال حاصلخیز گردید.

فتح هندوستان و بازگشت از آنسامان: اسکندر فتوحات خودرا دنبال کرد و تا درهٔ سند در هندوستان پیشرفت ولی لشکریان اوحاضر نشدند از آن نقطه جلوتر روند و باینجهة اسکندر از فتح همهٔ هندوستان مأیوس شد و ببابل مراجعت کرد. در حین بازگشت اسکندر بسمت مغرب، سپهسالار نیروی دریائی اوموسوم به مینارکوس از راه دریا بسمت یونان برگشت و دراین سفر مطالعات ذی قیمت واکتشافات مهمی بعمل آورد و برای نخستین بار اطلاعات صحیحی از اوضاع خلیج فارس در دسترس اهالی مغرب گذاشت.

متصرفات شرق دور اسکندر خیلی زود از چنگ او بدر رفت ولی در نتیجهٔ این قشون کشی رابطه بسیار نزدیکی چه ازراه خشکی وچه ازراه دریا میان هندوستان و غرب برقرار گردید. (۱)

مرگ نابهنگام: هفت سال از جنگ اربل گذشته و در این مدت قسمت اعظم مشرق بتصرف اسکندر در آمده بود واکنون وی در این فکر بود که نواحی غربی مدیترانه را نیز فتح نماید. اسکندر در اینوقت هنوز بسیار جوان بود ولی برق نبوغ واستعداد

---

(۱) قشون اسکندر برای اولین بار درهندوستان بدو مادهٔ شیرین برخوردند. یکی نی شیرین که اهالی بومی آنرا قندمینامیدند ودیگری مادهٔ شیرین دیگری که هندیها آنرا اسکارا میخواندند و کلمهٔ شکر درفارسی ماخوذ ازهمانست.

همچنان از وجود او ساطع بود . اما حرکات تند وراه پیمائی های طولانی درموقع بازگشت ازهندتن اورا فرسوده کرده بودومخصوصاً جراحات زیادی بدن اورا آزارمیداد و بدتراز همه آنکه دراین حال ضعف و نقاهت بمیگساری وعیاشی نیز میپرداخت و بالنتیجه تب شدیدی براوعارض شد وپس ازناخوشی مختصری بدرود حیات گفت (۳۲۳ ق.م.)

فکر کنید که اگر اسکندر به میگساری نپرداخته بودچه حوادثی ممکن بود در عالم رخ دهد اما ضمناً هم فکر کنید همین میگساری اسکندرچه مفاهیم وسیعی را در بردارد : عیاشی ها ومیگساریهای مفرط اسکندر نشان میدهد که حتی بزرگان رجال هم باشکال میتوانند دو دستور سادهٔ زندگی را که سقراط حکیم وضع کرده است بکار ببندند یعنی ساده زندگی کنند و راه اعتدال را به پیمایند . همین اسکندر که برجسته‌ترین مردتاریخ بشمار میرود و تحت تعالیم فیلسوفی چون ارسطو پرورش یافته‌است مرتکب اعمالی میشود که هرطفل دبستانی بمضرات آن واقف‌است وعاقبت‌هم جان شیرین را برسراین اعمال میگذارد .

سرعت اعمال اسکندر : کارهائیکه اسکندر درمدت کوتاه عمرخودانجام‌داده است برای هر بشرمتعارفی حیرت آورمیباشد . وی درسن بیست ودوسالگی (یعنی در سنی که جوانان هنوز دردانشکده تحصیل میکنند .) باسی یاچهل هزار نفرقشون به قصد تسخیر بزرگترین امپراطوریها که چشم بشر تاآنموقع دیده‌بودعزیمت کرد واین مقصودرا درمدتی کمتر اززمانیکه برای اتمام دورهٔ دانشکده لازم است انجام داد و باز آمادهٔ فتوحات جدیدی گردید .

افکاروعقایدیونانی درشرق نزدیك بسط مییابد: اسکندر بهرسرزمینی که میرفت شهری درآنجا بنا مینهاد وعدهٔ از سربازان خود را درآنجا سکونت میداد . (پلوتارك عدهٔ شهرهائی راکه اسکندرساخته‌است به‌هفتاد مینویسد) واین شهرهابتدریج مرکز آداب ورسوم وفرهنگ یونانی میشد وجوانان جاه‌طلب یونانی که دلباختهٔ مدنیت قوم خود بودند چون بآنجا ها میرفتند زبان و ادبیات و معماری وفنون وورزش وسایر رسوم یونانی را با خود میبردند ودرنتیجه شهرهای مذکوربصورت جزئی ازسرزمین اصلی یونان درمیآمد .



« امپراطوری اسکندر کبیر »

افکار مترقی نیز در اروپا بسط می یابد : اما باید دانست که اثرات جنگهای اسکندر همه یکطرفی نبوده است و شرق نزدیك نیز بنوبهٔ خود یونان و بالطبع خاك اروپارا تحت نفوذافکارومعتقدات خوددر آورده‌است . از جمله اثراتی که شرق درفرهنك‌اروپا کرده است‌این‌دو نکته ازهمه مهمتر بوده‌است . (۱) عقایدورسوم مذهبی‌مصریها وبابلیها وایرانیان . (۲) عقیده‌سیاسی‌شرقیها‌که معتقدبودند پادشاهان فرستاده‌خداهستند وصاحب اختیارمطلق‌میباشند .

اسکندرمیخواست این دو تمدن‌را بهم بیامیزد و برای انجام این منظوربسیاری از ایرانیانـرا بر سر کارهای عمده گماشت و خود او یك شاهزاده خانم ایرانـی بنام «رخسانه» رابزنی گرفت وبه بسیاری ازسپاهیان خویش نیز دستورداد که زنان شرقی و ایرانی بگیرند .

تجزیهٔ دولت اسکندر : اسکندر وارثی نداشت که دنبالهٔ کشور گشائیهای او را بگیرد ونگهداری امپراطور عظیم اوهم احتیاج به نابغهٔ چون خوداوداشت . حتی معلوم نیست که اگرخود اوزنده مانده‌بود میتوانست اجزاء پراکنده‌این‌امپراطوری را تا مدت مدیدی بهم پیوسته‌نگاهداردزیرا قسمتهای مختلف دولت او اختلافات‌فاحش‌با هم داشتند وتقریباً وجه اشتراکی‌درمیان آنها یافت‌نمیشد. مدت‌توقف‌اسکندردرشرق بیش‌ازده‌یادوازده سال طول‌نکشید واین‌مدت‌کم کافی‌نبود که‌تغییرات‌عمیقی‌درمدنیتهای کهن آسیائی‌پدید آورد.

بنابراین دولت اسکندرخیلی زود بحال تجزیه افتاد وهیچیك از سرداران او حاضرنشدند بادیگری سازش کنند و امپراطوری او راحفظ نمایند . بالعکس جنگ میان جانشینان اومدتهای مدید بطول انجامید تا عاقبت بجنك‌معروف ایپسوس (۳۰۱ ق.م.) منتهی‌شد .

فقدان‌وحدت سیاسی درشرق نزدیك : بعد از آنکه گردوغبار جنك ایپسوس برطرف شدپیکرتجزیه‌شدهٔ‌امپراطوری‌اسکندرنمودارگردید که بسه‌قسمت‌مجزاتقسیم شده بود : یکی مقدونیه (بانضمام قسمت اعظم شبه جزیرهٔ یونـان) ، دوم آسیای غربی وسوم مصر . هریك ازاین قطعات تحت حکومت یکی‌ازسرداران مقدونی قرار گرفت‌که عنوان سلطنت هم روی خود گذاشت .

آسیای غربی از همه قطعات دیگر این امپراطوری بظاهر بزرگتر بود ولی دیری نگذشت که نواحی شرقی وشمال غربی از آن مجزا شدند و فقط ناحیهٔ سوریه باقی ماند. این قسمت نصیب یکی از سرداران اسکندر شده بود بنام سلوکوس و اعقاب او بنام سلسله‌سلوکیدموسوم گردیدند. مقدونیه رانوادهٔ یکی دیگرازسرداران اسکندر بنام آنتی گونوس تصرف کرد و در مصر سرداردیگر اوبنام بطلیموس بتخت سلطنت نشست .

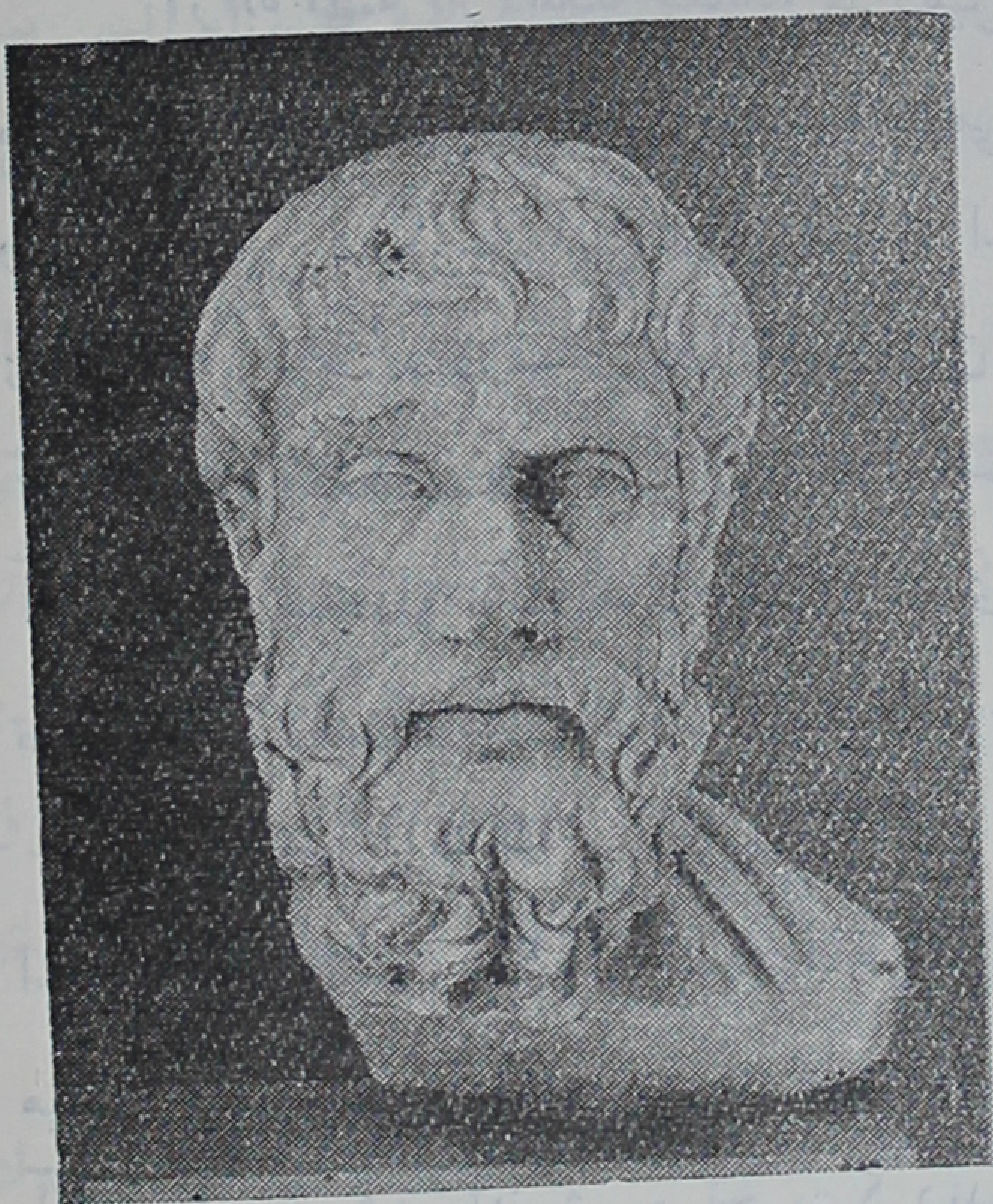
۳ - بازگشت مصر

ارابهٔ کهنه بارانندهٔ جدید: سرزمین مصر باردیگر مرکز تمدن وفرهنگ حوضهٔ مدیترانه شد اما ایندفعه خود مصریها سهمی دراین مدنیت نونداشتند وبیشتر یونانیها وتازه واردین دیگر علم این تمدن‌را برافراشتند . اینـدفعه مصریها فقط سرمایـه این نهضت را پرداختند درصورتیکه بازیونانیان بودند که باکمك علمی جدیدخویش دستگاه کهنه و فرسوده اقتصادی مصر را براه انداخته بودند وطریقهٔ نوی در اقتصادیات بآنها آموختند ، منجمله بآنهایاد دادند که بجای مبادلهٔ جنس و باصطلاح امروزی معاملهٔ تهاتری، پول‌رادرمعاملات‌خودبکاربیندازند .

سرزمین فرهنك : بطلیموس اول (۳۲۳ تا ۲۸۵ ق . م) برای آنکه شهر اسکندریه پایتخت کشور خود را مرکز علوم و معارف نماید بی مضایقه پول خرج میکرد وبسیاری ازعلمای بزرگ ومشهوربهوای زندگانی‌راحتی که‌دراسکندریه‌برای آنها فراهم می‌شد بآن شهرمهاجرت کردند ودر آنجا متوطن‌شدند . بطلمیوس در یك گوشه ازباغ سلطنتی‌خوددانشگاه بزرك‌وجامعی‌احداث کرده‌بودبنام «موزه» که‌دراین دانشگاه همه‌گونه وسائل زندگی و تحصیل از خوابگاههای متعدد و آزمایشگاهها گرفته تا تالارهای خطابه واطاقهای‌نمایش وکتابخانه‌برای دانش آموزان فراهم آورده بودند واین مؤسسه‌قدیمی‌ترین‌دانشگاه‌عالم بود که برای تدریس‌علوم‌عالیه‌بخرج‌دولت دائر شده بود . کتابخانه اسکندریه بزرگترین‌ومعروفترین کتابخانه عهدقدیم‌بوده‌است ودریك‌موقع‌متجاوزازنیم ملیون جلدکتاب یا بعبارهٔ بهتر طومار پاپیروس درآن‌وجود داشته است .

معلومات جدیده : علمای اسکندریه تنها حافظ و نگاهبان علوم قدیم نبودند بلکه خودشانهم بر آن میافزودند و در بسط و توسعهٔ معارف تازه میکوشیدند. اراتوستن نخستین کسی بود که مدارات جغرافیائی را درروی کاغذ رسم نمود و مساحت دور کره زمین را تعیین کرد. وقتی وسائل ناقص و اطلاعات محدود او را در آن ایام بنظر بیاوریم می بینیم که تخمین مساحت دور کرهٔ زمین به ۲۸ هزار میل از طرف او چقدر برقم واقعی نزدیك است.

اقلیدس کلیه اطلاعات مربوط بریاضیات و هندسه را جمع آوری نمود و از مجموع آنها علم هندسه را وضع کرد که هنوز هم ما اصول آن را بی کم و کاست بکار میبریم. یکی دیگر از علما بنام اریستارکوس مدعی شد که برخلاف عقیدهٔ راسخ آنزمان آفتاب مرکز عالم است نه زمین ولی متاسفانه چون عالم مزبور وسیله کافی برای اثبات نظریهٔ خود در دست نداشت این عقیده نضجی نگرفت و بشریت تا دو هزار سال دیگر دراین اشتباه باقی ماند که خورشید بدور زمین میچرخد (عقیدهٔ که امروز هر طفل دبستانی بربطلان آن واقف است.)



ارشمیدس : بزرگترین عالم و محقق این دوره ارشمیدس است که در شهر سیراکوس در سیسیل بدنیا آمده (حوالی ۲۸۷ تا ۲۱۲ ق.م.) و کشفیات بسیار مهمی درریاضیات نموده است امامتأسفانه اکتشافات تازهٔ او درطول زمان مفقود شده است و ما امروز او را از این جهت میشناسیم که عقاید علمی را در زندگانی عملی و روزانه بکار برده است. ارشمیدس در علوم مکانیکی صاحب قریحه و نبوغ خاصی بوده است و بسیاری از قواعد و اصول علمی را وضع کرده است که امروزهم مورد استفادهٔ علما و مهندسین میباشد مثل

قاعدهٔ وزن مخصوص اجسام واهرم که اگر این قاعده را ما نمیدانستیم نمیتوانستیم دنده رادراتومبیل بکار ببریم.

معماری وحجاری : تنها علما نبودند که در این دوره فعـالیت داشتند بلکه معماران و مجسمه سازان و نقاشان نیز به تکمیل هنرهای زیبا میپرداختند. معروفترین بنائی که دراسکندریه ساخته شده بود منارهٔ روشنائی بود که برای هدایت کشتی‌های بندراسکندریه ساخته‌شده و بنام‌فاروس‌مشهور بوده‌است . این بنا گذشته‌از آنکه نخستین منارهٔ ررشنائی درتاریخ است، بلندی وعظمت آن بقدری بوده‌است که حتی امروزهم جزو بناهای عجیب ومعظم بشمارمیآید .

مرور ایام و حوادث زمان رویهمرفته با مجسمه سازان بهتر از معماران کنـار آمده است زیرا بسیاری ازمجسمه‌های‌عهدعتیق‌همینکه‌ازروی‌پایه‌های خودافتاده است بتدریج درزیرطبقات خاك و گل فرورفته وبرخی‌از آنها دست نخورده بمارسیده‌است. دو عدد ازمجسمه‌های بسیارعالی ومعروف یونانی یکی موسوم به « ونوس» کارمیلو و دیگری « پیروزی بالدار» کار ساموتراس همچنان مدت چندین قرن در زیر خـاك مستور بوده است وامروز زینت افزای موزهٔ لور درپاریس است . خیلی محتمل‌است که بسیاری از مجسمه های دیگر قدیم بتدریج بدست باستان شناسان از زیـر نقاب خاك‌بدرآید زیرا علما بانهایت جدیت هنوز در نواحی مجاور مدیترانه شرقی‌مشغول کاوش هستند .

فلسفه : چون سیادت بازرگانی و صناعت بتدریج به اسکندریه و انطاکیه و سایربلاد شرقی منتقل گردید آتن از رونق و اعتبار اولیه افتاد و دچارفقر و مسکنت شد وطبیعتاً نمی‌توانست درزمینهٔ علوم وصنایع با سایرین رقابت نماید لیکن‌درقلمرو فلسفه وحکمت همچنان سیادت وتفوق بااو بود . برمکتب فلسفی افلاطون موسوم‌به آکادمی و برمکتب ارسطو موسوم به لیسیوم دومکتب دیگر افـزوده شده‌بود کـه یکی از آنها را یك نفرآتنی بنام اپی کوروس (۲۷۰ ـ ۳۴۲ ق . م .) و دیگری را یك نفر سامی نژاد مقیم جزیرهٔ قبرس موسوم به زنون (۲٦٤ ـ ۳۳٦ ق . م .) بنیان گذاشته بودند .

خلاصهٔ حکمت اپی کوروس و زنون پاسخ دادن بهمان پرسش قدیمی بود که انسان برای چه مقصودی زندگی میکند وغرض از آفرینش او چه بوده است؟ جواب این دونفر در جامعهٔ قدیم رم بسیار مؤثر افتاد و منشاء بسیاری از تحولات فکری رومیان گردید و چون اندکی بعد از این تاریخ یونان مسخر رم گردید و جزئی از آن بشمار میآمد ما در بارهٔ عقاید این دو نفر بتفصیل در فصل رومیان بحث خواهیم کرد.

پایان هزارهٔ یونان: چنانکه دیدیم درقرن سوم پیش از میلاد مدنیت جدیدی که رنك یونانی داشت بظهوررسید ولی این مدنیت دیگرعبارت ازشهرهای آزادنبود وبلکه عبارت از دولتها وامپراطوریهای بزرك بود که آنها هم دویست سال بعدیکی بعد از دیگری مقهور دولت طالع رم شدند باین معنی که ابتدا مقدونیه و بعد سوریه و بالاخره مصر جزئی ازامپراطوری رم گردیدند. بدین ترتیب درپایان آخرین قرن پیش ازمیلاد ملت قهرمان یونان که از هزارسال پیش باآنهمه نشاط وذوق وروحیهٔ جوان تمدن خود راآغاز کرده بود ناگزیر شد مشعل تمدن را بدست حریفی جوان‌تر و نیرومندتر ازخودبسپارد.

۴- خلاصهٔ وقایع هزارهٔ یونان

رونق نخستین: اما وضع دنیا درآخرهزارهٔ یونان با وضع اول آن فرق بسیار داشت. یونانیان درطی تاریخ خود دست بکارهای شگرفی زدند و اموری را انجام دادند که بهتر از آنها هیچ قومی این امور را انجام نداده است. این قوم هنرمند نه تنها مشعلی درراه بشریت افروخته وهدفی برای او تعیین کرده‌اند بلکه خودشان هم در بسیاری از موارد بهمان هدف دست یافته‌اند: چنانکه هرودوت وتوسیدیدیس مورخینی هستند که نخستین کتاب تاریخ را درعالم تألیف نموده‌اند اما هنوز تا بامروز مورخی بهتر ازآنها ظهور نکرده است. ایسخیلوس بهترین نمایش‌نویس عهد عتیق بود و تا بامروز غیر ازشکسپیر تآترنویسی ارجمندتر ازاو بوجود نیامده‌است. سقراط وافلاطون وارسطو نخستین متفکرینی بودند که حکمت عملی را وضع کرده‌اندوراه‌درست زندگی کردن را بمردم آموخته‌اند وهنوز کسی پیدا نشده است که از آنها عمیق‌تر تفکر کند.

وچه بسیارند یونانیان دیگری که مشعلدار جهان تمدن بوده‌اند اما باید دانست که بشریت هرگز از طریق اجتماعات راه ترقی و پیشرفت را نه‌پیموده‌است و این قاعده حتی در مورد یونان نیز صدق میکند. مسیر ترقیات انسانی همواره بدست افراد فوق‌العاده و استثنائی گشوده شده‌است و همین افراد قلیل هستند که جزو ذخائر عالم بشری محسوب می شوند و در هر عصر و زمان مردم باید قدر آن‌ها را تا زنده هستند بخوبی بشناسند. سهمی که مردم متعارفی و جماعات بشری در پیشرفت تمدن داشته‌اند این بوده است که مآثر بزرگان و نادره‌های زمان را جمع آوری کرده و آنها را نگاهداشته‌اند.

تجربه‌هائی که یونانیان اندوخته‌بودند: یونانیان درطی هزارهٔ وسطی (از ۱۰۰۰ ق.م تا سال اول میلادی) دو تجربهٔ گرانبها اندوخته بودند اول آنکه تا مدت مدیدی حکومت آنها در دست خودشان بود و امور خودشانرا خودشان اداره میکردند و بعبارهٔ اخری مردمان آزادی بودند وچون تمدن آنها مافوق همه تمدن‌های گذشته بود وحتی پایه وشالودهٔ مدنیت امروزی ما نیز براساس تمدن آن‌ها استوار شده‌است باینجهة یك نکته اصلی را بجهانیان آموخته‌اند و آن اینکه آزادی امری تفننی نیست و اگر بشریت بخواهد درطریق پیشرفت وتمدن سالك باشد ناگزیر ازداشتن این نعمت گرانبهاست دوم آنکه یونانیان صاحب فکر و تعقل مستقلی بودند و پارهٔ ازمتفکرین آن‌ها زیر افکار کهنه ومعتقدات قدیمی زدند و آراء ونظریاتی تازه ازخود آوردند.

آنچه در این عالم اهمیت دارد: یونانیان قدیم فقط جزء کوچکی ازمجموع ساکنین کرهٔ زمین را تشکیل میدادند اما همین عدهٔ قلیل بدنیا فهماندند که آنچه موجب بزرگی و سرافرازی ملل است همانا افکار وعقاید عالیه‌ایست که از میان آنها بظهور می‌رسد نه میزان تمول و قدرت آنها.

افکار وعقاید یونانیان بسرعت درهمهٔ عالم بسط و نفوذ می‌یافت زیرا کلیه متفکرین و صاحب نظران جهان معتقدات آنها را صحیح و مقرون به‌فوز وصلاح بشر تشخیص میدادند وچنانکه همه میدانیم هنوز هم افکار وعقاید عالیه این قوم هوشمند درمیان مردم متمدن جهان نفوذ وتسلط دارد. اگر قرار باشد آراء وعقایدی که مادر بارهٔ علوم و صنایع وادبیات وفلسفه وسیاست داریم از تمدن کنونی ما برداشته‌شود آیا چیز دیگری که

قابل ذکر باشد ازبرای ما باقی خواهد ماند ؟

آنچه که یونانیان نقص داشتند : جامعهٔ یونانی با همه ترقیاتی که ذکر آن گذشت، فاقد پارهٔ ازمعتقدات مهمه بود که وجودن آ درهمه جوامع بشری ازجمله ضروریات بشمارمیآید از آنجمله اینکه یونانیان معتقد باین اصل بدیهی نبودند که همه افراد جامعه بشری علی السویه حق «زندگی و آزادی وطلب سعادت» دارند .

خلاصه گفتار ما راجع بیونانیان : هزارهٔ یونان باوجود منقصت‌هائیکه داشت معهذا یکی از درخشان‌ترین و پرثمرترین اعصار تاریخ بشری بشمار میرود . درهیچ عصر وزمان دیگری چه درگذشته وچه درحال ودرمیان هیچ قوم وملتی اینهمه نوابغ و بزرگان درچنین مدت کوتاهی بظهور نرسیده است .

مورخ شهیر انگلیسی ماکاولی درپایان یکی ازرسائل خود راجع بیونان میگوید « در آن هنگام که مدنیت ما مثل تمدنهای نینوا و بابل منقرض شود و کسی دیگر جز ماهیگیران سواحل تایمز باقی نماند که برخرابه‌های «وست‌مینستر» نظاره کنند باز هم هوش ونبوغ وعقاید یونانیان چون مشعلی درخشان نورافشانی خواهد کرد ومانند گذشته بشریت را بآنچه که زیبا وحقیقی است راهنمائی خواهد نمود.»

قسمت چهارم

در بیان حوادثی که در دورهٔ هزارسالهٔ امپراطوری رم اتفاق افتاده است

۵۰۰ پیش از میلاد تا ۵۰۰ بعد از میلاد

فصل هشتم

سرگذشت قومی بزرگ که جمهوری بزرگی برپا کرد و بر عالم مدیترانه دست یافت وباوج قدرت وثروت رسید

۱ - سرزمین رم ومردم آن

وضع جغرافیائی : شبه جزیرهٔ ایتالیا درحقیقت جزو حوضهٔ مدیترانه‌است نه جزو قارهٔ اروپا زیرا سلسله جبال آلپ آنرا از قارهٔ مذکورجدا میسازد. این سرزمین که تا نزدیکیهای افریقا کشیده‌شده‌است وضع جغرافیائی بسیارمساعدی دارد و بر دنیای مدیترانه مسلط است .

یونان در ایتالیا : درزمانیکه داستان تاریخی رم شروع میشود (۵۰۰ ق.م.) متمدن‌ترین مردمی که درایتالیا زیست میکردندیونانیها بودند. این قوم‌ازدویست‌سال پیش درجنوب ایتالیا رحل‌اقامت افکنده وشهرهای معتبری در آنجا ودر سیسیل برپا کرده بودند وشهرهای آنها مرکزعلوم وفرهنگ‌یونانی بود .

ایتالیائیها : درشمال اقامتگاه یونانیان اقوام‌دیگری که‌بامرزراعت و گله داری اشتغال داشتند ساکن بودند ویونانیان آنها را مردمی‌دهاتی و عاری از آراستگیهای تمدن میدانستند زیرا وقتی نخستین بار آنها را دیده بودند چیزی ازتمدن درزندگی آنها یافت نمیشد . رومیهای قدیم مردمی عامی و بیسواد بودند وخواندن ونوشتن‌را هم نمیدانستند .

محل مناسب‌ازبرای ایجاد شهر : اقوام ایتالیائی عبارت بودند از دستجات مختلفی از قبیل سامنیت‌ها و سابین‌هاکه درنواحی کوهستانی اقامت داشتندوبرزگران لاتینی که ازنواحی‌مغرب آمده‌بودند. پارهٔ‌ازطوایف‌لاتینی نیزدر کناررودخانه‌تیبراقامت نموده و شهری درآنجا بنا کرده بودند بنام رم‌و خود رومیها معتقد بودند که شهر مذکور را دوبرادر بنام روموس و رومولوس در زمان المپیاد ششم ایجادکرده‌اند

ولی آنچه مسلم است در سال ۵۰۰ ق . م شهر مذکور از بلاد قدیمی محسوب میشده است وبتدریج که جمعیت ایتالیا افزایش یافت برقدرت واعتبار آن افزوده شد وعلت اصلی این ترقی همانا محل ممتاز این شهر بوده است که درساحل تیبر در نقطهٔ که گذرگاه اقوام شمالی وجنوبی بوده است قرار گرفته بود .

در پانصد سال پیش از میلاد هیچکس نمیتوانست حدس بزند که این شهر دهاتی‌ها و برزگران روزی نقطهٔ پرکار تمدنی بزرگ و امپراطوری عظیمی گردد . اقوام یونانی که در آن موقع در جنوب ایتالیا سکونت داشتند وخود مردمانی متمدن بودند رومیها را قومی دهاتی وساده لوح میدانستند که از آداب حکومت وازفنون و وادبیات بی‌بهره بودند.

اتروسکها: در شمال ایتالیا قومی زندگی میکردند که ظاهراً در قرن هشتم ق . م از آسیای صغیر بآنجا مهاجرت کرده بودند و نام آنها اتروسکها بود.شهرهائی که این اقوام بنا نهاده بودند خیلی متمدن‌تر از بلاد ایتالیها درجنوب ودرمشرق بود و بتدریج بسیاری از آداب حکومت و مذهب و معماری خود را برومیها آموختند و در نتیجه آمیزش رومیان با همین اقوام وکسب تمدن از آنها بود که رم معتبرترین شهر ایتالیای جنوبی گردید .

۲ - ایجاد دولت جدید

یك انقلاب آرام : رومیها نیز مانند یونانیان پادشاه مستبد خود را از سلطنت خلع کردند و درسال ۵۰۹ ق.م حکومت جدیدی تأسیس کردند که دولتمندان و نجبا سهم زیادی درارکان آن داشتند .

سالها پیش ازاین تغییر حکومت، گروهی که دارای ثروت و نفوذ زیاد بودند در رم تشکیل طبقهٔ مخصوصی داده بودند بنام پاتریسین‌ها که معنی آن « فرزندان پدران» است و تنها این طبقه بودند که حقوق کاملهٔ رومی‌ها را داشتند وحق تجارت وازدواج وهمچنین حق رای دادن درمجلس و مداخله در امور حکومت باآنها بود . مردمان متعارفی که ازطبقهٔ نجبا نبودند بنام پلبین نامیده میشدند وحقوق آنها در غالب امور خاصه در امر حکومت بسیار محدود بود و جز آنها که بشهرهای متصرفی رم مهاجرت

میکردند وثروتی میاندوختند بقیه عموماً فقیر و بی بضاعت بودند. طبقهٔ پلبین‌ها مـتجاوز ازمدت دوقرن باپاتریسین‌ها کشمکش ومبارزه کردند تابالاخره حقوق سیاسی ودولتی برای خود تحصیل نمودند.

مجلس شورا: درزمانیکه حکومت رم پادشاهی بود آزادگان رومی مجلس مشاوره‌ای از برای خود تشکیل داده بودند که نمایندگان طبقات مختلف خانواده‌ها در آن شرکت میکردند و نام آن به «کمیتهٔ کوریاتا» یا انجمن خانوادگی موسوم بود. بعدها که حکومت جدید یعنی جمهوری برقرار شد مجلس دیگری روی کار آمد بنام «کمیته سنتوریاتا» که نمایندگان اصناف سپاهی در آن شرکت میکردند وچون شغل سپاهگیری خاص نجبا و دولتمندان بود باینجهة طبیعتاً مجلس مذکور تحت نفوذ و سلطهٔ طبقهٔ توانگران قرار گرفت.

سنا: رومی‌ها دردورهٔ حکومت پادشاهی مجلس مشاورهٔ دیگری داشتند مرکب از پاتریسین‌ها بنام «سنا» (مشتق از کلمه سنکس بمعنی پیرمرد) که این مجلس نیز در دورهٔ جمهوریت همچنان باقی ماند. مجلس سنا درحقیقت نمایندهٔ طبقات عاقل و فهمیده و همچنین ثروتمندان شهر بود و نظارت کلیه امور در دورهٔ جمهوری در واقع بااین مجلس بود چنانکه هیچکس نمیتوانست یکی از مناصب عالیه کشوری را احراز کند جز با تصویب سنا ومجلس عمومی نیز بهیچ اقدامی رأی نمیداد جز بامشورت وتصویب آن. تعیین مناسبات سیاسی خارجی وروابط رم باشهرهای دیگر وبعلاوه وصول مالیات ازمردم وطریقهٔ خرج آن کلیتاً بدست سنا بود.

دوعامل اجرا: بدین ترتیب رومیها ازحیث شورا ومجالس تقنینی تقریباً همان رویهٔ زمان پادشاهی را حفظ کردند ولی در مورد عامل اجرائی تغییرات اساسی در طرز حکومت خود دادند باین معنی که بجای شخص شاه دو نفر را بعنوان رئیس دولت انتخاب میکردند که بنام کنسول خوانده میشدند وهر کدام حق داشت نسبت بعمل دیگری اعتراض نماید. مدت انتخاب آنها هم هر دفعه فقط یکسال بود.

بااین وضع دیگر خاطر رومیها ازجانب کنسولها راحت بود و بآسانی میتوانستند هرگونه اختیاراتی بآنها بدهند مثلا فرماندهی کل قوا باآنها بود وجمع وخرج وحفظ

امنیت و اجرای عدالت نیز بدست آنها سپرده شده بود و بعلاوه آنها بودند که قوانین تازه را برای تصویب بمجلسین پیشنهاد میکردند وپس ازتصویب بازخودآنها بودند که آنهارا بموقع اجرامیگذاشتند. بعبارة اخری کلیه امورحکومت ازخردتاکلان بدست کنسولها سپرده شده بود.

مامورین پائین تر : بمرور ایام که وظایف کنسولها خطیرتر وانجام آن دشوارتر میشد رومیها متوجه شدند که مأمورین دیگری برای کمك بآنها لازم است. ازاینرو مشاغل جدیدی بوجود آمد از قبیل «کستورها» (خزانه‌دار) «پرتورها» (قضاة) و «سنسورها» یا مأمورین سرشماری که ازجمله وظایف مأمورین اخیر این بود که معلوم نمایند چه کسانی صلاحیت دارند درزمرهٔ پاتریسین ها داخل شوند. وظیفهٔ سنسورها ازاینجهت بسیار مهم بود که تا مدت های مدید فقط پاتریسین ها میتوانستند مشاغل عالیه را احراز نمایند.

مرکز کل قدرت : چون هیچ مأموری برای مشاغل دولتی تعیین نمی‌شد جز بتصویب و رضایت سنا و چون همه مامورین دولت و صاحبان مناصب عالیه آرزومند بودند که روزی خود به صندلی های سنا تکیه بزنند بـاینجهة مامورین دولتی رومی اسباب دست سنا بودند وآنچه را سنا می‌خواست انجام میدادند. درنتیجه تامدت سه قرن مجلس سنا مرکز کل قدرت دولت رم بود وبهترین دلیل قدرت مطلقه آنها این بود که شعارجمهوری رم این بود «سنا ومردم رم» والبته تامدت چندقرن هم سنا نمایندهٔ ملکات فاضله ومعرف صفات عالیه اخلاقی ملت رم بود وهرگزازطریق صداقت ودرستی ووظیفه شناسی وحس خدمتگذاری منحرف نمیگردید.

گاهی اتفاق میافتاد که سنا قسمتی از اختیارات خودرا بمجلس واگذار میکرد اما درتمام مدتیکه رم واقعاً جمهوری بود هرگزهمه اختیارات را از خودسلب نکرد وهمیشه صاحب اختیار کل بود. اساسا رم هرگز بمفهوم ملت یونان حکومت دموکراسی بخود ندید و علت آن این بود که آتنی ها معتقد بودند همه افراد ملت برای انجام تکالیف دولتی وسیاسی علی السویه صلاحیت دارند ودرنتیجه حتی مناصب مهم دولتی رابا قرعه انتخاب میکردند درصورتیکه رومیها معتقد بودند که باید صالح ترین افراد بکار

حکومت بپردازند.

۳- ظهور دولت رم و پیدایش طبقهٔ رومیان آزاد

دوجنبش موازی: وقتی رم هزارهٔ خودرا آغاز کرد (ازپانصد پیش از میلاد تا پانصد بعد ازمیلاد) شهری بود کوچك وگمنام وحکومتی داشت که بدست طبقه‌ای معین بود و قاطبهٔ مردم در آن سهمی نداشتند. لیکن هنوز دوقرن نگذشته بود که همین شهرگمنام برتمام ایتالیا تسلط یافته بود وقاطبه مردم درامر حکومت مداخله داشتند و مجلسی ازخود ایجادکرده بودند که قوانین موضوعهٔ آن شامل حال همه طبقات ملت بود. این دوجنبش بموازات یکدیگر صورت گرفته بودو هریك از آنهاتاثیر بسزائی در دیگری نموده است وعلت اصلی هم این بودکه ازطرفی پاتریسینها احتیاج به نیروی پلیبین ها درموقع جنگ داشتند و پلیبین‌ها هم که‌این احتیاج پاتریسین‌ها را درك کرده بودند هردفعه که نیروی جنگی‌خودرا بکارمیبردند بلافاصله امتیازاتی درامر حکومت ازپاتریسین‌ها میگرفتند.

کشمکش طبقات برسرحقوق متساوی: (۱) درنیمهٔ اول قرن‌پنجم‌پیش ازمیلاددو مامور مخصوص بنام تریبون به طبقهٔ پلبین ها اختصاص داده شده بودکه حقوق و امتیازات آنها را حفظ نمایند و بعد ها عدهٔ این مامورین به‌ده نفر بالغ گردید علاوه براین به طبقهٔ پلبین‌ها حق داده شده بود که مجلس مخصوصی بنام کمیته تریبوتا برای خود تشکیل دهند. (۲) درحدودسال سنه ٤٥٠ پیش از میلاد «مجموعه قوانین دوازده‌گانه» تدوین‌شد. تاپیش ازاین تاریخ قوانین رومی مدون‌نشده واصلا هم در جائی ضبط نشده‌بود و باینجهة پلبین‌ها ازحقوق‌واختیارات خود اطلاع درستی نداشتند. از این تاریخ ببعد نه تنها از حقوق خود استحضار حاصل کردند بلکه دراین مجموعه مقداری هم برحقوق آنها افزوده شد مثلا حق پیداکردندکه قرار داد هائی منعقد سازند. (۳) درسال ۳۷۷ ق. م بموجب قانون معروف به (الیسینان) حق انتخاب کنسولی نیزبه‌پلبین‌ها عطا شد و در نتیجه امتیاز طبقه پاتریسین ها بر پلبین‌ها تقریباً از میان‌رفت. (٤) بالاخره در سال ۲۸۷ ق.م. بموجب قانون معروف به «هورتنسین» به مجلس پلبین ها یعنی (کمیته تریبوتا) حق داده شدکه برای همه طبقات ملت

اعم از پلبین ها یا پاتریسین ها قانون وضع نماید و مصوبات آن شامل همه افراد باشد.

اختلاف جدید طبقاتی : با همه این احوال باز اختلافات دیگری در میان طبقات رومی پیدا شد منتهی این بار بجای آنکه اختلاف نسب پاتریسینها را از پلبینها جدا سازد مسئله امتیاز متمولین برفقرا پیش آمد . اغنیا قسمت عمدهٔ کرسی های سنارا برای خود احراز کردند واخلاف آنها هم طبقه جدید اشرافی پدید آوردند که اساس امتیاز آنها ثروت بودنه نسب ونژاد .

توسعه قدرت رم در ایتالیا: بدون آنکه وارد جزئیات زدوخورد رومیان با اقوام مجاور خود بشویم کافی است که بگوئیم رومیها در ۴۰۰ ق .م شروع به بسط قدرت خود در ایتالیا کردند و اول اتروسك ها را در شمال و بعد لاتین ها را در جنوب و سامینت ها را در کوهستان و یونانیان را در اقصی نقاط جنوب وگل ها را در اقصی نقاط شمال مقهور خویش ساختند و قدرت خود را در سر تا سر ایتالیا مستقر نمودند .

قدم بعد: بعداز شکست گلها وفتح تمام شبه جزیرهٔ ایتالیا تازه حس جهانگشائی رومیان تحریك شد و بفکر فتوحات تازه افتادند زیرا برخی از آنها زمین های تازه وغنائم بسیار بدست آورده بودند و برخی دیگر بکار بازرگانی و داد و ستد اشتغال یافته ومیخواستند دردریاهم مانندخشکی تسلط رومیان وامنیت عمومی برقرار شود ولی مادام که دولت مقتدری چون کارتاژ در شمال افریقا سیادت دریاها رادردست داشت و بکار تجارت مشغول بوداین امر محال مینمود .

بدین ترتیب جنبش توسعه طلبی رم طبیعتا کار اورا بجنك با کارتاژ و با تمام دول مجاور شرق مدیترانه کشید ودلیل آنهم این بود که دولتهای مدیترانه همه دراین موقع چنان با هم پیوستگی و خلطه وآمیزش داشتند که در افتادن با یکی از آن ها بالطبع پای دیگران را هم بمیان می کشید وچارهٔ جز آن نبود که قدرت واحدی همه آنها را تحت تسلط خویش درآورد .

---

(۱) صد سال پیش ازاین تاریخ یکبار گلها رم را تصرف کرده بودند ودر آنوقت همه تصور میکردند که کار این شهر ساخته شده است و دیگر قدعلم نخواهد کرد .





۴ - فتح مدیترانه

دولتی که در مغرب مدیترانه بود : دولت کارتاژ درابتدا مرکز کوچك تجارتی بود که فی نی قی ها آنرا در هشتصد سال پیش از میلاد در شمال افریقا تأسیس کرده بودند ولی در این تاریخ (۲۴۹ ق.م) بقدری ترقی کرده و توسعه یافته بود که بیش از نیمی ازسواحل شمالی افریقا و سواحل جنوبی اسپانیا و مغرب جزیرهٔ سیسیلی و تمام جزائر ساردنی و کورس جزوامپراطوری آن محسوب میشد .

جنك اول کارتاژ : نخستین جنك میان رم و کارتاژ از ۲۶۴ تا ۲۴۱ ق.م بطول انجامید و در این جنك رم جزیرهٔ سیسیل را متصرف شد و بعلاوه‌خراج قابلی هم نقداً از کارتاژ گرفت . چندی بعد که کارتاژ سرگرم پارهٔ اغتشاشات داخلی خود بود رم فرصت را بدست آورد جزائرساردین و کورس‌را نیزمتصرف گردید .

فتح سیسیلی فصل جدیدی در تاریخ‌رم آغاز میکند بدینمعنی که‌تا آن تاریخ رومیان سرزمین‌هائی راکه‌درخاك ایتالیا فتح میکردندهمه راجزو دولت‌رم کرده و با شرایط متساوی تحت حکومت واحد قرار میدادند لیکن سیسیلی را بصورت ایالت متصرفی‌در آوردند وحاکمی رومی بر آن گماشتند و از این تاریخ‌ببعد همین سیاست درباره کلیه کشور ها و ایالات مفتوحه اجرا شد و متصرفات یا مستملکات رومی بوجود آمد .

هانیبال : جنك دویم با کارتاژ وقتی شروع شد که هانیبال سردار معروف کارتاژی بشهر ساگونتوم در اسپانیا حمله برد وچون شهرمزبور تحت‌الحمایه‌رومیان بود قشونی برای مقابله هانیبال از رم عزیمت نمود لیکن هانیبال منتظر جنگ با این قشون نشد وخود مستقیماً بالشکریان‌خویش از آلپ گذشت؛(۲۱۸ ق.م.)

این حرکت کارتاژی‌ها در آنموقع جنون آمیز بنظر میرسید زیرا تعداد نفوس رم و متحدین آن‌سی برابر عدهٔ مهاجمین بود ولی‌چون رومیان عادت‌داشتند که‌هیچگاه بیش ازچهل هزار نفرسپاه آماده جنك نگاه ندارند این قضیه بنفع هانیبال تمام شد خاصه که وی سرداری دلیرو بی‌باك بود و بی‌پروا میجنگید .

یك فتح بزرك : هانیبال مدت ۱۵ سال درخاك ایتالیا ماند بدون آنکه کمکی از خارج باو برسد و رومیان در تمام این مدت با او در زدوخورد وجدال بودند و مصائب بسیار از دست او تحمل نمودند تا بالاخره جنگ بخاك کارتاژ کشیده شد. تفصیل این حوادث در کتب تاریخ ضبط است وما دراینجا برؤس وقایعی که اتفاق افتاده است اشاره میکنیم.

پس از آنکه رومیان در زد و خورد با هانیبال چندین لشکر خودرا از دست دادند دیکتاتور آنها که در آن موقع فابیان نامیده می‌شد بآنها توصیه کرد که دست از جدال با هانیبال بکشند و با اومماشات کنند لیکن چندی نگذشت که رومیان از بیکاری خسته شدند و دوباره لشکری گرد آوردند که عدهٔ آن دو برابر معمول یعنی هشتاد هزار نفر بود و درپیکاری که میان آنها وهانیبال رخ داد لشکر مزبور بکلی منهزم گردید و هفتاد هزار نفر آن تلف شدند، درحالیکه هزاران نفر از آنان اززمره نجیب ترین و برجسته ترین خانواده های رم بودند. پس از این شکست فاحش بالاخره رومیان به نصیحت فابیان گودش کردند و راه مماشاة و کج دار و مریز را پیش گرفتند.

یك فاجعهٔ بزرك : نه سال از این واقعه گذشت وهانیبال که تا بحال هیچگونه کمکی از کارتاژها دریافت نکرده بود بانتظار ورود برادرش (هاسدروپال) در راس قوائی ازاسپانی بود لیکن رومیان فرستادگان اورا درراه اسیر کردند وازاسرار جنگی آنها آگاه شدند وبه خط سیر قشون اسپانیائی تاخته آنانرا تارومار کردند. هانیبال از همهٔ این اتفاقات بیخبر بود وروزی دراردوی خود نشسته بود که دید سر بریده برادرش را بچادروی انداختند.

اولین شکست هانیبال : سه سال بعد درسال ۲۰۴ ق.م. رومیان بسرداری «سیپیو» بشهر کارتاژ حمله بردند و کارتاژیها ناگزیر هانیبال را احضار نمودند. درسال ۲۰۲ ق.م هانیبال درجنك زاما برای نخستین بار شکست خورد وهمین شکست بجنك دیرینهٔ رم و کارتاژ خاتمه داد(۱).

---

(۱) هانیبال تامدتی درکارتاژ شاغل مناصب عالی بود ولی رومیها با وجود مصالحهٔ که کرده بودند پیوسته اورا تعقیب میکردند واز کارتاژ تقاضای نفی بلد اورا داشتند. عاقبت از دست فشار رومیان مجبورشد خودکشی کند تامبادا بچنك دشمن بیفتد.

بموجب مصالحهٔ که پس از این شکست با رم بسته‌شد کارتاژ ازمتصرفات خود دراسپانیادست کشید وتمام کشتی‌های جنگی خویش‌را باستثنای ده کشتی تسلیم‌رومیها کرد ومتعهد شدکه مبلغ هنگفتی‌خراج درعرض پنجاه سال بپردازد وبعلاوه‌هیچوقت بدون تصویب رومیان مبادرت بجنك باکسی نکند.

تفوق سپاهیان رم در مغرب - رم مدت چندین سال تحمل انواع شداید و مشقات راکرد لیکن عاقبت ازآنمیان فاتح بیرون‌آمد و بر تمام نواحی‌مغرب مسلط شد . کارتاژ ازصحنه‌سیاست‌خارج شدودردوجنگی که‌بین‌رم و کارتاژرخ‌دادسرنوشت اروپای غربی معین گردیدکه‌آیامدنیت اروپائی‌بدست رومیان هندواروپائی اداره‌شود یابدست‌مردمان سامی‌نژاد کارتاژی .

برخورد یونان ورم : جنگهای رم و کارتاژ یك نکته اساسی دیگررانیز روشن‌نمود وآن کیفیت‌فرهنگی بودکه رم‌بایدبعدها درعالم منتشرسازد . رم بایستی قاعدتاً در ضمن فتوحات خویش افکار و معتقدات مخصوصهٔ خودرا درعالم بسط دهد یا لااقل ناشر افکار کارتاژی باشد لیکن هیچیك از این دو کار را نکرد و در عوض تمدن یونانی را در عالم منتشر نمود . علت‌آن این بودکه در طی جنگهای مذکور عده زیادی از سپاهیان رومی مقیم سیسیل از نزدیك به طرز تفکر وآداب و سنن یونانی آشنائی حاصل کرده‌بودندو معماری و حجاری ونقاشی و ادبیات و تآتر های یونانی و بطورکلی معارف این‌قوم را پسندیده‌بودند وشیفته ودلباخته‌آن شده‌بودند.

بعبارهٔ آخری‌سیاستمداران وسپاهیان رم و کارتاژ مدت چندین‌سال بایکدیگر زد وخورد داشتندتابببینید تمدن کدام یك‌ازآنهانافذتراست ومیتواندبرحوضه‌مدیترانه غربی تسلط یابد . بالاخره سرباز رومی کارتاژی ها را مغلوب ساخت لیکن عقاید و تمدن یونانی‌نیز بنوبه خود رومیان را مقهورنمود وازآن‌پس‌یگانه وظیفه‌رم دردنیای غربی‌آن بودکه مدنیت یونان راخوداقتباس کندوبدیگران‌نیز بیاموزد .

تسخیر نیمه دیگر اروپا : اگر هم رومیان میخواستند کاری بکار مشرق نداشته باشند جریان حوادث نمیگذاشت آنها بیطرف بمانند زیراباختراع کشتی‌همه اقوام و ملل مدیترانه با یکدیگرهمسایه نزدیك شده بودند وآنچه دریك‌نقطه ودر

میان یك قوم اتفاق میافتاد طبیعتاً در سایر نقاط هم اثرات آن مشهود میگردید مثلا اگر اسکندری ظهور میکرد که میخواست شرق وغرب یونان را با هم متحد کند حتما وضع رم بخطر میافتاد چنانکه واقعاً هم درهمین موقع **فیلیپ** پنجم پادشاه مقدونیه بخیال اینکه میتواند اسکندر کبیر ثانی بشود وفتوحات اورا درعالم تجدید کند شروع به تجاوز ودست اندازی بایالات مجاور نمود وآنها ازرم استمداد طلبیدند . رم نیز بنا به مصالح شخصی خویش باستمداد آنها پاسخ مساعد داد .

مناسبات رم با ایالات تابعهٔ یونان : رم قشونی به مقدونیه فرستاد و نیروی فیلیپ را منهزم ساخت و درسال ۱۹۰ ق.م لشکری به سوریه گسیل داشت وانتیوخوس پادشاه آنجا را مغلوب نمود و بعداً سپاهی را که پسر فیلیپ جمع آوری کرده بود درهم شکست و عاقبت هم درسال ۱۶۸ ق.م مصررا متصرف شد .

در خلال این اوقات کارتاژ وضع داخلی خودرا اصلاح نمود ودوباره بعنوان یك دولت تجارتی و دریائی قد علم کرد ورقیب رم شد . همین موضوع رومی‌ها را بفکر بهانه جوئی انداخت و دوباره اختلاف وزد وخورد آنها با کارتار شروع شد و مدت سه سال بیکدیگر پیچیدند تا عاقبت رومیها بر کارتاژ غلبه یافتند و شهر کارتاژ را فتح کرده اول آنرا غارت نمودند وبعد باخاك یکسان کردند بطوریکه دیگر هرگز قدعلم نکرد (۱۴۹-۱۳۶ ق.م) و نواحی اطراف کارتاژ را بنام متصرفات افریقا جزو مستملکات خویش ساختند . رومیها در همان سالیکه کارتاژ را فتح کردند مقدونیه را نیز جزو متصرفات خود درآوردند وشهر آباد و متمول کورینت راکه رقیب تجارتی آنها بود غارت و خراب کردند . سیزده سال پس از این وقایع برای نخستین بار پای رومی‌ها بآسیا باز شد باین معنی که استالوس سویم پادشاه آسیای صغیر بدون جانشین و وارث فوت کرد و قلمرو حکومت خود راکه متجاوز ازنیمی ازخاك آسیای صغیر بود و دارای ثروتی سرشار بود به رم واگذار نمود و در نتیجه رومیها صاحب متصرفاتی در آسیا شدند .

بنابر این هنوز هفتاد سال از تاریخ شکست هانیبال نگذشته بود که رم یگانه صاحب اختیار نواحی مدیترانه شد وپس ازفتح چندناحیه مختصر دیگر سیادت خودرا دردریا مستقر ساخت وراه تجارت خویش را آزادانه مفتوح نمود.

۵- دنیائی را برد ولی خود را باخت

«اغنیا متمولتر شدند و فقرا فقیرتر» بر اثر اینهمه فتوحات سیل ثروت برم روانه شد و آنقدر مال و دارائی گیر رومیان آمد که اگر به تربیت صحیح میان همه افراد تقسیم شده بود تمام آنها متمول می‌شدند لیکن این تقسیم بصورت عادلانه انجام نشد و در نتیجه اغنیا متمولتر شدند و فقرا فقیرتر.

برخی از متمولین املاک وسیعی خریداری کردند و بدست اسرا و غلامان آباد نمودند و در نتیجه ملاکین جزء ورشکست شدند و از بین رفتند. دیری نگذشت که هزاران نفر از این خرده مالکین ورشکسته و هزاران نفر دیگر ازسربازانی که ازجنگ برگشته بودند و نمیتوانستند بیکار بنشینند واز گرسنگی تلف شوند بشهر رم هجوم آوردند و گرفتاری بزرگی ازبرای امنای دولت فراهم آوردند تا آن ها را بکار بگمارند.

دو برادر نیکوکار: در این دوره پارهٔ اشخاص روشنفکر درمیان طبقه اغنیا پیدا شدند که احساس میکردند وضع اجتماعی آنها بدانصورت شایسته نیست و باید فکری ازبرای طبقه محروم و بینوا بشود و متوجه بودند که هرگاه به مصائب و مشکلات زندگانی افراد مردم خاتمه داده نشود دامنه عصیان و بی‌نظمی درکشور بالا خواهد کشید. ازهمهٔ این اشخاص معروفتر دو برادر بودند بنام «تایبریوس» و «گراچوس» که هردو ازخانوادهٔ اشرافی بشمار میآمدند و نواده سیپیون مغلوب کنندهٔ هاینبال بودند.

تایبریوس طرحی ریخت که اراضی وسیعی راکه اغنیا و نجبا بزور تصرف کرده بودند ازآنها پس بگیرند و در میان مردم بی‌بضاعت تقسیم نمایند تا آنها هم به‌تدارک معیشت خود بپردازند. تایبریوس از جانب مردم بسمت تریبون انتخاب شد و قانون پیشنهادی او بسرعت تصویب گردید لیکن دیری نگذشت که مخالفین او درسنا بلوائی درشهر راه انداختند واورا باصدها نفر ازپیروانش بقتل رساندند.

ده سال بعد برادر او دنباله اصلاحات ارضی او را گرفت و چندین فقره اصلاحات دیگر هم بنفع فقرا در قوانین نمود و مردم او را بسمت تریبون انتخاب نمودند و اما اوهم درطی بلوائی در شهر کشته‌شد واصلاحات او باخوداو ازمیان رفت.

داستان غم انگیز زندگی این دو برادر چند نکته را ازوضع اجتماعی رم در آن زمان از برای ماروشن میسازد: اول آنکه نجبا واشراف صاحب اختیار مطلق رم بودند دویم آنکه این اغنیا و نجبا چون فقط درفکر منافع مادی خودشان بودند اصلا درصدد اصلاح وضع مردم نبودند و آنقدرهم هوش ومآل اندیشی نداشتند که بدانند دوام حکومت و آقائی خود آن‌ها بسته برفاه زندگی مردم است سوم آنکه معلوم گردید هیچکس قادر بانجام اصلاحاتی در رم نخواهد بود مگر آنکه قشون مقتدری در پشت سر او باشد.

تاریخ رم عبارت میشود از شرح حال سربازان: از این تاریخ ببعد تاریخ حقیقی رم مبدل میشود بیك سلسله شرح حال سرداران و سیاستمداران نظامی و ما دراینجا فقط بذکر شرح حال چند نفر از برجسته گان آنها می‌پردازیم. ماریوس و سولا هر دو از سرداران دلیر بودند که اولی ازطبقه مردم و دویمی ازطبقه اعیان بود. ماریوس پادشاه افریقا را شکست داد و اراضی وسیعی را بنام رم فتح نمود بعلاوه قبایل سیمبری و توتن راکه دو قبیلهٔ ژرمن بودند و در شمال ایتالیا فتنه می‌کردند از خاك ایتالیا بیرون راند. سولا نیزمهرداد پادشاه اشکانی را در آسیای صغیر شکست داد و در آسیا فتوحاتی کرد لیکن این هر دو سردار بواسطه رقابتی که با هم داشتند در میان طرفداران خود اختلاف انداختند و معابر رم را غالباً با خون مردمی که در بلواها وزدوخوردهای طرفین کشته میشدند رنگین میساختند. ماریوس هفت بار بسمت کنسول انتخاب شدو دردوران حکومت خود دیکتاتوری میکرد. سولا نیز پس ازبازگشت ازمشرق به دیکتاتوری پرداخت (۸۲ق.م)

سومین سردار نامی این دوره پمپی است که او هم جنبهٔ سربازیش بر جنبهٔ سیاسیش غلبه داشت واز جمله کارهای عمدهٔ اویکی این بود که قیام وطغیان غلامانرا بسرکردگی اسپارتاکوس درهم شکست ودزدان دریائی را تار ومار کرد وعرصهٔ دریا را برای تجارت آزاد نمود بعلاوه مهرداداشکانی را برای باردویم شکست دادوفلسطین را جزو متصرفات رم درآورد وبطورکلی مستملکات رومیرا درمشرق توسعه دادو آنها را درمقابل ایرانیان مستحکم ساخت.

یک توطئه در شهر : درغیبت پمپی عدهٔ از زعمای قوم که مخالف قدرت مطلق طبقهٔ اشراف بودند توطئه چیدند که حکومت‌را براندازند لیکن توطئه آنهارا سیسرون خطیب مشهور که‌سمت کنسولی داشت درسنا برملاءساخت و بدین ترتیب نقشه آنها از میان رفت .

زمانیکه پمپی درآسیا بود دموکراتها بر سر کار بودند و اختیارات مطلقه باو داده بودند لیکن در موقع بازگشت او برم اریستوکراتها زمامدار بودند وهر چند استقبال شایانی از او بعمل آمد و بمرسوم‌سرداران فاتح‌طاقهای‌نصرت ازبرایش بستند لیکن معلوم بودکه میانهٔ خوشی با او ندارند واورا ببازی نمیگیرند و بهمین جهت دلخوروناراضی‌بود . چندی بعدکه ژولیوس سزار باو پیشنهاد کرد که‌دو نفری قیام کنند وزمام‌حکومت‌را در دست بگیرند‌پمپی این پیشنهاد اورا با میل وشعف پذیرفت .

ژولیوس سزار (۴۴ - ۱۰۲ ق.م.)

از اسکندرو ناپلئون آهسته‌تر گام برمیداشت : سزاریکی ازبزرگترین‌سرداران و سیاستمداران رم بودکه جزو بزرگان عالم بشمار میآید و در سرتاسر تاریخ بشری شاید فقط پنج شش نفر دیگر یافت شوند که بپای بزرگی وعظمت او برسند .
سزار اصلا از خانواده اشرافی بوجودآمده بود اما خود او بیشتر بطرف مردم تمایل داشت وبا دستجات ملت همکاری میکرد و باآنکه دررم و در متصرفات رومی چند دفعه شاغل مناصب‌عمده شده بودمعهذا کمتر کسی تصورمیکردکه وی روزی درجزو مشاهیر رجال عالم درآید و اگر فی‌المثل درآن ایام بیك نفر از اهالی رم که او را میشناخت می گفتند سزار از همه سرداران و بزرگان رومی درتاریخ مقامی شامخ‌تر احراز خواهدکرد بدون شك آن مرد باتعجب میپرسید همین سزار کچل جزومردان بزرگ خواهد شد؟(۱)

سزار برای‌پیشرفت‌از نقشه‌خودمصلت‌دانست که‌ازشهرت ومحبوبیت‌پمپی‌استفاده کند وضمنا چون اجرای‌نقشهٔ اواحتیاج بپول زیاد داشت‌وسزارشخصا همیشه‌مقروض‌و بی‌پول بودناگزیریکی ازمتمولین بنام‌رم راموسوم‌به کراسوس جزوهمکاران‌اصلی خویش

---

(۱) چون سر سزار طاس بود رومیان اورا بنام کالووس یا کچل مینامیدند

پذیرفت واین سه نفر بعدها باسم «تریوم‌ویرا» مشهورشدند که بمعنی « حلقه سه‌نفری » میباشد (٦٠ق.م.)

دیری نگذشت که نقشه سزار براه افتاد. سزار ابتدا سمت کنسولی یافت و سپس مدت پنج سال پرو کنسول ایالات شمالی ایتالیا شد و بعد ازخاتمه این‌مدت‌پنج سال دیگر نیز سمت اوتمدید یافت. درطی این‌مدت سزار طوایف‌وحشی گل(فرانسه) را مغلوب‌ساخت وبرای نخستین‌بارسرزمینهای‌وسیعی رابسرحدات‌دنیای‌متمدن آنروزی اضافه نمود. سزارتفصیل فتوحات خویش را در کتابی که بنام « محاربات گلها» نوشته شرح داده است.

فتوحات سزار در گل تأثیرات عمیقی بطور مستقیم و غیرمستقیم درسرنوشت امروزی اروپا و امریکا داشته است زیرا اولا گلها با رومیها و ژرمنها وصلت کردند و از اعقاب آنها ملت فرانسه بوجود آمد. ثانیاً جمعی از طوایف گل به انگلستان گریختند و درآنجا با اقوام سلتیك آمیختند و ملتهای ایرلندی و انگلیسی‌رابوجود آوردند. ثالثاً طوایف ژرمنی که سزار باآن ها جنگید وآن ها را از خاك ایتالیا اخراج کرد همان هائی بودند که بعد ها درقسمت اعظم اروپای غربی ودرخاك آلمان مستقر گردیدند.

باید ممنون سزار بود: شکستی که سزار به طوایف ژرمن داد وآنها را تا ساحل شرقی‌رودراین‌عقب‌نشاند مدت‌چند قرن‌فرصت‌بدست‌رم‌داد که درتکمیل‌مدنیت خود بکوشد. ازطرف دیگر با فتح گل سزارسرزمینی حاصلخیز به متصرفات‌رم‌اضافه کرد و درهمین سرزمین (گل قدیم یا فرانسه امروز) بود که تمدن قدیم بدقت‌محفوظ گردید و به نسلهای‌آینده منتقل شد. اگرسزار گل را فتح نکرده ورم آنجارامتمدن نساخته بود مدنیت مغرب زمین بپایه امروزی نمیرسید و چه بساکه قارهٔ امریکا هم هنوزکشف نشده بود.

بهمین ملاحظه‌است که (جان‌فیسك) مورخ شهیر گفته است امریکائیان هرروز که ازعمرشان میگذرد باید ممنون سزارباشند.

سزار صاحب اختیار مطلق دولت رم می شود: در حینیکه سزار سرگرم

فتوحات خود بود و قدرت رم را در سرزمین گلها بسط میداد سناتور ها وحتی پمپی از پیشرفتهای عظیم او بوحشت افتادند و در صدد بر آمدند که اورا بزمین بزنند اما سزار هوشیار کار خود و نقشه آنان بود و چون از قدرت خویش مطمئن بود با یك لشکر یا لژیون (عبارت از پنجهزار نفر) بسوی رم عزیمت نمود ودرسال ٤۹ق.م فاتحانه وارد آنجا شد .

هنوز هشت روز نگذشته بود که قدرت سزار بر تمام شبه جزیرهٔ ایتالیا مسلط گردیدو درظرف پنج سال بعد همه ایالات تابعه رم را نیز برقبهٔ اطاعت خویش درآورد. درسال ٤۸ ق.م قشون پمپی رادریونان شکست داد ودرمصر مدتی با کلئوپاتر ملکه بسیار زیبای آنجا به عیش و نوش گذرانید و درمغرب آسیا و درافریقا واسپانی نیز پشت سر هم فتوحات شایانی کرد . عاقبت برم مراجعت نمود و چهار بار بآئین سرداران فاتح برای او جشن گرفتند واغلب مناصب عالیه رم را مادام العمر باوتفویض نمودند:

اصلاحات داخلی : پس از آن سزار همت باصلاحات داخلی گماشت . اولین اقدام او که باعث محبوبیت اودرمیان مردم شداین بود که بجای آنکه مثل سایر سرداران فاتح رقبا و دشمنان خود را نابود کند برعکس با آنها از طریق مدارا و محبت برآمد وحتی افرادی را هم که میدانست لیاقت دارند بکار های خطیر گماشت . اقدام بعدی او این بود که حکام وفرمانداران فاسد و رشوه خوار را از ولایات احضار کرد و بجای آنها مردمان امین و درستکار فرستاد و این اقدام نیز درمحبوبیت وشهرت او تأثیر فراوان بخشید. گذشته ازاینها سزار حق تابعیت رومی راکه منحصر بساکنین رم بود شامل حال سایر ایالات کرد و حتی نمایندهٔ گل‌ها را درسنا وارد کرد و بآبادی و تزئین غالب شهرهای ایالات اقدام نمود و بدین ترتیب همه قسمتهای ایتالیا و حتی متصرفات رم احساس کردند که خودشان جزئی از جمهوری رومی هستند نه تابع و خراجگذار آن .

اصلاحات دیگر : سزار بمنظور اصلاح و بهبود وضع فقرای رم گروه زیادی از آنها را روانهٔ بلاد خارج نمود (ازجمله به محل سابق کارتاژ و کورینت) وبوسیله آنها کلنی‌های رومی دراین نقاط احداث نمود وبدین ترتیب رفع شر هزاران نفر بیکار راکه

سربار خزانه دولت بودند ازشهررم کرد. اما ازهمه اصلاحات سزارمشهورتر اصلاحی است که در وضع تقویم بعمل آوردو بکمك یکی ازمنجمین یونانی سال کبیسه را وضع نمود تا شمارش سالها عقب نیفتد.

یك قتل بیفایده : سزار از هرحیث پادشاه رومیان بود جز آنکه اورا باین اسم نمیخواندند وشایدهم خیلی بهمنفعت رم نزدیك بوداگرعنوان پادشاهی باو میدادند زیرا مدتهابود که ازجمهوریت سودیعاید آنها نمیشد و بلکهضررهم بآنها میرسانید.اما عده بودند که ازروی نهایت حسن نیت عقیده ثابت به جمهوری وطرزقدیم «حکومت شهر آزاد» داشتند. جمعی دیگر نیز بهشهرت وترقیات سزارحسادت میورزیدندباینجهة گروهی با یکدیگر همداستان شدند و بسرکردگی بروتوس وکاسیوس در نیمه ماه مارس ٤٣ق.م اورا درحالیکه واردمجلس سنا میشد بقتل رسانیدند.

۷ - پایان دورهٔ جمهوری

چند پیر و یك جوان : قاتلین سزار رویهمرفته اورا بیهوده بقتل رسانیدند زیرا سیزده سال بعد اکتاویان نوادهٔ سزار دارای قدرتی شد که ازسزار هم بالاتربود اما البته درسال ٤٤ق.م که سزار بقتل رسید کسی چنین گمانی رانسبت بآتیه نمیبرد. درآن ایام وضع دولت رم بسیار بحرانی بود و چه بسا اشخاص که تصور میکردند سرنوشت این دولت بزرگ نیز مشابه سرنوشتامپراطوریهای توتانخامون یاسارگون یا داریوش اولخواهدشد یعنی روبزوالوانقراض خواهدرفت زیراکسی کهشایستگی جانشینی سزار را داشته باشد درآن ایام مشاهده نمیشد. بروتوس و کاسیوس که پیشوایان توطئهبرضد سزار بودند اهلاین کارنبودند. همچنین سیسرون خطیب مشهور که هرچند وارد توطئه ضد سزار نبود اما عمل قاتلین را تأیید کرده بود خود قدرت اداره کردن کشور را نداشت. تنهاکسی که در مد نظر بود مارك انتوانسردارمشهور سزار بود اما تازه اوهم سزارنمیشد ونفوذ واقتداری نداشت. درآنایامهرگزبخاطر کسیخطور نمیکرد کهجوانی۱۸ساله که تازه ازکاردرس وتحصیل فراغت حاصل کرده است یعنی اکتاویان جانشین سزار گردد.

این جوان تازه کار پسر یکنفر صراف گمنام دهاتی بود که برادرزاده سزار را بزنی گرفته بود ووقتی نخستین بار در محافل رم ظاهر شد کسی توجهی باو نکرد و فقط سیسرو و مارك آنتوان بفکر افتادند که ازوجود او استفاده نمایند اما طولی نکشید که معلوم شد اکتاویان از نبوغ سیاسی عموی خود سهم بسزائی بارث برده است . ابتدا وی با مارك آنتوان سازش کرد و بروتوس و سایر توطئه کنندگان را در جنك فیلی پی در سال ٤٢ ق . م از بین برد وسپس کشور روم را بین خودش و آنتوان تقسیم کرد باین معنی که اکتاویان دنیای غرب و آنتوان عالم شرقرا زیر تسلط خود گرفتند .

دو انتحار : طولی نکشید که بین این دو نفر اختلاف افتاد و آنتوان که در مصر اسیر عشق کلئوپاتر شده بود بالاخره با اکتاویان وارد جنگ شد لیکن در سال ۳۱ ق. م شکست سختی در دریا خورد و ناچار خودکشی کرد پس از او کلئوپاتر هم چون دید افسون عشقش در اکتاویان مؤثر نمی‌افتد و نمیتواند او را رام خود سازد از روی لاعلاجی انتحار کرد . بدین ترتیب اکتاویان در سن ۳۱ سالگی صاحب اختیار مطلق دولت معظم رم گردید .

از اشتباهات عموی خود پند گرفت: دنیای روم که از کشمکش های چندین ساله خسته و فرسوده شده بود بسهولت زمامداری اکتاویانرا پذیرفت. بعلاوه اکتاویان از زندگانی عمومی خود درس عبرتی گرفت و متوجه شد که انسان هرقدر هم صاحب قدرت باشد هرگز نباید تظاهر باقتدار کند و نیز برخلاف سزار که خیلی دوست داشت با تجمل وطمطراق زندگی کند اکتاویان با نهایت سادگی ومثل سناتور های معمولی زندگانی میکرد . مجالس سنا و شورا وسایر سازمانهای دولتی بهمان حال سابق باقی بود وفقط اکتاویان مناصب عالیهٔ حساس رایا خودش اشغال کرده بود و یا بدوستان نزدیك و محارمش واگذاشته بود و باین جهت تشکیلات حکومتی رم علی الظاهر و در روی کاغذ بهمان روال سابق باقی مانده بود ولی در واقع تغییرات اساسی کرده بود .

پایان دورهٔ جمهوری : اکتاویان از اختیارات فوق العادهٔ که در دورهٔ بحران باو تفویض شده بود صرفنظر کرد ولی طرفداران پرحرارت او مجبورش کردند که

دو عنوان را برای خود بپذیرد : یکی لقب اگوستوس بمعنی بزرك وديگری اولين «تبعهٔ رم» . باآنکه قوانین مشروطیت رم همچنان بر روی کاغذ باقی بود لیکن اکتاویان یا اگوست در واقع صاحب همان اقتدارات و اختیاراتی بود که بعد ها امپراطوران رم (۱) داشتند. بنا بر این دوران پانصد ساله جمهوری رم با حکومت اگوست از بین رفت.

سقوط جمهوری رم باردیگر ثابت کرد که قدرت هر دولتی منوط بهقوهٔاخلاقی مردم آن دولت است. حکومت آزادرم ساقط شد زیرامردم آن نتوانستندحدودفردی خود راکه لازمه حکومت مشروطهو آزاد است حفظ کنند وچون ازبرقراری‌انتظامات جامعه‌ای که بعهده آنها واگذاربود عاجز بودندلاجرم حکومت رانیزازدست دادند و دچارحکومت استبدادی شدند.

وقتی‌رومیان بردنیای مدیترانه دست یافتند و آنهمه غنائم بچنك آنهاافتادیکباره خودرا باختند وحرص پول وطمع مال صفات ممدوحه وفضائل‌اخلاقی آنانراکه ازدیر بازبآن متصف بودند از کف دادند وبا از کف دادن این‌صفات، حکومت‌جمهوری‌خود را نیزازدست دادند.

---

(۱) امپراطور کلمهٔ لاتینی و بمعنی سردار یا فرمانده است و اکتاویان این‌لقب‌را بهمین معنی بخود داده بود ولی بعد ازاکتاویان مفهوم آن تغییر یافت و بمعنی امروزی آن یعنی فرمانروا درآمد.

فصل نهم

بقیه سرگذشت رم: دو قرن سرفرازی و قدرت ـ سه قرن انحطاط و زوال

دیکتاتورها چگونه بوجود میایند: چون اگوستوس از جمیع جهات بصورت یك امپراطور بر رم حکومت میکرد و فقط این عنوان را رسما روی خود نگذاشته بود باینجهة دورهٔ جمهوریت را در زمان او باید خاتمه یافته تلقی کرد. چنانکه قبلا اشاره شد جمهوریت رم پانصد سال و دورهٔ امپراطوری آن نیز پانصدسال دوام آورد (از ۵۰۰ق.م تا ۵۰۰ب.م.) ولی باید متذکر بود که تبدیل جمهوریت به‌امپراطوری بتدریج صورت گرفت نه بطور ناگهانی. وضع کار اگوستوس در ظاهر فرقی با وضع سزار نداشت و هر دو آنها صورت ظاهر را حفظ میکردند، چه هیچ‌دیکتاتوری درهیچ‌عصر و زمانی رسما ادعا نکرده‌است که من دیکتاتورم وبلکه برعکس خودرا طرفدارمردم وخدمتگزار آنها خوانده است. اگر درعهد اوگوستوس به اهالی رم میگفتند که کیفیت حکومت وی با سابق فرق بسیار دارد و دورهٔ حکومت او مقدمهٔ تغییر رژیم مشروطیت و آغاز عهد جدیدی در تاریخ رم می‌باشد هرگز کسی باور نمیکرد لیکن بعدها که امپراطور بعد از امپراطور به سلطنت مطلقه‌میپرداخت ومادام‌العمر داریکه حکمرانی باقی میماندوهیچیك از آحاد مردم حق مداخلهٔ درامر حکومت نداشتند تحقق این مطلب آشکار گردید.

اگوستوس در موقع بسیار مناسبی زمامدار دولت شد زیرا مردم عموما از زد وخورد ها و مناقشات داخلی بستوه آمده و همه درفکر آن بودند که قائد توانا و با تقوائی پیدا شود و آنچه لازمهٔ قدرت واختیار است باوتفویض شود تا به‌هرج‌ومرجها وآشفتگی‌ها خاتمه دهد و کارملك را سامانی بخشد. اماباوجوداین، اصلاح امور کار آسانی نبود وانحطاط وفسادی که درطی یك قرن زدوخورد وبی نظمی دررم ایجاد شده بود ممکن نبود درظرف مدت کوتاهی اصلاح شود.

سیاستمدار سی و پنج ساله: خوشبختانه اگوستوس درموقعیکه بزمامداری رسید سی و پنج ساله بود و پس از آن چهل و یکسال دیگرهم عمر کرد وفرصت کافی از برای اصلاحات اساسی یافت. اگوستوس از هر حیث برای اداره کردن امپراطوری بزرگی چون رم مستعد و آماده بود زیرا درطرح نقشه‌های وسیع یدی‌طولی داشت و درانتخاب مامورین ودستیاران خود نهایت هوش وحسن سلیقه‌را بخرج میداد وضمناهم میدانست که بهر کدام چه اختیارات و آزادی عملی تفویض نماید.

یکی از خوشبختی‌های اگوستوس این بود که در اوایل کار مشاورینی عاقل و فرزانه داشت که از همه بهتر شخصی بود موسوم به اگریپا و هم این شخص بود که بحریهٔ معظمی ازبرای او ترتیب داد ودزدان دریائی را چنان درمدیترانه نابود ساخت که تامدت دوقرن اثری از آنها باقی نماند و آبادیهای زیاد درشهر رم کرد که از آنجمله است بنای معظم معبد پانتئون.

دو نفر ازبزرگترین شعرای این عصریعنی ویرژیل وهراس در زمان اگوستوس میزیستند وازاو تشویق میدیدند وصلات گرانبها میگرفتند.

چگونه اگوستوس موفق باعاده نظم و آرامش درکشورشد: اگوستوس در تمام مدت عمر هم تریبون بود وهم پروکنسول ودر اواخرعمرسمت کاهن‌اعظم نیز باو تفویض شد و بنابراین وی صاحب اختیار مطلق سیاسی و نظامی و دینی رم گردیده بود وبا وجهه ومحبوبیت فوق‌العادهٔ هم که درمیان عامه‌داشت موفق باصلاحات اساسی گردید.

اولین اقدامی که لازم بود فوراً بعمل آید این بود که قدرت ونفوذ رم درایالات ومتصرفات کشور بسط یابد تا هم عایداتی از برای راه انداختن عرادهٔ دولت فراهم شود وهم ارزاق مرتب به پایتخت برسد. ایالاتی که درمجاورت سرحدات کشورقرار گرفته و احتیاج به پادگان نظامی داشت مستقیماً تحت اداره‌خود اگوستوس بوده وبقیه‌توسط سنا اداره میشد. حکام و فرماندارانی که برای این ایالات انتخاب میشدند عموماً از صالح ترین و فعالترین افراد بودند چنانکه تا آنزمان دستگاه دولتی رم مامورینی باین تقوا و صحت عمل بخود ندیده بود. اگوستوس اکثرمأمورین را خود بشخصه انتخاب

میکرد مخصوصا سرداران وصاحبمنصبان لشکری را، زیرا قشون دراین تاریخ بالمره در تحت اختیار او بود والحق هم این دستگاه ببهترین وجهی بدست او اداره میشد. بمنظور جلوگیری ازهرگونه وقایع و اغتشاشات احتمالی در پایتخت به اگوستوس اجازه داده شده بود که قوای مختصری درشهر نگاهدارد باسم «گارد پرتوری»(۱).

سرحدات امپراطوری : در زمان اگوستوس سرحدات امپراطوری رم ازطرف جنوب به صحرای افریقا و ازسمت مشرق به صحرای عربستان وسواحل فرات ازطرف شمال به دانوب وراین واز سمت مغرب به اقیانوس اطلس متصل بود (۲) اگوستوس میخواست درسرحدات شمالی خود اصلاحاتی بعمل آورد وخطوط سرحدی را بنقاطی که جنبهٔ سوق‌الجیشی بهتری داشت تغییر دهد . لیکن در سال نهم میلادی قشون او شکست سختی از قبایل توتن بسرکردگی هرمان خورد و مقصود او حاصل نشد .

۲- چگونه رومیها موفق بانجام این کار شدند

بهترین دورهٔ رومیان - سالهای میان ۳۶۷ ق.م تا شکست هانیبال بهترین دورهٔ تاریخ رومیان محسوب میشود . دراین اوقات رومیان هنوز مردمانی زارع بودند واختلاف طبقاتی بسیار شدید درمیان آن‌ها وجود نداشت یعنی نه فقیر زیاد داشتند و نه ثروتمند فراوان . اکثر آنها مردمانی بودند که بسادگی وبساطت زندگی میکردند و از کار مشکل و دشوار روگردان نبودند و هرچند طبیعتا مردمانی ظالم و گاهی هم مکار بودند معهذا دوخصلت بزرك وپسندیده داشتند یکی آنکه نهایت درجه علاقه و دلبستگی را بوطن خود داشتند و درراه آن حاضر بهرگونه فداکاری وگذشت میشدند دیگر آنکه استعداد همکاری یا کار کردن دسته را جمعی داشتند .

رومیان از فنون جنگی وطرز حکومت وهمچنین از کشت وزرع و فلاحت اطلاعات مبسوط داشتند اما فنون ظریفه وادبیاتی ازخود نداشتند. استعداد فوق‌العاده که یونانیان درایجاد مظاهر زیبائی داشتند درمیان رومیان مفقود بود . همچنین حس

---

(۱) این گارد بعدها درسیاست رم مداخلات بسیار کرد و موجب حوادث عدیده در تاریخ آن شد .

(۲) تنها اضافاتی که بعدها دراین سرحدات شد یکی بریتانیای کبیر بود که کلودیوس آنرا فتح کرد ودیگری داسیا که تراژان تصرف نمود .

کنجکاوی و استفهام از معماهای زندگی انسان و سایر عوامل طبیعت که آنقدر درمیان یونانیان رواج داشت در میان رومیان دیده نمیشد و بعبارة اخری رومیان مردمی بودند که ساده‌جنگ میکردند و به‌سنت دیرین آباء واجدادی خویش میزیستندو بهمین وضع هم رضایت داشتند.

علاقه‌مند بخانه و بوطن: رومیان قدیم برخلاف یونانیان مردمانی خانه‌دوست بودند و تمام زندگانی آنها بر دور اجاق خانواده میگذشت و نهایت علاقه و بستگی را بآن داشتند. همچنین رومیان بسیار بوطن خود علاقه مند بودند زیراوطن رامجموعه از خانواده‌های خویش می‌دانستند و این حس بقدری در آنها شدید بود که هرگز حاضر نبودند بخاطر منافع شخصی خود لطمهٔ بمصالح اجتماع بزنند.

افسانه‌هاوقصصی که‌در آن‌ایام دررم رواج داشته‌است‌و والدین برای اطفال‌خود نقل میکرده‌اند بهترین معرف علاقه‌مندی آنها بوطن است: یکی از این افسانه‌ها میگوید موسیوس نامی را باسارت نزد پادشاه اتروسك بردند و اوبرای آنکه‌بپادشاه بفهماند که هموطنان او ازچه قماشند آنقدردست خود را روی آتش گرفت‌تاسوخت و جزغاله شد. درقصه دیگری می گفتندهنگام جنك رومیان بااتروسکها هوراشیوس نامی آنقدر درمقابل اتروسیکها مقاومت کرد تاپلی که معبر آنها ازروی رودخانه تیبر بود ازطرف هموطنانش خراب گردید. باز می گفتند کارتاژیها یکی از کنسولهای رم موسوم به رگولوس را اسیر کردند وبعداً از او قول شرف گرفتند که بوطن خود بر گردد و رومیان را ازادامه جنك باکارتاژمنع کند. رگولوس برم آمد وهموطنانش‌را بادامهٔ جنك تشجیع کردو بنابه‌قولی که داده بود به کارتاژ بر گشت درحالیکه‌مطمئن بود که دشمنانش اورا خواهند کشت.

سیاسیون رم مانند سیاسیون یونان و برخلاف رجال سیاسی امروزی بشخصه درجنگها شرکت میکردند ودرراه خدمت‌بوطن‌شمشیر میزدند. بهمین جهت تقریبا همه سناتورها ومامورین عالیرتبه‌کشوری صاحب مناصب ودرجاتی درقشون بودند و همیشه‌علی قدرمراتبهم درصفوف مقدم می‌جنگیدند.

حکام خوب: رومیان با مللی که مقهور آن‌ها میشدند از روی نهایت حزم

وتدبیر رفتار می کردند . دول آسیائی وحتی یونانیان اقوام ومللی راکه مغلوب خود میساختند پیوسته بدیدهٔ قوم مغلوب مینگریستند وباآنها همان معامله فاتح و مغلوب را میکردند لیکن رومیان برخلاف آنها بتدریج که قدرتشان در ایتالیا بسط و توسعه میبافت کوشش میکردند اقوام مغلوب را بسوی خود جلب نمایند و از اینرو آنها را با خود مساوی و شریك در امور کشور قرار میدادند . مثلا بپارهٔ از شهر های لاتینی همه‌امتیازات و مزایای حقوقی رومی‌عطا شده بود و بپارهٔ دیگرقسمتی‌ازاین‌امتیازات. اکثر بلاد مفتوحه‌دارای حکومت آزاد یاخودمختار بودندوفقط برای آنکه بایکدیگر برعلیه قدرت رم سازش نکنند حق معامله و برقراری روابت با یکدیگر نداشتند و معاملات‌مابین‌خود را بوسیله رم انجام میدادند یعبارة آخری‌همه آنها استقلال‌داخلی داشتند ولی‌در «سیاست خارجی» تابع رم‌بودند .

گذشته ازاین رومیها من‌باب احتیاط که مبادا ملل مغلوبه قیام وطغیان کنند در هر ناحیه عدهٔ از سپاهیان خود را سکونت میداد و در حقیقت یك کلنی رومی با همه حقوق و امتیازات رومنها ایجاد مینمودندواراضی و املاکی بآنها واگذارمیکردند که مشغول کشت و زرع شوند و با اقوام بومی هم بیامیزند. نتیجه این‌سیاست آن شد که سرتاسر ایتالیا داخل یك اتحادیه مشترك گردید و رم بعنوان شریك اصلی‌بر کلیه‌امور آنها نظارت مینمود .

کاردشوار : اما سیاست رم درخارج‌شبه‌جزیرهٔ ایتالیا غیر از این بود وچنانکه قبلادرباره‌سیسیلی اشاره کردیم‌رومیان‌سرزمین‌های‌مفتوحه رابعنوان متصرفات‌خودتلقی کرده‌وآنهارامستقیماً‌ازطرف‌حکومت‌مرکزی‌اداره‌مینمودند.شایدهم‌دراتخاذاین‌طریقه حق‌بجانب‌رومیان‌بودزیرا‌افکار ومعتقدات‌مشترکی که‌مابین‌اقوام و ملل‌حوضه‌مدیترانه وجود داشت در میان سایر اقوام موجود نبود مثلا یکنفر رومی که برای نخستین بار به‌گل یا سیسیلی‌یا مصر یا فلسطین یاآسیای صغیر مسافرت میکرد هیچگونه آشنائی قبلی باآداب و رسوم و معتقدات مردم‌آنجا نداشت ودر آن نواحی کاملا بیگانه بود. چون بدون وجود این عقاید و عادات مشترك اصل همکاری و مشارکت امکان پذیر نیست ناگزیر رومیان راه دیگری نداشتند جز آنکه حکومت خود را بر شهر ها و

نواحی مغلوبه تحمیل نمایند .

اما در عین حال رم بیکار ننشسته بود و کوشش خودرا بکار میبرد که همه این اقوام و ملل را از راه افکار واصول واحد بهم نزدیك نماید و مخصوصاً سعی آن در این بود که یکی ازمهمترین اقدامات بشری یعنی اجرای عدالت متساوی را بهمه ملل جهان بیاموزد و این خود پرافتخارترین گامی بود که رم درطریق بشریت برداشته است و عزیزترین میراثی است که برای ما بیادگار گذاشته است .

مهمترین کار رومیان : قاعدهٔ کلی وطبیعی براین جاری است که هروقت افراد یا دستجات انسانی درنقطهٔ معینی دورهم جمع میشوندپس ازاندك مدتی اختلاف درمیان آنها ظاهرمیشود و اگر این اختلافات را ازطریق منطق وحسن نیت حل و تسویه نکنند ناچار باید متوسل بزور وقوهٔ قهریه بشوند . در دنیای قدیم مدیترانه تا پیش از ظهور دولت رم سازمان سیاسی خاصی(مانند سازمان ملل متحد یا دیوان داوری بین المللی امروزی ما) وجود نداشت که اختلافات سیاسی ملل را حل وعقد نماید و یگانه وسیله متداول زمان ازبرای این منظورهمانااعمال قوه و زوربود . چون هنوز بعد از دوهزار سال که از آن تاریخ میگذرد وباوجودتعالیم مذهب مسیح که همه افرادرا به صلح وصفا دعوت نموده است بازاعمال زور یگانه وسیله حل دعاوی درمیان ملل عالم میباشدنباید تعجب کرداگر ببینیم در آن ادوار رومیان نیز بهمین وسیله متشبث میشده اند اما باید متذکر بود که از اعمال زور و قوه پارهٔ منافع نیزعایدجامعه بشری شده است .

صلح وآرامش: نتیجهٔ عمدهٔ که از اعمال قوه و زور عاید گردید این بود که درهمان دنیای مدیترانه تا پیش از ظهور دولت رم دائماً زد وخوردها و کشمکش های کوچك درمیان ملل مجاور رخ میداد وهمین کشمکش ها باعث نا امنی کشورها و موجب بدبختی و تیره روزی بسیاری از افراد بشر میشد . وقتی رومیان دولت خود راتأسیس کردندبوسیله همین زوروقدرت توانستندصلح و آرامش رادرهمه ممالك تحت الحمایه خود برقرار سازند وعدالت را درمیان اقوام اجرانمایند . بعبارة اخری رومیان بزوروقهر وغلبه کشورها را مطیع ومنقاد میساختند ولی پس ازتصرف آنجاها باعقل و تدبیر آنها را اداره می کردند ودیگر احتیاجی باعمال زورنداشتند .

این طرز حکومت البته مقرون بکمال مطلوب نبود وهمیشه نتیجه رضایتبخشی نمیداد چه بسیاری از حکام و مأمورین رومی عادت برشوه خواری داشتند و بمردم تعدی میکردند اما رویهمرفته ملل دست نشانده رومی بیش از ادوار سابق خود از امنیت و عدالت برخور دار بودند . بدیهی است پشت سرهمهٔ این سازمانها قشون مقتدر رومی بحال حاضر باش ایستاده وهر گاهی بگاهی هم احتیاج پیدا میشد که دست بکار اقدامات خشونت آمیز شوند اما قدرت همین قشون هم محال بود بتواند سرزمین های پراکنده ومتصرفات وسیع رم را بهم به پیوندد ودر تحت انقیاد نگاه دارد وآنچه که فی الواقع این امرخطیر را انجام میداد همان صلح طلبی توده های مردم بود که ازعدالت و مساوات برخوردار بودند .

کارهای بزرك و اشخاص مجهول : چون سخن باینجا رسید ناچاریم اشارهٔ هم بکسانی بکنیم که هرچند نتیجه اعمال آنها بسیار مهم وموثر بوده است اما خود آنها مانند طبقهٔ بازرگانان وسوداگران هر دوره چندان شهرت ومعروفیتی نداشتند: این طبقه قضاة و مقنین رومی بودند . اگر این طبقه از افراد دررم قدیم وجود نداشتند هرگز دولت جمهوری یا امپراطوری روم بصورتی که ما امروز تاریخچهٔ آنرا میخوانیم بوجود نمیآمد. راست است که خدمات آنها مانند اعمالی که سربازان انجام میدادند پرطمطراق و جلوه دار نبوده و مانند آتش بازی سر و صدا وروشنائی راه نمیانداخت، و راست است که امثال سیپیون افریقائی و ماریوس و سولاو پمپی وسزار و اگوستوس و سرداران بزرگ دیگری که سراسر تاریخ رم را با اعمال قهرمانی خویش درخشان ساخته اند، ایالات مختلف امپراطوری رافتح کردند وآنهارا تحت لوای واحددر آوردند اما آنکه این نواحی پراکنده را بهم متصل میساخت و آنها را بهم میدوخت همانا قضاة و قانون گذاران رومی بوده اند که با وضع قوانین عادلانه افراد وملل مختلف را بارویهٔ صحیح اداره میکردند واین خود بزرگترین کار اساسی است که رم انجام داده است و گرانبهاترین هدیه ایست که بعالم انسانی ارزانی داشته است .

خدایان خانواده: تقریباً در هریك ازاعمال روزانه که رومیان انجام میدادند خدائی را در نظر داشتند و برای جلب توجه ورضایت او بگذراندن قربانی ها متوسل

میشدند . پارهٔ ازخدایان کوچکتر مأمور حفاظت اماکن معینی بودند ازقبیل مزارع و طرق و شوارع ودریاها . بعضی دیگر محافظ خانه‌هاوساختمان‌های عمومی وعدهٔدیگر که نام آنها وستا بود مأمور حفظ اجاق خانواده بودند . همچنین صد ها خدای بزرگ وکوچك دیگر.

خدایان دولتی : همچنانکه خانواده‌ها دارای خدایانی بودند دولت‌هم‌از برای خودش خدایانی داشت . بزرگترین این خدایان ژوپیتر بود که همان‌زئوس یونانیان باشد . ژونو همسر ژوپیتر الههٔ محافظ زنها بود . مارس خدای جنگ و سریس الههٔ خرمن و مرکوری خدای محافظ بازرگانان و رابط بین سایر خدایان بود . رومیان مانند یونانیان اساطیر مخصوص بخود نداشتند و همان اساطیر وافسانه‌های یونان را اقتباس کرده واسامی خدایان خودرا بجای خدایان یونان گذاشته بودند . رومیان در مورد مذهب هم مانند چیزهای دیگر فقط جنبه عملی آن را درنظر داشتند یعنی تمام آداب و مراسم مذهبی را انجام میدادندو قربانیهای لازم راهم برای آن‌ها میگذراندند اما در مقابل از خدایان هم انتظار داشتند که بسهم خود کاری دراین دنیا بکنند و وظایف خویش را انجام دهند .

مذهب در میان رومیان هم مثل سایر اقوام و ملل این خاصیت را داشت که اجزاء مختلف اجتماع را بهم میپیوست وخانواده‌هارا بهم نزدیك میساخت .

موجبات ضعف عقاید مذهبی دررم : بتدریج که رومیان بلاد شرقی را متصرف میشدند و با مردم مشرق بیشتر خلطه و آمیزش میکردند فلسفهٔ یونان در میان آنها رواج میيافت ودرمیان طبقهٔ تحصیل کرده جای معتقدات مذهبی را میگرفت بعلاوه عقاید مذهبی که ازشرق به‌رم رسید خاصه آنچه که از مصروایران اقتباس میشدچون اشاراتی بجادوگری و عوالم مافوق الطبیعه داشت مورد پسند و قبول تودهٔ مردم واقع میشد . اگوستوس خیلی کوشید که ازبسط وتوسعهٔ این معتقدات جلوگیری نمایدولی موفق نشد .

آنچه که در واقع باعث ضعف و فتور عقاید مذهبی در رم گردید این بود که دولت رم یگانه دولت بزرگ پولدار انزمان بود یعنی پول درسرتاسر کشوررم ودرتمام سرحدات آن رواج داشت وبنیروی آن همهٔ اجزاء امپراطوری بهم متصل ومربوط می

شد و دیگر عقاید مذهبی برای این مقصود فایده زیادی نداشت .

۳ ـ شهر جاویدان

آنچه را که رومیان قدیم نمیدانستند: دولت روم بقدری دوام آورده بود و کامیابیها و پیروزیهای او در همهٔ امور بقدری فراوان بود که اگر در آن اوقات کسی میپرسید که آیا این دولت همچنان دوام خواهد آورد یا رو بزوال و انقراض خواهد رفت حتماً همهٔ مردم بسئوال کننده میخندیدند . رومیان همانطور که طلوع و غروب آفتاب را امری مسلم و قطعی می دانستند دوام امپراطوری خود را نیز محرز میشمردند و بهمین جهت حالت غرور و بیخبری در آنها پیدا شده بود و از یکصد سال پیش از ظهور اگوستوس افراد جامعه رم دست از صفات و خصائل اولیه خود شسته و توجهی بموجبات بقای استقلال خویش نداشتند . پس از آنهم که فتوحات پی در پی آنها را مالك الرقاب دنیا ساخت شروع به غارت و چپاول شهرهای آباد قدیم کردند و ثروت و تمولی که در طول چندین قرن در این بلاد گرد آمده بود بیغما بردند و همین امر سبب شد که حرص و شهوت و خود پرستی بر آنها غالب گردد و یکباره دست از مزایا و محسنات قدیم خود بکشند . این بود که تا آمدند بخود بجنبند حکومت جمهوری از دست آن ها رفت . امپراطوری وسیع رم با آنهمه منابع هنگفت که ممکن بود در راه سعادت و فلاح نوع بشر بکار افتد فقط وسیلهٔ شده بود برای اقناع شهوات و تمایلات شهر هفت تپه رم و دیگر قدمی از برای بهبود وضع مردم دنیا و حتی اهالی کشور ایتالیا برداشته نمیشد . همین حوائج و تمایلات شهر رم بود که تا مدت چهارصد سال زندگانی اقتصادی دنیای مدیترانه را بمیل خود اداره میکرد .

برزگرانی که تازه بدولت رسیده بودند به شهر رم هجوم میآوردند: نه تنها طبقه فقیر و بی بضاعت از نواحی خارج بشهر رم هجوم میآوردند بلکه طبقه اغنیا و زارعین پولدار نیز مایل باقامت در شهر شده بودند زیرا براثر تماس با ملل شرقی متوجه شده بودند که زندگی در شهر خیلی راحت تر و لذت بخش تر از زندگی در دهات است. اینها تازه با ادبیات و فلسفه و هنر و تآتر شرقی آشنا شده بودند و لذت بهره مندی از آنها بمذاقشان شیرین آمده بود .

وسعت شهر رم : مساحت شهر رم درحدود پنج میل و نیم مربع بوده است و جمعیت آن نیز بیکمیلیون و نیم نفر میرسیده است که از این عده قریب دو ثلث مردمان آزاد و یك ثلث غلامان بودند و به نسبت تعداد موالید و متوفیات امروزی درهر ساعت سه بچهٔ رومی متولد میشد و دو بچه میمرد .

طبقات ممتازه : در رأس طبقـات اجتماعی عدهٔ قلیلی خانواده های اشرافـی بودند که طبقهٔ ممتازه را تشکیل میدادند و کلیه مشاغل حساس و مناصب عالیه ازقبیل قضاوت و ریاست درشهر رم وحکومت وفرمانداری در ایالات تابعه در انحصار آنها بود و ازمداخل این مشاغل همه آنها بمنتهای تمول و ثروت رسیده بودند و اکثراً مکنت سرشار این گروه از راههای نامشروع جمع شده بود مخصوصاً دراواخر دورهٔ جمهوریت.

پس از آنها طبقهٔ سوداگران و صرافان بود که پول نقد زیاد در دسترس خـود داشتند و ازراه رشوه یا قرض دادن بزمامداران ومتصدیان امور مقاطعه های دولتی را از فروش لوازم قشونی و اخذ مالیات و استخراج معادن و اجاره خالصجات گرفته تاکنترات راهسازی وقنات سازی از آنهامیگرفتند و منافع هنگفت ازقبل آن میبردند. این دوطبقه یعنی اشراف وصرافان وزنهای آنها عموماً هیچ کاری نداشتند جز آنکه در نازونعمت زندگی کنند ووقت خودرا بمهمانی و رقص ورفتن بمجالس بازی و مسابقه بگذرانند .

طبقه فقرا : درطرف مقابل اجتماع طبقه فقرا قرار گرفته بود که عبارت بودند از سربازان بیکار و زارعینی که ملك خود را از دست داده واولادی که از این طبقات به ثمر آمده بردند . افراد این طبقه سابقاً مردمانی زحمت کش و شرافتمند بودند که عدم تعادل اقتصادی وفقدان امنیت اجتماعی آنهارا به فقروتیره روزی نشانده بود واینك سربار جامعه و ریزه خوار خوان اغنیا شده بودند و وجودآنها هر آن خطری ازبرای دولت و مردم بود. دراوایل امر دولت برای سیر کردن شکم آنها گندم ببهای نازل میفروخت ولی بعداً مجبور شد نان آن‌ها را مجاناً بدهد و از این مضحك تر آنکه دولت مجبور بود برای آنها سرگرمی و تفریحی هم فراهم سازد ! این جماعت طبقهٔ خاصی از اجتمـاع بشری بودند که نظیر آنها نه تا آنوقت دیده شده بود و نه بعد از این هرگز دیـده

خواهد شد . فکر کنید که فرعون مصر یا شاهنشاه ایران مجبور شده باشد بیکاران کشور خود را سیر کند و در عین حال وسائل سرگرمی و تفریح آنها را هم فراهم نماید!

رم چگونه پایدار میماند : (۱) میان طبقهٔ اعیان و طبقهٔ فقرا یك طبقه متوسطی هم وجود داشت که زندگانی نسبتاً مرفهی داشتند و افراد آن عبارت بودند از تجار و متمولین اداری و امثال آن که امور روزمرهٔ جمهوریت را اداره میکردند . این طبقه در همه جماعات بشری درحکم ستون فقرات اجتماع هستند که بدون آن هیچ دولتی پایدار نمانده است . در میان طبقهٔ متوسط و طبقهٔ فقرا در رم عدهٔ از آزادشدگان یعنی غلامان سابق وجود داشتند .

(۲) در زیر طبقات سه‌گانهٔ اجتماع رم (اعیان ـ متوسطین و فقرا) طبقهٔ غلامان قرارداشتند که عدهٔ آنها هم زیاد و معتنابه بود . این طبقه در ازمنهٔ سابق تا حدی بحال کشورهای قدیم مفید بودند ولی بتدریج مضرات وجود آنها بر محاسن آنها غلبه میکرد . علت آن نیز واضح است : اساس کار بردگی بر پایهٔ زور استوار است و بمجرد آنکه زور از میان رفت دیگر غلام و برده را نمیتوان در تحت فرمان و اطاعت نگاهداشت و میل آزادی آنها را بسرکشی وامیدارد. بهترین وسیله برای رام کردن مردم همانا محبت و مهربانی است نه زور و اجبار .

غلامان رومی: برای ما که امروز درقرن بیستم زندگی میکنیم خیلی مشکل است که تصور کنیم غلامان چه تأثیر عمیقی درزندگی رومیان قدیم داشتند، برای مثال شاید بیجا نباشد اگر بگوئیم زندگی رومیان در قدیم بدون غلام همان‌حالی را پیدا میکرد که زندگی امروزما بدون ماشین پیدا خواهد کرد زیرا غلامان در رم قدیم در حقیقت بمنزلهٔ ماشین دردنیای امروزی بودند(۱).

لیکن بتدریج که برعدهٔ غلامان افزوده میشد و اسیران زیادی از سر تا سر دنیای مدیترانه برم میآمدند و کار بجائی رسید که بعضی افراد گاهی دارای هزاران غلام میشدند، آنوقت ظلم و تعدی بسرحد کمال رسید ورفتار اربابان بوضع ننگ آوری

(۱) ما خودمان امروز ماشین را بنام « غلام آهنین » می نامیم و مطابق حسابی که کرده‌اند هریك از ما معادل صدغلام دراختیار داریم . غلامان رومی باعث بیکاری مردان آزاده بودند و بطوری که میدانیم امروزهم ماشین همین معامله را با ما میکند .

برای جامعه بشری در آمد زیرا دیگر مردان و زنان و اطفال غلام را بصورت انسان تلقی نمیکردند و آن ها را در ردیف اشیاء و گاهی حیوانات محسوب می داشتند و از این حیث برخی از صاحبان کارخانجات امروزی اروپا و آمریکا هم بهمین و تیره عمل میکنند.

۴- جریان زندگی در شهر جاودانی

خانه‌های مسکونی رومیها : اگوستوس میگفت رم تبدیل بشهر مرمر شده است اما غالب این ابنیه مرمرین محل سکونت خدایان رومی یا ادارات و موسسات دولتی بود. معهذا عدهٔ زیادی قصور شخصی درشهر ساخته شده بود وویلا های بسیار مجللی هم در نواحی مجاور رم از طرف اشراف و متمولین احداث گردیده بود. در عوض خانه های فقرا بسیار محقر و تنگ بود و چندین نفر در یك منزل سکونت میکردند وساختمان آنها هم اغلب بقدری سست وبیدوام بود که پیوسته درمعرض خطر خرابی یا آتش سوزی واقع میشد.

رومیها چگونه وقت خود را میگذراندند: اعیان رومی و سایر متمولین صبحهارا درخانه برتق وفتق امور املاك خود میگذراندند و به پیشکاران وخدمه خود دستورات میدادند و گاهی هم برای انجام امور سیاسی به (فوروم) میرفتند. بعد از صرف ناهار خواب مختصری میکردند و سپس تا موقع استراحت شب بیکی از مشغولیات زیر خود را سرگرم میساختند: یا به تماشای مسابقه‌ها وجنگ گلادیاتورها می‌رفتند، یا یکی دو ساعت رادرحمام میگذراندند (باید دانست که حمامهای رومی عالم مخصوص بخود داشته‌است وشبیه کلوبهای ورزشی بسیار مجلل امروزی بوده است) یا به ارابه سواری و قایق رانی و رقص وقت میگذراندند و آخر سر هم مدتی مدید به شام خوردن مشغول میشدند (رسم غذا خوردن درمیان رومیان آمیخته با عادات زشت و تنفر آوری بوده است.)

اما مشغله عمدهٔ فقرا این بود که مدتها در صف بایستند تا جیرهٔ نان و گندم مجانی خود را بگیرند، باز مدتی صف بکشند تا بلیط مجانی برای تماشای مسابقات بدست آورند، سپس بقیهٔ مدت روز را درآفتاب درخشان رم ببطالت بگذرانند و

منتظر حادثه باشند که آن ها را مشغول سازد از قبیل زد و خورد در خیابان یا حریق وامثال اینها.

مشغولیات مردم: با اینهمه افراد بیکار و راحت طلب که درمیان طبقات اعیان و فقرا وجود داشت طبیعی است که مردم بفکر سرگرمی ومشغولیات میافتند. جشنها ومسابقات که درایام قدیم فقط منحصر بیك روز بود دراین دوره مدت آنها بدو هفته وبیشتر کشیده شد، وهر روز هم برتعداد وتنوع آن افزوده میشد. جنك میان غلامان که بنام گلادیاتورها نامیده میشدند تا پیش از قرن اخیر جمهوریت هم دررم معمول بود ولی در هیچ دورهٔ شدت آن بپای این عصر نمیرسید. گلادیاتور ها در این دوره هزار نفر از یکدیگر را بقتل میرساندند و جنك میان حیوانات وحشی و جنگ میان حیوانات و انسان نیز متداول گردیده بود. همهٔ این مشغولیات یا ازطرف دولت برای مردم فراهم میشد یا اشخاصی که درصدد جلب توجه مردم برای مقاصد سیاسی یا اجتماعی بودند خرج آنرا تقبل مینمودند.

متفکرین رومی: فلسفهٔ زندگی وراه ورسم حیات درمیان رومیان اولیه موضوع خیلی ساده وروشنی بود. وظیفه افراد این بود که معاش خانواده خود را تامین کنند وحدود و ثغور کشور را نیز در مقابل تعرض دشمنان حفظ نمایند. اما بعد از فتح دنیای مدیترانه قضیه معاش خانواده ها حل شد و رومیان آنقدر در ناز ونعمت افتادند که بی آنکه خودشان متوجه باشند ازفرط تن آسائی رو بانحطاط رفتند. موضوع حفظ وحراست حدود کشور هم دیگر از میان رفته بود زیرا رم ملکه دنیا شده بود ودیگر کسی مردمیدان معارضه با اوبشمار نمیرفت. باینجهة متفکرین رومی متوجه حکمای یونانی شدند تاراه ورسم زندگی را از آنها بیاموزند.

بسیاری از آنها پیرو افکار و تعلیمات زنون حکیم مشهور رواقی شدند وتعالیم این حکیم بمدت چند قرن پایه اخلاق اجتماعی رومیان را تشکیل میداد تا مسیحیت ظهور کرد و دنیای رم را بآئین جدید تبلیغ نمود. در فلسفه رواقی از روح دوستی و محبت که اساس تعالیم مسیح است خبری نیست وبرعکس با نهایت خشکی وسخت گیری اجرای عدالت را مافوق رحم و شفقت قرارمیدهد. با همهٔ اینها فلسفه رواقی

زمینه را برای اشاعه و بسط دیانت مسیح آماده ساخت زیرا ازراه همین فلسفه مردم رم برای نخستین بار به عقیدهٔ خدای واحد پی بردند و دانستند که همه بنی نوع بشر خواه یونانی باشند یا وحشی و خواه آزاد باشند یا اسیر ، همه با هم مساوی هستند و در«آفرینش ازیك گوهرند». بسیاری از رواقیون بعدهابآئین مسیحیت گرویدند و بسیاری ازافکاروعقاید آنها هم درجزوتعالیم مسیحیت وارد گردید (البته این موضوع خیلی بعد اتفاق افتاد .)

یك مکتب فلسفی دیگر : عدهٔ پیروان زنون بیشتر ازعدهٔ پیروان حکیم دیگر یونانی موسوم به اپیکور بود که او هم معاصر زنون بود اما مردم تعالیم این حکیم را سوء تفسیر میکردند و منظور اورا بدرستی درك نمی نمودند . بسیاری از رومیان قدیم و حتی بسیاری ازمردم امروزی تصور میکنند که تعالیم اپیکورعبارت از آنستکه«انسان باید بخورد و بیاشامد و خوش باشد زیرا عمر آدمی کوتاه است » بعلاوه از تعالیم او اینطور نتیجه میگرفتند که خدا کاری باعمال انسانی ندارد و پس از مرگ نیز حیاتی وجود ندارد . چون اعتقاد بخدا و ایمان به مجازات آنجهان هنوزهم عامل بزرگی است که مردم دنیا را به نیکی و نیکوکاری وادار میکند جای تعجب نخواهدبود اگر ببینیم رومیان که خدا را از سر راه خود دور میدیدند بهرگونه افراط کاری درزندگی مبادرت میکردند .

اما پیروان واقعی اپیکور که فلسفه اورا بدرستی درك کرده بودند به غیر از این معتقد بودند و عمل میکردند. آنها بجای آنکه متصل درفکر اقناع خواهش های نفسانی خویش باشند، درك لذت را در ذوقیات و معنویات زندگی جستجو می کردند و مخصوصاً مصاحبت دوستان نیکو سیرت را سر منشاء لذات واقعی می دانستند . خلاصه آنچه را که اپیکوری های حقیقی طالب آن بودند آرامش خاطر و آسایش وجدان بود .

عقاید مذهبی رومیان : از همین نکته که پیروان فلسفه رواقی و اپیکوری در جستجوی طریقهٔ دیگری در سلوك غیر از طریقهٔ مذهب بودند بخوبی برمیآید که تعالیم مذهبی آن دوره دیگر متفکرین زمان راقانع وراضی نمیساخت . این معتقدات

مذهبی حتی مردم متعارفی را هم قانع نمیکرد و آنها ناگزیر ادیان تازهٔ از برای خود از یونان ومصر ونقاط مختلف آسیا «وارد» میکردند و باین ترتیب هر روز عقیده تازهٔ ظهور میکرد و دماغ آنها با اباطیل و موهومات وعقیده به سحر و جادو انباشته میشد و همین خود زمینه را فراهم کرده بود که اگر دینی مبنی بر عقاید آسمانی ظهور کند آنها بسهولت بدان بگروند.

مقارن همین اوقات جوانی در شهر ناصری در فلسطین زندگی میکرد که خیلی زود تعلیمات دینی او همه عالم مدیترانه را فراگرفت و جواب توقعات روحانـی مردم را داد. این شخص عیسی مسیح بود که در زمان اگوستوس جـوانی نو رسیده بود و از دوران شباب او هیچگونه اطلاع صحیحی دردست نیست. دربارهٔ مسیح درجای دیگر این کتاب هم گفتگو خواهیم کرد.

طاقها و گنبدها : کاخهای رفیع و ابنیهٔ عالی که در رم و سایر شهرهای ایتالیا باقی مانده است علامت شوکت وجلال رومیان قدیم است. «فوروم» که درقدیم الایام مرکز معاملات و داد و ستد بود تبدیل بمرکز ادارات دولتی شده بود وحجرات ودکاکین آنرا خراب کرده و بجای آن معابد با شکوه وابنیهٔ عالی از برای اقامت مقامات دولتی ساخته بودند. معابد وقصور مجلل دیگری هم برروی تپه‌های پالاتین و کاپیتولین در نزدیکی پایتخت احداث شده بود.

طاقهای نیم دائره بزرگ از مشخصات معماری رم است که طاق رومی نامیده میشود. این نوع طاق چون دارای فواید کثیره بود در اکثر بناها وهمچنین در قنوات و ستون‌های یادگاری نیز بکار میرفت. ازروی این طاق بعدها گنبد بوجود آمد ومهمترین بنائی که دارای گنبد است عمارت پانتئون دررم میباشد که درقرن دویم میلادی بنا شده و هنوز پا برجاست.

راهها و قنوات : در دورهٔ امپراطوری شهر رم نقطهٔ پرکار دنیای متمدن بود و هرچیز برمحور وجود آن میچرخید وهرراهی بآن متصل میشد. شبکهٔ این راهها در تمام نقاط امپراطوری مانند تار عنکبوت گسترده و قسمت های مختلف آن را بهـم

وصل مینمود وسازمانی که در این راهها برای مسافرت و تردد بوجود آمده بود در دنیای قدیم بیسابقه بود(١).

رشتهٔ دیگری که مهندسین رومی در آن مهارت بسزائی داشتند احداث قنوات بود که بوسیله آن آب را از کوهستان‌ها و نقاط مرتفع بشهرها میآوردند و گاهی طول این قنات‌ها بچندین فرسنگ میرسید چنانکه قنواتی که آب بشهر رم میرساند دویست وشصت و پنج میل طول داشت. بعضی ازاین قنوات حتی در زمان حاضر هم مورد استفاده میباشند و ازخرابه‌های مابقی آنها مهارت کامل مهندسین رومی بخوبی نمایان است ونشان میدهد که مهندسین مزبورچگونه برمشکلات فنی فائق آمده بودند.

عصر طلائی ادبیات رومی : درعهد اگوستوس مشهور ترین نویسندگان و مصنفین رومی بعرصهٔ وجود آمدند و هرچند هیچیك آن‌ها بپای مصنفین طراز اول یونانی نرسیدند اما عدهٔ ازآن‌ها در ردیف مشاهیر عهد قدیم بشمار میآیند. سیسرون خطیب بی نظیر رم در نثر لاتین استاد مسلم بود و هیچکس بهتر از او نتوانسته است به این زبان چیز بنویسد چنانکه تألیفات او در رشته های مذهبی و فلسفی و حقوقی و بسیاری از موضوعات دیگر بهترین نمونهٔ زیبائی و قدرت و رسائی زبان لاتین است بشمار میآید.

یکی دیگر ازنویسندگان مشهور رومی ژولیوس سزار است که یادداشتهای اودر خصوص جنگهای گل هنوز بعنوان نمونهٔ نثرخوب لاتین تدریس میشود. لیوی مورخ رم و هوراس واوید وویرژیل شعرای زمان اگوستوس‌اند که ویرژیل کتاب انئید را برای تجلیل نام او سروده است زیرا اگوستوس مدعی بود که از اخلاف انئید، بانی افسانهٔ شهر رم می باشد.

---

(١) ما امروز بقدری عادت بداشتن راه کرده‌ایم که فراموش میکنیم رومیها این خدمت بزرك را انجام داده‌اند وقبل ازآنها راه بمعنی امروزی که ساخته وسنگفرش‌شده باشد وجود نداشت وراهها عبارت ازهمان جاده های کاروان رو بود که پای انسان وحیوان در دشت وجنگل و باتلاق آنرا کوبیده و بوجودآورده بود.

۵ - امپراطوران و حوادثیکه در دورهٔ آنها اتفاق افتاد

یك نظر اجمالی : حوادث پنج قرن دورهٔ امپراطوری را میتوان اجمالا باین ترتیب خلاصه کرد :

(۱) دویست سال اول (از ۲۷ ق م تا ۱۸۰ میلادی) رویهمرفته دورهٔ صلح و آرامش وفراوانی بود و باید دانست که این طولانی ترین دورهٔ آرامشی است که دنیای مدیترانه درتمام طول تاریخ بخود دیده بود .

(۲) بعد از آن یکصد سال (از ۱۸۰ تا ۲۸۰ میلادی) دورهٔ اغتشاش و بی ترتیبی است که دراین دوره دستگاه دولت رم فرسوده ومتلاشی میشود .

۳ - دستگاه حکومت رم تجدید حیات کرد و بسبك دولتهای شرقی دویست سال دیگر دوام آورد (تا ۴۷۶ میلادی) وسپس بالمره متلاشی گردید و ازبین رفت (امپراطوری رم مدت هزارسال دیگر در مشرق دوام آورد که تفصیل آن بعداً خواهد آمد .)

تایبریوس (سلطنت از ۱۴ تا ۳۷ میلادی) : حکومت اگوستوس موروثی نبود ولی خود او پسرخواندهٔ خودش موسوم به تایبریوس را به سنا و بهقشون توصیه کرده بود و باینجهة همه کس میدانست که جانشین اگوستوس چه کسی خواهد بود . تایبریوس و کسانی که پس از او بسلطنت رسیدند خودشانرا بنام « امپراطور سزار اگوستوس » می‌خواندند وما امروزاز آنها بنام امپراطوران یادمی کنیم .

عامهٔ مردم از این ترتیب ناراضی بودند و میل نداشتند حکومت آنها موروثی باشد واز یکنفربدیگری منتقل شود وپیش خود می گفتند اگر تایبریوس باین ترتیب حکومت کند دیگر امپراطوری رم از شرحکومت‌های فردی راحت نخواهدشد . از قضا تایبریوس بهمین کیفیت در حکومت باقی ماند و رم نیز بعد از آن دیگر روی آزادی را ندید .

حادثهٔمهمی که ازدوره سلطنت تایبریوس بعنوان مهمترین وقایع زمان درتاریخ یاد شده است وخود تایبریوس شاید در آن روزها اصلا چیزی از این واقعه نشنیده بود مصلوب شدن عیسی مسیح در خارج شهر اورشلیم بدست سپاهیان رومی بود .

تایبریوس بنوبهٔ خود نوادهٔ خویش موسوم به کالیگولا (بمعنی چکمه کوچك) را برای تصدی سلطنت توصیه کرد ولی اعمال و حرکات این امپراطور بقدری زشت و ناپسندیده بود که افراد گارد پرتوریان اورا بقتل رساندند.

در اینوقت سنا بفکر افتاد که دوباره جمهوریت را برقرار سازد لیکن افسران گارد پرتوریان بر سنا سبقت جسته وعموی پیر کالیکولارا موسوم به کلودیوس به تخت نشاندند. کلودیوس شخصاً مایل به سلطنت نبود ولی چون ناچار بقبول آن شد بخوبی از عهده انجام وظایف آن بر آمد و درزمان اوجزایر بریتانیا تابع رم گردید.

نرون (٥٤ تا ٦٨ میلادی): جانشین کلودیوس پسرخواندهٔ زن او بود که بسن ۱۶ سالگی بسلطنت رسید. وی درابتدا پادشاه خوبی بود و تحت تعالیم سنکاحکیم رواقی امور کشور را به نیکی اداره میکرد لیکن چون اقتداراتی که درحیطه اختیار او قرار داشت خیلی بیش ازاستعداد او بود در آخر کارمبدل به غولی خونخوار گردید وچنان راه ظلم وشقاوت را پیش گرفت که سنکا ازدست مظالم اومجبور بخودکشی شد.

مهمترین وقایع دورهٔ سلطنت نرون یکی حریق مدهش شهر رم است ودیگری آزار وقتل عام مسیحیان. عاقبت مظالم وستمگریهای اومردم را بستوه آورد وافراد قشونی که درسرحدات ساخلو بودند بر علیه او قیام کردند. سنا هم حکم اعدام اورا صادر کرد ولی اوپیش دستی کرد وبا خودکشی بفجایع و مظالم دوران سلطنت خویش خاتمه داد.

وسپازیان (٦٩ تا ٧٩) پس از نرون تا مدت سه سال انقلاب و بی نظمی در کشور حکمفرما بود و درطی این مدت سه امپراطور پشت سرهم آمدند و رفتند تا عاقبت شخصی بنام وسپازیان که از طبقات مردم بود حکومت را بدست گرفت و با نهایت تدبیر و مهارت سلطنت کرد. در زمان این امپراطور پسر او موسوم به تیتوس اورشلیم را فتح کرد و بعد آنجا را با خاك یکسان نمود و عدهٔ کثیری از یهودیان را کشت یا باسارت برد.

تیتوس (٧٩ تا ٨١) : تیتوس بجای پدر به تخت نشست و در مدت کوتاه سلطنت او دو واقعه رخ داد که خیلی در زندگانی رومیان مؤثر بود اول آنکه بنای

عظیم کولیزئوم که ساختمان آن درزمان وسپازیان شروع شده بود خاتمه یافت . دویم آنکه کوه وزوکه مردم تاآنوقت خیال‌میکردند خاموش‌شده‌است واز کار افتاده است باآتشفشانی‌هولناك‌چنان‌رومیان‌راغافلگیر نمود که شهرهای‌پمپی وهراکولانیوم باتمام مردم‌آن درزیر خاکستروسعیر مدفون شدند .

پنج امپراطور خوب : بعداز تیتوس برادر او دومینیان به‌تخت نشست‌لیکن او را بقتل رساندند و پس از او سنا تصمیم گرفت که یکی از اعضاء خودرا به سلطنت انتخاب نماید . شخصی که ازجانب سناانتخاب شد موسوم بودبه‌نروا و اووچهارنفر از جانشینان اوهمه مردم درستکار وشریفی‌بودند که برای اصلاح امور مردم‌وبزرگی نام رم کوشش بسیارمیکردند ومخصوصاً درتحت تعالیم فلاسفه رواقی‌توجه‌مخصوصی بحال غلامان و سایر بینوایان کشور داشتند و میکوشیدند تا وضع زندگی آنها را بهبودی بخشند . نروا یکی ازسربازان اسپانیائی موسوم به تراژان را بجانشینی خود برگزید ووی پس ازاو بسلطنت رسید.

تراژان (از۹۸تا۱۱۷): امپراطوری رم در زمان سلطنت تراژان بمنتهای قدرت و توسعه خود رسید ووی اراضی‌وسیعی درمشرق فرات وخاك‌آسیاوهمچنین‌در شمال رودآلب بخاك امپراطوری اضافه نمود اما جانشین او هادریان چون میدانست نگاهداری سرزمین‌های شرقی فرات کار دشواری است عاقلانه از تصرف آنجاها صرفنظر نمود لیکن ایالت داسیا یا رومانی امروزی تامدت یك‌قرن جزو امپراطوری رم باقی ماند وزبان رومی درآن نواحی‌معمول گردید چنانکه‌زبان‌امروزی‌رمانیها هم شعبهٔ اززبان لاتین یارومن است .

هادریان (۱۱۷تا۱۳۸) : جانشینی تراژان هادریان بود که اوقات خود را در ایالات تابعه رم میگذرانید و باحوال هریك ازآنها از نزدیك رسیدگی میکرد . در زمان او دیوار عظیمی دروسط خاك بریتانیاکشیده شد تا طوایف وحشی اسکاتلندرا از حمله بنواحی جنوبی منع نماید . همچنین دو بنای معظم‌درشهررم بنا نمودکه‌هنوز تا بامروز پابرجاست یکی ازاین دوبنا عمارت پانتئون است ودیگری مقبرهٔ خود او . جانشین هادریان شخصی بود بنام‌آنتونیوس که بواسطه سلامت نفس و نیك خواهی

مشهور به مقدس شده است و در زمان او قوانینی وضع شد از برای حمایت غلامان و بهبود حال آنان . جانشین انتونیوس مارکوس اورلیوس بود .

مارکوس اورلیوس (۱۶۱ تا ۱۸۰) : این امپراطور عادل که فیلسوفی روشن ضمیر بود خیلی علاقه داشت که بصلح و صفا حکومت کند لیکن برخلاف آرزوی او انقلاباتی که در سرحدات کشور رخ میداد سرتاسر دورهٔ امپراطوری اورا باجنگهای متوالی خونین ساخته است . بدبختی دیگر او این بود که اجازه داد پسرش کولودیوس بجای او بتخت سلطنت بنشیند و این جوان بقدری ظالم و نابکار از آب درآمد که بالاخره مردم اورا بقتل رسانیدند .

پس از کولودیوس دوران طلائی امپراطوری رم که مدت دویست سال بطول انجامیده بود خاتمه یافت و پیش از آنکه از این دوره بگذریم لازم است نظری هم باوضاع اقتصادی و فرهنگی رومیان در این عصر بیفکنیم .

۶ - اوضاع فرهنگی رم پس از اگوستوس

نویسندگان : چنانکه دیدیم درعهد اگوستوس ادبیات رومی بدورهٔ عظمت و اهمیت خود رسیده بود . معروفترین نویسندگان و مصنفینی که پس از او ظهور کردند عبارتند از دو فیلسوف رواقی : اپیکتتوس وسنکا - تاسیتوس مورخ - ژووونال نویسنده مزاح - پلوتارك مؤلف شرح حال بزرگان رجال و مارکوس اورلیوس که هم امپراطور بود و هم فیلسوف . کتاب شرح حال رجال تألیف پلوتارك مهمترین اثر تاریخی است که از دنیای قدیم در دست است ورسالهٔ تفکرات مارکوس اورلیوس مجموعهٔ از افکار فلسفی واخلاقی است که نشان میدهد تاچه اندازه تعالیم حکمای رواقی ومسیحیون باهم ارتباط و نزدیکی داشته است .

نفوذ یونان : چنانکه ازصورت اسامی این نویسندگان ومؤلفین برمیآید حیات فرهنگی رومیان کاملا تحت نفوذ و تأثیر یونان بوده است . پلوتارك واپیکتتوس هر دو یونانی بودند وسنکا و مارکوس اورلیوس افکار رواقی خود را از یونانیان اقتباس مینمودند . نفوذ وتأثیر یونانیان درنویسندگان کتاب عهد جدید نیز بسیار عمیق بوده است چنانکه تألیفات خودرا بزبان یونانی مینوشتند و بهمان زبان هم ازالسنه دیگر ترجمه

میکردند. البته این نویسندگان بشخصه جزو مولفین رومی محسوب نمیشوند ولی درقلمرو امپراطوری رم زیست میکردند.

در مورد علوم نیز یونانیان نفوذ وتأثیر فراوانی درفرهنگ رومیان داشتند. در قرن اول میلادی استرابون که اصلاً آسیائی بود ودراسکندریه میزیست جغرافیای مفصل امپراطوری رم را تدوین نمود و درقرن دویم بطلیموس که او نیز ازاهالی اسکندریه بود جغرافیای دیگری نگاشت که اساس ومأخذ علم جغرافیای امروزی میباشد. بطلیموس ضمناً بزرگترین منجم عهد عتیق بشمار میرود و کلیه معلومات و اطلاعات نجومی دنیای قدیم در تألیفات او مندرج است. گالن طبیب که او نیز اصلاً آسیائی بود کتابی درعلم پزشکی تألیف نموده است که تاچند قرن مهمترین مأخذ طبابت بشمار میرفته است وهمهٔ این علما تألیفات خودرا بزبان یونانی نوشته‌اند.

علم حقوق و قوانین: قوانین رومی نیز با همه وسعتی که داشت باز تحت نفوذ وتسلط یونان بود. هرچه برقدرت وثروت رومیان افزوده میشد زندگانی آنها پیچیده ترمیشد ومشکلات جدیدی بوجود میآمد که حل آنها مستلزم وضع قوانین تازهٔ بود. این قوانین راگاهی امپراطوران بصورت فرمان وضع میکردند ولی قسمت اعظم آنهارا حقوق‌دانان و فقها تدوین میکردندو آنهاهم قوانین مزبوررا ازافکار حکمای یونان خاصه فلاسفهٔ رواقی اقتباس مینمودند.

۷- علائم انحطاط دردورهٔ طلائی دویست ساله

مردم رم ازعرصه سیاست خارج میشوند: باآنکه امپراطوری رم درطول مدت دوقرن یعنی اززمان اگوستوس تا مارکوس ارلوس دورهٔ طلائی آرامش وقدرت راطی میکرد معهذا درهمین دوره علائم ضعف وانحطاط درکارآن پدیدار بودویکی ازاین علائم خارج شدن مردم از عرصه سیاست بود. مجالس ملی دیگر نفوذ و اقتداری نداشت وحتی مجلس سناهم قادر نبود دراعمال امپراطوران نظارتی نماید زیرا قشون در دست آنها بود ودراین تاریخ قدرت حکومت بدست کسی بود که قشون دراختیاراو باشد.

رومیان از عرصه قشون نیزخارج میشوند: از زمان سزار رومیها از خدمت

سواره نظام درقشون اعراض داشتند و بجای خود سواران طوایف دست نشانده را بسر کردگی رؤسای آنهاوارد قشون کردند وخود بداشتن مناصب عالیه اکتفامینمودند لیکن دراین دوره پیاده نظام نیزهمین حال راپیدا کرد ورومیان افرادی راکه ازولایات رم یا ازمیان قبایل خارجی آمده وقبول تابعیت رم کرده بودند بجای خویش وارد صفوف قشون میکردند (۱) .

رومیان ازعرصهٔ فلاحت وتجارت نیزخارج میشوند : دراین دوره بتدریج ثروت ونیروی اقتصادی امپراطوری رم دردست عده قلیلی تمرکز یافته بود . آنچه که درزمان گراچی اتفاق افتاد دراین دوره هم مرتباً ادامه مییافت باینمعنی که خرده مالکین چون درمقابل مالکین عمده باصدها وهزارها غلام و امیری که دراختیار خود داشتند تاب مقاومت نیاوردند املاك خودرا بالاجبار بآنها فروختندو خود کارگر یا اجاره دار آنها میشدند .

درعالم تجارت نیزحال بهمین منوال بود وامور بازرگانی را یونانیان و اهالی سوریه چون ازرومیان زرنگتر و کارآمدتر بودندازدست آنها بدرآوردندوخودبازرگان تجار اصلی امپراطوری شده بودند .

خانه ومعبد : بدین ترتیب طبقه متوسط اجتماع که همیشه ستون فقرات یك ملتی راتشکیل میدهد دررم روبه ضعف وانحطاط رفت ومشکلات زندگانی این طبقه بقدری زیادشد که عده کثیری ازآنها بتدریج ممر اعاشه وزندگی خودرا ازدست دادند ودرصف فقرا وبینوایان درآمدند وچون اغلب خانواده ها استطاعت نگاهداری اطفال خود را نداشتند ناگزیرعادت کردند که کودکان ونوزادان خودرااتلف کنند یاآنها رابرسرراه بگذارندتا ازبین بروند .

بهمین کیفیت زندگی مذهبی ودیانتی رومیان نیز دستخوش تحول وتغییر گردید

---

(۱) عده نفرات قشون رم معمولا صدوپنجاه هزارنفربودکه با نفرات ذخیره وافراد نیروی دریائی جمعاً ازچهارصد هزارنفرتجاوز نمیکرد . به نفرات خارجی قشون هم مثل افراد رومی پس از بیست سال خدمت درارتش قطعه زمینی دریکی ازنواحی امپراطوری داده میشد وآنها درآنجا ساکن میشدندو بارومیان آمیزش وازدواج میکردند و بدین ترتیب گروه زیادی ازخارجیها مخصوصاً توتن ها داخل نژاد رومی شدند وخون رومی پیوسته تجدید میشد .

وعده کثیری ازرومیان تحصیل کرده پیرو افکارفلسفی یونان شدندوتوده های مردم نیز بآئینهای مشرق زمینی روآوردند .

یك کلمه اخری : خیلی مشکل است که بتوان تصویر روشن وبرجسته ای ازوضع اجتماعی امپراطوری وسیعی چون رم دراینجا ترسیم نمود زیرا تاریخچه این دولت نیز مانند سرگذشت همه دولتهای بزرگ دیگرترکیبی است ازخوبی‌ها وبدیها و بهمین جهت اگرجنبهٔ مذموم وناپسند امپراطوری رم درذهن شما مجسم میشود فوراً بیاد بیاورید که جنبه های خوب هم فراوان داشته است چنانکه رویهمرفته میتوان گفت دنیای مدیترانه درسرتاسرتاریخ خودروزگاری خوشتر وبا صلح وصفاترازین دویست سال که شرح آنرا دادیم نگذرانده است .

۸ـ دونفرمصلح بزرگ

«امپراطوران اردو» : تا مدت یك قرن پس ازقتل کومودوس تاج و تخت امپراطوری رم بازیچهٔ بود در دست امرای قشون و هر چندی بچندی یکی از این «امپراطوران اردو» بزورقشون وبا زد وخوردهای خونین تخت سلطنت را تصرف میکرد و بلافاصله جای خود را بدیگری میداد چنانکه در عرض صد سال متجاوز ازسی امپراطور پشت سرهم آمدند ورفتند . با این وضع چون عمده وقت سرداران قشونی درمنازعات وکشمکشهای مربوط بتاج وتخت میگذشت طبعاً ازامورنظامی غافل میشدند ودرنتیجه سرحدات امپراطوری دستخوش تجاوزوتطاول واقع میگردید .

دیو کلسین(۲۸٤ تا ۳۰۵) : دو نفر ازامپراطوران بنام یعنی دیو کلیسین و کنستانتین ازمیان اینهمه اغتشاش وآشفتگی قدرتی یافتند وسروصورت وانتظامی بکارملك دادند ولی این انتظام وآرامش بهیچوجه شبیه بآنچه در زمان امپراطوران پنج گانه وجود داشت نبود و حکومت رم دراین تاریخ از هرحیث شبیه بدولتهای استبدادی مشرق زمین شده بود .

دیو کلیسین پسریکی ازغلامان ایلیری بود که بعد ها نه فقط سرداری بزرگ شد بلکه یکی ازسیاسون بزرگ عالم بشمار آمد وهمو بود که میگفت دلیلی ندارد که امپراطوران خودرا فقط متعلق به شهررم بدانند و باید توجهی هم بنقاط دیگر

کشورمخصوصاً قسمت شمال شرقی آن کرد که سرحدات دانوب و آسیا در آن نقطه مورد حمله و تجاوز قرار داشت . باین قصد دیو کلیسین پایتخت خود را به شهر نیکومدیا در نزدیکی های بوسفور منتقل ساخت و بعدها ازهمانجا به قسطنطنیه منتقل گردید .

نقشه خوبی که فقط روی کاغذ اجرا گردید : دیو کلیسین از تجربه های سابق خود میدانست که سرداری که دررأس قوای نظامی مقتدری قرار دارد همیشه مستعد طغیان وسرکشی است ازطرفی هم میدانست که اگر سرداران تضعیف شوند واختیارات آنها گرفته شود نخواهند توانست سرحدات امپراطوری را درمقابل حملات گوناگون خارجی حفظ کنند . این بود که نقشهٔ جدیدی طرح کرد و بموجب آن چندتن ازسرداران بزرگ را منتخب ساخت که یکی بعد از دیگری به تخت سلطنت بنشینند . خود او نیز حکومت نواحی غربی را در دست گرفت و حکومت قسمت شرقی امپراطوری را بهمکار دیگری سپرد که مثل خودش بنام «اگوستوس» نامیده میشد ومعاونی داشت بنام سزار که پس ازاو جانشین وی میشد (۱).

این نقشه مثل بسیاری ازنقشه های خوب دیگری که دولتها طرح میکنند در روی کاغذ بسیارعالی بنظر میرسید وحتی درزمان حکومت خوداوهم تا اندازه‌ای اجرا شد ولی بمجرد آنکه دیو کلیسین از سلطنت استعفا کرد (۲) دوباره امپراطوری رم دستخوش انقلاب و بی‌نظمی گردید .

کنستانتین (از ۳۲۴ تا ۳۳۷) : پس ازهشت سال کشمکش وزدوخورد های خونین یکی ازسرداران رومی مقیم گل وبریتانیا با سپاه خویش بپایتخت حمله برد و آنجا را فتح کرد وبردنیای غرب مسلط شد . ده سال بعد نیز بر حکومت شرقی رم مستولی گردید .

کنستانتین موفق شد که اجزاء پراکنده امپراطوری را دوباره بهم بپیوندد ودر نتیجه مساعی او امپراطوری رم نزدیك به صدوپنجاه سال دوام آورد ، یکی ازموجبات

---

(۱) بطوریکه ملاحظه میشود دیو کلیسین حکومت رم را تقسیم کرد و نه امپراطوری را

(۲) دیو کلیسین یکی ازچند پادشاه معدودی است درجهان که خودشان حاضر بکناره گیری از قدرت سلطنت شدند . درایام آشوب وانقلابی که بعدازاورخ داد جانشینان او باواصرار کردند که دوباره به سلطنت برگردد لیکن اوحاضر باین کار نشد و ترجیح داد که درملك خود بسبزی کاری مشغول باشد .

پیشرفت کار کنستانتین تقویتی بود که مسیحیان ازاو میکردند وعلت آنهم این بود که
وی آزادی عمل بیشتری بآنها داده بود ودیانت آنهارا برسایر مذاهب غیرعیسوی ترجیح میداد
هرچند عدهٔ مسیحیان دراین تاریخ بیش ازعشرجمعیت امپراطوری نبود معهذا قدرت و
نفوذ آنها در آنوقت بیش ازهمه جماعات دیگربود .

پایتخت جدید : کنستانتین برای آنکه نزدیك سرحدات خطرناك شمالی وشرقی
کشور باشد وخود بشخصه بامور پادگان آنجا هارسیدگی کند وهم برای آنکه از شر
مزاحمت رومیان (که هنوز افکار جمهوریخواهی درمیان آنها وجود داشت) راحت
باشد شهرقدیم یونانی موسوم به بیزانتیوم راازنوتجدید کرد وباسم کنستانتینوپل پایتخت
امپراطوری ساخت ودرآنجا برسم وشیوهٔ پادشاهان مستبد شرقی بسلطنت پرداخت .
بدیهی است خوانندگان متوجه این تغییرعجیب میشوند که امپراطوری رومی درشهری
یونانی دردرباری شرقی زندگی میکرده است !

تجزیهٔ امپراطوری : پس ازمرگ کنستانتین دوباره هرج و مرج درامپراطوری
آغازشد وتئودوزیوس که ازسال ۳۷۹ تا ۳۹۵ سلطنت کرد آخرین پادشاهی بود که
برامپراطوری واحد رم حکومت کرد . بعدازمرگ او پسرانش امپراطوری را تجزیه
کردندویکی ازآنها بنام آرکادیوس درشرق ودیگری بنام هونوریوس درغرب بسلطنت
پرداخت . دراین دوره مرتباً ایرانیان بسرحدات شرقی وطوایف توتن یاژرمنها بسر-
حدات غربی امپراطوری حمله میبردند . سرحدات شرقی کم و بیش مقاومت میکرد
ولی سرحدات شمالی دراواخرقرن چهارم متزلزل شد وبالاخره تاب مقاومت نیاورد و
درهم شکست ومدت چندقرن اروپادرچنگال اغتشاش وبی نظمی وحشتناکی گرفتار گردید.

مهمانان ناخوانده : نخستین ضربت موحشی که به پیکر امپراطوری وارد آمد
موقعی بود که یکی ازطوایف ژرمن بنام ویزی گوتها (یاگوتهای غربی) امپراطورشرقی
موسوم به والنس را درآدریانوپول شکست دادند . این طایفه که در مقابل حمله
هیاطله (۱) ازسرزمین اصلی خود فرارکرده ودرداخل خاك امپراطوری سکونت یافته

---

(۱) هونها یاهیاطله قبیله خونخوار ووحشی بودند که ازآسیاحرکت کرده بطرف مغرب پیش
آمدند ودرزمان اتیلا سرکردهٔ آنها امپراطوری وسیعی تشکیل دادند که ازجنوب روسیه تا سواحل
رود راین گسترده بود . بعدها قوای متحده روسها وژرمنها آنها را درجنگ شالون درسال ۴۵۱
شکست دادند وامپراطوری آنها ازبین رفت .

بودند براثر سوء سلوکی که با آنها شده بود طغیان کردند و بجنگ بارومیان پرداختند.

پس از شکست فاحش رومیان حاضر شدند اراضی بالکان را در اختیار آنها بگذارند که در آنجا ساکن شوند لیکن چون این طایفه ازقدرت خود خبر داشتند و باین چیزها اکتفانمیکردند بسمت نواحی حاصلخیز ایتالیا حرکت نمودند ودر آنجا بسال ۴۱۰ بسر کردگی سردار معروف خود الاریك شهر رم راتسخیر نمودندو با غارت آنجا غنائم بیحسابی بدست آوردند . پس از آن تاچندین سال درحال جنبش وحرکت بودند تا بالاخره درجنوب فرانسه واسپانی سکونت اختیار نمودند ودولتی ایجاد کردند که تا مدت چند قرن دوام یافت .

حملهٔ عمومی: در این هنگام حمله عمومی قبایل ژرمن بطرف سرحدات روم آغاز گردید ومرد وزن وبچه آنها مانند یونانیان قدیم شروع بمهاجرت کردند ومدتها دراطراف سرگردان بودند تا درنقاطی که بکار آنهامیخورد ساکن شدند وقتی هزارهٔ رم بپایان رسید نیمه غربی امپراطوری بالتمام درتصرف آنها بود .

اتفاقی که درسال ۴۷۶ افتاد : درسال ۴۷۶ یکی ازسران قبایل ژرمن موسوم به «اودوآسر» امپراطور راکه دراین ایام اسم بی‌مسمائی بیش نبود در ایتالیا ازسلطنت خلع کرد ودرعوض آنکه دیگری رابجای او برگزیند حکومت قسطنطنیه رابرسمیت شناخت وخود بنمایندگی ازطرف آن بنام پاتریسین بحکومت پرداخت . ازاین تاریخ ببعد دیگرامپراطوردرغرب انتخاب نشد وهرچند مورخین عموماً همین سال را تاریخ سقوط امپراطوری روم میدانند لیکن درواقع حکومت روم بطوریکه دیدیم ازسالها پیش شروع بانحطاط وسقوط کرده بود . بدیهی است رومیانی که درسال ۴۶۶ زیست میکردند متوجه نبودند که چه اتفاق مهمی درجریان وقوع است ولی بعدهاکه مورخین بدورنمای حوادث ایندوره نگریستند اهمیت آنرا دریافتند.

خلاصه حوادث این فصل : اگوستوس مردی بود که رم در آن ایام احتیاج باو داشت ورومیها هم انقدرعقل ودرایت داشتند که قدراورا بشناسند و نقشه های او را اجرا کنند .

درعهداوصلح و آرامش باملل مجاور برقرار بود ، حکومتی ثابت واصلاح طلب

برسر کاربود وپول رایج آن قوت واستحکام داشت وتجارت آزاد درسرتاسر امپراطوری موجبات رفاه و آسایش اهالی را فراهم میساخت وخلاصه عصر طلائی ادبیات ومعماری رومیان همین دوره بود.

پس از مرگ اگوستوس مردم متوجه شدند که حکومت فردی دررم برقرار شده است وقدرت دولت ازدست مردم بدر آمده وبدست قشون افتاده است. بطور کلی حکومت امپراطوران خاصه درعهد «پنج امپراطور خوب» مقرون بخیر وصلاح مردم بود لیکن عیب کار دراین بود که چون مردم مداخله‌ای درامر حکومت نداشتند ناگزیر علاقه و دلبستگی خاصی هم نسبت بآن نمیتوانستند داشته باشند و بهمین جهت همینکه دولت امپراطوری رو بزوال وافول گذاشت دیگر هیچ راهی در دست مردم نبود که باصلاح حال این دولت همت بگمارند.

فصل دهم

دو نیروی تازه نفس

۱- توتن ها

اوضاع درحوالی سال ۵۰۰ میلادی: اقوام وطوایفی که بامپراطوری رم حمله کردند بطریق زیر درنواحی مختلف آن ساکن شدند: درایتالیا استروگوتها یا گوتهای شرقی سکونت داشتند وآنها هم درقرن ششم مقهور لمباردها شدند. درشمال افریقا واندالها که ازاسپانیا آمده بودند سکونت گزیدند(۱). این قوم ازبرای خود بحریهٔ تشکیل داده وبر جنوب مدیترانه وجزایر غربی آندریا تسلط یافتند. در اسپانی ویزیگوتها و درجنوب شرقی فرانسه بورگوندیها ودرشمال آن کشور فرانکها ساکن شدند وانگلها وساکسونها و ژوتها و بعدها هم «دانها» درجزایر بریتانیا سکونت اختیار نمودند.

دلیل مهاجرت این اقوام: مهاجمین توتنی (یا ژرمنی) لطمات جبران ناپذیری به‌تمدن رومی درغرب زدند ولی البته علت مهاجرت آنها این نبود که تمدنی را نابود

(۱) درسال ۴۵۵ میلادی یکی ازدستجات سیاسی رم اقوام واندال را برای کمک خود برم طلبید وواندالها درآنشهر خرابی بسیار کردند وبسیاری ازآثار هنری آنجا را از بین بردند وازاینرو کلمه واندال بمعنی توحش وخرابکاری آمده است. اسم آندلس که شهری است دراسپانی مشتق از همین کلمه است.

سازند بلکه میخواستند جای مناسب تری از برای اقامت وزندگانی خود بدست آورند. خود توتن‌ها هم متوجه نبودند که مدنیتی بدست آنها درحال تخریب است وحقیقت امر هم آنستکه درموقع هجوم این اقوام وضع امپراطوری رم همان وضع درخشان زمان اگوستوس را نداشت بلکه کشوری بود ازهم گسیخته وفقیر وپریشانحال که جنگهای داخلی طولانی ومالیاتهای سنگین کمراهالی آنجا را شکسته بود. توتن‌ها قرنها بود که خیال هجوم بخاك ایتالیا را داشتند ولی تا این تاریخ موفق نمیشدند واگر دراین دوره موفق بشکست رومیان شدند نه بخاطر آن بود که خودشان قوی‌تر شده بودند بلکه برای آن بود که رومیان روبه‌ضعف وانقراض رفته بودند.

یك نژاد عقب مانده و بااستعداد: رومیان متمدن قرن پنجم اقوام توتن رانژادی عقب‌مانده میدانستند که هیچ‌امیدی باصلاح وتربیت آنهانبود واگر با آنها میگفتند که روزگاری خواهد رسید که همین قوم بدوی، مدنیتی درخشان برپا خواهند کرد وشعرا وفلاسفه‌وعلما ونقاشان وموسیقی‌دانانی بوجود خواهند آورد که بمراتب عالی‌قدرتر وبزرگتر از رجال آنهاخواهند بود حتماً بگوینده‌این‌قول میخندند والبته‌حق‌هم‌داشتند درآنموقع باینحرف بخندند وآنرا باور نکنند.

۲- دیانت جدید

فرق مسیحیت باسایر ادیان آندوره: مسیحیت دیانتی بکلی تازه ونوظهورنبود بلکه آنهم مذهبی بود مثل سایر مذاهب رایج دردنیای مدیترانه که هدفش راهنمائی بشر بسوی کمال اخلاقی بود ولی فرقی که باسایر ادیان هم‌عصر خود داشت این بود که مردم را بپرستش خدای واحد دعوت میکرد ووعده میداد که هر انسانی میتواند درطریق حق سالك باشد وبوسیله کردار نیك بحق‌هم واصل شود. حتی همین‌عقیده نزدیکی انسان بذات خداهم دردیانت مسیح تازه نبود وکیش اسریس واریس دریونان ومذاهب دیگر شرقی هم معتقد بودند که خدای منجی بشر بصورت انسان درمیآید وطریق‌زیستن‌را بمردم‌میاموزد ولی‌مردم اوراشکنجه میدهند واومیمیرد وسپس دوباره ازمیان مردگان قیام میکند وازراه ایمان اوست که مؤمنین به‌فلاح و رستگاری نائل میکردند. مسیحیت ازهمه جهات تقریباً مشابه مذاهب‌دیگرجز آنکه‌مراتب اخلاقی

وروحانی آن عالیتر وپاکیزه‌تر از دیگران بود و بعلاوه بر سایر مذاهب هم‌عصر خود تفوق یافت و تا بامروز دوام آورد. از اینها گذشته سر تفوق مسیحیت این بود که مسیح موعود آن مانند ادیان دیگر درردیف اشخاص داستانی واساطیری نبود وبرعکس مسیح آن درهمان زمان حی وموجود بود وازتاریخچه زندگانی او مآخذ فراوان دردست بود.

مآخذ مختلف آئین مسیح : مسیحیت تعالیم خود راازمآخذ متنوع ومختلفی اقتباس کرده است:

ازیونانیان پارهٔ افکار وعقاید فلسفی گرفته است مثل این نکته که «درابتدا کلام بود وخدا باکلام بودو کلام خدا بود». این آیه رابایدحکمائی چون سقراط وافلاطون نوشته باشند. چه کلام بهترین علامت ونشانی خداست یعنی همچنانکه کلام باتکرار و توالی کم‌مایه نمیشود وازبین نمیرود همچنان هم خداوند میتواند منشاء فیض و الهام باشد بدون اینکه چیزی از آن کاسته شود.

ازرومیان که دارای نبوغ واستعداد مخصوص اداره‌وتشکیلات حکومتی بودند طرزتشکیلات کلیسیا را اقتباس نموده است.

ازفلسطین نیز دستورات مربوط بآداب مذهبی وزندگانی روزمره را اقتباس کرده است ونظریه که‌ما در باره ابوت خداوند وبرادری نوع انسان‌ومحبت وعدالت ورحم وشفقت داریم تعالیمی است که عیسی درفلسطین آموخته بوده است.

بنابراین سه نیروی خلاقه بزرك دردنیای قدیم یعنی یونان ورم‌وفلسطین دست بدست هم داده‌است‌وهمچنانکه پایه‌بسیاری ازمظاهر تمدن کنونی‌ما را گذاشته‌اند پایهٔ دیانت مسیح را نیزپی‌ریزی کرده‌اند. قسمت اعظم تعالیم مسیح مربوط برفتارزندگانی ومسائل اخلاقی است واین همان مسائلی است که مردم‌متعارفی بدان علاقه و توجه دارند برخلاف تعلیمات‌فلسفی‌مسیحیت که ازیونانیان اقتباس شده‌است وموردتوجه‌مردم عادی نیست وکمترهم بمعانی آن پی‌میبرند.

اینك برای آنکه تاریخ مسیحیت را تاخاتمه هزاره یونان برسانیم میپردازیم بشرح زندگی مؤسس آن ومشکلاتی‌راکه این آئین درراه بسط واستقرارخودتحمل نموده است.

۳ - «نوری که بکفار میتابید»

عیسی ناصری: درسال چهارم پیش ازمیلاد رومیان قسمتی ازفلسطین رامتصرف شدند وبنام ایالت یهودیه نامیدند و در همان اوان (۱) کودکی درشهر بیت لحم متولد گردید که زندگانی و تعالیم اوسرمشق حیات ملیونهای کثیری از ابناء بشر گردید و روح دیانت اوهنوز تابامروز دراغلب سکنه عالم باقی است. ما از دوران جوانی او اطلاعات زیادی دردست نداریم وآنچه دربارهٔ اومیدانیم اینستکه درشهر ناصری بشغل نجاری اشتغال داشت وفقط درسه‌سال آخر عمرخود باطراف شهر میرفت ودیانت خود را تعلیم میداد.

یهودیان سالها بود که منتظر مسیح موعودی بودند تاباظهور خود آنها راازقید ظلم واسارت برهاند وملکوت خدا رابروی زمین برقرارسازد. پیروان عیسی اورامسیح خواندند وتاچندسال دراورشلیم مردم اورا باین سمت پذیرفتند لیکن مشایخ یهوداو را جعال و کاذب شمردند وازترس آنکه مبادا حاکم رومیان بواسطه اغتشاشی که از اثروجود اودرشهر رخ میداد باآنها به‌قهروغضب رفتارنماید اورا بمحاکمه کشیدند و در حضور (پیلات) قاضی اعظم رومی اورا محکوم بمرگ ساختند ومصلوبش کردند. از آن تاریخ ببعدصلیب که سابقاً نشانه بدنامی ورسوائی بود (چنانکه دزدان را نیز با مسیح به‌صلیب کشیدند) علامت محبت وصداقت گردید ودر نظر عالمیان مظهرصبر و شکیبائی واستقامت بشری بشمار آمدو هنوز هم بهمان صفت موصوف است. «پیلات» نیز مظهرکسانی گردید که گاهی فرصت بدست آنها میافتد که خدمتی بعالم بشریت انجام دهند لیکن بواسطه خودخواهی وحب‌جاه ومقام آن فرصت را ازدست میدهند. وی در آن‌تاریخ بمنزلهٔ وجدان بشریت بود ونتوانست تکلیف خود را بخوبی انجام‌دهد. بهانه او این‌بود که چنین امر کوچکی درخور توجه ودردسر نیست ویك واعظ دردنیا کمترباشد یابیشتر اثری درجهان نخواهدداشت.

تعالیم عیسی: شرح زندگانی وتعالیم عیسی درکتاب انجیل یاعهد جدیدمندرج است واین کتاب عبارت است ازچهارترجمه حال که بنام انجیل یا «خبرخوش» موسوم

---

(۱) ازقرن ششم که میلاد مسیح مبداء تاریخ مردم اروپا شد راجع بتاریخ تولد اوچندسال اشتباه کردند وظاهراً تولد اودرسال ششم یاچهارم ق. م. بوده است.

گردیده‌است و بانضمام توراة رویهمرفته کتاب مقدس عیسویان را تشکیل میدهد.

عیسی تعالیم خود را برپایه معتقدات قدیم قرارداد وچون خودپیوسته عضو جامعهٔ دیانتی یهود بود قسمت اعظم تعلیمات خود را ازاصول افکار و عقاید گذشته یهودیان اقتباس نموده بود. خود او گفته است که من آمده‌ام تا احکام انبیاء را تکمیل کنم.

تعالیم عیسی را نیزمانند تعالیم سقراط میتوان دریك جمله خلاصه کرد: عیسی گفته سقراط راکه میگوید «خودت را بشناس» قبول دارد اما بهمین‌قدراکتفا نمیکند ومیگوید «خودرا بشناس و کاری‌هم انجام بده» یعنی‌ازخودت مایه بگذار. بعبارة آخری عیسی معتقد است که تنها هوش ودانائی بی‌قوه اراده کافی نیست وحتی گاهی بدون آن برای جامعه مضر نیز واقع‌میشود.

آنچه راکه معاصرین مسیح نمیدیدند: ازتاریخچه‌زندگانی‌عیسی بخوبی‌مشاهده میشود که اغلب مردم‌متوجه اهمیت وقایعی که درعصر وزمان آنها رخ میدهد نیستند. اگردرموقع مرك عیسی ازمردم اورشلیم میپرسیدند که ازمیان شماکیست که وجوداو مجرای تاریخ بشری را عوض خواهدکرد بدون شك هیچکس بفکر عیسی وتعالیم ناقابل او نمیافتاد.

مسیحیت و دموکراسی: آئین مسیح آئین زندگانی دموکراسی است باین معنی که دموکراسی عبارت از زیستن بآئین مساوات وبرادری واجرای قواعد عقل و منطق واحتراز از زوروقلدری است واین‌همان‌قواعدی است که عیسی دردوهزار سال پیش درفلسطین وضع کرده‌است وخوداوو پیروانش‌هم برطبق همین سنت عمل کرده‌اند. اما باید دانست که آئین دموکراسی از زمانهای خیلی قدیمتر ازمسیح در عالم وجود داشته‌است وهروقت چند خانوار دورهم زندگی کرده‌اند این فکر در میان آنها پیدا شده‌است‌وکم‌وبیش هم بآن عمل کرده‌اند وبنابراین آئین دموکراسی درزمان مسیح آئینی کهنه‌وقدیمی‌بوده است.

آزار مسیحیان وفتح نهائی آنان: درقرن دویم آزار واذیت‌مسیحیان باوضعی شدید آغازگردیدوعلت آنهم‌این بودکه‌مسیحیان زیربارپرستش امپراطوران‌نمیرفتند. دردوره‌های اغتشاش وبی‌نظمی قرن سویم و اوایل قرن چهارم مسیحیان شدیدترین

آزارها وسخت‌ترین مصائب را تحمل کردند ورومیان هرگونه شکنجه و آزاری‌راکه بشرمیتوانست اختراع کند درباره آنها بکاربردند اما نتیجهٔ هم نگرفتند. دردوران شکوه وعظمت رم درعهد امپراطوری مردمانی بودند که زندگانی‌را بار گرانی‌بردوش میدیدند ودل‌خوشی اززندگانی نداشتند وعدهٔ این قبیل اشخاص درادوار بی‌نظمی و انحطاط رم طبیعتاً افزایش یافت. این اشخاص وقتی میدیدند که شهدای مسیحی باچه آرامش خاطر وانبساط روحی مرگ را بخاطر ایمان و عقیده خود استقبال میکنند با نظر تکریم‌واحترام بآنها مینگریستندو کم کم بآئین آنها میگرویدند وطولی نکشید که بواسطه کثرت روزافزون‌عدهٔ آنها امپراطوران ناگزیر شدند دست از آزار و شدت عمل‌خود بکشند.

گالریوس درسال ۳۱۱ مجبورشد همان حقوقی راکه سایر مذاهب داشتند بمسیحیان‌تفویض نمایدودرسال۳۱۳ کنستانتین بامیل‌وطیب‌خاطر بموجب منشورمیلان همین حقوق را مجدداً دربارهٔ آنها برسمیت شناخت.

مسیحیت یگانه‌مذهب رسمی میشود: باهمه‌اهمیت‌ونفوذی که‌مسیحیت‌درامپراطوری رم داشت معهذا این‌مذهب یکی‌ازچنددیانت متداول درعهدامپراطوری بود ورسمیتی نداشت. برای نخستین بار درعهدتئودوزیوس‌مذهب عیسوی دیانت رسمی امپراطوری شناخته شد ولی باید دانست که‌ازاین تاریخ ببعدهرچه برتعداد عیسویان‌افزوده‌میشد ازکیفیت مذهبی آنها‌کاسته میشد باین معنی که جمع کثیری رسماً قبول مسیحیت کرده بودند ولی توجهی بتعالیم عیسی نداشتند وابداً حاضرنبودند درراه مذهب خود فداکاری یاایثارنفس کنند. این جماعت بظاهر قوانین مسیحیت‌را انجام میدادندولی‌در باطن همان خدایان قدیمی خویش رامیپرستیدند ولی باهمهٔ این احوال پس ازآنکه امپراطوری رم درقرن پنجم تجزیه شد دین مسیح تأثیرات عمیقی درزندگانی‌اکثریت مردم کرده بود.

چرا رم مرکز کلیساهای عالم غرب شد: چندین دلیل وجودداشت که اسقف رم سمت ریاست کلیساهای‌عالم غرب را یافت: اول آنکه‌عیسویان‌معتقد بودند کلیسای رم را پطرس حواری‌تأسیس کرده‌است وبطوریکه میدانیم‌اجازه تأسیس کلیسا ازطرف

عیسی باو داده شده بود دویم آنکه بسیاری ازاساقفه اولیه رم مردمانی بسیار توانا بودند ودرحینی که دولت امپراطوری روبتلاشی وتجزیه میرفت آنها با حزم وتدبیر خود شهررم را ازاغتشاش وناامنی برکنار نگاهداشتند. سوم آنکه اساقفه رم عده زیادی مبلغ وکشیش نیز باطراف واکناف فرستادند وآنها بانهایت جدیت در تبلیغ مردم اروپاکوشیدند. چهارم آنکه دنیای غرب درطی قرنهای متمادی رم را بعنوان قائدوپیشوای خود شناخته بودو اینموضوع عادت ثانوی اوشده بود. بنابراین مقدمات کلیسای مسیحیت درسنه ۵۰۰ میلادی دردنیای مدیترانه مستقر گردیدولی تازه وظایف بسیارخطیر ودشواری برعهده آن بودکه باید درهمه جهان ومخصوصاً درغرب انجام دهد. درفصول آینده خواهیم دیدکه این وظایف چگونه انجام گرفت.

قسمت پنجم

هزاره قرون وسطی (ازپانصد تا هزاروپانصد میلادی)

فصل یازدهم

تفصیل حوادثی که دریك دورهٔ طولانی آشفتگی وبی‌نظمی رخ داده است

۱- پیش آمدی که بخیر گذشت

توسعه امپراطوری بسمت مغرب: درحوالی سال پانصد میلادی درنواحی غربی امپراطوری روم چند ملیون افرادی بودند که دانسته ونداسته وارث وعلمدار تمدن وفرهنك یونان وفلسطین ورم بودند. درهمان حین عده معدودی ازقبایل توتن یاژرمن درآنجا بودند که اصلا بوئی ازتمدن وفرهنك نبرده ودرمراحل بدوی زندگانی میزیستند. این اقوام برنواحی مذکور مسلط ومستولی بودند اما تکلیف خود را نمیدانستند و تا آنوقت مسئولیت اداره کردن امپراطوری عظیمی راکه درحال تجزیه وتلاشی بودبعهده نداشتند. فرضاًهم که دستگاه این دولت مرتب بود تازه آنها از عهده اداره کردن آن برنمیآمدند تاچه رسد باین زمان که مثل ماشینی فرسوده ازکارافتاده بودوحال آنهادرست باین میماند که ازیك دهاتی بیسوادی توقع داشته باشیم کارخانه خراب شده برقی را ازنودرست کند وراه بیندازد. راست است که این اقوام ازعهده اداره کردن دستگاه برنمیآمدند اما معهذاچارهٔ نداشتند جزآنکه راهی پیدا کنندو بوسیله آن امور کشور خودرا بگردانند زیرادرهیچ مرحله‌ای ازمراحل دنیا درجای خودش بیك حال ساکن نمیماند. این مشکل را آئین مسیحیت برای آنها حل کرد وراهی بدست آنها داد که بدانوسیله کاری بکنند.

شرق وغرب همچنان ازهم جدا ماندند: چنانکه دیدیم در آواخر قرن پنجم میلادی اروپای غربی درحال خرابی واضمحلال بود اماچون قبل از آن تاریخ هم مکرر اتفاق افتاده بود که اروپا بحال انحطاط وخرابی میافتاد وبعد بدست امپراطورانی مدبر چون دیوکلیسین یا کنستانتین اصلاح میشده بدینجهة امید میرفت که این بار هم وضع امپراطوری سروسامانی بگیرد واروپا دوباره آغاز حیات کند اتفاقاً هم درقرن

عالم مسیحیت
عالم اسلام
مسیحیان مغرب
مسیحیان شرق (یونانیها)
مسلمانان
منطقه مسیحی نشین

غلبه هلال بر صلیب

ششم چنین احتمالی قریب الوقوع شد زیرا ژوستنین امپراطور رم شرقی که از ۵۳۷ تا ۵٦۵ سلطنت میکرد شبه‌جزیرهٔ ایتالیا و قسمتی از اسپانیا و شمال آفریقا را مجدداً متصرف شد و تحت ادارهٔ واحد در آورد ولی دوران این فتوحات کوتاه بود و دیری نگذشت که دوباره امپراطوری رم بحال تجزیه افتاد چنانکه هنوز قرن مزبور بآخر نرسیده بود که شبه‌جزیره ایتالیا تماماً بدست طوایف لمبارد فتح گردید.

با این کیفیت آنچه از قرائن برمیآمد اروپای غربی در حال تجزیه قطعی بود و چنان استنباط میشد که هریك از نواحی آن استقلال جداگانه یافته و مدنیتی مستقل از برای خود ایجاد نمایند لیکن این تجزیه معنوی حاصل نشد و علت آنهم وجود آئین مسیحیت بود که به نیروی مذهبی خود اجزاء پراکنده اروپای غربی را بهم متصل و مربوط ساخت.

نخستین فتح بزرگ مسیحیت درخارج ایتالیا : درحوالی قرن پنجم میلادی قریب یکصد سال بود که آئین مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم شده بود و از آن پس بزرگترین فتحی که مسیحیت درمیان طوایف مهاجم کرد این بود که کلویس (لویس) پادشاه فرانکها قبول آئین مسیح کرد وعدهٔ زیادی از اتباع او نیز باین دین گرویدند. این واقعه تأثیر بسیار عمیقی هم از برای فرانکها داشت وهم از برای پاپ دررم زیرا از این پس نیروی ایندو بایکدیگر هماهنك شد واروپای غربی را تحت تسلط واستیلای خویش درآوردند.

گریگوری بزرگ : گریگوری اول معروف به بزرك که از ۵۹۰ تا ٦۰٤ سمت پاپی داشت یکی از بزرگترین پاپهائی است که عالم مسیحیت تاکنون بخود دیده است. وی ازیك خانواده متمول واشرافی رم متولد شده و تحصیلات خودرا در رشته حقوق بپایان رسانده بود و پس از آنکه مدتی شاغل مقامات مهم دولتی بود بخدمت کلیسا درآمد واز آن تاریخ ببعد وجود خودرا وقف خدمت مسیحیت کرد و آنچه ثروت و تمول بمیراث برده بود صرف پیشرفت این آئین کرد و در سرتاسر ایتالیا کلیساها و دیرها دائر نمود وخود نیز دریکی از آنها به عبادت پرداخت. لیکن گریگوری بزرگتر از آن بود که دردیری به گمنامی زیست کند ودرسال ۵۹۰ بسمت پاپ انتخاب گردید و

وی نخستین کسی است که درمسیحیت این سمت را احراز نموده است .

ظهور دیانت جدید سامی: درتاریخی که گریگوری وفات یافت دریکی از نقاط دورافتاده مشرق یعنی عربستان واقعه‌ای ظهور کرد که دیر یا زود اثرات آن بهمه‌جای اروپا نیزسرایت کرد واین گفته معروف بازباثبات رسید که «محال‌است‌دریك نقطه دنیا واقعهٔ رخ دهد ونقاط دیگراز اثرات آن مصون بمانند». این واقعه‌عبارت‌از آن بودکه حضرت‌محمد درمکه شروع بتعلیم دیانت اسلام کرد (درحوالی ۵۷۰ تا ۶۳۲ میلادی) ودریك‌موقع رواج‌وپیشرفت آئین مزبوربقدری سریع بودکه چیزی نمانده بود عالم مسیحیت رابانضمام پاپ ومقرحکومت آن یکباره ازبین ببرد .

خانواده حضرت محمد ازنجبا ومحترمین مکه بودند و حضرت محمد بوسیله ازدواج بایکی‌اززنان‌متشخص‌ومتمول عرب برشهرت واعتبارخود افزود . محمد مردی فوق‌العاده متدین ومومن بوجود پروردگارعالم بود ودر تعالیم خود مردم را بپرستش خدای یگانه دعوت میکرد وآنها را به یگانگی‌وبرادری‌ودستگیری ازمستمندان و دادن صدقات ترغیب مینمود وبانها میآموخت که از تقصیر کسانی که بانهابدی میکنند بگذرند ودرزندگانی‌روزانه خود شرط انصاف ومروت وخداشناسی‌رارعایت‌نمایند.

تعالیم مذهبی محمد در قرآن جمع آوری شده است و قرآن کتاب مقدس مسلمانان است .

حضرت محمد نیزمانند هررسول دیگری که آیات جدید میاورد موردحمله و تعرض مخالفین‌قرار گرفت وناچارازمکه بمدینه مهاجرت نمود . این هجرت در سال ۶۲۲ میلادی واقع شد وسال آن مبدأ تاریخ مسلمانان میباشد .

درمدینه برعده پیروان حضرت محمد افزوده شدوقدرت آنرا یافتند که دوباره مکه را فتح کنند .

رواج وتوسعه مذهب اسلام : چون مسلمین درمکه مستقر گردیدند شروع نمودند بحمله بدولت رم شرقی یا دولت بیزانس. حضرت محمد درتاریخ ۶۳۲ وفات یافت وجانشینان‌او باسرعتی‌حیرت آوربه‌ترویج‌وتوسعه دیانت اسلام‌پرداختند. درعرض دوازده سال تمام ایران درمشرق وکلیه اراضی واقع در « هلال حاصلخیز » در شمال

وخاك مصر درمغرب فتح گردید وسرحدات دولت بیزانس از طرف مشرق انقدر عقب رانده شد تا منحصر بسرزمینهای مجاور آسیای صغیر گردید .

درسمت مغرب متوقف گردیدند : پیشرفت اعراب درسمت مغرب همچنان ادامه داشت تا تقریباً یکصد سال پس ازوفات محمد تمامی شمال افریقا وقسمت اعظم اسپانی وقسمتی از خاك فرانسه بتصرف آنها در آمد وعلامت هلال برسرتاسر این کشورهای وسیع باهتزازدرآمد وچیزی نمانده بود که مسلمین برتمام خاك اروپادست یابند و آنرا متصرف شوند لیکن درسال ۷۳۲ شارل مارتل درجنك «تور» انها را شکست داد ومانع ادامه پیشروی آنها دراروپا گردید .

شارل مارتل رئیس کایی یا حاجب وسالاردربارسلاطین فرانك بود و پس ازاین فتح خانوادهٔ اوچنان قوت گرفتند که آخرسر پسراوپه پین پادشاه فرانك را ازسلطنت خلع نمود وخود بجای اوبرتخت نشست . (۷۵۱ میلادی)

(۱) اعراب پس ازآنکه از فرانسه اخراج شدند در اسپانیاتوقف نمودند ودر آنجا طرح مدنیتی چنان عظیم ودرخشان ریختند که نظیر آن تاآنوقت درسراسر دنیای مسیحیت دیده نشده بود .

۲ - پاپها و سلاطین فرانك

پاپ صاحب املاك واراضی میشود : وضع پاپ در ایتالیا آنطوریکه باید ثابت ومستقر نبود زیرا طوایف لمبارد پیوسته با او سرمعارضه داشتندو هرلحظه قصد تسخیر شهررم را میکردند . چون امپراطور شرقی کمکی نمیتوانست بکند پاپ از په پین پادشاه فرانکها استمداد طلبید ووی لمبارد ها را از مرکز ایتالیا اخراج کرد و اراضی وسرزمین های آنانرا تسلیم پاپ نمود .

امپراطوری جدید غرب : پسرپه پین موسوم به شارلمانی (۷۶۸ تا ۸۱٤) دامنه متصرفات خود را دراروپا توسعه داد وعلاوه براسپانیا قسمت اعظم خاك آلمان امروزی و

(۱) سلسله اولی پادشاهان فرانسه که کلویس یالویس آنرا تاسیس کرده بود بنام مروونژیان معروف است و پس از آن سلسله کارونژیان بسلطنت رسید واسم این سلسله مشتق است ازاسم شارلمانی ویاشارل بزرك .

بیش از نیمی از ایتالیا را ضمیمه متصرفات خود ساخت و عظمت امپراطوری قدیم رم را تجدید کرد . بهمین جهت در سال ۸۰۰ میلادی هنگامیکه شارلمانی در روز تولد مسیح در کلیسای سن پیر زانوزده و بدعا و مناجات مشغول بود پاپ لئون سویم تاج سلطنت را بسر او نهاد و اورا بنام «امپراطور رومیان» خطاب کرد . پسر و نوادهٔ شارلمانی نیز بعد از او بهمین ترتیب تاج گذاری کردند و از آن پس مرسوم شد که سلاطین و امپراطوران تا از طرف پاپ تاج گذاری نمیشدند سلطنت آنها رسمی تلقی نمیگردید .

شارلمانی : شارلمانی نخستین پادشاه بزرگی است که در دورهٔ مدنیت جدید مغرب یعنی مدنیتی که برخرابه‌های تمدن رومی ایجاد گردیده بود برپاخاسته است . وی قدرت و استیلای خودرا بوسیله شمشیر بسط میداد و بدیهی است در آن روزگاران وسیله مؤثر دیگری هم از برای این مقصود در دست نبود و بهمین وسیله هم بود که شارلمانی موفق گردید تمدنی را که در فرانسه ایجاد شده بود به قسمتی از خاك آلمان هم منتقل سازد (۱) کشیشان و واعظان درعقب قشون حرکت میکردند و اقوام مغلوبه را بدین مسیح تبلیغ مینمودند . درهر ایالتی عدهٔ کلیسا و دیر راهبان تاسیس گردید و در این مراکز بود که نورعلم و دانش میتابید و هرچند تابش این نور قابل مقایسه با آنچه در مشرق میتابید نبود (چنانکه بعداً خواهیم دید) ولی نسبت با آنچه که تابحال در این نواحی تابیده بود قابل مقایسه نبود .

فرهنك در غرب : اگر بخواهید بدانید فرانکها در انتشار فرهنك و مدنیت چه سهمی داشته‌اند کافی است که بدانید کشیشها وطبقه روحانیون یگانه کسانی بودند که در آن ایام سواد داشتند و تازه سواد آنها بهمین اندازه بود که ادعیهٔ کلیسا را به‌لاتین ادا میکردند بدون آنکه معنی آنرا بفهمند . وقتی شارلمانی خواست درقصر خود در اکس لاشاپل مدرسه تاسیس کند مجبور شد معلم از برای آنجا ازخارج بیاورد و حتی رئیس

(۱) شارلمانی تنها کسی است که توانسته است حکومت واحدی درفرانسه و آلمان برقرار نماید هرچند دوره این حکومت واحدهم بیش از ۵۰ سال دوام نیاورد . پس از آن مدت هزارسال گذشت تا باز ناپلئون ظهور کرد و این دو کشور را تحت لوای واحد درآورد اما ایندفعه هم این کار بیش ازده سال بطول نیانجامید و از آن پس مسلم گردید که محال است این دو کشور بزور شمشیر باهم متحد شوند مگر آنکه مصالح هردو اقتضا نماید که ازراه صلح وصفا بهم نزدیك گردند .



امپراطوری رومی وژرمنی وشارلمانی

آنجا را هم از انگلستان دعوت کرد درصورتیکه تمدن انگلیسی در آنوقت خیلی جوانتر و تازه کارتر از تمدن فرانسه بود.

شارلمانی شخصاً بامر فرهنگ توجه و علاقه مخصوص داشت و خود او زبان لاتینی را فرا گرفت و در سر تاسر کشور وسیع خود به کشیشان و روحانیون تاکید بلیغ میکرد که مدارسی دائر کنند و به تربیت مردم بپردازند لیکن نتیجه کاملی از تاکیدات او حاصل نشد زیرا بلافاصله پس از فوت او امپراطوری وسیعش تجزیه و تقسیم شد و دوباره اروپای غربی در یك دورهٔ طولانی بی نظمی و ظلمت فرورفت. پیش از آنکه به شرح اوضاع این دوره بپردازیم بی مناسبت نیست وضع تمدن اروپای مسیحی را با وضع مدنیت مسلمین در شرق اندکی بسنجیم.

فرهنگ و تمدن در سرزمین هزار و یکشب: در زمان شارلمانی خلیفه مسلمین در شرق هارون الرشید بود (از ۷۸۹ تا ۸۰۹ خلافت داشت) و این خلیفه همانست که اکثر قصه‌های الف لیله در بارهٔ او و دربارش گفتگو میکند. بغداد پایتخت خلافت هارون ـ الرشید مرکز تجارتی بزرك و ثروتمندی بود که در آنجا بازرگانان شرقی حریر چینی و ادویه هند را با کالاهای تجار روسی معاوضه میکردند. دربار هارون مرکز علوم و معارف بشمار میرفت و درهمان حینیکه شارلمانی سرتاسر اروپای غربی را در پی معلم و مدرس از برای مدرسه خصوصی خود جستجو میکرد در دربار خلیفه علمای بزرگی بودند که نه تنها علوم و فلسفه یونانی را نیك میدانستند بلکه خود نیز مباحث جدیدی بر آن افزوده بودند و مخصوصاً در ریاضیات و طب اکشافاتی کرده بودند که تمدن امروزی ما هم مرهون آنها است.

۴ ـ دوره جدید آشفتگی و ظلمت

عواملی که آرامش اروپا را بهم میزد: اروپا در طی قرن نهم باز بدوران تازهٔ از آشفتگی و ظلمات فرورفت و علت آنهم تهاجماتی بود که از نواحی متعدد بسوی آن میشد. طوایف ماگیار از آسیا بجلگه‌های هنگری سرازیر شده (اعقاب آنها هنوز

در آنجا حکومت میکنند) واز آنجا بداخل خاك ایتالیا وفرانسه هجوم بردند. درحوضه مدیترانه ساراسن‌ها (یاعراب مسلم) بتاخت وتازپرداختندودر سیسیل و جنوب ایتالیا رحل اقامت افکندند. اما ازهمه این مهاجمات وحشتناکتر و مخرب‌تر حملهٔ طوایف وایکینك یابومیان غیرمسیحی اسکاندیناوی بخاك اروپا بود که عدهٔ از آنها ازراه بالتیك بروسیه رفتندودرنواحی نو گرود وکیف ساکن شدند وجمعی دیگر بجزایر بریتانیا و سواحل غربی فرانسه حمله بردند. خلاصه اروپا دراین دوره مجدداً بهمان وضع آشفته وتاریك اوایل قرون وسطی باز گشت نمود.

ملوك الطوایفی: همینکه دولتهای مرکزی ضعیف شدند واز عهده نگاهداری کشور برنیامدند مالکین بزرگی ظهور کردند که براراضی وسیعی حکومت محلی داشتند منتها همه آنها برحسب ظاهرخود راخدمتگزار یامامور شخص شاه مینامیدند اما باید دانست که این خدمتگزاری جزحفظ ظاهر سیاسی چیز دیگری نبوده است. ملاکین عمده در واقع مالك زمین نبودند بلکه حافظ واجاره دار آن بودند ومادام که وظایف اجاره داری خودرا انجام میدادند و مالیاتهای مقرره را میپرداختند همچنان برسراملاك خود باقی میماندند. این ملاکین بنام (واسال) موسوم بودند ومالك اصلی زمین بصورت ظاهرشخص شاه بود اماشاه بهمین عنوان ظاهری دلخوش بود وتنهاجائی که حرف اونفوذ داشت درقلمرو املاك شخصی خود او بودو گاهی هم اتفاق میافتاد که املاك اوخیلی کوچکتر ازاملاك واسالهای او بود.

واسالهائیکه املاك رامستقیماً از شاه میگرفتند معروف به اجاره‌دار کل بودند وچون بتدریج بروسعت املاك آنها افزوده میشد و از عهده اداره کردن آن بشخصه برنمیآمدند ناگزیر آنهاهم واسهالهائی میگرفتند که بنام اجاره‌دارجزء موسوم بودنداین اجاره‌داران جزء نیز بنوبه خود واسالها واجاره‌داران جزء تری داشتند.

حقوق و وظایف: ملکی که درتصرف واسال ها بودبنام (فیف) نامیده میشد. واسالها در مقابل گرفتن این املاك متعهد میشدند که در مواقع ضرورت برای پادشاه بجنگند (١) وهروقت لازم باشدرأی ومشورت در کاراو بدهند و بعلاوه در موارد زیر مالیاتهائی باو تقدیم کنند:

وقتی پادشاه مجبور میشد بپادشاه دیگری خراج وجزیه بدهد - وقتی پسر بزرگ شاه بمنصب شوالیه نائل میشد - وقتی دختر بزرگ شاه ازدواج میکرد . واسالها برای اثبات آنکه تعهدات خودرا کاملا انجام خواهند داددرمقابل پادشاه سوگندیادمیکردند واظهار بیعت مینمودند بدینمعنی که در مقابل او زانو میزدند و قسم میخوردند که پیوسته فرمانبردار او باشند . پادشاه نیز در مقابل متعهد بودکه از واسالها حمایت نماید اما اغلب قدرت واسالها بجائی میرسید که شخص شاه احتیاج به حمایت آنها پیدا میکرد !

یك مالك عمده : ازقدیم الایام مردم اراضی واملاك وسیعی به کلیسا هدیه کرده بودند و باینجهت کلیسا دراین ایام بزرگترین مالك زمین در اروپا بشمارمیرفت. در زمان شارلمانی (حوالی ۸۰۰ میلادی) تقریباً ثلث مساحت فرانسه درتصرف کلیسابود و درهر کشوری که اصول ملوك الطوایفی مجری بود املاك کلیسا نیز تابع همان مقررات ملوك الطوایفی میگردید یعنی کشیشها و روحانیون نیز مانند دوك ها ونجبا و سایر مالکین عمده زمین جزو واسالها بشمار میرفتند و همان تکالیف و وظایف را بعهده داشتند .

امپراطوری مقدس آلمان : باآنکه امپراطوری روم منقرض شده بود معهذا فکر امپراطوری همچنان درسرها باقی بود چنانکه یك قرن بعداوتو-دوك ساکسونی- ازجانب پاپ بعنوان امپراطور شناخته شد ودرسال ۹۶۲ تاج گذاری کرد و بعدها بنام اتو کبیر نامیده شد . امپراطوری اومدت هزارسال دوام آورد (تا۱۸۰۶) ولی البته هرگز بپای قدرت ووحدت امپراطوری روم نرسید و با آنکه اسماً همه اروپا در قلمرو این امپراطوری بود معذلك امپراطور هرگز خارج از حدود خاك آلمان نفوذ و قدرتی نداشت وحتی در داخل آلمان هم قدرت کامل اومنحصر باملاك شخصیش بود .

امپراطورومقامات مذهبی : اوتو وجانشینان او در انتخاب پاپ مداخله علنی میکردند وحتی گاهی پاپ رانیز مثل سایر مقامات دولتی خودشان منصوب مینمودند و لازم بتذکار نیست که بااین کیفیت همه کشیشان واساقفه وسایر مناصب روحانی درداخله خاك آلمان صرفاً ازطرف امپراطور انتخاب میشدند .

بالاخره مابین هانری چهارم پادشاه آلمان و پاپ گرگوری هفتم که یکی از مشاهیر پاپهای قرون وسطی است برسر اختیارات کلیسا جنك و نزاع سخت در گرفت. هانری حاضر نبود تقاضاهای سنگین گریگوری را بپذیرد و اسقف های آلمانی هم که ازطرف شاه انتخاب شده و دل خوشی از اصلاحات گریگوری در امور کلیسا نداشتند ازشاه جانب داری کردند ونزاع میان آنها مدتی بطول انجامیدو گاهی شاه و گاهی پاپ غلبه داشتند تاعاقبت درسال ۱۱۲۲ میان آنهادرروم مصالحه شد وروابط شاه و کلیسا بموجب عهدنامه ورم تعیین ومشخص گردید. مطابق این عهد نامه اختیارات وسیعتری در مورد انتخابات کلیسا به پاپ اعطا شدلیکن شاه این حق را برای خود نگاه‌داشت که‌اگر انتخابی برخلاف میل ومصلحت اوصورت پذیرد حق داشته باشداز آن انتصاب جلوگیری کند.

۴- «خواست خداوند است»

یك چیز تازه : همینکه اختلاف میان شاه‌و کلیسا حل‌شد نهضت تازه وبیسابقهٔ درسر تاسر اروپا برپاشد که‌نشان میدادتاچه‌اندازه کلیسا درفکروروح مردم تاثیردارد این نهضت عبارت از یك سلسله قشون کشی است که در تاریخ بنام جنگهای صلیبی موسوم است ومراد ومنظور از آن قشون کشی ها این بود که ارض‌اقدس ونقاط مقدسی راکه بستگی به‌حیات عیسی داشت ازدست مسلمین درآورند.

این‌قشون کشی باچنین دامنه ووسعت بخارج‌ازقاره اروپاو بنواحی دور دست‌در قرون‌وسطی چیزی بکلی تازه وبیسابقه‌بود وعلل‌وقوع آن‌نیز ازاینقراربود : دراینموقع یعنی درسال ۱۰۹۶ که نخستین جنك‌صلیبی‌شروع شد سه‌دولت مستقل ونسبتاً نیرومند در اروپا وجود داشت: یکی‌امپراطوری مقدس آلمان، دیگری دولت فرانسه و سومی دولت پادشاهی‌انگلیس (۲) پادشاهان این کشورها وطبقات نجبای آن‌ثروت بسیاری اندوخته بودند (۳) دیانت‌مسیح همه‌افراد اروپای غربی‌راتحت‌لوای واحدجمع آورده ویك روح مذهبی در آنها دمیده‌بود وهمه آنها یك‌قبله مراد داشتند و آنهم رم بود. باین ملاحظات وقتی الکسیوس امپراطور رم شرقی از پاپ مدد خواست که برعلیه ترکان سلجوقی وارد جنك شود و آنها را از فلسطین اخراج کند همه اروپا جواب

مساعد باو داد.

دراین زمان پاپ شخصی بود فرانسوی بنام اوربان دویم وهمینکه پیام الکسیوس باو رسید شورای مذهبی بزرگی در کلرمونت تشکیل داده عیسویانرا بجهاد برعلیه کفار تحریك کرد. درپایان این شورا حضار مجلس که عبارت از نجباو اصلزادگان و کشیشان بود یکصدا فریاد برآوردند که این جهاد «خواست خداوند است» و صدای این فریاد درسرتاسر اروپا منعکس گردید. از آن تاریخ یکی از مهیج ترین ودرخشانترین فصول تاریخ اروپا آغاز گردید.

پیشرفت اروپا درسمت مشرق: جنك صلیبی اول درسال ۱۰۹۶ آغاز گردیدوپس سه سال زدوخوردهای خونین بالاخره صلیبیون اورشلیم رافتح کردند وکشوری عیسوی بهمان نام در آنجا تاسیس نمودند لیکن اوضاع چندان بحال آنها مساعد نبود زیرا صلیبیون صدها فرسنك ازموطن خودواز نقطه‌ای که بایداسلحه ومهمات بآنها برسددور بودند و اطراف آنها را نیز مسلمین جنگجو احاطه کرده بودند. بازتا مدتی کار مسیحیان بدنبود زیرامسلمین بین خودشان اختلاف ومنازعه داشتند لیکن صد سال که ازاین مقدمه گذشت سردار رشید و دلاوری بنام صلاح الدین ایوبی ظهور کرد که همه مسلمین رابا هم متحد ساخت ودرسال ۱۱۸۷ اورشلیم را ازصلیبیون پس گرفت.

شکست سه پادشاه: پس از سقوط اورشلیم مجدداً روح جهاد اروپائیان تحریك شد وبفکر گرفتن انتقام افتادند.

درسال ۱۱۸۹ سه نفر از بزرگترین تاجداران اروپاکه عبارت بودند از فردریك باربروس یاریش قرمز امپراطور آلمان، فیلیپ دویم پادشاه فرانسه وریشارد اول پادشاه انگلیس ملقب به شیردل باسپاه بزرگی بجنك مسلمین شتافتند و این بار همه عیسویان امیدوار بودند که لشگر کفار بالمره مضمحل شود وقدرت مسیحیت درارض اقدس مستقر گردد اما اتفاقاً این بارشکست صلیبیون فاحش تر بود وامید ها مبدل به یاس گردید.

امپراطور آلمان که اصلا بارض اقدس نرسید زیرادر موقع عبور از رودخانه درآسیای صغیرغرق شد. فیلیپ وریشاردهم که بازحمات زیاد خودرا بدانجارساندند باهم اختلاف پیداکردند وفیلیپ باروپا معاودت نمود. ریشارد که تك وتنها مانده بود

وازعهدهٔ دشمنی قوی‌پنجه چون صلاح‌الدین بر نمیآمد ناگزیر باا و صلح کرد و بموجب قراردادی که باوی بست اجازه گرفت که عیسویان بزیارت اورشلیم بروند.

استفاده شهرهای ایتالیا ازجنگهای صلیبی: تااین تاریخ یگانه کسی که از جنگهای مستمر ومتوالی صلیبی منتفع شده بود شهرهای ایتالیا بود زیرا نفرات قشون و مهمات و آذوقه آنها وهمچنین زوارومسافرین متفرقه‌را اهالی این شهر ها حمل ونقل میکردند وازاین رهگذر ثروتهای هنگفت میاندوختند. شهرهای مذکور بیشتر ازجنگ صلیبی سوم استفاده کردند زیرا دراین جنگ میدان منازعات بیشتر در اطراف سوریه بود ولی شهر ونیز که ازجنگهای گذشته نیز نفع سرشاری برده بود عمده استفاده خود را ازجنگ چهارم صلیبی کرد.



دولتهای صلیبی

جنگ چهارم راپاپ اینوسان سوم شروع کرد لیکن صلیبیون بجای آنکه مستقیماً بسمت ارض اقدس عزیمت نمایند وارد کشمکشهائی شدند که دو نفراز شاهزادگان یونانی برسرتاج وتخت امپراطوری بیزانس داشتندواصلا مقصدخود یعنی اورشلیم را فراموش کردند . این منازعات که سراسر تاریخچه آن پر ازظلم وستمگری وخیانتکاری بودموجب رسوائی وبدنامی عالم مسیحیت شدوآخرالامر هم یکی از خود صلیبیون یعنی بالدوین ازاهالی فلاندر تاج وتخت بیزانس راتصاحب نمود . وقتی خبراین ماجرا بگوش پاپ رسید ازفرط غضب گفت چقدر ناگواراست که این مدافعین دیانت مسیح بجای آنکه شمشیر خود را بروی کفار بکشند آنرا بخون برادران مسیحی خویش آغشته کرده اند !

پایان یك ماجرای بزرك : امپراطوری بالدوین که بعدها بنام امپراطوری لاتین نامیده شدتا سال ۱۳۶۱ دوام آورد لیکن منافعی که از جنگهای صلیبی عایدشهر ونیزشد خیلی بیش از آن ادامه یافت زیرا شهر مزبور قسمت اعظم تجارت مشرق رادر این تاریخ بخودانحصار داده وبسیاری ازمراکز مهم تجارتی یونان وسواحل اژه رابه دست گرفته بود .

مسیحیانی که درسوریه مانده بودند یکی پس از دیگری متصرفات خودراازدست دادند تادرسال ۱۲۹۱ آخرین پایگاه آنها که شهر عکا بود از تصرف آن ها خارج شد .

همه اش ضرر نبود : هر چند صلیبیون درجنگها شکست خوردند و بمنظوری که داشتند دست نیافتند لیکن در عوض فواید دیگری تحصیل کردند . هزاران نفراز اهالی اروپا ماهها وبلکه سالها در کشور های بیگانه زیسته وباآداب ورسوم وفرهنگی تازه آشنا شدند وپس از معاودت بدیارخود شالودهٔ اروپای جدید و مدنیت تازهٔ آنرا ریختند . برای آنکه بهتر باهمیت تغییراتی که جنگهای صلیبی دراروپا داد واقف شویم لازم است اوضاع اروپا را در تاریخی که جنگهای صلیبی آغاز میشد از نظر بگذرانیم .

۵ - صلیبیون از کجا آمده بودند؟

ملك داری درقرون وسطی : تااواخرقرون وسطی مردم اروپای غربی بیشتردر دهات زندگانی میکردند وشهرنشینی کمتر رایج بود .املاك معمولی خوانین فئودال بنام «مانور» نامیده میشد ووسعت آنها برحسب قدرت واهمیت مالك آن تغییر میکرد یعنی ازده هزارجریب بود تاده برابر این مساحت. زندگانی دراین املاك یا«مانور»ها دردوره های قرون وسطی کیفیت خاصی داشت و جنبه‌های دلنشین آن موضوع بسیاری افسانه ها وقصه هاشده‌است .

اکثر ساکنین این دهات حالت غلامانی را داشتند که متعلق بملك بودند یعنی نمیتوانستند بمیل خود ازملك خارج شوند وهمین غلامان یارعایا اساس وشالودهٔ ملك داری فئودال راتشکیل میدادندزیرا بدون وجود کارگرارزان نگاهداری این املاك غیرمقدور بود . علاوه براین رعایا،عده‌ای ازکارگران وزارعین آزادهم دراین املاك وجود داشتند که حق داشتند بمیل خود ازده خارج شوند وفقط درمدت اقامت خود در ده مالیات سرانه بصورت نقدیا جنس (مثل غاز وتخم مرغ) بارباب میپرداختند . کشیشی هم معمولا دراین املاك بودکه بامور مذهبی رعایارسیدگی میکرد وپیشکاری هم ازجانب ارباب گماشته شده بود که امور کلی ده‌را مواظبت کند .

حقوق وامتیازات: رعایا گذشته از مالیات نقدی وجنسی که بارباب میدادند موظف بودند بیگاری‌هم ازبرای‌او بکنند ومقدار این بیگاری معمولا دویاسه روز در هفته بود والبته درمواقع ضروری مثل‌فصل بذرکاری و خرمن ایام اضافی‌هم بیگاری میدادند . این‌تعهدات برحسب عادت وسابقه اجرا میشد وهرگاه اختلافی میان مالك ورعیت رخ میداد رسیدگی آن درداد گاه مخصوص‌ده که‌خود مالك یاپیشکاراوریاست آنرا داشتند بعمل‌میآمد .

منازل رعایا : زندگانی رعایای املاك فئودال بسیارسخت و ناگوار بود .منازل آنها عبارت بوداز کلبه های گلی که کف آنراگاهی باحصیر میپوشاندند وگاهی اصلا آن حصیر راهم نداشت .هوا وروشنائی این کلبه هابوسیله درمنحصر بفرد آن داخل میشد وحرارت داخلی آنرا نیز حرارت بدن خودآنها تامین میکرد . رعایا در تمام

مدت عمر استحمام نمیکردند وحتی دست و روی خود راهم نمی شستند ولی ازاین حیث وضع آنها مشابه حال ارباب و پیشکار او وکشیش ده بود زیرا آنها هم عادت به استحمام نداشتند

لباس آنها : اگر رعایا میخواستند استحمام کنند کار آنها بسیار آسان بود زیرا لباس آنها عبارت از لبادهٔ درازی بود که تازانوی آنهامیرسید و یك جفت جوراب بلند و یك جفت کفش واصلا پوشیدن زیرپیراهنی یازیر جامه در آن ایام معمول نبود .پارچه لباس آنهامعمولا ازپشم بودو بسیار کثیف و آلوده بود وپارچه پنبه در آن ایام هنوز متداول نشده بود .لباس کلیه رعایا منحصر بهمین یك دست بود وزمستان و تابستان و صبح و ظهر وشب باآن حرکت می کردند وشب هاهم باآن میخوابیدند وبطور کلی هرگز آنرا ازتن درنمیآوردند واز اینرو میتوان حدس زدکه این لباس چه اندازه چرك و آلوده میشد !

غذای آنها : غذای رعایاهم بسادگی لباس ومنزل آنهابود. قندهنوز اختراع نشده بود وشرینی آنهامنحصر بودبه گاهگاه خوردن عسل ـ سیب زمینی که امروزه قوت غالب رعایای عالم راتشکیل میدهد تاکشف آمریکا درقاره اروپا مجهول بود و بسیاری ازسبزیجات امروزی ماراهم اهالی قرون وسطی نداشتند .

گوشت فراوان بودمخصوصاً در فصل زمستان که چون علوفه برای چارپایان نداشتند آنها راذبح میکردند و گوشت آنها را دودمیدادند ویا نمك سود میکردند و هرگاه فاسد وبدبو هم میشد هرگز آنرادور نمیریختند واز اینقرار رعایای آن عصر معده‌های بسیارقوی وسالمی داشته اند !

اززمان جنگهای صلیبی ادویه از مشرق باروپا آمد و مردم از استعمال آن خیلی خوشوقت بودند زیرا طعم وبوی گوشت های فاسد را از میان میبرد . چای و قهوه وجود نداشت و شراب کمیاب بود و در سر تا سر اروپا هم مردم آب کم مینوشیدند و بنا براین یگانه مشروب آنها آبجو بود . ماده اصلی غذای رعایامانند غذای سایر فقرا درتمام ازمنه واعصار نان بود واین نان هم معمولا سیاه وفطیر وترش مزه بود .

جنبه خوب زندگی رعایا : در نظر ما که عادت بحرکت دائم کرده‌ایم طرز زندگی رعایای فئودال عیناً زندگی غلامان و اسرا میآید زیرا این رعایا بزمین بسته بودند و یارای حرکت بجای دیگر نداشتند لیکن باید دانست که در قرون وسطی جنبش و حرکت اساساً اقتضائی نداشت، چون جای دیگری نبود که رعایا بدانجا بروند واوضاع واحوال همه املاك شبیه بیکدیگر بود و شهرهای عمده‌ای هم وجود نداشت و بنابراین بقول معروف بهر طرف که میرفتند آسمان همان رنگ بود .

در مقابل آنکه رعایا حق خروج از ملك را نداشتند اربابها هم نمیتوانستند آنها را علی‌رغم میل خودشان از ده اخراج کنند و درواقع اساس سازمانهای فئودال براین قاعده استوار بوده که دوطرف نسبت بهم تعهداتی داشتند یعنی اگر یکطرف متعهد بود که کاری انجام دهد طرف دیگر هم تعهد داشت که همان کار را از برای او متقابلا بانجام رساند و بنابراین رعایا هم وظایفی داشتند وهم حقوقی .

دورنمای وضع رعایا در دورهٔ ملوك‌الطوایفی : تااینجا رئوس مسائل گفتنی راجع بزندگی رعایای قرون‌وسطی را گفتیم . راست است که رعایا چون جای دیگری نداشتند که بروند از ماندن در ده ارباب خود ناراحت نبودند لیکن اگر حال بهمین منوال ادامه مییافت و سیستم ارباب و رعیت الی‌الابد باقی میماند دیگر مردمان متعارفی بالمره از حرکت باز میماندند ورعایا با آن وضع و روحیهٔ که داشتند محال بود موفق بایجاد راه‌آهن وکشتی بخار و اتومبیل و هزاران اختراع دیگر که امروز در نظر ما عادی و معمولی است بشوند . این اختراعات وترقیات حیرت انگیز احتیاج بانگیزه و محرك خاصی داشت که در اواخر قرون وسطی دراروپا ظهور کرد و این انگیزه همانا طریقه جدید سرمایه‌داری بود .

مقایسه دورنمای زندگی رعایا در قرون وسطی با زندگی عصر سرمایه‌داری از اینقرار است : قراردادهائی که در عهد فئودال بین ارباب و رعیت جاری بود چون عموماً از طرف ارباب دیکته و تنظیم میشد چندان نفعی بحال رعایا نداشت ودرواقع آنها را بصورت غلامان زرخرید درمیآورد . بهترین طرز معیشت رعایا در این دوره حتی از معیشت افراد بیکار در دورهٔ سرمایه داری که ازمختصر مزایای بیمه اجتماعی





استفاده میکنند بدتر بود مضافاً بآنکه امراض ساریه وطاعون ووبا وقحطی اکثراً آنها را قتل عام میکرد از اینها گذشته رعایای فئودال در زیر آسمان کبود صاحب هیچ چیز نبودند که خودشان یا اولادشان بآن دلبستگی داشته باشند. پدران این رعایاهمچنان رعیت بودند واولاد اولاد آنهاهم ناگزیر بایستی رعیت باقی بمانند درصورتیکه امروزه حتی ساده‌ترین کارگران (لااقل درکشور های دموکراسی) همان حقوق و مزایای آزادگان را دارند و میتوانند اطفال خود را بمدارس عمومی بفرستند و در آنجا مجاناً تربیت شوند و اگر استعداد و لیاقتی داشته باشند بمراحل عالیه سیاسی و اقتصادی کشورخود برسند. بدیهی است فرزندان رعایای عهدفئودالهرگزامید چنین توفیق‌هائی را نداشتند.

قلاع قرون وسطی: در دوره های ناامنی و اغتشاش قرون وسطی مردم برای حفاظت خود متوسل به قلاع و استحکاماتی میشدندکه بتدریج بر وسعت و عظمت ساختمانهای آن افزوده شده وآداب ومقررات خاصی پیدا کرده بود و امروزه همهٔ این قلاع در نظر ما با داستان ها و افسانه های پهلوانی این ادوار آمیخته است. قلاع مزبور غالباً بر فراز تپه ها یا نقاط مطمئن تری که بهتر بتوانند از آن مدافعه نمایند احداث میشد.

پیدایش ثروت وتجمل: تا سالیان دراز زندگانی در این قلاع بهمان سادگی و حقارت زندگی کلیه رعایا بود لیکن بتدریج که تجارت و بازرگانی توسعه یافت بر ثروت وتجمل این قلاع هم افزوده شد. مالیاتها وبهره های مالکانه که رعایامیپرداختند رفته رفته صرف تهیه البسه فاخر وقلاب دوزیهای ظریف وآرایش در و دیوار طالار بزرگ قلعه گردید و پس از چندی مختصر وسائل آسایش و راحتی نیز در زندگی قلعه پدید آمد و در این دوره بود که زندگی ساکنین قلعه ازحال حیوانی درآمده و مبدل بزندگی آدمیزاد شد.

طرز تربیت در قلعه: ادب و رفتار خوب البته اساس زندگانی را تشکیل نمیدهد ولی باعث محبوبیت صاحب خوددرمیان مردم میشود وسبب میشودکه انسان در غالب امور زندگی خویش توفیق حاصل کند. قسمت عمده تربیت جوانانی که در

قلاع قرون وسطی زندگی میکردند عبارت از همین آداب زندگی و طرز رفتار با دیگران بود.

پسر بچه‌ها تا سن ۸ سالگی در قلعه میماندند و نزد مادر خود آداب معاشرت و ادب ودعا خواندن را میآموختند. سپس بعنوان غلام بچه به قلعه یکی از نجبا سپرده میشدند و در آنجا ارباب قلعه و همسر او تربیت آنها را تکمیل میکردند باین معنی که خانم آداب معاشرت و فرائض مذهبی و همچنین مقدمات خواندن و نوشتن موسیقی را بآنها میآموخت و گاهی نیز بازی شطرنج وسایر سرگرمیها را یاد میگرفت وخود ارباب یا پیشکار او نیز سواری وشمشیر بازی بآنها میآموخت و از نوکران او نیز شنا ومشت‌زنی را یاد میگرفتند.

مصدر وشوالیه: جوانهای مذکور همینکه بسن ۱۵ یا ۱۶ میرسیدند بعنوان مصدر یا محافظ شخصی بخدمت یکی ازشوالیه‌ها درمیامدند و معمولا مواظب البسه او بودند و رختخواب او را می‌انداختند و اسب اورا تیمار میکردند وسلاح اورا جلا میدادند و کم‌کم‌هم با او سوار شده با اسلحه بهمراه او بجنگ یا شکار میرفتندوچون بسن بیست سالگی میرسیدند تربیت آن‌ها تکمیل میشده وخود آماده نیل بدرجه شوالیه گری میشدند.

این طرز تربیت وفراگرفتن مراسم ادب در ابتدا فقط بکار طبقه نجبا میخورد یعنی آنها بودند که این رسوم را رعایت میکردند و در میان رعایا و طبقات پائین‌تر اینگونه آداب و مراسم مرعی نمی‌شد لیکن پس ازدورهٔ جنگ های صلیبی که رعایا هم ثروتی اندوختند تأسی به نجبا نمودند و این آداب و رسوم در میان آن ها نیز متداول گردید.

برای آنکه تصویر تاریخی ما از دوران قبل از جنگهای صلیبی و بعد از آن بخوبی روشن شود و بدانیم که این جنگها از کجا سرچشمه گرفته است در فصل بعد وضع کلیسیا و کیفیت نفوذ مذهب را درمیان طبقات مختلف اروپا شرح میدهیم.

فصل پنجم

دوران رونق و اعتبار کلیسا درقرون وسطی

۱ - یك عامل عمده تربیت و تمدن

پاپها وسلاطین : کلیسای مسیحیت دردورهٔ جنگهای صلیبی و مخصوصاً در زمان پاپ اینوسان سوم (۱۲۱۶-۱۱۹۸) بدورهٔ عظمت وقدرت خودرسید. دراینجا ما فهرست مانند ببرخی ازمظاهرقدرت کلیسا اشاره میکنیم:

۱- در زمان اینوسان سویم جنگ صلیبی چهارم برپا گردید ودرطی آن قسطنطنیه فتح شد وامپراطوری لاتین درمشرق احداث گردید وبالنتیجه کلیسای شرقی یا کلیسای یونان منضم به کلیسای رومی گردید.

۲- درنزاعی که میان پاپ اینوسان سوم و«جان» پادشاه انگلستان برسرانتخاب اسقف کانتربوری رخ داد فتح وغلبه با پاپ بود و پادشاه مجبورشد طوق رقیت پاپ را بگردن بیندازد و در سلك رعایای اودرآید. پاپ مزبور بعدها این پادشاه را ازسلك رعایای خود خارج ساخت واورا ازتعهدی که سپرده بود آزاد نمود بشرط آنکه «ماگناچارتا» (۱) یا منشور آزادی ومشروطیت را بملت خودبدهد.

۳- پاپ انیوسان سوم فیلیپ اگوستوس دوم پادشاه فرانسه را مجبور نمود زن خود راکه برخلاف اصول و مقررات طلاق گفته بود دوباره بازدواج خوددرآورد.

۴- پاپ مذکور وصی وقیم شاهزادهٔ یتیمی بود که بعد ها بنام فردریك دوم بر تخت امپراطوری آلمان نشست.

بنا بر این در تمام در بار های اروپا از نروژ گرفته تا سیسیل و از جزایر بریتانیا گرفته تا دریای اژه قدرت و نفوذ پاپ کار میکرد و هیچکس ازحیطهٔ اقتدار اوخارج نبود.

---

(۱) Magna Charta.

اینوسان یکسال پیش ازمرگ خود شورای بزرگی درقصر لاتران (۲) تشکیل داد وهیچ پادشاه‌وامپراتوری تاآنروزدراروپانتوانسته بود چنان‌شورای پرعظمتی‌مرکب ازتمام رجال وتاجداران غرب جمع نماید.

یك‌امپراطوری واقعی: این نکته بدیهی است که اگر کلیسا مصدر خیر و فایدهٔ‌ازبرای زندگی مردم‌اروپا نمیبودهرگزچنان قدرت ونفوذی‌را نمیتوانست‌بدست آورد. اساساً کلیسا درآن ایام مفهوم دیگری غیر از آنچه ما امروز از آن استنباط میکنیم داشت و فایده‌آن فقط‌منحصر باین نبودکه مردم درآنجا گردآیند وبانجام مراسم مذهبی خویش بپردازند بلکه کلیه فعالیت‌های اجتماعی برمحور وجود کلیسا میچرخید ودرآن ادوار کلیسا همان حال را برای مردم داشت‌که امروزدولت دارد. املاك واراضی متعلق به کلیسا در سرتاسر اروپا بقدری وسیع بوده‌که حقاً میتوان‌نام آنرا یك امپراطوری گذاشت.

نوید رستگاری. چون‌تعالیم مسیحیت بیشتر برمحور رستگاری آنجهان‌ونجات روح انسانی‌دور میزند باینجهة درصدر مسیحیت‌ودر تمام‌دوره‌های قرون وسطی‌مردم بهمین دلخوشی بآئین مزبور میگرویدند زیرا زندگی آنها در منتهای فقر ومسکنت میگذشت‌وچون‌صاحب هیچگونه‌دارائی ومایملکی‌دراینجهان‌نبودند ناچار دل‌بآن‌دنیا می‌بستندوبرستگاری روح‌خود علاقه‌مندمیشدند. چنانکه‌قبلاً‌نیز اشاره کردیم دردوره ملوك‌الطوایف وضع اقتصادی مردم‌عموماً خراب‌بود ولوازم زندگی از خوراك‌وپوشاك وامثال آن‌به عسرت یافت میشدوفقر عمومی‌رواج داشت‌بهمین‌جهةاز برای آنکه تاریخ کلیسا‌بخوبی فهمیده‌شود بایداین‌نکته را بخاطرسپرد که‌اساساً کلیسا ازابتدامظهر فقر بوده است‌ومردمی که درابتدا آنرا تاسیس کردند و پیروانی که بعدها درقرون وسطی بآن‌گرویدند همه فوق‌العاده فقیر وتنگدست بوده‌اند. این بود که چون در اواخر دوره قرون وسطی‌عصر فراوانی و نعمت شروع شد و پارهٔ افراد ثروتمند درشهرها بظهور رسیدند کلیسا دیگر نمیتوانست حال‌خود رابا وضع‌جدید تطبیق‌دهد و ازاین حیث دچارزحمت ومحظور بسیار گردید.

---

(۲) Lateran این قصر بعدها خراب شد و فعلاً کلیسائی بهمان نام بجای‌آن دررم‌باقی است.

تشکیلات کلیسا: متصدیان امور کلیسا واشخاصی که آنرا اداره میکردند معمولا بنام کلرژه(۱) نامیده میشدند ومردم آنها را چون عضو هیئت علمیه یا روحانیون بودند از قماش دیگری غیر از خودشان محسوب میکردند. طبقات مختلف کلرژه اعم از اسقفان یا کشیشان یا اباء عیسوی همه تابع پاپ اعظم بودند.

۲ ـ کلیسا و مردم

همه کار مردم با کلیسا سروکار داشت: در سراسر عالم مسیحیت کلیسا در کلیه کارهای مردم از گهواره گرفته تا گور مداخله داشت: ۱ ـ تمام طبقات ازوضیع و شریف واز گدا تا پادشاه تعمید میشدند و در کلیسا عضو بودند ۲ـ پس از آنکه بحد بلوغ میرسیدند همه آنها از طرف کشیش برسمیت شناخته میشدند ۳ ـ مرتباً در مراسم مذهبی ودعای روزهای یکشنبه کلیسا شرکت میکردند ٤ ـ معاصی خود را نزد کشیش اعتراف میکردند وآموزش گناه ازاو می طلبیدند ٥ـ درموقع ازدواج خطبهٔ عقد ازطرف کلیسا خوانده میشد ٦ ـ هنگام وفات باز کشیش برسر بالین آنها حاضر میشد وهم او اجازه میداد که آنهارا در گورستان کلیسا دفن کنند.

علاوه براین کلیسا درزندگانی اقتصادی مردم نیز مداخله داشت باینمعنی که زحمت رعایا وغلامان را باایجاد روزهای تعطیل مذهبی کم میکرد. املاك متعلق به کلیسا همیشه جنبهٔ مزرعه نمونه را داشت ورعایای اطراف ازطرز کشت و زراعت آن سرمشق میگرفتند. کلیسا در تعدیل قیمتها مداخلهٔ عمده داشت ونرخ عادله ازبرای اجناس و محصولات مردم تعیین میکرد و هرگز اجازه نمیداد که صاحبان کالا از نیازمندی مردم سوء استفاده کنند وقیمت زیاد روی اجناس خود بگذارند. همچنین تنزیل پول و رباخواری را حرام کرد و ازاین راه کمك زیادی به حاجتمندان و وام خواهان میکرد.

کلیسا و دادگستری: چنانکه مسلم است نخستین احتیاج آدمی مربوط برفع حوائج مادی اوست وانسان پیش ازهرچیز سعی میکند غذا ولباس و مسکن ازبرای خود وعائله اش فراهم آورد ولی پس از آنکه این حوائج رفع گردید باز اولین حاجت او امنیت و

---

(۱) Clerge

عدالت است . تامدتهای مدید قوانین موجود دراقطار مختلف اروپا بقدری کم و غیر کافی بود که اگر کلیسا با قوانین موضوعهٔ خویش در مقام اجرای عدالت برنمیآمد هرگز اروپائیان روی امن وداد گستری را نمیدیدند . از جمله امور انضباطی را که محاکم کلیسا انجام میدادند دادخواهی برعلیه کشیشان و سایر اعضای هیئت روحانی بود وهمچنین امور مربوط بازدواج وطلاق ووصیت نامه واموال ماترك مردگان .علاوه براینها مشاورین حقوقی و قضائی امرا وسلاطین اکثراً ازجانب کلیسیا تعیین میشدند .

صلح خداوند : از جمله کارهای دیگر کلیسا یکی این بود کهسعی میکرد حتی المقدور از جنك وخونریزی دائم درمیان امرا وخوانین ملوك الطوایف جلوگیری کند و طریقی که از برای این مقصود بکار میبرد این بود که امراء مذکور را وادار به مراعات صلح خدا میکرد ومنظور ازصلح خدا این بود که هیچکس حق نداشت از شب دوشنبه تا صبح چهارشنبه و همچنین در ایام عید و تعطیلات مذهبی بهجنك و خونریزی قیام کند .

گذشته ازاین کلیسا کسانی راکه میخواستند درسلك شوالیه ها درآیند ملزم برعایت پارهٔ قواعد ومقررات مذهبی میکرد که از آنجمله بوداجرای عدالت در باره مظلومین و طرفداری وحمایت ازضعفا و درماندگان وبدین ترتیب کلیسا موفق شده بودکه روح سلحشوری مردم عصرخود را در راه خدمتگزاری بـه حق و عدالت به کار اندازد .

کلیسا: مردمی که درشهر ها یا در نواحی مجاور آن زندگی میکردند پیوسته عالیترین آثار هنری و ذوقی هنرمندان رادر کلیسا های بزرك می دیدند : حجاریهای عالی-منبت کاری - شیشههای رنگی که نور ازدرون آن بصدرنك بداخل محرابهامی- تابید - شمعدانها وظروف نقره و طلای کنده کاری شده وزربفت ها و قلابدوزی های گرانبهاکه برروی معبد کلیسا کشیده میشد ، خلاصه آنچه از آثار ذوقی ونفائس هنری که بشرفراهم آورده بوددر این کلیساهاپیشگاه خداوند بعنوان نذر ونیاز تقدیم گردیده بودومردم آنهارا بچشم میدیدند .

مناسبات با خارج : کلیه روابط خارجی اروپای غربی باسایر نقاط جهان در

دست پاپ بود یعنی درحقیقت سیاست داخلی اروپا وسیاست خارجی آنرا دستگاه پاپ اداره میکرد. سابقاً اشاره‌شد که‌وقتی دولت‌روم شرقی احتیاج بکمك‌وتقویت پیداکرد امپراطور بشخص‌پاپ متوسل شد نه مثلا بپادشاه فرانسه یاپادشاه انگلیس . مناسبات فرانسه‌وانگلیس باپاپ‌فی‌المثل شبیه‌بمناسبات یکی‌ازایالات متحده آمریکاست‌بامرکز آن درواشنگتن .

جنبه های بدوخوب : درسازمان وسیعی مثل‌سازمان کلیسا درقرون وسطی که‌همه‌کار آن به‌دست افرادبشر یعنی افرادی مثل‌خود ما اداره میشده است هیچ‌جای تعجب نیست‌اگر ببینیم افرادنااهل و ناپاکی هم‌یافت شده‌اند . گاهی اتفاق‌افتاده است که شاغلین مقامات عـالیه‌کلیسا و همچنین اجزاء پائین‌تر آن خودرا لایق احراز این مقامات نشان‌نداده اند امااگر ما بخواهیم فقط نظربه مفاسد و معایب‌کلیسای قرون وسطی داشته باشیم درحق مردم آن عصر ظلم کرده ایم زیرامثل آن میماند که اولاد واخلاف مابعد ازهزارسال دیگر مارافقط‌ازروی‌اعمال‌چندسیاستمدار خائن و ناپاك یا ازروی چندصاحب کارخانه ظالم‌وستمگر که ممکن‌است امروزدرمیان‌جامعه ماوجود داشته‌باشدقضاوت کنند. گاهی‌اتفاق‌افتاده‌است که‌افرادناشایسته وغیرصالحی دردستگاه کلیسا راه‌یافته وموجب بدنامی آن شده‌اند امادرعوض عده زیادی ازمردان دانشمند وزنان‌باتقوی نیزدرقلمرو آن‌وجودداشته‌اند که‌جز براه‌صواب نرفته‌اندو پیوسته کوشیده‌اند که مقصدعالی ومقدس دیانت رابموقع اجرابگذارند .

سن‌فرانسیس داسیس(۱) : یکی‌از مشهورترین رجال‌کلیسا‌که نام او در تاریخ به‌نیکی یادشده‌است‌شخصی‌است بنام‌سن‌فرانسیس ازاهالی‌داسیس‌واقع درخاك ایتالیا . این‌شخص معاصر پاپ‌اینوسان سوم‌بود ودر سن‌بیست‌سالگی ناگهان دست‌از زندگی پراز ناز ونعمت خودشست وبفکر نگاهداری ازفقرا ومرضا ورسیدگی بحال آن‌ها افتاد . طولی نکشید که عدهٔ دیگراز مردمان متقی وپرهیزکار به‌اوتاسی کردند و در نتیجه جمعیت کشیشان فرانسیسکان تشکیل شد واین جمعیت پیوسته در طریق زهد

---

(۱) Saint Franeis Dassis

وتقوی و در تعالیم مسیح سالك بودند و بهر کجا که میرفتند چون فرشتگان رحمت بنیکی و احسان میپرداختند .

۳- یك تصویر متضاد

وقایع ناگوار : پاپ اینوسان سویم جنك صلیبی چهارم رابراه انداخت ولی نتیجهٔ که منظور اوبود از آن عاید نشد . اومیخواست اورشلیم را ازچنك ترکان مسلمان بدر آورد اما صلیبیون بجای این کار قسطنطنیه راازدست پادشاه مسیحی آن گرفتند!

با آنکه فیلیپ دویم پادشاه فرانسه بامر پاپ طلاق زن خود را پس گرفت و او را مجدداً بحباله نکاح در آورد امادرعوض بتوصیهٔ پاپ که گفته بوداز متصرفات پادشاه انگلیس در فرانسه دست بردارد وقعی نگذاشت . با آنکه «جان» پادشاه انگلیس درزمرهٔ واسالهای پاپ در آمده بود معهذا نجبای انگلیس حاضر به اطاعت امر پاپ و تبعیت ازپادشاه نشدند . وباز با آنکه پاپ اینوسان سویم در زمان صغیری فردریك دویم امپراطور آلمان قیم ووصی او بود معهذا همینکه فردریك بمرحله بلوغ رسید و به تخت امپراطوری نشست بزرگترین لطمه هارا بدستگاه پاپ وارد آورد .

جنگهای صلیبی باعث ضعف کلیساشد :جنگهای صلیبی که پاپها خودشان آن را براه انداختند ازچند جهت موجبات ضعف وفتور دستگاه کلیسا رافراهم آورد (۱) بسیاری ازنجبای دلیر وجنگاوران سلحشور فرانسه و انگلیس که درديار خود مخل امنیت و آرامش بودند بدنبال صلیبون ازاروپا خارج شدند وپادشاهان این دوممکلت موقع رابه دست آورده درغیاب آنهابساط سلطنت خودرا مستقر کردند و بر قدرت و نفوذ خویش افزودند . (۲) این جنگها موجب پیدایش شهرها وتوسعه وقدرت آن ها گردید و همین موضوع نیز باعث مزید اقتدار پادشاهان شد زیرا بازرگانان و سوداگرانی که در این شهر ها اقامت داشتند سلاطین را تقویت میکردند تا آن ها با منکوب کردن نجبا و امرا امنیت را برقرار نماید و طرق و شوارع را امن کنند .

(۳) بتدریج که بردامنهٔ تجارت و معاملات افزوده شد تجار شروع به مخالفت با اصول موضوعهٔ کلیسا که عبارت از «منع تنزیل پول» و رعایت اجرت و قیمت «عادله» بود کردند زیرا میخواستند بهای اجناس و دستمزد کاررا بمیل خودشان تعیین کنند و

مطابق اصل کلی «عرضه و تقاضا» هروقت میزان تقاضا بیشتر از عرضه بود بر قیمتهای خود بیفزایند و بعلاوه میخواستند پولهای بیکار خودرا بمرابحه بدهند واز تنزیل آن استفاده کنند.

(٤) جنگهای صلیبی بر اطلاع وسعه صدر بسیاری از مردم آن زمان افزود باین معنی که صلیبیون در برخورد با مسلمین مشاهده کردند که این قوم با آنکه مسیحی نیستند معهذا قوانین اخلاقی عالی و صفات حسنه فراوان دارند و بهتر از مسیحیان بآئین و رسوم دینی خود اقتدا میکنند. در نتیجه غالب صلیبیون بمسلمانان بیشتر رغبت پیدا کردند تا به برادران مسیحی خود واین خود موجبات تضعیف کلیسا را دراذهان مردم فراهم نمود.

توسعه فرهنگ نیز موجب ضعف کلیسا شد: چنانکه گفتیم جنگهای صلیبی باعث شد که مردم با نظری وسیع تر بدنیا بنگرند و بدانند که عالمی فراختر از آنچه آنها در آن زیست میکنند وجود دارد. همچنین دارالعلمهائیکه در قرن دوازدهم بوجود آمد نظر مردمرا نسبت بوسعت زمان نیز گشود وبآنها فهماند که دنیا از خیلی قدیم برجا مانده است.

تا این زمان مردم اطلاع خیلی کمی ازحوادث تاریخ داشتند و اطلاعات آنهاز تاریخچه کلیساوسر گذشت آباء مسیحی درصدرعیسویت تجاور نمیکردلیکن دراین تاریخ دردارالعلمها شروع بمطالعه شرح احوال و تمدن رومیان و یونانیان قدیم کردند و با نهایت تعجب متوجه شدند که این مردم باستانی بدون کمك کلیساموفق بایجاد مدنیتی گردیده بودند که بمراتب از تمدن خود آنها عظیمتر ودرخشانتر بود!

خلاصه براثر باز شدن چشم وگوشها و بواسطه ثروتی که از راه تجارت و صناعت عایدمردم شده بود توجه افراد ازعوالم مذهبی به عوالم دنیوی معطوف گردید و در این امر یعنی در تجدید مظاهر زندگانی قدما و اقتباس وسایل راحت و رفاه آنها شهرهای ایتالیا پیشقدم شدند زیرا ازطرفی ازراه تجارت و بازرگانی ثروت فراوانی اندوخته بودند و از طرف دیگر تمام کشور های مسیحی در دنیای غرب مرتباً اموال

و موقوفاتی از برای پاپ ها می‌فرستادند و طبیعتاً همه این ثروت های بیکران عاید ایتالیا میگردید.

بنابراین عوامل متعددی برعلیه سلطه و نفوذ کلیسا در اذهان مردم بکارافتادو ازهمهٔ این عوامل دوموضوع بودکه ما بعدها بتفصیل درباره آن سخن خواهیم راند: یکی توسعه و پیشرفت تحصیلات عالیه در میان مردم و دیگر ظهور افکار وطنی و ملیت.

چندکلمه درخصوص بحران: بزرگ کردن هر موسسه یک چیز است و نگاهداری آن مؤسسه درحال بزرگی چیز دیگریست وحتی غالباً دشوارتر است. هر مؤسسه راکه آدمیزاد دراین عالم بنیاد می‌نهد پیوسته درحال‌تغییراست‌منتهی گاهی رو ببهبودی و کمال‌میرود و گاهی هم‌روبانحطاط و نقصان - درمواقعی که‌حالت بحرانی دراین قبیل مؤسسات رخ‌میدهد باید راه گریزی از برای این بحران‌پیداکرد والا مثل امپراطوری انگلیس در سال ۱۷۷۶ یا دولت اسپانیا در سال ۱۹۳۶ بحران آن‌منتهی به انفجاروجنگهای داخلی خواهد شد. درامریکا و سایر ممالك دموکراسی‌نیزاغلب این بحران رخ میدهد ولی اثرات انفجاری آن در هر سال یا دوسال یکمرتبه بوسیله تجدید انتخابات خنثی میگردد.

کلیسای مسیحیت درقرون وسطی این وسیله‌راکه ما داریم‌ازبرای رفع بحران خود نداشت لیکن در عوض متوسل به وسایل دیگری مانند اصلاحات «کوبونی» گردید وبهمان‌وسائل نیز تا مدت هزارسال تشکیلات‌خود را بر سرپا نگاهداشت‌اما در اواخر دوره های قرون وسطی متصدیان کلیسا چون شم کافی نداشتند ونتوانستند بموقع از بروز بحران جلوگیری کنند لهذا جنگهای داخلی در درون کلیسادر گرفت.

فصل سیزدهم

زندگانی درشهر و آغاز پیشرفت علوم وصنایع درمغرب

۱ - اسپانیا در تحت تسلط اعراب

فوائد سفر : در دورهٔ جنگهای صلیبی دهها هزار نفر ازمردم اروپا مدتی متمادی در کشورهای بیگانه اقامت کردندوچون بخانه خود بازمیگشتند صاحب افکار و نظریات تازه‌ای میشدند . اینها درطی مسافرت خویش بآداب ورسوم وخانه و لباس جدید و به غذاها و آشامیدنی‌های تازه آشنامیشدند - در پارهٔ ازشهرهای‌قدیمی مثل قسطنطنیه چشمشان بچنان جلال و شوکت و ثروتی افتاده بود که نظیر آنرا تا آن زمان درعالم خیال هم نمیدیدند - زبانهای تازه شنیده و برخی ازآنها را نیز آموخته بودند . حتی از میان آنها کسانی که صاحب تحصیلات عالیه بودند با نهایت تعجب مشاهده کردندکه مسلمین «منفور» خیلی بیشترازخود آن ها«چیز» میدانستند وعلم‌و سواد داشتند !

بدین ترتیب افکاراروپائیان بوسائل عدیده روبرشد و توسعه گذاشت.صلیبیون در واقع مردم‌آن عصر را تربیت کردند درحالیکه محال بود بطریق معمولی دروطن خودشان‌آنطور تربیت شوند. دامنهٔ رشد فکری وعلاقهٔ آنها به اسلوب‌جدیدزندگانی بقدری شده بودکه دیگر از زندگی سابق خودشان راضی نبودند (۱) . صلیبیون با نقل داستان مشاهدات خود , در سرزمین های دور دست زمینه بحث و گفتگوی تازه بدست مردم دادند و بر معلومات عمومی آنها بمقدار کثیری افزودند و بالنتیجه کلیه

---

(۱) نظیر این واقعه درطی جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) اتفاق افتاد که‌بسیاری از روستائیان وافراد ده نشین‌امریکائی ازاقیانوس گذشته باروپا آمدند وچون شهرهای معتبری مانند پاریس و لندن را دیدند و دیگر حاضر بادامه زندگانی محدودسابق‌خود نشدند و بشهرها هجوم آوردند . این تصنیف معروف زمان جنگ بهترین نمونه حالت روحی این افراد است « بس‌ازدیدن پاریس بچه‌ها چطورمیتوانند درمزرعه بمانند» .

افراد و تمام مؤسسات اروپا از فقیر تا غنی واز باسواد تا بیسواد و ازخانه وکلیسا تا مدرسه ودولت همه درتحت‌تأثیرعمیق این مسافرتها قرار گرفتند.

اما غیر ازصلیبیون و ارمغانهائی که آنها از برای اروپا آوردند یك عامل مهم دیگر هم دربیداری اروپائیان وپیشروی آنها بسوی فرهنگ وتمدن تازه موثر بودوآنکشور اسپانیا درزمان تسلط اعراب بود.

خلافت مغرب: اسپانیا در زمان تسلط مسلمین در طی قرن نهم و دهم باعلی درجه ترقی وتمدن خود رسیده بود. (درفصول سابق اشاره کردیم که سایر کشورهای اروپائی در این زمان در چه حال بودند). درآن تاریخ کشور اسپانی ازخلافت بغداد جدا شده و خود بانضمام شمال افریقا تشکیل خلافت مستقل قرطبه را داده بود ولی روابط تجارتی وفرهنگی آن بابغداد ودنیای مشرق همچنان برقراربود.

زندگی اقتصادی: زندگی شهری در اسپانیا بسرعت توسعه یافت و شهرهای آباد درآنجا احداث گردید. قرطبه و تولد دومرکز عمده تجارت و صنعت بودکه‌از آنجا پارچه های پشمی وابریشمی وهمچنین کاغذ تحریر و مصنوعات چرمی و شیشه بعمل میآید. شمشیر و اسلحه فولادین تولد در تمام خاك اروپا معروفیت‌یافته بود.

املاك آباد ووسیعی درکشور بوجود آمد ودرآنجا اسبهای‌خوب بعمل‌میاوردند وطرززراعت نسبت بسایر نقاط اروپا نیزاصلاح شده وترقیات کلی کرده بود.

فرهنك عرب: اعراب آشنائی کامل به‌مصنفات بعضی از مولفین قدیم یونان داشتند درحالیکه اروپای مسیحی در آن تاریخ از فرهنك یونانی بکلی بیخبر بود. فیلسوف معروف عرب «ابن‌رشد» که‌درسال ۱۱۲۶ درقرطبه متولدشده‌بودبزرگترین شارح و مفسر ارسطو ازبعد از زمان امپراطوری روم محسوب میشد (۱). مسلمین

(۱) قسمت اعظم تالیفات ارسطو دور دنیا راگشته است تا دوباره باروپا آمده است بدین‌معنی که اول از یونانی به سریانی ترجمه شده و سپس به عربی و بعد ازآن بزبان کاستیلی وآخرسر بزبان لاتینی قرون وسطی منتقل‌گردیده است! بدیهی است در طی این مسافرت های طولانی متن این تالیفات‌دستخوش تغییرات و تحولات‌عجیب وغریب شده‌است که اگرخود ارسطوآنرا بدین صورت میدید حتما نمی‌شناخت ولی بالاخره با وجود همه اغلاط و اشتباهات همین‌تالیفات‌پایه و اساس فرهنك اروپا را تشکیل داد.

(۲) بزرگترین طبیب و فیلسوف مسلمین ابن سیناست (متوفی ۱۰۳۷) تالیفات او که در زمینه طب بقراط وگالن تدوین‌شده‌است‌تا قرن‌هفدهم میلادی معتبرترین ماخذطبی‌اروپا بودواز روی‌آن تدریس میشد.

مدتها پیش از آنکه اروپائیان دارالعلمی داشته باشند در شهرهای قرطبه و غرناطه و تولد و اشبیلیه دارالعلم‌های معتبر داشتند و درقرن دهم بعضی از مسیحیان که طالب حقیقت بودند خودرا وارد این دارالعلم‌ها کرده و با مسلمین درسر درس نشستند و بعدها درقرن یازدهم و دوازدهم این رسم در میان عدهٔ کثیری از مسیحیان معمول گردید که بسر درس مسلمین حاضر شوند.

هرچند قسمت اعظم فرهنگی که اروپای غربی از مسلمین اقتباس کرد همانا تعلیمات حکمای یونان قدیم بود معهذا خود مسلمین نیز صاحب فرهنك و معارف مخصوصی بودند و خدماتی که آنها در رشته طب و ریاضیات انجام داده اند در تمدن بشر فراموش نشدنی است. ناگفته نماند که اعداد فعلی را مسلمین باروپائیان آموختند وهرچند امروزه مسلم شده است که این اعدادرا مسلمین خود ازهندوها اخذ کرده‌اند معهذا آنها بودند که آنرا باروپا آوردند واکنون نیزدرآنجا معمول است.

اساس اعداد تازه بر صفر استوار شده است باینمعنی که این علامت با آنکه بنفسه دارای ارزش نیست معهذا وقتی آنرا در مقابل ارقام دیگرمیگذاریم (۹ ـ ۸ ـ ۷ ـ ٦ ـ ٥ ـ ٤ ـ ۳ ـ ۲ ـ ۱) ارزش آنها را زیاد میکند. برای روشن‌شدن مطلب کافی است که بگوئیم که اگر رومیان میخواستند با اعداد مخصوص خود رقم ۸ را بنویسند باین ترتیب مینوشتند VIII یعنی ۱+۱+۱+٥ در حالیکه مطابق محاسبه اعراب این رقم میشد ٥۱۱۱ یعنی ۱+۱۰+۱۰۰+٥۰۰۰.

بوسیله ارقام جدید عربی چهارعمل اصلی یعنی جمع و تفریق وضرب وتقسیم بی‌نهایت آسانتر ازسابق شد تا جائیکه یك شاگرد مدرسه معمولی امروز راحت‌تر از ریاضی دانان سابق قادر بحل مسائل ریاضی است. رویهمرفته میتوان گفت دنیابدون رادیو میتوانست براحتی زیست کند ولی بدون ارقام زندگی درآن بسیارمشکل بود.

ادبیات و صنایع اسلامی: مسلمین اروپا هم مانند مسلمانان مشرق دارای شعرا و داستان نویسان و تصنیف سازانی بودند که غزلیات عاشقانه و اشعار غنائی میسرودند و جنبه های زیبا و راحت زندگی را توصیف میکردند. در آن هنگام در

(۱) صفر درزبان سانسکریت مرادف با کلمه ایست که معنی «خالی میدهد».

سرتاسر اروپا موسیقی و ادبیاتی وجود نداشت وبهمین جهت تصنیفات وآهنگهای مسلمین بسرعت درهمه کشورهای اروپائی رواج وشهرت یافت تا بحدیکه تروبادورها (یا شعرای غنائی) در فرانسه و مینسنیگرها (یا غزلسرایان) درآلمان از همین تصنیفها و ترانه‌های مسلمین الهام گرفتند واشعاروغزلیات خود رامیسرودند. مسلمین ازحیث معماری نیزدراین دوره بسیارازعیسویان جلوبودند و ابنیه عالی و زیبای آنها درهمه اروپا نظیر نداشت.

خدمت مسلمین باروپا: مسلمین تا قرن یازدهم میلادی درشبه جزیره اسپانیا تسلط داشتند و از آن تاریخ دو کشور مسیحی اسپانیا و پرتقال شروع بکسب قدرت کردند و تا مدت‌دویست سال زد و خوردهای دائمی درمیان آنها ومسلمین برپا بود تا بالاخره در اواسط قرن سیزدهم مسلمین تمام شبه جزیره را تخلیه کردند وفقط ناحیه غرناطه در دست آنها باقی ماند که آنرا هم در سال ۱۴۹۲ از دست دادند و بالمره‌از صحنه تاریخ اروپا خارج شدند. اما باید دانست که اعراب ومسلمین دربنیان گذاری اروپا و مدنیت درخشانی که ازدرون تاریکیهای هزارهٔقرون وسطی بیرون‌میامدسهم فراوانی داشتند.

۲ - بازگشت بزندگانی شهری

استقبال‌مردم اروپا ازبرای خرید امتعه شرقی: حتی در تاریکترین دوره‌های تاریخی اروپا روابط تجارتی میان ایتالیا و مشرق برقرار بود زیرا مردم احتیاج‌بپارهٔ امتعه شرقی ازقبیل پارچه‌های زربفت برای کلیسا و قلابدوزی ازبرای‌لباس کشیشان‌و بخور وکندر وغیره داشتندعلت‌اصلی آنهم‌این بودکه اساساً زندگی‌شهرنشینی هرگز در ایتالیا مثل کشورهای ماوراء آلپ بالمره از بین نرفته‌بود. پس از جنگهای صلیبی تقاضای‌اروپائیان‌ازبرای‌امتعه‌شرقی فزونی‌یافت چه‌بعدازآنکه صلیبیون وخانواده‌های آنهامزه قند وادویه راچشیدند والبسه‌حریر وپنبه وابریشم پوشیدند دیگر بهیچوجه نمیتوانستندچشم‌ازاین‌لذائذبردارندوتقاضای آنهابرای‌این‌امتعه‌روزافزون گردید. تجار نیزازموقع استفاده کرده ونه‌تنها همه‌این امتعه‌را ببازارهای‌اروپامیرساندندبلکه‌اجناس

جدیدی نیز ازشرق آوردند و در آنجاعرضه میداشتند مثل میوه‌های جدید ازقبیل لیمو وزرد آلو یا رنگهای تازه همچون نیل وارغوانین. کم کم پارهٔ از ارباب صنایع وحرف شروع کردند به تقلید و ساختن امتعه شرقی و در نتیجه تجارت و صنعت در شهرها رونق حاصل کرد و مردم بزندگانی شهری عادت نمودند و شهرهای بزرگ بتدریج احداث گردید. همین پیشرفت‌های کوچك اقتصادی مبنا وشالوده یکی ازعظیم‌ترین تحولات تاریخی بشر شد باین معنی که اقتصاد فئودال (ملوك الطوایفی) تبدیل به اصول سرمایه داری امروزی گردید یعنی اقتصاد فراوانی ونعمت جانشین اقتصاد کمیابی وفقر شد.

احداث راهها وشهرهای تازه: با توسعه صنعت و تجارت طبیعتاً احتیاج پیدا میشد که مازاد محصول هر منطقه در منطقه دیگر بفروش برسد اما در ابتدای امر انجام این مقصود بواسطه خرابی راهها بسیاردشوار بود. کم کم همین احتیاج سبب شد که طرق و شوارع خوب و قابل عبور بوجود آید و ضمناً در امنیت آن ها هم مراقبت شود و مردم از دهات متفرق بمراکز آبادی‌ها رو کنند و ایجاد شهرهای بزرك نمایند ودرهمین شهرها بود که صنعتگران همه در کارهای مربوط بخود شروع بتخصص کردند یکی بکفاشی ودیگری بنساجی وسومی بزین‌سازی وچهارمی بشمعدان‌سازی وامثال آن مشغول گردیدند بعبارة اخری هر کس بهر کاری بیشتر راغب بود یادر آن کار تخصص بیشتر داشت بهمان کاروحرفه پرداخت.

بتدریج که این افراد در کارخود تخصص یافتند ووسایل سهل‌تری بدست آوردند که متاع خود را بفروش رسانند طبیعتاً قیمت امتعهٔ آنها تنزل کرده و کم کم دردسترس عموم طبقات قرار گرفت.

این تجار و صنعتگران درواقع پیشاهنگان سرمایه داران امروزی بودند و براثر سعی ومجاهدت آنها از طرفی تخصص در رشته‌های صنعتی بحد اعلارسید واز طرف دیگر راهها و طرق ارتباطی روزبروز تکمیل گردید تا بحدی که امروز در عالم صنعت وتجارت اشیائی بدست فقرا ومردم عادی شهرها میرسد که درقرون وسطی سلاطین وامپراطوران هم ازداشتن آنها محروم بودند.

رواج مجدد پول : این سرمایه داران اولیه برای انجام معاملات خود احتیاج بوسیلهٔ مبادله داشتند که آسانتر از طریقهٔ تهاتر یا مبادلهٔ جنس با جنس قدیم باشد و ضمناً بوسیله آن بتوانند ارزش اجناس خودرا ازروی آن معلوم کنند. این وسیله مبادلهٔ پول بود که هر دو خاصیت را جمع داشت اول آنکه وسیلهٔ مبادلات بود(۱) دویم آنکه وسیلهٔ تعیین ارزش اجناس بود .

در دورهٔ انحطاط و زوال امپراطوری روم پول تقریباً در سرتاسر اروپا ازرواج افتاده بود ولی اینك دوباره بجریان افتاده وبسرعت دردنیا بعنوان وسیلهٔ مبادله برقرار گردید وهنوزهم تا بامروز بهمان حال رواج ورونق باقی است .

شهرهای ایتالیا : چنانکه اشاره شد زندگی شهری در تمام اروپای غربی بتدریج از بین رفته و فقط در ایتالیا کم وبیش باقی مانده بود بهمین جهت در موقع تجدید شهرنشینی در اروپا شهر های ایتالیا سمت پیشوائی و شیخوخیت سایر بلاد اروپا را داشتند و این حال درتمام دورهٔ قرون وسطی باقی بود ، ناگفته نماند که ازاین میان شهرهای شمالی ایتالیا مثل ونیز و ژن و پیسا و میلان و فلورانس و بسیاری از بلاد دیگر درصف اول شهرهای آباد ومعظم اروپا بودند وچنانکه گفتیم عمدهٔ استفاده این شهرها دردورهٔ جنگهای صلیبی بعمل آمده بود زیرا بازرگانان آنها واسطهٔ معاملات میان اروپای شمالی و غربی وشرق نزدیك بودند ومثلا ادویه وداروجات وعطریات و منسوجات نخی وابریشمی مشرق را ازراه تنگه‌های آلپ و درهٔ رود راین یا از راه جبل‌طارق بانگلستان وفرانسه وآلمان وهلند میرساندند وازهمان راه‌هم پارچه های پشمی وماهی وخوراکی دیگررا وارد میکردند.

شهرهای شمالی : درشمال کوه آلپ شهرهای عمدهٔ آن ایام همان شهرهائی بودند که امروز هم وجوددارند ازقبیل وینه دراطریش ، نورنمبرگ و کلنی درآلمان لیون وپاریس در فرانسه ولندن وبریستول درانگلستان . برخی ازاین شهرهادرمحل

---

(۱) پول بخودی خود دارای هیچ فایده وخاصیتی نیست برای فهم این معنی تصور کنید شخص شما با یك کیسه پر از مسکوك درجزیره بی آب وعلف بیفتید وبعداز ۲۴ ساعت گرسنگی حاضرید همه آن کیسه را ببهای یك کف نان تسلیم کنید!

آبادیهای سابق رومی واغلب برروی خرابه‌های آنهابناشده واکثر آنهامراکز کوچکی بودند که بزحمت جمعیت آنها بده هزارنفرمیرسید (غیر ازلندن وپاریس که‌شاید کمی بیش‌ازاین مقدارجمعیت داشتند) و محلی که هزارنفرجمعیت داشت در آن‌ایام بمنزلهٔ شهر آبادی محسوب میشد.

طبقهٔ جدید تولید کننده : درابتدای‌امر، خوانین ملوك‌الطوایفی اعم‌ازسلاطین یا نجبا یا روحانیون صاحب اختیار مطلق املاك خود وشهرهای مجاور بودند لیکن بتدریج اهالی شهرها بفکر آزادی و استقلال خود افتادند و برای کسب آزادی یا با قوانین مذکورجنگیدند وآزادی را بزورازآنهاگرفتند و یا بوسیلهٔ‌پول استقلال‌شهر خویش را خریدند . از این تاریخ ببعد اختیار واقتدار شهرها بدست بازرگانان افتاد وکمی بعد هم صنعتگران در این اختیارات شریك آنها شدند و بنابراین آزادی‌فردی که از زمان جمهوریت رم تا این تاریخ از اروپا رخت بربسته بود دوباره در مغرب شروع بظهور کرد وحتی یکدرجه هم‌ازآزادی سابق بالاتررفت یعنی آنچه راکه‌خود تولید میکرد میتوانست برای‌خود نگاهدارد و این امر در دنیای قدیم بکلی بیسابقه بوده زیرا تا این تاریخ تولیدکنندگان عبارت ازطبقهٔ کارگریعنی غلامان واسراء بودند و اجازه نداشتند جز مقدارکمی ازآنچه را تولید میکردند برای خویش نگاهدارند و بقیه را اربابان آنها و طبقهٔ نجبا مصرف میکردند وعجیب آنکه باین‌تولیدکنندگان هم با نظر تحقیر وانزجار می‌نگریستند . ازاین تاریخ ببعد بسیاری ازنجبای‌تهی‌دست باطیب خاطر و با نهایت میل حاضرشدند پسر یا دخترخود را بازدواج باولاد تجارو صنعتگران ثروتمند که خود از طبقهٔ نجبا نبودند بدهند در حقیقت ازاین پس تولید کنندگان مقام و موقع محترمی راکه پیش ازآن فقط مخصوص طبقهٔ مصرف کننده (مثل اربابان قرون‌وسطی وروحانیون) بوده درجهان احرازکردند.

۴- موضوعات تازه در زندگانی شهری

ظهور یك طبقهٔ جدید دراجتماع : این ایام دراجتماع شهرهای اروپا طبقهٔ جدیدی ظهور کردکه وضع آنها بینابین‌این دوطبقه بودند طبقه‌ای که مصرف میکرد ولی خود تولید نمیکرد (طبقهٔ نجبا) وطبقه‌ای که تولید کننده بود ولی حق مصرف

تولیدات خودرا نداشت و فقط بخور و نمیری ازماحصل دسترنجش باو میرسید (طبقهٔ رعایا) . این طبقهٔ متوسط درحقیقت طبقه‌ای بود که خودتولید میکرد وخود نیزمصرف مینمود وفرق فاحش آن با طبقه رعایا این بود که محصول کار خود را برای خود نگه میداشت و در مواقع حاجت آنرا مصرف میکرد وهم این طبقه بود که برای نخستین بار دواصطلاح معروف « مزد » و « منفعت » را درزبانها انداخت.

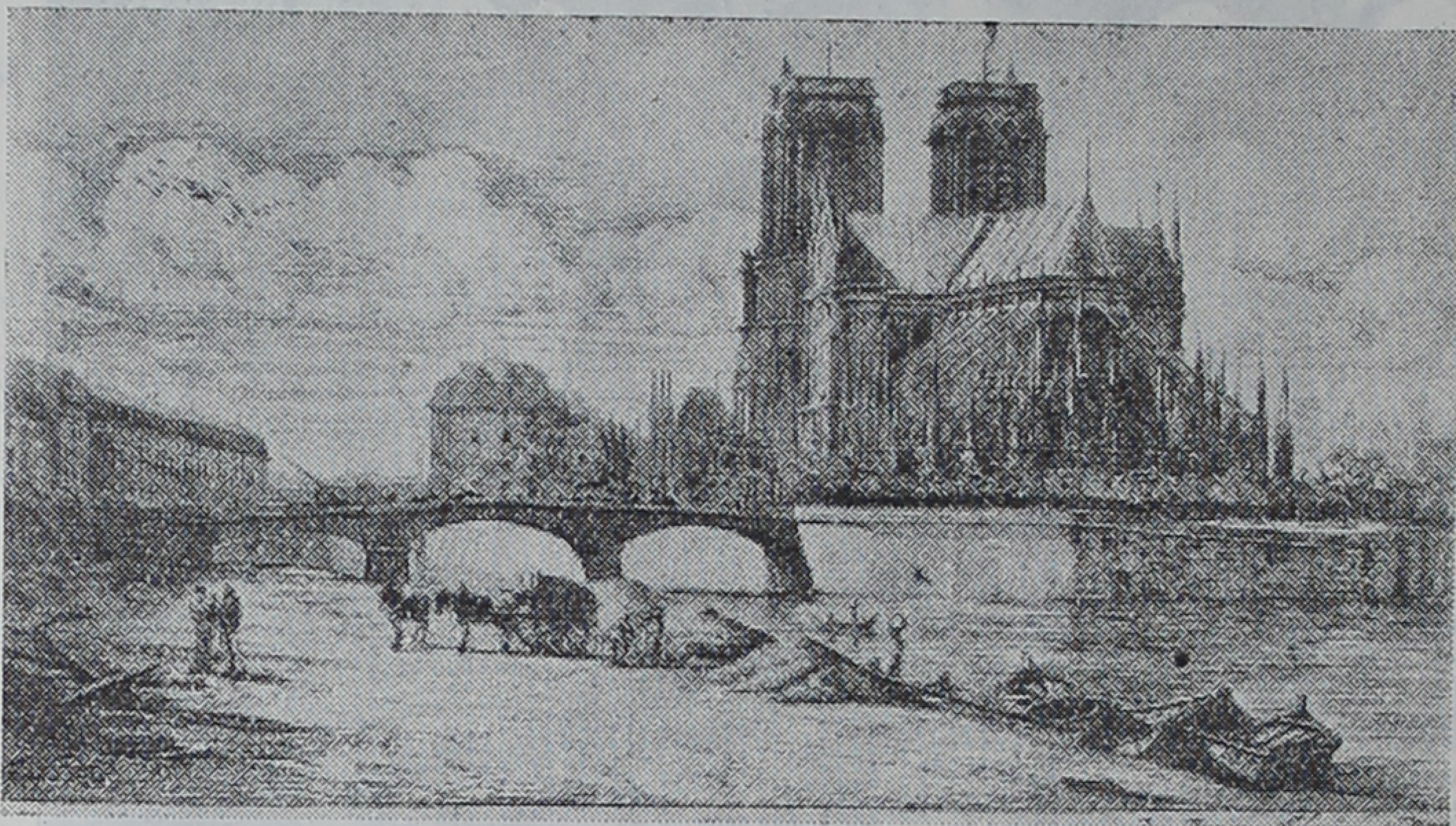
بعد ها درطی قرون متمادی همین طبقهٔ متوسط یا بعبارة بهترطبقهٔ سرمایه دار اساس جامعه را تشکیل داده و تا زمان حاضر نیز یگانه طبقهٔ مهم اجتماع محسوب میشود . راست است که اغلب مورخین این طبقه را نادیده انگاشته ودرتصنیفات‌خود ذکری از آنهابمیان نیاورند، اماحقیقت امر آنستکه همین‌طبقهٔ متوسط‌ازتاریخ‌پیدایش خود پیوسته هسته مرکزی اجتماعات ملل را تشکیل داده و قسمت اعظم سرمایهٔ کشور ها نیز در دست آن متمرکز بوده است و بهر ترتیبی که میل کرده است این سرمایهٔ خود را اعم از نقدی یا جنسی بکار انداخته و از آن بسود خود استفاده نموده است .

همین طبقه چون بحفظ وضع خود وادامهٔ بازرگانی ومعاملات‌خویش علاقمند بوده است، پیوسته جانب سلاطین راگرفته و آنها را در بسط و استقرار قدرت خود و ایجاد امنیت در طرق و شوارع وایجاد تسهیلات تجارت یاری و معاضدت کرده‌است.

علاقهٔ جدید فرهنگ : زندگانی شهری طوری بود که همهٔ طبقات اجتماع از شاهان وشاهزادگان گرفته تاکشیشان وروحانیون و بازرگانان ثروتمند وپیله‌وران دوره‌گرد و صنعتگران و هنرمندان همه در یك نقطه‌گرد آمده و بهم نزدیك شده بودند و در نتیجه، وضع زندگانی مردم از آن حالت یکنواخت‌وبی رنك‌وبوی قرون وسطی در آمد ودارای کیفیتی گردید که افرادرا به‌کسب‌معارف وبه‌تفکر وامیداشت. همین تحول اجتماعی سبب شد که مدارس روستائی و بعداً هم دارالفنونها بوجود آید و بتدریج که مردم با سواد و درس خوانده می‌شدند ذوق آنها تألیفات تازه‌تری غیراز متون خشك فلسفی و مذهبی و لاتین را طلب میکرد و در اثرهمین استقبال مردم از تالیفات تازه بود که آثار ادبی همچون « افسانهٔ طلائی » و « رمان گل‌سرخ» بوجود

آمد وازقرن سیزدهم تاچندین‌قرن باعث تفریح خاطرمردم شد .

توجه به معماری : زندگانی شهری ذوق معماری را نیزدرمردم برانگیخت. اتحادیه‌های اصناف درشهرهای‌بزرگ ابنیه محتشم‌وعالی ازبرای شهرداری ها ساختند و بتدریج که بر ثروت و مکنت افراد افزوده میشد، بازرگانان و اشراف و حتی کشیشان خانه‌های اعیانی وراحت ازبرای خود بنا میکردند. همین قصرهای اشرافی‌و کلیساهای مجلل است که منظرهٔ شهرهای قرون وسطی را چنان زیبا وآراسته‌ساخته است که‌هنوز بمنزلهٔ بهترین تفرجگاههای سیاحان ومسافران دراروپا میباشد.



کلیسای نتردام دوپاری

سبک‌معماری‌رمانسك وگوتيك(۱) : بهترین آثار معماری قرون وسطی کلیسا های آندوره است . در قرن یازدهم سبك متداول معماری اروپا سبك رومانسك بود که طاق‌گرد و پایه های قطور و دیواره داشت اما عالیترین نمونهٔ ذوق معماری قرون وسطی همانا سبك گوتيك است که هرچند ایتالیائیها در ابتدای امرآنرا نمیپسندیدند و از راه تحقیر نام گوتيك (یعنی متعلق به‌گوتهای وحشی که بایتالیا هجوم آورده‌اند) برآن نهاده بودند اما بالاخره اعتراف بزیبائی آن کردند وخود به‌تقلید آن پرداختند .

سبك معماری گوتيك ابتدا درفرانسه رواج یافت وبنابراین بهتراست بنام سبك فرانسوی‌نامیده‌شود. ازخصوصیات سبك گوتيك یکی آنستکه طاقها را دروسط بازاویه

(۱) Romanesque و Gothic



قسمتی ازیك کلیسای فرانسوی سبك معماری گوتیك

میزنند و بالنتیجه فشار برروی پایه‌ها تقسیم میشود و دیگرمجبور نمیشوند جرزها را خیلی قطورو کلفت بگیرند وجای کافی برای پنجره ودرباقی نگذارند.

۴ - پیدایش دارالفنونها

دورهٔ تحول: در قرن یازدهم و دوازدهم تحولی در طرز تربیت و فرهنگ قرون وسطی پدیدآمد بدین معنی که تا آن تاریخ معارف مردم عموماً دردست کلیسا بود وکشیشان مردم را طوری تربیت می کردندکه بکار خدمت در کلیسا بخورند. تعلیمات درآن دوره عبارت از آموختن مطالبی بودکه کلیسا آنها را قبول داشت و ابداً در این صدد نبودندکه محصلین را بتفکر و اندیشهٔ مستقل عادت دهند. در قرن دوازدهم روحیه جدیدی در مردم پدیدآمد و این سنت کهنه منسوخ شد وافراد درصدد برآمدندکه دربارهٔ هرمطلبی شخصاً سؤال وتحقیق کنند.

ابلار: (۱) درقرن دوازدهم مدارس وابسته به‌کلیسا جانشین مدارس وابسته به دیر و صومعه شد و تربیت مردم از خانقاهها و دیرها به‌مدارس معمولی منتقل گردید. مهمترین مدرسهٔ وابسته به‌کلیسا درآن عصرمدرسهٔ نوتردام درپاریس بود که یکی از بزرگترین دانشمندان و محققین آن عصر یعنی ابلار سمت ریاست آنجا را داشت. ابلار چون آراء متضاد وتناقض گوئیهای عجیبی‌راکه درتألیفات آباءمسیحی وجود داشت مشاهده کرد باین نتیجه رسیدکه پایه و بنیان دانش حکمت شك و تردید است نه قبول و ایمان وبرای وصول بسر منزل مقصود چارهٔ جز پرسش مکرر ومتوالی نیست.

تعالیم ونظریات ابلار طوری برپایهٔاستدلال استوارشده بودکه نزدیك‌بودطریق استدلال بر ارکان عقیده وایمان غلبه کند و آنرا نابود سازد بهمین جهت کلیسا نیز نگران کار خود شد و بفکر افتادکه او نیزازطریق استدلال جواب مردم کنجکاوی چون ابلار را بدهد و با دلیل و منطق آنها را بحقانیت وجود خود مؤمن سازد. این طریق استدلال بآسانی مقدور نبود و ناچار باید مدارس عالیتری بوجودآید که فکر مردم را تیز کند وآنها را مقید به‌اقامهٔ منطق و برهان‌کند. این گونه مدارس بنام

---

(۱) Abelard

« دارالفنون » موسوم گردید و سر آمد همهٔ علومی که در آنجا تدریس میشد علم الادیان یا حکمت الهی بود، بطوریکه این علم را در آنزمان معمولا « ملکهٔ علوم » مینامیدند.

نخستین مدرسهٔ طب: درحینیکه ابلاردر دارالفنون پاریس تدریس میکرد دو واقعهٔ مهم علمی درایتالیا اتفاق‌افتاد: یکی آنکه علم طب در جزو علوم متداول در آمد و مردم رسماً در صدد تحصیل آن بر آمدند دویم آنکه حقوق نیز در ردیف علوم دیگر در مدارس تدریس گردید. در یك قرن پیش از این تاریخ یعنی در قرن یازدهم شهر سالرنو واقع درجنوب ایتالیا معروفیت بسزائی پیدا کرده بود که‌ازمراکز مهم طبی و بهداشتی آن عصراست وچیزیکه مخصوصاً برشهرت آن افزوده بوداین بود که کنستانتین، یکی از یهودیان دانشمند کارتاژ که در سلك درویشان مسیحی در آمده بود، دراین شهر تدریس علم طب میکرد. پس ازاو در طول قرن دوازدهم دانشمندان دیگری هم دنبالهٔ تعلیمات او را گرفتند و بالنتیجه نخستین مدرسهٔ طب در اروپا بوجود آمد.

نخستین مدرسهٔ حقوق: علم حقوق نخستین بار در شهر « بولونی » در شمال ایتالیا تدریس گردید و در اینجا پارهٔ از دانشمندان راجع به قوانین ژوستین درس میدادند. کم کم طلاب‌ازتمام کشورهای‌غربی‌بآنجا رو آوردندودیری‌نگذشت که‌حقوق و قوانین‌رومی تأثیر عمیقی‌درزندگانی اروپائیان بخشید. چون قوانین‌رومی در زمانی تدوین شده بود که قیصرمقام شامخی در امپراطوری‌رم داشت و قوانین مزبور حقوق و مزایائی از برای او ملحوظ کرده واو رامافوق تمام افراد و مقامات از اشراف و نجبا گرفته تارجال کلیسا قرارداده بود، لهذا سلاطین‌اروپاعموماً مردم را تشویق بدخول‌در مدارس حقوق و فراگرفتن قوانین‌رومی میکردندتا بدانوسیله پایه‌های قدرت خودرا تحکیم نمایند وتفوق‌خویش‌را برطبقهٔ‌روحانیون ومردم دیگرمسلم سازند.

قوانین رومی همچنین بمذاق بازرگانان وسوداگران نیزسازگار بود زیرا ربا خواری و گرانفروشی که ازطرف کلیسا ممنوع شده بود بموجب این‌قوانین آزادمیشد وبهمین‌جهت‌طولی نکشید که مسیحیان درتنزیل‌دادن پول و رباخواری‌جانشین یهودیان

شدند وموضوع قیمت عادلهٔ اجناس نیزیکباره از میان رفت .

چنانکه اشاره کردیم با پیدایش دوعلم تازهٔ طب وحقوق شغل و حرفهٔ جدیدی نیز در اروپای غربی برای مردم پیدا شد اما باید دانست که تا مدتی این هر دوحرفه وابسته به کلیسا وحوزهٔ روحانیت بود وفقط مدتی بعد ازدست آنها خارج شد. باآنکه بسیاری ازعلما نسبت بآزادشدن علم طب وحقوق اززیر نفوذ کلیسا ازنظر پیشرفت علمی اظهار خوشوقتی میکنند اما در عین حال بعضی هم معتقدند که ازنظر اخلاقی واجتماعی این آزادی مفید بحال طب وحقوق ومخصوصاً حقوق نبوده است.

تاریخچهٔ دانشگاههای معتبر : بنابراین درسال ۱۲۰۰ میلادی سه مرکزعمدهٔ علم و دانش در اروپادائر بود، یکی پاریس که بهترین مرکزحکمت الهی بشمارمیرفت دویم سالرنو مرکز تدریس علم طب و سوم بولونی مرکز علم حقوق . دانشگاههای دیگر اروپا عموماً از همین مراکز و مخصوصاً از مرکز علمی پاریس یعنی دانشگاه نوتردام که مخصوص علم حقوق بود سرچشمه گرفته است و خلاصهٔ تاریخچه آنها از اینقرار میباشد :

محصلین انگلیسی دانشگاه پاریس دانشگاه اکسفورد را تأسیس کردند .

محصلین دانشگاه اکسفورد دانشگاه کمبریج را بنیاد نهادند.

محصلین کمبریج دانشکدهٔ هاروارد را در سال ۱۶۳۶ تأسیس کردند و این دانشکده بعدها درقرن نوزدهم تبدیل به دانشگاه گردید .

دانشگاههای دیگر اتازونی نیز همه از روی دانشگاه هاروارد تأسیس شد.

دانشگاههای کاناداعموماً بطورمستقیم یابوسیلهٔ اکسفورد و کمبریج ازدانشگاه پاریس سرمشق گرفته‌اند و دانشگاههای امریکای جنوبی کلیة ازاخلاف دانشگاه اسپانی هستند که آن نیزمنشعب ازدانشگاه بولونی بوده‌است .

دانشگاه ازچه تشکیل میشود: دانشگاههای اولیه درابتدا بسیارساده وابتدائی بودند وبتدریج رو برشد و توسعه گذاشتند . استادانی چون ابلار بدون آنکه اطاق یا کرسی مخصوصی داشته باشند در هرجاکه دستشان میرسید به تعلیم وافاده میپرداختند وطلاب ازاطراف دورآنها گردآمده وبهمان سادگی به تلمذ واستفاده مشغول میشدند

امروز که دستگاه دانشگاهها اینقدر عرض وطول و توسعه یافته است و آنهمه آئین نامه و مقررات برای آنها وضع شده است ما یك نکته مهم را ازخاطر برده ایم و آن اینکه اساس دانشگاه متشکل از دو دسته اشخاص است یکی معلمین و مدرسین دانشمندی که خود علمی درسینه وشوق تدریسی هم درسر دارند ودویم طلاب ومحصلینی که طالب معرفت هستند وبقصد کسب علم بدانجا رو میآورند ، باقی هرچه هست ظواهر امر و تشریفات است.

۵ - در داخل دانشگاهها چه میگذشت

تحصیلات اسکولاستیك (۱) در تمام دورهٔ قرون وسطی حکمت الهی یگانه رشته مهمی بود که مردم به تحصیل آن همت میگماشتند . طرز تدریس و تعالیم این رشته بنام اسکولاستیك شهرت یافته است و قصد و غرض آن این بود که علم و دین را بهم بیامیزد و یا بعبارهٔ دیگر ایمان و برهان را بهم نزدیك سازد . همین توجه ببحث واستدلال مردم را متوجه حکمت یونان کرد و طریقهٔ استدلال فلاسفهٔ یونانی رواج یافت و در نتیجه اشاعهٔ علوم ریاضی و طبیعی یونانی رفته رفته علاقه و حرارت مردم نسبت بمذهب رو به فتور و کاهش گذاشت . این طرز تدریس در دانشگاهها مقدمهٔ آن شد که قدرت و نفوذ کلیسا درحیات فرهنگی مردم اروپا رو به ضعف گذارد.

تاثیر دانشگاهها در پیشرفت فرهنگ اروپا : هرچند رشته های علوم مختلفی که در دانشگاههای قرون وسطی تدریس میشد به نسبت برنامهٔ دانشگاههای امروزی بسیار محقر و محدود بود معهذا همین دانشگاهها تأثیرات شگرفی در پیشرفت فرهنگ اروپا داشتند . چنانکه اشاره کردیم تا این تاریخ یگانه مرکز علم و دانش کلیسا بود که فقط حکمت الهی در آن تدریس میشد لیکن دانشگاهها دو رشتهٔ مهم دیگر از علوم یعنی طب و حقوق را نیز بر آن افزودند و درسرتاسر اروپا جماعت کثیری ازطلاب وتلامذه را عادت به استدلال و بحث وتدقیق دادند وراه تفکر و بحث براصول منطقی را بآنها آموختند وچون زبان لاتین تنها زبان علمی متداول در همه جا بود باینجهت طلاب براحتی از این دانشگاه بآن دانشگاه مراوده میکردند و بمباحثه ومبادله علمی میپرداختند و هر کدام از خرمن معارف دیگران خوشه

(۱) Scolastique

می‌چیدند وباید اذعان کرد که این روح همکاری ومبادلهٔ فرهنگ حتی امروزه هم درمیان دانشگاههای ما وجود ندارد .

از زمان حیات آبلار تا امروز چه بسا سلاطین و تاجداران که آمده‌اند و رفته‌اندوچه خانواده‌های سلطنتی چون تودورها واستوارتها ، هابسبورگهاوبوربونها و هوهنزولرنها که منقرض شده اند ولی هنوز دانشگاههای پاریس و اکسفورد و هایدلبرگ و وین وهاروارد و ییل همچنان باقی و برجا مانده اند و چون شمعی درخشان درپیش پای بشریت میدرخشند .

همه کس سنت طلبه‌گی را رعایت نمیکرد : پس از آنکه دانشگاهها توسعه یافتند و تشکیلات آنها کاملتر شد طلاب و محصلین آن از انحصار کسانی که واقعا در پی کسب دانش وطلب حقیقت بودند درآمدو گروه بسیاری از افرادغیرطلبه نیز بمحیط آن پیوستند و در آن ایام هم مانند امروز رفتن به دانشگاه بصورت فریضهٔ اجتماعی درآمد و هر کس میخواست داخل دانشگاه شود فقط برای آن بود که بگوید «دانشگاه» دیده است . زندگی طلبه‌گی در آن اوقات رویهمرفته زندگی خوش و بی‌مسئولیتی بود و اغلب محصلین بشرارت وعربده جوئی میپرداختند و گاهی جنك «جبه وقبا»(۱) بالا می گرفت وبصورت شورش وبلوائی درشهر درمیآمد. اولیای دانشکاه استقلال کامل درحفظ انتظامات داخلی داشتند ودرهردانشکاهی هم زندان مخصوصی بود که محصلین شرور وسرکش درآن بازداشت میشدند .

محصلین دانشگاه درقدیم هم مثل امروز غالبا طغیان میکردند و بلوا واغتشاش راه میانداختند ولی ازاین گذشته عادات و رسوم دیگری هم درمیان آنها بود که امروز نیز طابق النعل بالنعل همان عادات در میان محصلین دیده میشود یکی از این عادات پول خواستن محصلین ازوالدین خودشان است که شاید کاغذ زیر که از طرف یکی از طلاب قرون وسطی نوشته شده است امروزهم هنوز کهنه نباشد :

پدر بزرگوار ، من با نهایت جدیت دراکسفورد مشغول تحصیلم لیکن بی‌پولی

---

(۱) محصلین طب درقرون وسطی جبه‌های سیاه بلند میپوشیدند تا آنهارا ازسایرمردم که قبای معمولی میپوشیدند ممتاز بسازد وعلامت پیوستگی آنها بکلیسا باشد. بنابراین مقصوداز جنگ «جبه و قبا» زدوخورد میان محصلین ومردم کوچه است .

مانع عمدهٔ ترقی و پیشرفت من شده است زیرا پولی را که شما مرحمت فرموده بودید خرج کرده‌ام واینك نزدیك بدو ماه است که بدون دیناری وجه مانده‌ام. مخارج این شهر گرانست و گذشته از کرایه منزل و مخارج غذا وپوشاك صدها احتیاج دیگر پیدا میشود که نیازمند پول است. پولی که شما مرحمت میکنید تنها تکافوی مخارج اولیه مرا میکند اما آخر من احتیاجات دیگری هم دارم که نمیتوانم همه‌را بنویسم. با اینوصف من از پیشگاه‌آن پدر بزرگوار تقاضا میکنم بحال من ترحم فرموده در فکرمساعدت با من باشید واجازه بدهید باکمك ومرحمت شما کاری راکه باین‌خوبی شروع کرده‌ام بپایان برسانم. خود حضرتعالی نیك‌میدانید که بدون وجود باکوس و سریس، بیچاره اپولون‌ازجوانی خیر ندیده پیرمیشود» (۱)!

اما والدین قرون وسطی هم تقریبا همان جوابی را به فرزندان‌خود مینوشتند که غالب پدران امروزی مینویسند و کشیشان آن دوره هم مانند روحانیون امروزه نسبت به طرز رفتار و سلامت نفس جوانان ابراز نگرانی میکردند. طلاب قرون وسطی هرچند در راه پرورش فکر و معلومات خود میکوشیدند لیکن ازحیث آداب اجتماع و طریقهٔ رفتار خیلی وضع خرابی داشتند و اگر بخواهید تصویری از وضع اجتماعی ومعاشرت آن دوره درنظرتان مجسم‌شود دستورهای اخلاقی‌راکه در کتابچهٔ یکی ازطلاب قرون وسطی‌یادداشت‌شده‌است ملاحظه کنید:

« صبح ها دستتان را بشوئید و اگر مجال کردید بصورتتان هم آب بزنید. در موقع غذا دستمال سفره و درمواقع دیگر دستمال جیب خودتان را بکار ببرید. فقط با سه انگشت غذا بخورید و در موقع جویدن غذا صدا درنیاورید... بعدازغذا دندانتان را با چاقو یا با سفره پاك نکنید ـ کره را با دست روی نان نمالید ـ در موقع غذا خوردن با رفیقان نجوا نکنید و سر سفره چرت نزنید ـ روی سفرهٔ غذا تف نکنید».

با ملاحظهٔ این دستورها توجه خواهید کرد که آداب و رسوم سر سفره در قرون وسطی بچه صورت نامطلوبی بوده است اما قصد ما از بیان این مطالب آنست

(۱) Bacchus خداوندشراب وCeres خداوندفراوانی و نعمت وAppoln خداوندشعروموسیقی.

که نشان بدهیم چگونه دانشگاهها توجه مردم را از عوالم لاهوت و از دنیای دیگر بزندگانی اینجهانی متوجه ساخته است و از همین راه چگونه قدرت کلیسارا تضعیف کرده است .

۶ - تجدید فنون و عهد عتیق

آتن جدید : با ظهور مجدد و اشاعهٔ زندگی شهری مردم طبیعتاً بفکر فنون و صنایع افتادند وازاین حیث شهرهای ایتالیا پیشاهنگ سایر بلاد اروپا بودند. چنانکه قبلا اشاره شد مرکز تلمذ طب و حقوق دردوشهر ایتالیائی سالرنو و بولونی بودواینك مرکز کلیه فنون و صنایع ظریفه شهرفلورانس شده بود و بعدها روزگاری رسید که این شهرجانشین آتن درعهد پریکلس گردید .

درقرن دوازدهم فلورانس بصورت جمهوری مستقلی در آمد و با آنکه قسمت اعظم ادارهٔ امورآن بدست خانوادهٔ نجبا و اعیان بود معهذا اتحادیهٔ اصناف هم قدرت و نفوذ زیادی داشت و پیوسته در اعمال و افعال نجبانظارت میکرد. بهمین جهت اختلاف و نزاع دائم در میان این دو طبقه برپا بود و غالبا دامنهٔ این منازعات کشیده شده و بجنگهای داخلی مبدل میگردید. اساسازندگی شهری درفلورانس وسایرشهرهای قرون وسطی هرگز بنظم و آرامش شهرهای امروزی نبوده است .

دانته ، دانشمند غیرروحانی : درربع اخیرقرن سیزدهم یکی ازمشاهیرشعرای جهانی « دانته » در فلورانس قدم بعرصهٔ حیات نهاد (۱۳۲۱ـ ۱۲۶۵ میلادی) و اثر مشهور او « مضحکهٔ الهی » (۱) کتابی است که چکیدهٔ روحیات قرون وسطی بشمار میآید . اما از خلال اشعار ونوشتههای او روح دیگری نیزکه درعالم درحال تکوین و پیدایش بود منعکس میباشد واشعاراو از دوحیث دارای اهمیت و تازگی مخصوصی است: اول آنکه «دانته» برخلاف سایردانشمندان آن عصرمردی روحانی ووابسته بکلیسا نبود و این نخستین بار بودکه پس از هفت قرن یك شاعر و ادیب غیر روحانی در مغرب ظهور میکرد دویم آنکه هرچنددانته نیزمانندسایر دانشمندان آن عصر در زبان لاتینی متبحر بود معهذا اثر جاودانی خود را بزبان محلی و معمولی فلورانس نوشته

(۱) Comedie Devine

است وهمین کار او سبب شد که از آن پس زبان فلورانس زبان متعارف ادبی در ایتالیا شود.

پترارک (۱) و ادبیات قدیم : یکی دیگر ازمظاهر تجلیات جدید این عصر شخص پترارک بود که اوهم از اهالی فلورانس و تقریبا معاصر دانته بود یعنی پترارک ۱۷ ساله بود که دانته وفات یافت. پترارک مطالعات دقیق و عمیقی در آثار و ادبیات لاتین قدیم کرده بود و نه تنها خود از آنها الهام گرفت بلکه به عدهٔ دیگراز نویسندگان و متفکرین نیز الهام بخشید ودرنتیجه طولی نکشید که میل و اشتیاقی شدید در میان طبقه تحصیل کرده و صاحب نظر ایتالیا ازبرای مطالعهٔ آثارقدیم لاتین پدیدآمد. دیری نگذشت که توجه عموم از آثار لاتینی به آثار قدیم یونان متوجه شد و در این مرحله نیز شهر فلورانس و دانشمندان آن پیشقدم بودند چنانکه در سال ۱۴۰۰ میلادی مجالس خطابهٔ متعدد راجع به توضیح و تفسیر آثاریونانی دراین شهر برپا شده بود.

این میل وعلاقه که درمردم ایتالیا نسبت بآثار قدیم لاتین ویونانایجادشدهبود در تاریخ بنام رنسانس (۲) یا « تولد مجدد » مشهور گردیدهاست اما باید دانست که « تولد مجدد » تنها منحصر و محدود به ادبیات نبودهاست و از دیرباز یعنی از زمان جنگهای صلیبی در کلیهٔ رشتههای حیاتی مردم قرون وسطی علائم یك جنبش ونهضت عمومی پدیدار بود واززمان پترارك در حقیقت نهضت ادبی آن نمودار گردیده است.

آثار ادبی قدیم زبانحال مردم عهدرنسانس بود: آثار ادبی قدیم در تمام دوره های قرون وسطی در دست مردم بود و تقریبا همه کس بآن دسترسی داشت منتهی در آن ایام کمتر کسی همت بمطالعه و غور در آنها میگماشت : عینا مثل اینکه امروز کتاب مقدس و آثار شکسپیر تقریبا در همهٔ خانواده های غربی موجود است ولی اکثریت مردم آنها را مطالعه نمیکنند.

در قرن سیزدهم تغییر کلی در وضع پدیدآمد یعنی در این قرن مردم اروپا به راهنمائی و پیشاهنگی ایتالیا دست از زندگانی روحانی وآنجهانی که کلیسا وآباء

(۱) Petrarch (۲) Renaissance

عیسوی باروپائیان آموخته بودند شستند ومتوجه همان طرز زندگی شدند که رومیان ویونانیان قدیم داشتند و ازهمین رو جماعتی که بعدها بنام «هومانیست»(۱)ها یا انسان شناسان موسوم گردیدند شروع کردند به‌مطالعه و تحقیق در آثار نویسندگان ماضی. پترارك و پیروان او از پیش کسوتان این نهضت بودند و علت آنکه آنها را باین نام میخواندند این بود که آنها علاقهٔ خاصی بآدم ازحیث انسانیت او داشتند و به‌طریق زندگانی و راه ورسم سلوك او در اینجهان توجه مخصوصی مبذول می‌نمودند. از قضا آنچه راکه آنها میخواستند بگویند و آنچه راکه در زندگانی انسانی جستجو میکردند در نوشته‌ها و آثار قدما ببهترین وجهی یافت میشد و آنها را از بحث و گفتگوی تازه بی‌نیاز میساخت. اگر این آثار و تألیفات پیشینیان در دست آن‌ها نبود اولیای کلیسا و متألهین آن عصر نمیتوانستند منظورآنهارا برآورند زیرا چنانکه سابقا اشاره کردیم نظر کلیسا بمردم اینجهان نظری آمیخته به فقر و تنگدستی بود درحالیکه روح زمان تغییرات فاحشی کرده‌بود و همین طبقه هومنیست‌ها نظر به سرمایه‌داری ودنیای رفاه وآسایش داشتند، چه غالب افراد این طبقه خود درردیف اغنیا وتوانگران بودند و می‌خواستند ثروت خود را در راهی صرف کنند که جلوه و رونقی بزندگانی آن ها ببخشد.

بدین ترتیب اروپا ازاین تاریخ راه «یونانی شدن» راپیش گرفت وازآنوقت تا بحال‌هم همواره دراین‌صراط گام برداشته است و بزرگترین قدم او در این‌مرحله آن بوده است که تعقل‌واستدلال رابجای ایمان هادی و راهنمای‌خودساخته است.

اراسموس (۲) یکی از بزرگان هومینست : آموختن زبان یونانی از ایتالیا تا شمال اروپا رواج گرفت‌امابایددانست که مردمان شمالی این زبان را برای استفاده‌از فلسفه و ادبیات یونان فرا نمیگرفتند بلکه برای‌آن میآموختند که کتاب انجیل را بزبان اصلی آن بخوانند.

بزرگترین دانشمند محقق در شمال اروپا شخصی بود هلندی بنام اراسموس

(۱) Humanists (۲) Erasmus

که در شهر رتردام بدنیا آمده بود (۱۵۳۶ - ۱۴۶۶) اراسموس نیز مانند پترارك یکی از رجال مشهور عصر خود بود وبا پاپها وامرا وسلاطین دوستی ومعاشرت داشت لیکن برخلاف پترارك علاقه و توجه او بیشتر در بارهٔ مسائل مذهبی و امور کلیسا دور میزد .

در این اوقات همهٔ زعما و متفکرین اروپائی معتقد بودند که باید در کار کلیسا وتشکیلات آن اصلاحات اساسی بعمل آید اما اراسموس معتقد بانقلابی ازخارج نبود و عقیده داشت که باید اصلاح را از داخلهٔ کلیسا شروع کرد . باین منظور اقدام بانتشار متن انجیل بزبان اصلی یونانی کرد و همین اقدام او بی آنکه خود او متوجه باشد بزرگترین ضربت‌ها را به کلیسا زد زیرا بسیاری از اشخاص که این متن را خواندند متوجه شدند که اولیای کلیسا در ترجمهٔ متن انجیل مرتکب اشتباهات اساسی شده‌اند وازاینرو قسمت عمدهٔ تعالیم آئین مسیح بی‌پایه و بی‌اساس است و با این کتاب که یگانه سند و مدرك مذهبی عیسویان است سازش ندارد . بعلاوه در کتابی که اراسموس در « مدح دیوانگی » نوشته است چنان انگشت بر روی اعمال مضحك و عقاید سخیف کشیشان گذاشته است که بقول یکی از معاصرین او هیچکس حتی بد ترین دشمنان دین هم چنان لطمهٔ به حیثیت کلیسا وارد نساخته بود.

وسیلهٔ تازهٔ نشر افکار : اگر اراسموس در دورهٔ دیگری غیرازاین دوره ظهور کرده بود افکار وعقاید او اینقدر بسط و توسعه نمییافت وباین سرعت درافکار مردم دنیا رخنه و رسوح نمیکرد،علتش هم این بود که در این دوره دستگاه جدیدی ازبرای نشر افکار و عقاید در دنیا پیدا شده بود و آن چاپخانه بود . اراسموس نخستین دانشمند محققی بود که از این وسیله استفاده کرده و آثارخودرا چاپ‌شده دردسترس عموم قرار میداد .

بطور خلاصه علاقه و توجهی که مردم در این قرن بخواندن آثارفلسفی وادبی قدما پیدا کردند اثرات آن به دو طریق در کلیسا مشهود شد : اول آنکه در جنوب اروپا مردم بیشتر توجه بامور اینجهانی پیدا کردند و نسبت بدیانت ومذهب بیعلاقه شدند دویم آنکه در شمال اروپا مردم انجیل را بزبان اصلی یونانی خواندند و به

تناقض گوئیهای اولیای کلیسا پی بردند و درنتیجه برسر تفسیر آیات واخبار آن جدال شدیددر گرفت وهم این نکته موجب گرفتاریهاومشکلات زیادی‌ازبرای کلیسا گردید .

صنایع و فنون در دورهٔ رنسانس : پس ازعلاقهٔ که مردم اروپا بآثار ادبی و فلسفی قدیم پیدا کردند توجه آنها معطوف به معماری قدیم گردید و در نتیجه سبك معماری مخصوص دراین دوره بوجود آمد که بنام‌سبك رنسانس معروف است وطولی نکشیدکه جانشین سبك معماری گوتیك گردید . تفاوت عمدهٔ این دو سبك معماری با هم در اینستکه بجای طاقهای زاویه دار سبك گوتیك و مناره‌های‌نوك تیز آن در سبك رنسانس خطوط مستقیم یونان وگنبد و طاق های گرد ساختمان هـای رومی اتخاذ شده است .

اروپا گذشته ازمعماری درحجاری‌ونقاشی‌نیز بدان پایه ترقی کرده‌بودکه هرگز نظیر آن از بعد ازدورهٔ یونانیان دیده نشده بود وراجع بهرمندان این دوره در جای دیگربه‌تفصیل بحث خواهیم کرد.

ارتباط ثروت با فنون و صنـایع : قسمت اعظم فنون و صنایـع این دوره مربوط بموضوعات دینی‌ومذهبی است وازهمین‌نکته معلوم‌میشود که ثروت‌تاچه‌اندازه مؤثر در فنون و صنایع است . اما از این پس دیگر تنها کلیسا حامی و مشوق هنر و هنرمندان نبود و با ازدیاد ثروت های فردی و اجتماعی عدهٔ زیادی کاخهای سلطنتی و خانه‌های اعیانی و همچنین ابنیهٔ فخیمهٔ دولتی مانند تالار های شهرداری و عمارات اتحادیهٔ اصناف‌بوجود آمدکه از حیث جلال‌و عظمت کوس‌همسری باکلیسا ها و خانه های‌پاپها وروحانیون میزدو همهٔ این کاخها و ساختمانهاهم احتیاج به‌تزئینات وتجملات مانندنقاشی ومجسمه وامثال آن‌داشتند .

فصل چهاردهم

ظهور ملیت های مستقل

۱ - فرانسه

علت ظهور ملت ها : اگر انسان الی الابد چشم بآسمان میدوخت و تنها با دین و مذهب سر و کار داشت کلیسا بآسانی میتوانست اقوام و ملل مختلف را تحت لوای واحد جمع نماید و بین آنها وحدت و یگانگی برقرار کند اما بحکم طبیعت گاهی چشم انسان از آسمان بزمین میافتاد و بجای آنکه پیوسته بمعاد بیندیشد نظری هم بمعاش خویش میافکند : یعنی میگفت اندیشه‌های آسمانی بماند برای موقع مردن من اما اکنون که زنده‌ام باید ناچار بامور دنیوی بپردازم وهمین امر موجب کشمکشهای بسیار و بی‌نظمی‌های عمده در اجتماع میشد . علت این اختلافات و کشمکشها هم این بود که وقتی همه بفکر مادیات افتادند منابع مادی موجود طبیعتاً کافی از برای اقناع خواهش های آنها نبود و باینجهة درصدد زور گوئی بیکدیگر و ربودن سهم هم بر آمدند و دراین معرکه اقویا حق ضعفا را باطل کردند.

آنها که در این گیر و دار قدرت و نیروی نسبی داشتند بصورت نجبا و امـرای غارتگر در میآمدند وخلقی را گرفتار شقاوتهای خود میکردند اما آنها که قـدرت واقعی و بلامنازع داشتند و ضمنا استعداد سیاست بازی و پیشوائی هم در آن هـا بود بمقامات بالاتر نائل آمده حتی بر تخت سلطنت تکیه میزدند و قلمرو حکومت خود را مستحکم میساختند وهمهٔ اتباع و رعایای خویش را تحت لوای واحد درمیآوردند و آنها را باتحاد و همکاری با یکدیگر وا میداشتند . در نتیجهٔ این جریانات پارهٔ واحد های متحدالشکل اجتماعی پدید آمد که قدرت و وحدت آنها طوری بود که میتوانستند مستقل از دستورات کلیسا زیست کنند و باصطلاح قائم بذات باشند. این واحدهای اجتماعی همانست که ما آنرا بنام ملت مینامیم.

ظهور وپیدایش ملت‌ها عموماً با جنگهای خونین و انقلابات درباری وقتلها و مسموم کردنها و انواع رذائل ووحشیگریهای دیگر توام بوده است چنانکه قسمت اعظم تاریخ قرون وسطی پر ازحوادث وحشت انگیز و فجایع خون آلود شده‌است. در اینجا ما مجال اشاره باین حوادث و اتفاقات‌راندرایم اما اگر کسی بخواهد ببیند شالودهٔ ملت های امروزی برچه خونهای ناحق و روی‌چه‌مظالم و فجایعی استوارشده است‌بایدحتماً تاریخ مفصل این‌دوره را مطالعه کند.

توسعهٔ نفوذ و قدرت سلاطین : دولت‌فرانسه عبارت ازنیمهٔ غربی‌امپراتوری شارلمان بود وتامدتهای مدیدسلاطین آن فقط دلخوش بداشتن عنوان سلطنت‌بودند، لیکن بتدریج بوسیلهٔ جنگ و سیاست و تدبیر و یا بوسیلهٔ ازدواج با خاندان های سلطنتی دیگر قدرت و نفوذی ازبرای خویش تحصیل‌نمودند. سخت ترین مبارزات پادشاهان فرانسه با سلاطین انگلستان بود زیرا در آن ایام قسمت اعظم خاك فرانسه یا بصورت جهیز عروسی یا ازراه میراث سلاطین سلف درتصرف پادشاهان‌انگلیس‌بود وحتی گاهی انگلیسها دعوی سلطنت فرانسه را هم میکردند.

جنگهای‌صدساله : درسال۱۳۳۷ ادوارد سوم پادشاه انگلیس درصددتصرف تاج وتخت فرانسه برآمد و از این تاریخ جنگهای معروف صد ساله آغاز گردید. یکی از نوادر تاریخ بشری در خلال‌این جنگها بوقوع پیوست باین معنی که‌انگلیسها در سال ۱۴۲۹ شهر اورلئان را محاصره کرده بودند و چیزی نمانده بود که آن را تصرف کنند ولی غفلتاً در قشون فرانسه‌پیشوائی پیداشد که انگلیسها را شکست داد وآنهاراازشهر عقب راند. این‌پیشوای عجیب‌دختردهقان جوانی‌بود بنام ژاندارك که‌تا آن موقع هرگز کسی اسم‌اورانشنیده‌بودوازخاطر کسی‌هم‌نمیگذشت که‌چنان معجزهٔ شگرفی بدست او انجام پذیرد. ژاندارك هرگز تاآن تاریخ در هیچ جنگی شرکت نکرده واصلا میدان‌جنگ‌ندیده بودولی‌معتقدبود که فرشتهٔ براوظاهرشده واوراماًمور نجات فرانسه‌کرده است.

ابتدا مردم به دعوی او خندیدند و گفتهٔ او را باور نکردند لیکن او ازقصد خود منحرف نشد و با اصرار وابرام تمام بحضور پادشاه فرانسه باریافت‌وخوشبختانه

پادشاه تقریرات اورا بسمع قبول شنید و قشونی در اختیار او گذاشت. نیروی ایمان ژاندارک برسالت خود بقدری شدید بود که قشون فرانسه را تحت تأثیر قرارداد و روح سلحشوری آنها را برانگیخت و در نتیجه انگلیسها را از اورلئان اخراج نمودند. لیکن سال بعد ژان دارک بدست قشون انگلیسی گرفتار شد و او را بعنوان یکنفر ساحره و جادوگر بمحکمه کشیدند. در این دادگاه که اعضاء آن همه از طرفداران انگلیس بودند ژاندارک محکوم بمرگ گردید و اورا زنده سوزاندند.

اثری که ژاندارک ازخود باقی گذاشت: ژاندارک را سوزاندند ولی او در حقیقت ماموریت خود را انجام داده بود منتها خود او کوچکترین گمانی نمیبرد که چه کار عظیمی بدست او انجام گرفته و تصور نمیکرد که از جانب او چه ضربت سختی به کلیسا که آنهمه مورد علاقه و احترام او بود وارد آمد. تفصیل قضیه اینکه همین دختر سادهٔ دهاتی روح جدیدی در عالم دمید، یعنی روح ملیت را در اروپا بوجود آورد. پس از حادثهٔ ژان دارک مردمی که در قلمرو خاك فرانسه زیست میکردند کم کم باین فکر افتادند که همهٔ آنها فرانسوی هستند و میان آنها اعم از آنکه اهل نرماندی باشند یا برتانی اختلافی موجود نیست و برعکس بین آن ها و مردم انگلستان و آلمان اختلاف و مغایرت کلی موجود است و در نتیجه ساکنین هر ناحیه همین روحیه را پیدا کردند طولی نکشید که ملل مختلف اروپائی متوجه شدند که همهٔ آنها قبل از آنکه مسیحی و کاتولیك باشند فرانسوی وانگلیسی و آلمانی هستند و نتیجهٔ پیدایش این افکار تازه آن شد که وحدت اروپا در تحت نفوذ و تسلط پاپ بمخاطره افتاد.

پس از مرگ ژاندارك دیگر انگلیسها پیشرفتی در فرانسه نکردند و در سال ۱۴۵۱ شهر بردو نیز بدست سپاهیان فرانسه فتح شد و جنگهای صدساله بپایان رسید. در این تاریخ انگلیسها فقط شهر «کالا» را در شمال فرانسه متصرف بودند لیکن هنوز این قرن بپایان نرسیده بود که قدرت پادشاهان فرانسه بجائی رسید که ادعای قسمتی از اراضی ایتالیارا داشتند.

پیش از این تاریخ هم سلاطین فرانسه ضربت هائی به اقتدار پاپ در اروپا زده بودند.

فرانسه و کلیسا : در فرانسه نیز مانند سایر نقاط اروپا کشمکشها ومنازعات شدیدی میان پادشاهان و پاپ برسر اعمال نفوذ در گرفت . یکی از این منازعات در سال ۱۲۹٦ رخ داد که پاپ بونیفاس هشتم کلیه کشیشان و روحانیون رااز دادن مالیات بدولت فرانسه منع نمود . پادشاه فرانسه موسوم به فیلیپ چهارم یا « فیلیپ زیبا» نیز غدغن کرده که بهیچ عنوانی پول واحجار کریمه ازخاك فرانسه خارج نشود. نتیجه این شد که طبقهٔ کشیشان وروحانیون فرانسه دیگر نتوانستند خراج ومالیات معمولی خودرا به‌رم بفرستند وبالنتیجه پاپ مجبور به تسلیم شد.

اسارت بابل: دیری نگذشت که پادشاه فرانسه ضربت دیگری بـه پاپ وارد ساخت باین معنی که درسال ۱۳۰۵ خود اویکی از اساقفه فرانسوی را بسمت پاپی انتخاب کرده و مقر اقامت اورا درعوض شهررم درشهر « اوینیون» درفرانسه قرارداد . این واقعه درتاریخ مسیحیت بنام « اسارت بابل » (اشاره باسارت یهودیان در بابل) مشهور است و تا سال ۱۳۷۸ بطول انجامید یعنی در آن سال دوباره پاپی دررم انتخاب شد ولی این قضیه بر آشفتگی و اختلال امور بیشتر افزود زیرا غیراز پاپ رم یك پاپ هم همچنان در اوینیون اقامت داشت . این وضع تا سال ۱٤۱۷ باقی بود و در آنسال موافقت شد که فقط یك پاپ مقیم رم باشد لیکن دیگر لطمهٔ سخت برحیثیت ونفوذ پاپ خورده واز آن پس قدرتی برای آن باقی نماند .

بدین ترتیب پادشاهان فرانسه که خـود در اوایل قرون وسطی بزرگترین حافظ و تقویت کنندهٔ دستگاه پاپ بودند دراواخر این دوره شدیدترین لطمات رابنفوذ آن زدند و ازنفوذ کلیسا درافکار واذهان مردم بطریق محسوس کاستند .

فرهنگ فرانسه: دررشته‌های ادبی در این دوره ترقیاتی نصیب فرانسه شده بود به این معنی که جماعتی ازشعرای فرانسوی مقیم ایالت پرووانس در جنوب فرانسه بنـام «تروبادور» ها اشعار وترانه‌های نغزی میسرودند واین اشعار درسرتاسر اروپای غربی رواج و اشاعه یافت و تأثیرات عمیقی در افکار و ذوقیات مردم مینمود . علاوه براین فرانسویها یك رشته اشعارحماسی وپهلوانی داشتند که مربوط بزندگانی شارلمانی و اعمال قهرمانی پهلوانان داستانی وتاریخی فرانسه بود .دردانشگاههای فرانسه مخصوصاً

دانشگاه پاریس عده‌از اعاظم‌علما و دانشمندان آن دوره مشغول‌تدریس بودند وطلاب ومحصلین ازسراسر اروپا برای تلمذ نزد آنها میشتافتند. معماران فرانسوی نیز درساختن قصور اشرافی وقلاع و باستیانها و کلیساها استادی بسیار ازخود نشان میدادند.

بدین ترتیب فرانسه درواقع پیشوا و پیشاهنك بسیاری از نهضت های فرهنگی قرون وسطی بوده است.

۲- درسایر نقاط اروپا

اخراج مسلمین از اسپانیا: دراوایل هزارهٔ قرون وسطی شبه جزیرهٔ اسپانیا در تصرف اقوام ویزی گوت بود ولی در قرن هشتم میلادی مسلمین آنجا را ازتصرف آن ها درآوردند. امااختلاف نژاد واختلاف مذهب موجب کشمکش دائمی بین غالب و مغلوب بودوچون بتدریج چنددولت‌مسیحی‌نشین مانند دولت پرتقال و اراگون و کاستیل درشمال شبه‌جزیره تشکیل شده‌بود لهذا تاریخچهٔ اسپانیا در قرون وسطی در حقیقت سرگذشت‌زدوخوردهای‌این‌دولتهاست با مسلمین.

درسال ۱۴۹۲ آخرین نقطهٔ‌متصرفی‌مسلمین یعنی غرناطه نیز ازتصرف آنهادرآمد وحکومت شبه‌جزیرهٔ اسپانیابدست اهالی‌پرتقال‌وساکنین ایالات‌اراگون و کاستیل که بعدها بنام‌اسپانیا مشهورشدند افتاد.

اکتشافات بحری: درسال ۱۴۹۲ کریستف کلمب آمریکا راکشف کرد و ما در اینجابذکر پارهٔ ازوقایع مربوط باین حادثه میپردازیم.

۱- اسپانیانخستین دولتی نبود که بفکراکتشافات بحری‌افتاده باشد بلکه پیش از آن یکی‌از شاهزادگان پرتقالی‌بنام «هانری بحرپیما» باین کار مبادرت کرد و وی درحقیقت اولین کسی است که بفکر بحرپیمائی واکتشافات علمی‌درریاافتاده‌است.

۲- شاهزاده‌هانری‌قبل‌از سال ۱۴۵۳ که تاریخ‌سقوط‌قسطنطنیه بدست ترکهاست درصدد پیداکردن راهی به‌هندوستان برآمد و بنابراین عقیدهٔ مورخین که میگویند سقوط قسطنطنیه سبب توجه مردم‌بکشف راه‌تازه به‌هندوستان‌شد صحیح نیست. علت اصلی آن این‌بود که تجار پرتقالی و اسپانیولی میخواستند تجارت پر منفعت ادویه را خود بدست بگیرند و از این سود سرشاری که عاید بازرگانان ایتالیائی می‌شد

نصیبی ببرند .

۳- جای تعجب است که در اواخر هزارهٔ قرون وسطی قدرت وثروت پرتقال بیش از اسپانی بود. راست است که آمریکا را کریستف کلمب کشف کرده بود لیکن تا سال ۱۵۰۰ میلادی وحتی تامدتی بعداز آن قارهٔ جدید چندان مورد اعتنا واهمیت نبود. بر- عکس واسکودگاما درسال ۱۴۹۸ بهندوستان رسید وازهمان آغاز کار تجارت با هند شرقی یکی از پرسود ترین تجارت های اروپا شده بود.

تجزیهٔ سیاسی ایتالیا : درتمام دورهٔ قرون وسطی شبه جزیرهٔ ایتالیا در حال تجزیهٔ سیاسی باقی بود .در حوالی سال ۱۵۰۰ میلادی مهمترین تقسیمات سیاسی ایتالیا ازاینقرار بود: (۱) دولت سیسیل و ناپل در جنوب که تامدتی متعلق بخاندان سلطنتی آلمان بود واخیراً بتصرف پادشاهان اراگون دراسپانیادرآمده بود (۲) ایالات مرکزی که تحت تسلط وتصرف پاپ بود (۳) عدهٔ از ایالات وشهرهای مستقل درشمال مانند «ونیز» و«ژنوا» و «فلورانس» و«میلان» و«ساووا» .درجای دیگر این کتاب اشاره شد که شهرهای ایتالیامخصوصاً رم وفلورانس مرکزفرهنگ وعلوم اروپابودند اینك چند کلمه هم دربارهٔ یکی دیگر ازشهرهای آن یعنی ونیز گفته میشود.

یك انحصار قدیمی از بین میرود : این شهر پرجلال و جبروت مدتهای مدید سلطان ومالك الرقاب حوضهٔ مدیترانه بود ودر اواخرهزارهٔ قرون وسطی ازحیث ثروت وتمول درتمام اروپا انگشت نمابود وتمام علائم وآثارهم حکم میکرد که دورهٔ قدرت وثروتمندی آن همچنان دوام یابد .لیکن ناگهان دست تقدیر ضربت بسیار شدیدی به پیکرآن زد یعنی واسکودگاما راه دریائی جدیدی بهندوستان کشف کرد واین واقعه بقدری مهم بود که وقتی خبر آن ببازار ونیز رسید بهای ادویه بالفور پنجاه در صد تنزل کرد .

این حادثه یکی ازمؤثرترین وقایعی است که درتاریخ عالم رخ داده است باین معنی که عاقبت رفت وآمدهای تجارتی ازانحصار راههای دریائی مدیترانه درآمدوجهازات اروپائی بجای آنکه مجبور باشند فقط درآبهای داخلی حرکت کنند از این ببعد راه اقیانوس رادر پیش گرفتند ومسیرآنها درعرصهٔ دریا های آزاد واقع شد ،اماونیز با

وجود این پیش آمد که قسمت اعظم تجارت را از دستش گرفت باز تا مدتی متمول و ثروتمند باقی ماند و بازرگانان توانگر آن بحمایت از فنون و صنایع ظریفه برخاستند و درنتیجه شهر آنها یکی ازمراکز عمدهٔ فرهنگ اروپا گردید.

آلمان نخستین بار دارای تمدن میشود: آلمان یا جرمنی قدیم سرزمینی بود که قسمت اعظم مهاجمین وحشی از آنجا بخاك اروپا حمله میکردند و بهمین جهت تاریخ آن باتاریخ ایتالیا درقرون وسطی فرق وتفاوت فاحش دارد باینمعنی که در ایتالیا تمدن کهن سالی وجود داشت که مراقب بود خود را درمقابل سیل مهاجمین وحشی حفظ نماید در صورتی که در آلمان همین سیل مردمان بدوی و وحشی منتظر اخذ تمدنی تازه بود.

اما ازیك حیث این دو کشور باهم شباهت داشتند و آن اینکه هر دو آنها بعد از دوره های قرون وسطی اتحاد سیاسی خود را ازدست داده بودند. پس از تجزیهٔ امپراطوری شارلمانی « اوتو » مشهور به کبیر درقسمت شرقی آن دولت جدیدی تأسیس کرد بنام « امپراطوری مقدس روم » (۹٦۲) اما اشتباه او وجانشینانش این بود که بجای تحکیم اساس دولت تازه تمام هم خود را صرف زدوخورد باایتالیا کردند ودر نتیجه امپراطوری آنها فقط اسمی بی مسمی شد وهنوز عدهٔ زیادی ازامراء ژرمن صاحب اراضی ومستملکات وسیعه بودند و بندرت تبعیت ازامپراطور میکردند.

جهیز پادشاهان: دراواخر قرن پانزدهم چندفقره ازدواج دراروپا واقع شد که بخوبی نشان میداد ازدواج چه تأثیرات عمیقی میتواند در سیاست دول داشته باشد. ماکسیملیان امپراطور خانوادهٔ هاپسبورك باماری بورگندی ازدواج کرد و کشور های هلند وبلژیك را بنام ارثیه متصرف شد پسر آنها فلیب با ژوانا دختر فردیناند اراگون و ایزابل کاستیل مزاوجت نمود واز آنها پسری متولد شد موسوم به شارل که بعدها بشارل اول پادشاه اسپانیا وسپس بنام شارل پنجم امپراطور معروف گردید (۱۵۱۹) در این موقع متصرفات خانوادگی او عبارت بود از اطریش وهلند وسیسیل وناپل و اسپانیا و متصرفات اسپانیائی در قارهٔ جدید.

فرهنگ ژرمنی: درابتدای هزارهٔ قرون وسطی اقوام ژرمنی تمدن وفرهنگ بسیار کمی داشتند و باینجهت درطی این هزاره ناچار بودند مظاهر تمدن را از سایر

اقوام اقتباس کنند وخود آنها هنوز چیزی‌نداشتند که بدیگران منتقل سازند. ازجمله چیزهائی که ژرمن ها ازخارج اقتباس کردند یکی آئین مسیحیت بود ودیگر علوم و صنایع وفن معماری و نقاشی ومجسمه‌سازی واشعار غنائی.

تروبادور های فرانسه پیروان زیادی درخاك آلمان پیدا کردند که اشعارغنائی وسرود های پهلوانی آنهادرقرون بعدی‌در آلمان معروف‌شد. همچنین آلمانها ازسبك معماری وسایرفنون فرانسویان اقتباس فراوانی کردند.

دانشگاههای آلمان و کلیسا: نخستین دانشگاه آلمانی درسال ۱۳۴۸ درشهر پراگ (۱) ازایالات بوهم تاسیس گردید وطولی نکشید که‌دانشگاه‌های‌دیگری نیز دراین کشور دائر شد وازیکی ازهمین دانشگاهها موسوم به ویتنبرك بود که نهضت عظیمی برعلیه نفوذ وقدرت مذهبی کلیسا دراروپا براه‌افتاد. پیشوای این‌نهضت‌شخصی بودبنام مارتین‌لوتر که پسریکنفر معدنچی بود و در سال ۱۵۰۰ در دانشگاه ارفورت (۲) به‌تحصیل اشتغال داشت.

بنابراین درحوالی سال ۱۵۰۰ پنج کشور مستقل دراروپا وجود داشت که هر - کدام دارای فرهنگ وتمدنی جداگانه ومشخص بودند ولی‌فقط سه تای آنها صاحب حس‌قومیت وملیت مستقل‌شده بودند. این پنج کشور عبارت بوداز فرانسه واسپانیا وپرتقال وایتالیاو آلمان‌وسه کشورمذکورنیز فرانسه‌واسپانیا وپرتغال. اینك‌برمیگردیم بتاریخ انگلستان وسرگذشت آن تاسال ۱۵۰۰.

۳- انگلوساکسونها - نرمانهاوانگلیسها

انگلستان ازنوآغاز میکند: باآنکه رومیها تقریباً چهارقرن درخاك انگلستان مقیم بودند (از۳٤ تا ٤۰۹ میلادی) معهذا بمجردانکه طوایف ژرمن درقرن پنجم باین جزیره حمله‌بردند تمدنی که رومیان در آنجا برپاکرده بودند بالمره محوو نابود شد وحتی زبان لاتینی هم با آنها از میان رفت وزبان انگلوساکسون جای آن را گرفت (۳) تنها کار مهمی که رومیان انجام‌دادند این بود که درزمان اگوستوس صفحات

---

(۱) Prague (۲) Erfurt

(۳) این کلمه مشتق‌ازنام دودسته ازطوایف مهاجم است‌یکی بنام‌انگلها ودیگری‌ساکسون ها. بایدبخاطر داشت که درکشور های دیگرمثل فرانسه‌واسپانیا وپرتغال وایتالیا زبان لاتین در مقابل حملهٔ ژرمن ها مقاومت‌کرد وزبان‌امروزی‌کشورهای‌مزبور عموما ازریشهٔ‌لاتین‌است.

جنوبی انگلستان را بدین مسیح در آوردند درنتیجه سر زمین انگلستان رابه رم که مرکز تمدن وفرهنگ اروپا بود پیوستند واین امر در پیشرفت مدنیت درانگلستان بسیار موثر واقع شد.

مصلحین بزرگ سیاسی و اجتماعی: در سال ۱۰۶۶ ویلیام دو نورماندی انگلستان رافتح کرد وخود بنام ویلیام اول در آنجا بسلطنت پرداخت (۱) ویلیام و بسیاری ازجانشینان او با نهایت قدرت و شوکت سلطنت کردند و دست باصلاحات اجتماعی مهمی زدند وتشکیلات کاملی که تاآنوقت درانگلستان سابقه نداشت ایجاد کردند. کیپلینك(۲) شاعر معروف انگلیسی دریکی ازقطعات خود میگوید «انگلستان را بر روی سندانی نهادند و پادشاهان نور ماندی آنقدر آنرا کوبیدند تابشکل و هیئت امروزی درآمد».

بزرگترین پادشاه این سلسله یکی از نواده های ویلیام موسوم به هانری دویم بود که ازسال ۱۱۵٤ تا ۱۱۸۹ سلطنت کرد واز راههای مختلف به تقویت حکومت مرکزی و ایجاد قدرت دولتی پرداخت. نخستین قدم مهم او این بود که ادارهٔ تأسیس کرد بنام «خزانه داری کل» تاکلیه جمع وخرجهای دولتی درآن متمرکز شود. سپس قضاة عادلی روانهٔ اکناف کشور نمود تادرآنجا باجرای عدالت مشغول شوند ودعاوی مردم را بر طبق قانون حل وفصل کنند واختلافی راکه قوانین نقاط مختلف کشور با هم داشتند رفع نمایند و قانون واحدی را درهمه جااجرا کنند. بنظرمورخین این اقدام هانری یکی ازبزرگترین اصلاحات تاریخی بشمار میآید وطریقهٔ محاکمه بوسیلهٔ هیئت قضاة که امروز درهمهٔ کشورها مرسوم است اقتباس ازهمان مقررات زمان هانری است.

کشمکش با کلیسا وقدرت روحانی: هانری کوشید که قدرت دادگاههای مذهبی را محدود کند لیکن بانجام این امر توفیق نیافت اما ازهمین اقدام او بخوبی معلوم میشود که پادشاهان انگلستان ازابتدا بفکر آن بوده اند که دست کلیسا را از مسائلی که مربوط بخود آنها بوده است کوتاه کنند.

---

(۱) بایددانست که ویلیام اولین وآخرین کسی است که تا بحال با نگلستان دست یافته و آنجا را فتح کرده است.

(۲) Kipling

متصرفات انگلیسی در فرانسه : هانری گذشته از آنکه پادشاه انگلستان بود نیمهٔ غربی خاك فرانسه راهم بعنوان ارث اجدادی خود متصرف بود ، اما این متصرفات فرانسوی او جز موجبات زحمت و دردسر از برای او و جانشینانش فراهم نمیکرد زیرا سلاطین فرانسه هم در فکر وحدت فرانسه و ترقی و آبادانی آن بودند و تا این منظور حاصل نشد راحت ننشستند.

برادر بودند ولی بهم شباهت نداشتند : هانری دو پسر داشت بنام ریشارد و «جان» که یکی از آنها مردی دلیر و باشهامت بود و دیگری بسیار پست و فرومایه . ریشارد اول همان کسی است که بنام شیر دل معروف است و در جنگ های صلیبی سوم شرکت نمود .

اما جان پادشاهی ظالم وغدار بود و سراسر دورهٔ سلطنت او (از ۱۱۹۹ تا ۱۲۱۶) آمیخته باجنگهای بیهوده وشکستهای پی درپی بود باینمعنی که (۱) برسر انتخاب اسقف کانتربوری باپاپ انیوسان سوم در افتاد ومجبور به تسلیم شد (۲) بافیلیپ اوگوست پادشاه فرانسه جنگید ومغلوب شد ونرماندی راازدست داد (۳) با اعیان و نجبای انگلستان انقدر بدسری کرد تا علم طغیان برعلیه او افراشتند و عاقبت او را مجبور کردند سندی را امضاء کند بنام ماگناچارتا (۱) یامنشور کبیر و حقوق وامتیازات مهمی بآنها داد .

یك سند مهم : فصول عمدهٔ منشور کبیر ازاینقرار بود : (۱) پادشاه بدون جلب رضایت نجباواعیان هیچگاه نمیتوانست مالیاتی بر آنهاوضع کند (۲) پادشاه حق نداشت در اجرای عدالت مسامحه کند یا درازای پول حق اشخاص را پایمال نماید (۳) پادشاه حق نداشت هیچ یك ازاتباع آزاد خودرامحبوس سازدیا ازحقوق مدنی محروم نماید مگر بحکم قانون ورای دادگاه .

پس از امضای این منشور جان پیوسته منتهز فرصت بود تا مدلول آنرا نقض کند ودر یك مورد هم بانجباواعیان کشمکش ومنازعه راشروع کرد ولی مرگ نابهنگام او بهمهٔ این ماجراها خاتمه داد (۱۲۱۶)

---

(۱) MAGNA CHARTA

مادر پارلمان های دنیا : پس از جان پسر او هانری سویم به تخت نشست و در دورهٔ سلطنت طولانی و پرحادثهٔ او (از ۱۲۷۲ تا ۱۲۱۶) باز یك واقعهٔ بسیار مهمی در تاریخ انگلستان ظهور کرد . این واقعه همانا پیدایش حکومت مشروطه یا حکومت پارلمانی است و تفصیل قضیه از اینقرار است که در حینی که اعیان و نجبا مشغول کشمکش با پادشاه بودند رئیس و پیشوای آنها موسوم به « سیمون دومونت فرت» شورای بزرگ انگلیس را که بعدها بنام پارلمان معروف شد تشکیل داد و بجای آنکه مطابق سنت معمول فقط نمایندگان نجبا و روحانیون در این شورا جمع شوند از هر ایالت دو شوالیه و از هر شهرستان هم که طرفدار شخص او بودند دو نماینده در این مجمع دعوت نمود . (۱۲٦۵)

یك لحظهٔ مهم در تاریخ : ادوارد اول پسر هانری و جانشینان او هم این فکر را تعقیب کردند و بالنتیجه کشور انگلستان صاحب حکومتی مشروطه گردید که حتی دولت روم با انهمه رجال سیاسی و مقننین زبردست هم نتوانسته بود بداشتن چنان حکومتی نائل گردد . با اینوصف میتوان گفت که سیمون دومونت فرت و ادوارد اول هردو در زندگانی امروزی ماسهیم و شریك بوده‌اند زیرا بدون وجود حکومت مشروطه حال همه‌ماها معلوم است که چه بود .

شوالیه‌ها و نمایندگان ایالات در طی عمل برخوردند که باهم منافع مشترك زیادی دارند ولی در عین حال منافع آنها از منافع نجبا و اشراف و روحانیون بکلی جداست و بعلاوه نمایندگان مزبور در حضور اعیان و نجبا احساس ناراحتی میکردند و در مواجهه با آنها دست و پای خود را گم میکردند . باینجهت پارلمان بدو قسمت مختلف تقسیم گردید .

نجبا و روحانیون مستقیماً بتوسط شخص شاه انتخاب میشدند و مجلس آنها بنام مجلس اعیان نامیده‌میشد در حالیکه شوالیه‌ها و نمایندگان شهرستانها از طرف ولایات وشهرها انتخاب گردیده و مجلس آنها بنام مجلس عوام معروف گردید .

چون کلیهٔ حکومت‌های مشروطه که دارای دو مجلس هستند این طرز حکومت را از انگلستان اقتباس کرده‌اند لهذا انگلستان در دنیا بنام مادر پارلمان یا مادر مشروطیت جهان معروف شده‌است و هرچند در همان اوقات کشورهای فرانسه و امپراطوری مقدس روم

و کاستیل و اسپانیانیز مجالس مقننه ازهمین قبیل داشتند لیکن مال هیچکدام بپای تکامل و جامعیت حکومت انگلستان نمیرسید.

شهرهای انگلیسی متوجه اهمیت پارلمان میشوند : در ابتدای امر شهرهای انگلستان چندان اهمیتی به فرستادن نماینده بپارلمان نمیدادند و آنرا خرج تراشی بیهوده برای خود می پنداشتند زیرا میدیدند در هر مورد مبالغی خرج میکنند و نماینده بپارلمان میفرستند وپادشاه فقط وقتی پارلمان را احضار میکند که احتیاج بوضع مالیات تازه وبریدن جیب رعایا پیدامیکند و درغیر اینصورت اصلا بفکر آن نیست که بانمایندگان دراداره امور کشور مشورتی نماید واز آنها دروضع قوانین مفیده استفاده کند . لیکن نمایندگان پارلمان هیچگاه از انجام وظایف ملی خویش غافل نبودند و پیوسته بشاه تذکرمیدادند که اداره کشور باید بامشورت وصلاحدید آنها انجام شود واساسا مملکت داری وحکومت ازوظایف مختصه آنهاست وشاه باید فقط بسلطنت کردن قناعت نماید . ازطرفی چون نمایندگان میدانستند که شاه احتیاج بپول دارد و دائماً هم نمیتواند آنهارا بزور وادار بتصویب مالیاتهای تازه کند ازاینرو هروقت دولت پیشنهاد مالیاتی بپارلمان میاورد وکلافوراًمیپرسیدند درمقابل این مالیات چه اصلاحاتی ازبرای ماخواهید کرد ؟ بدین ترتیب طولی نکشید که این جمله شعار کار نمایندگان پارلمان شد «**تاکاری انجام ندهید واصلاحاتی در امور نکنید ازمالیات خبری نیست**»

پس از آن پارلمان در صدد رسیدگی و نظارت برمخارج برآمد ، این داستان تاریخچهٔ مفصلی دارد ودرطی مدتی درازفراز ونشیبهای بسیاردر کار پارلمان پدید آمد یعنی وقتی پادشاهان ضعیف بودند ویادعوی آنها برتصرف تاج وتخت چندان مسلم نبود پارلمان قوتی میگرفت واداره امور کشور رابدست میاورد، برعکس وقتی سلاطین قوی بودند آنوقت پارلمان بکنار میرفت وامور کشور بدست پادشاه میافتاد ولی نکتهٔ مهم انستکه هرگز هیچ پادشاهی در انگلستان آنقدر قوت وقدرت پیدا نکرد که اساساً پارلمان را از میان بردارد .

زندگانی روزانه : این وقایع ما را تا حوالی سال ۱۳۰۰ میرسانند و از این پس ناچاریم ازذکرحوادث دوقرن باجمال بگذریم . زندگانی در انگلستان نیز دراین تاریخ

شبیه بوضع زندگی سایر نقاط اروپا بود. اکثر مردم در دهات زندگی میکردند و بامر زراعت مشغول بودند یا بکار گله داری میپرداختند و پشم آنرا به شهرهای فلامان میفروختند اما شهرها هم بتدریج قوت و رونق میگرفتند و دلیل رونق آنها این بود که نمایندگان خود را به پارلمان میفرستادند و شاه هم متوجه ثروت و تمول آنها بود و از آنها حساب میبرد.

کارهای شهری و دهاتی هم در این تاریخ بوسیلهٔ همان نیروی طبیعی که در طی قرون متمادی معمول بود انجام میگرفت یعنی بوسیلهٔ باد یا آب یا با نیروی جسمانی انسان و حیوان.

مرگ سیاه (۱۳۴۸): اندکی پس از جنگهای صد ساله، طاعونی در اروپا بروز کرد که هرگز نظیر آن در تمام تاریخ دیده نشده بود و نزدیك بود نسل بشر را از قارهٔ اروپا براندازد و بواسطهٔ کشتارهای بیحسابی که در آنجا کرد بنام «مرگ سیاه» معروف شده است. این طاعون در سال ۱۳۴۸ بانگلستان سرایت کرد و تقریباً یکربع از سکنهٔ آنجا را معدوم نمود و فقط در دانشگاه اکسفورد دوثلث از محصلین آن تلف شدند.

البته مرکز عمدهٔ کشتارهای وحشتناك طاعون در شهرهای پرجمعیت بود که وسائل بهداشت هم موجود نداشتند لیکن قراء وقصبات و قلاع اربابی نیز از آسیب آن مصون نماند. خلاصه ماشین زندگانی اجتماعی در نتیجهٔ این طاعون فلج شد و بواسطهٔ تلفات سنگینی که به کشیشان و روحانیون وارد آمد کلیسا از کار خود بازماند و همچنین تلفات رعایا و زارعین نیز امر فلاحت را مختل کرد.

درموقع بروز «مرگ سیاه» عدهٔ زیادی از غلامان آزاد شدند و بصورت کارگر روزمزدی در مزارع کار میکردند. پس از آنکه تلفات رعایا زیاد شد و بهرهٔ کارگر تقلیل یافت بازهم مردم غلامان خود را آزاد کردند و آنها را بعنوان روزمزد بکار گماشتند تا از فرار آنها جلوگیری نمایند.

جنگهای رز: درقرن پانزدهم آثار ملوك الطوایفی در انگلستان بواسطهٔ جنگهای معروف به رز (یا گل سرخ) (۱) بسرعت ازمیان رفت باین معنی که خانواده

---

(۱) جنگهای رز بدین مناسبت نامیده شده که علامت خانوادهٔ لنکاستر گل سرخ و علامت خاندان یورك گل سفید بوده است.

های لنکاستر ویورك برسر تصاحب تاج و تخت مدتی باهم کشمکش داشتند و در این میانه عدهٔ از نجبا و اشراف از بین رفتند وقدرت آنها بتدریج زائل گردید .

بالاخره جنگهای مزبور بنفع خانوادهٔ لانکاستر خاتمه یافت و هانری تودور رئیس این خانواده ریشارد سوم پادشاه خانواده یورك را در سال ۱۴۸۵ مغلوب ساخت وخود بنام هانری هفتم بجای او به تخت سلطنت انگلستان نشست . بعداً هانری باالیزابت وارث خاندان یورك ازدواج کرد و بدین ترتیب اختلاف میان این دو خانواده از میان برخاست .

هانری هفتم پادشاه مقتدری بود وبخت بااو یاری کرد که بسیاری از نجبا واعیان درضمن جنگهای رز از بین رفته بودند واو بی منازع سلطنت میکرد وبعلاوه اهالی شهر ها اورا یاری میکردند که نظم وترتیب رادر کشور برقرار سازد .

بدین ترتیب در اواخر هزارهٔ قرون وسطی (سنهٔ ۱۵۰۰ میلادی) انگلستان صاحب یك حکومت پادشاهی مقتدر بود وهرچند کلیهٔ متصرفات خودرا درقارهٔ اروپا از دست داده بود (غیر ازشهر کاله) درعوض نواحی ایرلند وویلز را متصرف شده بود . ضمناً باآنکه هنوز موفق به تسخیر اسکاتلند نشده بود معهذا خطری از آنجانب متوجه او نبود و رویهمرفته در آن تاریخ هیچ کشور اروپائی مثل انگلستان صاحب وحدت سیاسی وحکومت مقتدر نبود.

مشخصات این عصر : پارهٔ حوادث که درزمان سلطنت هانری چهارم رخ داد علامت آن بود که عصر تازهٔ درتاریخ انگلستان آغاز شده است .

اول ـ آنکه هانری باایجاد قوای بحری معظمی شالودهٔ سیادت دریائی انگلستان راریخت و بعلاوه عهدنامه های تجارتی با دانمارك و فلاندر منعقد ساخت و تجارت اسکاندیناوی و نواحی شمالی اروپارا بدست گرفت .

دوم ـ هانری، جان کابو(۱) رابه قارهٔ جدید فرستاد ومستملکات امریکائی انگلستان راتاسیس نمود .

1- John Cabot

سویم- دختر خودرا به‌جیمز چهارم‌پادشاه اسکاتلند بزنی‌داد وبدینوسیله طرح اتحادانگلیس واسکاتلندرا بموقع اجرا گذاشت‌چهارم-لایحه‌ای ازپارلمان ایرلند گذراند ومداخلهٔ انگلیس رادر امرحکومت آنجاقانونی کرد. گذشته از اینها در زمان هانری چهارم برای نخستین‌بار چاپخانه بانگلستان آمد ودروستمینستر دائر گردید.

خلاصه‌انگلستان‌هم مانندفرانسه واسپانیاوپرتقال‌هزارهٔقرون وسطی‌را باجنگها وکشمکشهای داخلی‌ومبارزه بامهاجمین ژرمنی‌وطوایف غیرمتمدن داخلی آغاز کردو درآخر هزاره مزبور بصورت کشوری متحد ومتشکل و نیرومند ظاهر گردید. البته حالت جزیره بودن‌انگلستان وجدائی آن ازقارهٔاروپا آنجارا ازدستبردتهاجمات‌پی‌در-پی آسوده ساخته وبآن مجال‌داده است‌که به اصلاح کارخود بپردازد.

انگلستان و کلیسا: کلیسا هنوز درانگلستان‌صاحب قدرت‌و نفوذ بود امااقتدار آن‌بپایهٔ زمان هانری دویم‌نمیرسیدودوچیز موجب‌تضعیف کار آن شده بودیکی آنکه پارلمان قدرت و اختیارات کلیسا را محدود کرده‌بود، دویم آنکه شخصی بنام «جان وای‌کلیف» ازاستادان مشهور دانشگاه اکسفورد که‌اتباع وپیروان کثیری حتی‌درمیان نجبا داشت‌کمر بمخالفت باکلیسا بست‌وبسیاری ازتعالیم آنرا مورد انتقاد قرارداد. در قرن پانزدهم پارلمان نهضت‌اورا غیرقانونی‌تشخیص داد اماهرگز نتوانست نفوذ وتاثیر افکار اورا ازبین ببرد. ازاینها گذشته در انگلستان‌هم مثل‌سایر کشورها، کلیسا براثر ثروت وتمولی که اندوخته‌بود موجبات ضعف وفتور خود را فراهم کرد زیرا باین‌بهانه عدهٔ کثیری ازافراد غیرصالح بآن‌پیوستند وخودرا درصف روحانیون جازدند.

۴ - مردم قرون وسطی چه کارهائی انجام داده‌اند

دوطبقه از افرادی که خودشان‌میدانستندچه‌میخواهندبکنند: درآغازهزارهٔ قرون وسطی دوطبقه از مردم آن عهد خود میدانستند که چکاره‌اند وچه میخواهند بکنند: یکی‌رؤسای طوایف جنگجوی ژرمن دویم زعمای کلیسا وروحانیون. دسته اولی‌بچیزی دیگر علاقه‌نداشتند جز بمسائل مادی مثل غذا وپوشاك ومسکن‌وپیوستهٔ درتکاپو بودندکه بهبودی دروضع زندگی‌خویش‌فراهم‌سازند امادستهٔ دویم‌جز بمسائل

روحانی ومذهبی توجه بچیز دیگر نداشتند و سعی آنها این بود که مردم آن عهد را بزندگانی فقیرانه ومحقر قرون وسطی راضی وخوشنود سازند و نظر آنها را از زندگی اینجهان برگرفته وبحیات روحانی معطوف نمایند.

تامدت چندین قرن زندگی مردم اروپا فقط یك قسم امرار معیشتی بود ودیگر کسی بفکر لذات اینجهانی و رفاه و آسایش مادی نبود لیکن در اواسط قرون وسطی این وضع ونظریه تغیر کلی یافته و در اکثر شئون زندگی ترقیات محسوسی حاصل شده بود.

خانواده: برای آنکه اختلاف طرز زندگی مردم سال ۵۰۰و۱۵۰۰ میلادی را بطور خلاصه نشان دهیم اول ازخانواده شروع میکنیم. دراواخر دورهٔ امپراطوری خانواده‌های رومی بسیاری از صفات حسنه و ممیزات اخلاقی خود را از دست داده بودند: مثلا طلاق درمیان طبقهٔ اشراف وثروتمندان طوری رواج یافته بود که نزدیك بود اساس خانه وخانواده منهدم گردد. درمیان طبقات فقیر وتنگدست هم که عدهٔ زیاد در خانه‌های کوچك زندگی میکردند طبیعتاً زندگانی منزه و آبرومند خانوادگی غیر ممکن بود و ازاینرو چیزی نمانده بود که در این طبقه هم اصل خانواده ازبین برود.

اما برعکس رومیان، درمیان طوایف مهاجم ژرمن هنوز خانواده اساس زندگی اجتماعی بشمار میرفت وباینجهت کلیسا موفق شد که برشالودهٔ همین حب خانواده بنیان خانه وخانوادهٔ مسیحی را استوار کند باینمعنی که ازدواج را امری مقدس قلمداد کرد وباجدیت تمام جلوطلاق را گرفت ودرنتیجه اساس خانواده را صورت شرعی داد و آنرا تحکیم نمود.

مدرسه: در آغاز هزارهٔ قرون وسطی مدارس مغرب زمین منحصر به مؤسسات ناقصی بود که کشیشان و روحانیون در آنجا بفراگرفتن علوم الهی مشغول میشدند و اکثر ارزش تحصیلی آنها باندازهٔ تحصیلات یك شاگرد سال سوم مدرسهٔ متوسطه امروزی هم نبود. اما دراواخر همین هزاره وضع تعلیم و تربیت طوری در اروپا تغییر کرده بود که مدارس حرفهٔ برای اولاد بازرگانان وصنعتگران درهمهٔ شهرهای عمده

دائر بود و بعلاوه دانشگاههای متعدد اروپائی بتدریس سه‌رشته مهم علمی میپرداختند یکی حکمت الهی دوم حقوق و سوم طب. بسیاری از این موسسات قدیمی هنوز دائر وپابرجاست وشعب آن در کشورهای امریکا و آسیاهم دائر گردیده‌است.

کلیسا : در اوایل هزارهٔ قرون وسطی فقط نیمی از اروپای غربی در دست مسیحیان بود و حتی پارهٔ از نواحی مسیحی‌نشین هم تازه تبعیت از مرکز روحانی رم نمیکردند. لیکن در طی این هزاره عده کثیری از مشرکین قبول دین عیسوی کرده و قدرت و نفوذ پاپ در سراسر عالم مسیحیت مستقر گردید. فقط در اواخر هزارهٔ مزبور اختلافی میان مردم شمال وجنوب اروپا رخ‌داد که هنوزهم تاامروز این‌اختلاف باقی است اما باوجود این اختلاف چه کاتولیکها و چه پروتستانها احکام وفرائض دین مسیح را بخوبی حفظ کرده وبه‌عهد وزمان مامنتقل‌ساخته‌اند.

مشاغل : تازمان تجدید زندگی شهرنشینی یگانه مشغلهٔ عمدهٔ که مردم‌متعارفی در پی آن بودند و آرزو داشتند داخل آن شوند حرفهٔ روحانیت و خدمت کلیسا بود. اولاد طبقات پائین وغلامان هرگز امیدخارج شدن از زی وطبقهٔ خود ورسیدن بمقامات بهتری رانداشتندتاآنکه وارد مسلك کلیسا میشدند و آنوقت دیگر درهای ترقی بروی آنها بازمیشد و امید رسیدن‌بهرمقامی‌را پیدا میکردند.

کشیشان یگانه طبقهٔ تحصیل کرده و با سواد آن عصر محسوب میشدند و حال بدینموال باقی بود تاحقوق وطب نیزدرجزو معلومات بشری وارد گردید. درتمام این مدت زندگانی شهری درحال تکوین وتکامل بود تادر آخرهزاره قرون وسطی مشاغل فراوانی دردسترس جوانان وسایرمردم با استعداد قرارگرفت که از آنجمله بود قصابی ونانوائی وشمع سازی وکلاه سازی وبافندگی و کفاشی وشمشیرسازی وزین سازی و اسلحه‌سازی وزرگری ومعماری وشیشه سازی و کشتی‌سازی‌وتجارت وصرافی وصدها مشاغل نظیر آن. زراعت نیزمشغلهٔ بود که بسیاری ازمردان وزنان بآن میپرداختندو یگانه شغل وحرفهٔ که فقط بروی زنان بازبود تارك دنیا یاخواهرمسیحی‌شدن بود.

دولت : دراواخرهزارهٔ قرون وسطی عدهٔ از حکومتهای محلی وکوچك در لوای واحد درآمده وتشکیل‌دولتهای ملی‌دادندوهرکدام هم زبان وادبیات مخصوص

اتخاذ کردند . ملل فرانسه واسپانیا و پرتقال وانگلستان همه صاحب اتحادسیاسی شده و مردم در هریك از این کشور ها علائقی نسبت بآب و خاك خود پیدا کردند و این همان علائقی است که مابنام وطن پرستی مینامیم . براثر مطالعهٔ قوانین رومی شخص شاه مظهر قدرت و عدالت محسوب میشد لیکن در عین حال پارهٔ ازکشور ها مثل انگلستان باین نتیجه رسیده بودند که قدرت پادشاهان را باید بوسیلهٔ پارلمان محدود کرد .

بنابراین در پایان قرون وسطی در هر ملتی دولتی پدید آمد که متعلق بهمان ملت بود و امور آن کشور بوسیلهٔ همین دولت اداره میشد واین امرهنوزتا بامروزهم باقی و برقرار است .

مهمترین تغییرات : بدون شك بزرگترین تغییری که درطی این دوره حادث شده است همانا اتخاذ اقتصاد پولی است در مقابل اصل تهاتر یعنی مبادلهٔ جنسی . در نتیجهٔ این تغییر مردم از قیدپای بندی بزمین آزاد شدند و بهر کجا که میل داشتند و شعور اقتصادی و بازرگانی آنان آنها را راهنمائی میکرد میرفتند . همین تغییر سیستم اقتصادی بعدها اصول بردگی و فقر وکمیابی را از بین برد و بجای آن اصول آزادی و فراوانی نعمت را برقرارکرد یعنی اقتصاد سرمایه داری ظهور کرد . از اینها گذشته سیستم اقتصادی جدید سرحدات کشور ها را توسعه داد و با اشاعهٔ فرهنگ و عقاید و آراء سیاسی در میان ملل مختلف آن ها را بهم نزدیك تر ساخت زیرا تجارت وصنعت حدود وثغوری ازبرای خود قائل نیست وبهر کجاکه مقتضی بداند وارد میشود .

۵ ـ گامهائی که بشر در راه زیبائی و حقیقت و نیکی برداشته است

در راه زیبائی : تا نیمهٔ دویم هزارهٔ قرون وسطی انسان قدمهای مهمی درراه ایجاد زیبائی برنداشته بود لیکن پس ازآن تاریخ بسرعت در این راه گام برداشت . در صنعت معماری ابتدا سبك رومانسك بوجود آمد و بعد سبك گوتیك و سپس سبك رنسانس . در نقاشی و مجسمه سازی میکلانژو دوونچی و رافائل ستارگان قدر اول

منظومهٔ اساتید و هنرمندان قرن پانزدهم محسوب میشدند. عدهٔ از این هنرمندان از ماوراء جبال آلپ یعنی از نواحی شمالی برخاسته بودند. در ادبیات نیز اومانیست‌ها مردم را متوجه زیبائیهای آثار قدیم رم و یونان کردند و گذشته ازاین خودشان هم آثار بدیع ادبی بوجود آوردند: تروبادورهای فرانسه و شعرای اولیهٔ آلمان دراشعار غنائی - پترارك در تغزل - و بوکاسیو در افسانه سرائی آثار گرانبهائی از خود باقی گذاشتند. نوشته های «دانته» معیار زبان ایتالیائی است و آثار چاسر و وای کلیف معیارزبان انگلیسی است‌همچنانکه نوشته‌های لوترمأخذزبان آلمانی بشمارمیرود.

بدین ترتیب مظاهر زیبائی در سنگ و دررنگ ودر کلمات دوباره در عالم ظهور کرد وبرجلوه وررونق زندگی اروپائیان افزود و مخصوصاً موجب پدید آمدن مردان وزنانی‌شد که جمال ظاهر وکمال معنی را سرمایهٔ حسن وزیبائی‌خودمیدانستند نه ثروت وتمول ومقام اجتماعی را.

در راه حقیقت: در اوائل قرون وسطی مردم حقیقت را فقط ازطریق‌مذهب میجستند و جز بامور مربوط بخدا وآسمان بچیز دیگری نمیاندیشیدند و در این طریق‌هم تنها ازکلیسا راهنمائی ومدد میگرفتند اما در اواخر این دوره پارهٔ‌اشخاص ظهور کردند که غیر از خدا و آسمان به طبیعت و انسان هم نظر افکندند و هادی و راهنمای خود را آثار متقدمین‌مثل حکمای یونان و رم قراردادند وازآنها آموختند که حقیقت را ازطریق بحث و استدلال جستجو کنند نه از راه ایمان. درقرون‌معاصر که طریق استدلال بروی عالم طبیعت گشوده شد، چنانکه همه میدانیم، شگفتیهای بزرگ در عالم ظهور کرد، لیکن در دورهٔ قرون وسطی نیز اشخاصی‌مانند«فرانسیس بیکن» یافت شدند که به تجارب علمی میپرداختند و حقیقت را از راه تجربه‌جستجو میکردند. همچنین اندکی پیش از نهضت پروتستان یکی ازکشیشان لهستانی‌موسوم به کوپرنیك کشف تازهٔ درقلمروعلم کرد که باعث تحول فکری‌عالم بشریت گردیدواین اکتشاف اوچنان بنیان معتقدات دیرینه را متزلزل میساخت که وی مجبورشد تا مدت سی‌سال کشف خودرا مخفی نگاهدارد.

آموختن ازطریق تجربه: در ادوار پیش از جنگهای صلیبی و پس ازآن مردم

اطلاعات زیادی از طریق تجربه حاصل کرده بودند . مارکوپولو سیاحتی در چین کرد و اطلاعات دقیقی راجع به تمدن کهن سال آن کشور بدست آورد . ملاحان اروپائی استعمال قطب نما را از اعراب آموختند و همچنین از آنها یادگرفتند که کشتی را در موقع باد و طوفان درست در دریا هدایت کنند و برای جهت یابی اسطرلاب را بکار بردند . کسب این اطلاعات و تجربیات روح حادثه جوئی و سیاحت را در پرتقالی ها برانگیخت و آنها را بسیر و سیاحت در سواحل غربی افریقا وا داشت تا عاقبت واسکودگاما از دماغهٔ امیدواری گذشت و راه هندوستان را پیش گرفت . ولی از این اقدام متهورانه بالاتر جسارت کریستف کلمب بود که آنقدر در دریا های مجهول پیش راند تا قارهٔ جدیدی را کشف کرد. حاجت بگفتن نیست که این قاره همان امریکای امروزی است .

چاپخانه : بتدریج که میزان علم ودانش واطلاعات بشر فزونی می‌یافت احساس ضرورت میشد که این اطلاغات در دسترس مردم معمولی هم گذاشته شود و در نتیجهٔ همین ضرورت صنعت چاپ بوسیلهٔ حروف مجزا اختراع شد و بعلاوه صنعت کاغذ سازی نیز مجدداً در اروپا احیا گردید. بدیهی است احیاء این صنعت هم‌مثل خودصنعت چاپ حائز اهمیت بود زیرا بدون کاغذ طبیعتاً ازماشین چاپ استفاده بعمل نمیآید (چاپخانه راگوتمبرك درسال ۱۴۵۰ درشهر متز اختراع کرد .)

خلاصه درپایان دورهٔ قرون وسطی و آغاز عصرجدید مردم بسیاری ازعلوم قدیمه واطلاعات عهد یونان و رم راکه ازحوادث ایام مصون مانده بود آموختند و مقداری نیز ازخود بر آن افزودند .

در راه نیکی و نیکوکاری : بحث در این زمینه طبعاً از بحث در زمینهٔ زیبائی و حقیقت دشوارتر است لیکن تذکار یکی دو مورد از گامهائیکه انسان دراین راه برداشته است بی اقتضا نیست . نخستین موضوعی که در این زمینه جلب توجه می کند اینستکه در دورهٔ قرون وسطی بیش از عهد رومیان بجان وشخصیت انسانی اهمیت گذاشته میشد و ازاین حیث انسان باید مرهون تعالیم و اقدامات کلیسا باشد . مدتها پیش از سال ۱۵۰۰ برده فروشی که یکی از اصول مسلمهٔ جامعهٔ قدیم بشمارمیرفت از

بین رفته بود (هرچند متأسفانه بعداً درمستملکات امریکائی اروپا دوباره بشدت رواج پیدا کرد) راست است که هنوز در این عهد غلامان و بندگان درهیئت اجتماع وجود داشتند اما تعالیم مسیح جان آنها را گرامی ساخته و ارزش وجودی آن ها را تاجائی رسانده بود که در مقابل ملکوت خدا خسیس ترین بندگان با پادشاهان و فقها برابر میایستاد.

جنگهای غلامان (گلادیاتور ها) منسوخ شده بود و هر چند هنوز مبارزات شخصی بعنوان دوئل مابین شوالیه‌ها وجنگجویان مرسوم بود لیکن این عادت اختصاص به طبقات بالاتر اجتماع و نجبا داشت و باز باآنکه جنگ و خونریزی هنوز درمیان اقوام و ملل رائج بود و درحین جنگ بشقاوت کاریها و مظالم عدیده دست می زدند لیکن مثل جنگهای سال پانصد میلادی نبود که فقط اقوام بقصد قتل وغارت یکدیگر اقدام بخونریزی کنند. در این دوره وقتی سلاطین و امرا میخواستند تجاوزی بملل مجاور خود بکنند ناچار بودند علت و دلیلی برای خود بتراشند ومثلا دعوی حقی از طرف بنمایند. بهترین مثال این قضیه همانا جنگهای صلیبی است که هرچند مقصد و منظور اصلی از آن روح تجاوز و توسعه طلبی ملل اروپا بود و از این حیث مشابهت کامل بمهاجمات طوایف ژرمن بطرف غرب اروپا داشت لیکن با وجود این صلیبیون عذر و بهانهٔ برای فتوحات خود تراشیدندو بیرون آوردن ضریح مقدس عیسی راازدست کفار بهانهٔ تجاوز بسرزمین مسلمین قرار داده بودند درصورتیکه طوایف ژرمن اصلا درصدد اقامهٔ دلیل وعذر وبهانه برای تجاوزات خود نبودند و صریحاً بقصد غارت و چپاول بسرزمین اقوام مجاور میتاختند.

بدیهی است درغالب موارد استدلالی که سلاطین برای شروع جنگ میکردند فقط جنبهٔ عذر و بهانه داشت و دلائل آنها معقول نبود لیکن همینکه دول متحارب ناگزیر از اقامهٔ دلیل و برهان میشدند خود نشانهٔ کامل پیشرفت بشر درراه انسانیت بود وعلامت آغاز عصری بود که دیگر مانند قدیم حق در آن عبارت از زوروقلدری نبود.

اینك نظری اجمالی هم بتاریخچهٔ امپراطوری شرقی در هزارهٔ قرون وسطی می افکنیم.

۶ - امپراطوری شرقی یا امپراطوری بیزانس

حافظ و نگهبان تمدن : چنانکه اشاره شد در اوایل قرن چهارم میلادی قسطنطین امپراطور روم پایتخت جدیدی در سواحل بوسفور احداث کرده و از اواخر این قرن دو امپراتور، یکی در شرق و دیگری در غرب امپراتوری روم را اداره میکردند. آخرین امپراتور غرب در سال ۴۷۶ از سلطنت خلع شد لیکن امپراتوران شرقی تا مدت هزار سال دیگر یعنی تا سال ۱۴۵۳ همچنان بر اریکهٔ سلطنت باقی بودند.

امپراتوری شرقی چیز زیادی به تمدن بشر اضافه نکرد مگر یك قسم معماری مخصوص که بنام سبك بیزانس مشهور است و نمونهٔ کامل آن مسجد ایاصوفیهٔ قسطنطنیه است. لیکن با وجود این امپراتوری مذکور دو خدمت بسیار مهم به تمدن بشری کرده است: اول آنکه قسمت اعظم میراث تمدن رم را حفظ و حراست کرد خاصه که آثار این تمدن بالمره از مغرب زائل شده بود، دویم آنکه جلو حمله و هجوم اقوام آسیائی را باروپا در طول هزارهٔ قرون وسطی بخوبی گرفت.

قسطنطنیه : از حیث تمدن و فرهنگ قسطنطنیه تا سالیان متمادی درخشان‌ترین نقطهٔ اروپا بشمار میرفت و بلکه یکی از چند مرکز درخشانی است که تاکنون در روی کره زمین بوجود آمده است. درزمانیکه قسمت اعظم پایتخت مغرور رومیان در سواحل رود « تیبر » بحال ویرانه افتاده بود و در موقعی که شهرهای کنونی لندن و پاریس جز دهکده‌های محقری نبودند، قسطنطنیه شهری بزرگ و آباد بود که قریب به یکمیلیون نفر جمعیت داشت و بهمان نسبت هم از حیث ثروت وعظمت بر سایر بلاد اروپا مقدم بود.

قسطنطنین آنچه توانسته بود آثار هنری و نفایس دنیای مدیترانه را در قسطنطنیه گرد آورده و به تزئین و آرایش آن شهر پرداخته بود، بازرگانان ثروتمند که تجارت دریای سیاه و مدیترانه را در دست داشتند پیوسته توجه مخصوصی به علوم و صنایع مبذول مینمودند و در این راه ازصرف هرگونه مال ودولت دریغ نمیکردند. بهمین جهت در زمانی که ستارهٔ علم و هنر در غرب رو بافول و زوال گذشته بود در شرق درخشیدن آغاز کرد و دولت بیزانس هر روز احتیاج تازهٔ به معماران و حجاران و

نقاشان و نویسندگان و استادان پیدا میکرد تا بر آبادانی و رونق مدنیت خود بیفزاید وازهمین رو وقتی برای نخستین بارچشم صلیبیون اروپائی به پایتخت بیزانس افتاد از فرط حیرت و تعجب دهان آنها بازماند.

ژوستنین وقوانین رومی : در اوائل هزارهٔ قرون وسطی ژوستنین امپراطور مشرق بفکر تسخیر غرب و توسعهٔ امپراطوری خود افتاد و بدین منظور سردار نامی او بلزاریوس دولت واندالها را در شمال افریقا و حکومت استروگوت ها را در ایتالیا منقرض ساخت و خود بعنوان نایب السلطنهٔ بیزانس در شهر «راونا» اقامت گزید. (۱)

در عهد سلطنت ژوستنین کلیسای معروف سن صوفیه بنا گردید اما مهمترین اقدامی که در زمان او بعمل آمد تدوین مجموعهٔ قوانین رومی بود زیرا اگر ژوستنین اقدام بجمع آوری این قوانین نکرده بود با قرب احتمال کلیهٔ آن قوانین در حوادث ایام ازبین میرفت.

سدی که مدت هشتصد سال در مقابل مسلمین مقاومت کرد : ژوستنین معاصر خسرواول معروف بانوشیروان عادل بود (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) که بزرگترین پادشاه سلسلهٔ ساسانی بشمارمیرود. این سلسله از ۲۲۶ تا ۶۴۱ میلادی در ایران سلطنت کرده است. درتمام این مدت طولانی میان ساسانیان و امپراطوران بیزانس زد وخورد برقرار بود ولی ازهمهٔ این کشمکشها نتیجهٔ عاید طرفین نشد جز آنکه هردو آنها ضعیف شدند ودرمقابل حملهٔ مسلمین تاب مقاومت نیاوردند. دولت ساسانی درسال ۶۴۱ یعنی نه سال پس از وفات حضرت محمد سقوط کرد لیکن دولت بیزانس باآنکه در ابتدای کار متصرفات آسیائی خود را از دست داد تا مدت هشتصد سال دروازه‌های شرقی اروپا را دربرابر تهاجمات مسلمین حراست کرد تا بالاخره درسال ۱۴۵۳ ترکان عثمانی قسطنطنیه‌را فتح کردند وامپراتوری بیزانس منقرض گردید.

---

(۱) مورخ شهیر این دوره موسوم به پروکوپیوس منشی مخصوص بلزاریوس بوده وتفصیل جنگهای اورا درتاریخ معروف خوددرج نموده است. یك قسمت این کتاب که مربوط به جنگهای ایران است توسط نگارنده ترجمه وچاپ‌شده.

قسمت ششم

تاریخ پانصد سالهٔ عصر جدید

(قسمت اول ـ تا زمان انقلاب فرانسه)

دورهٔ که دنیا در آن بسرعت تغییر کرد و حوادث و انقلابات عمده نیز در آن ظهور نمود

فصل پانزدهم

در بیان آنکه چگونه انسان معتقدات دینی خود را با تغییراتی که در محیط زندگی او رخ داده است تطبیق کرده است

۱ ـ مارتین لوتر

آنچه که هیچکس گمان نمیبرد: در آغاز قرن شانزدهم میلادی افکار اروپائیان عموماً متوجه سه نکتهٔ عمدهٔ مربوط بمسائل خارجی بود: یکی تکمیل اکتشاف قارهٔ امریکا، دیگری توسعهٔ بازرگانی هند شرقی، سوم جلوگیری از هجوم ترکان، ودر آن ایام هرگز کسی گمان نمیبرد که مهمترین گرفتاری اروپا در سال های بعد همانا مسائل داخلی خواهد بود. در این زمان مارتین لوتر جوانی بود که در دانشگاه ارفورت تحصیل میکرد و در سال ۱۵۰۰ هرگز از خاطر او خطور نمیکرد که روزی خود او برجسته ترین فرد اروپا و سلسله جنبان انقلابات و تحولات بزرگ در عالم خواهد گردید.

پدر لوتر میخواست او را وارد رشتهٔ حقوق کند اما خود او باین کار رغبتی نشان نداد و میل داشت داخل خدمت کلیسا شود. در سال ۱۵۰۹ بدرجهٔ اسقفی نائل آمد و اندکی بعد بسمت استادی در دانشگاه ویتنبرگ مشغول تدریس شد و تا مدتی در آنجا هم بکار تدریس مشغول بود و هم به تبلیغ دیانت مسیح، ضمناً امور خانقاه دراویش سلك (اگوستین) را هم که خود او در جزو آنها بود اداره میکرد و در آن زمان هرگز بفکرش نمیرسید که روزی بزرگترین رجل نامی دنیای غرب شود.

مسئلهٔ بخشایش گناهان: در آن اوقات مسئلهٔ بخشایش گناهان بوسیلهٔ کلیسا عمومیت داشت وهر کس مرتکب معصیتی می‌شد با دادن کفاره میتوانست طلب آمرزش کند، این کفاره‌ها عبارت بود از تحمل پارهٔ ریاضت‌ها و خواندن مقداری دعا یا گرفتن روزه و گاهی هم مستلزم پرداخت مبلغی پول نقد بعنوان خیرات و مبرات بود. در

این قسمت راه سوء استفاده باز شده بود و هرکس بتصور آنکه با پول میتواند کفارهٔ گناهان خود را بدهد و بخشایش خود را بخرد همچنان بمعاصی خود ادامه میداد و درحقیقت منظور اصلی ازبخشایش گناهان، درصورت ترك آن، بصورت داد وستدمعامله درآمده بود.

لوتریکی از کسانی بود که مخالف خرید و فروش بخشایش گناهان بود و رسماً برعلیه مفاسد آن قیام کرد باین معنی که صورتی متضمن نود وپنج اصل یاپیشنهاد تهیه کرد و بـه در کلیسای ویتنبرگ الصاق نمود (ماه اکتبر ۱۵۱۷) و اعلان کـرد که هرکس مایل باشد می‌تواند راجع باین اصول با خود او وارد بحث وجدال شود.

دیری نگذشت که شخصی این اصول را از لاتین به‌آلمانی ترجمه‌کرد وآن‌را بطبع رسانید و در اندك مدتی در میان مردم رواج وانتشاریافت وهرکسی‌ازخواندن بهرهٔ داشت آنرا میخوانـد و برای کسانیکه قـادر بخواندن نبودند قرائت میکرد و طولی نکشید که موضوع این اصول نقل محافل گردید و هرکس اعم از بیسواد یـا با سواد دربارهٔ آن بحث میکرد. خلاصه یك کشیش سادهٔ گمنام که رسالهٔ رافقط بقصد مباحثه وجدال با همکاران مذهبی خود نوشته بود در اندك مدتی بصورت بزرگترین مرد آلمان وبلکه بصورت قهرمان ملی نژاد ژرمن درآمد.

برای نخستین بار درتاریخ،جنگ مطبوعاتی درگرفت ورسائل بیشمار در رد و قبول‌عقایدی که‌ابرازمیشدبچاپ رسیدوبدیهی است که‌اختراع ماشین‌چاپ‌موجب‌تسهیل این‌جنگ وجدال شده بود.

زمان برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی آماده بود : لوتر در رسالهٔ کـه بنام « خطاب به اشراف و نجبای آلمان » در سال ۱۵۲۰ انتشار داد بامپراطوروامرا و شاهزادگان‌توصیه و تأکید کرده‌بود که دست‌بیك سلسله‌اصلاحات‌اجتماعی واقتصادی و مذهبی بزنند. لوتر هنوز پاپ را بعنوان رئیس روحانی کلیسا قبول داشت لیکـن مخالف مداخلات او در امور سیاسی و دنیوی بود و معتقد بود که پاپ حق نـدارد مشاغل و مناصب روحانی را بمیل خود باشخاص واگذارکند وآنهمه پولهای‌هنگفت بعناوین مختلف ازکشور آلمان بستاند. لوترمیگفت آلمان مال آلمانیهاست.

۲ - اوضاع سیاسی دربارهای اروپا

امپراطور تازه وامیدهای فراوان : این ابراز احساسات ملی مسئله تازه در اروپا نبود و چنانکه قبلا دیدیم از دوقرن پیش این حس درفرانسه وانگلستان بیدار شده و دراین تاریخ بسیاری از اهالی آلمان آرزومند بودند که همین روحیهٔ ملی ووطنی درکشور آنها نیز رسوخ یابد . در آن اوقات امپراطور جدیدی به تخت نشسته ومردم امید ها و انتظارات فراوان از شخص اوداشتند لیکن هیچیك ازاین آرزوها بر آورده نشد زیرا امپراطور تازه که به شارل پنجم موسوم بود گذشته از مسئلهٔ مهم سلطنت آلمان آنقدر گرفتاری داشت که نمیتوانست برطبق آمال و آرزوهای ملت آلمان عمل کند وقهرمان ملی آنها شود چه این امپراطوردرعین حال وارث تاج وتخت کشورهای اسپانیا و بلژیك وهلند و ایتالیا نیز بود و رسیدگی بمهمات امور آنها کاردشواری بود.

موضوع موازنهٔ قوا دراروپا : وقتی شارل پنجم به تخت امپراتوری آلمان نشست دو حریف دیگر درمقابل خود داشت که هر دو مایل بودند باین سمت انتخاب شوند یکی ازآنها فرانسیس اول پادشاه فرانسه ودیگری هانری هشتم پادشاه انگلیس بود . میان فرانسیس و شارل تا مدتهای مدید کشمکش ونزاع برقرار بود ومخصوصاً موضوع دعوای آنها کشور ایتالیا بود درحالیکه هردو آنها غافل بودندکه دورهٔ توسعه طلبی در اروپا سپری شده و زمان آن رسیده بودکه دائرهٔ تجارت با هند و امریکا را توسعه دهند و ازراه تجارت وتحصیل مستملکات برقدرت خودبیفزایند. درهنگامی که ایندو نفر باهم کشمکش داشتند هانری هشتم پادشاه انگلیس بدستور صدر اعظم باتدبیر خود « کاردینال ولسلی » از مداخلهٔ جدی درمنازعات آنها خودداری نمود و فقط مراقب بودکه هرطرف ضعیف تر می‌شداورا تقویت میکردوهم اورابر علیه دویمی برمیانگیخت. این سیاست عاقلانه که بنام « موازنهٔ قوا » در اروپا معروف شده و واضع آن ولسلی است پیوسته تابامروز اجرا گردیده‌است وانگلستان ازاجرای آن همیشه نفع برده‌است. بعلاوه ولسلی بانگلیسها نصیحت کردکه هرگز خود راآمیخته با اتحادیه‌های اروپائی نکنند و سیاست تك روی را اتخاذ نمایند و این نصیحت را نیز انگلیسها تا بامروز اجرا کرده‌اند لیکن باید دانست که وضع طبیعی ممتاز آنها که اطراف کشور آنها را

سدهای بزرگ آب احاطه کرده‌است بآنها مجال اتخاذ چنین سیاست‌هائی را داده‌است وآنهارا از گرفتاری درسیاست‌های اروپائی آسوده‌ساخته است .

۲- چند کلمهٔ دیگر راجع به « لوتر »

محکومیت به شرك : این بود وضع سیاسی اروپا در موقعی که لوتر نامهٔ معروف خود را خطاب به امپراطور و امراء آلمان نوشت و از آنها تقاضای انجام اصلاحات سریع اقتصادی و اجتماعی در کشور نمود. دراینوقت پاپ لئون دهم که تا بحال ظهور لوتر وعملیات اورا نادیده انگاشته وتصور کرده بود کارهای او هم از نوع سبکسریهای سایر کشیشان است کم کم متوجه اهمیت موضوع گردید و درسال ۱۵۲۰ فرمانی صادر کرد که اگر لوتر ازکردهٔ خود توبه نکند و باکلیسا از دراطاعت درنیایداورا تکفیر خواهد کرد .

لوتر که میدانست مصالحهٔ او باکلیسا امکان پذیر نیست در جواب این تهدید فرمان پاپ را در میدان عمومی رسماً سوزانید و وقتی در ژانویه سال ۱۵۲۱ مدت ضرب‌الاجل پاپ بسر آمد از طرف وی تکفیر گردید و اگر امرای مقتدر آلمان از او حمایت نکرده بودند اورا بقتل میرساندند . اما درهمان تاریخ اورا بمجلس مشاورهٔ امپراطوری (پارلمان) که در شهر «ورم» تشکیل شده بود احضار کردند ودرآنجا هم باز لوتر بر سر قول خود ایستاد و حاضر نشد گفته‌های خود را نسبت به کلیسا پس بگیرد و بهمین جهت مجلس مزبور اورا به تمرد از قوانین محکوم ساخت . پس از آن یکی از امرای ساکسونی که با او دوستی نزدیك داشت او را به یکی از قلاع دور دست برد و مدت یکسال درآنجا نگاهداشت که از چشم زخم و گزند حریفان آسوده باشد . لوتر این ایام را ببطالت نگذرانید وکتاب انجیل را بزبان آلمانی فصیح ترجمه کرد و این ترجمه او یکی از شاهکارهای نثر آلمان است که بعدها هر نویسنده در این کشور ظهور کرد از آن الهام گرفت و بسبك شیوا و محکم آن چیز نوشت . سال بعد لوتر به ویتنبرگ مراجعت نمود و تا پایان عمر خود در آنجا به تدریس و مباحثه و تألیف رسالات اشتغال داشت ودرسال ۱۵۴۶ بدرود حیات گفت.

از همان آغاز نهضت اصلاح طلبی لوترافکار پروتستانی او در اغلب کشورهای

اروپا رواج یافت و حتی به اسپانیا و ایتالیا هم که دژ مستحکم کلیسای کاتولیك بود رخنه نمود. در این زمان همه کس تصور میکرد دورهٔ کلیسای رومی سپری شده و کلیسامحکوم به اضمحلال قطعی گردیده است. لیکن عالم کلیسا با وجود مفاسد و معایبی که در دستگاه آن رخنه نموده بود هنوز چنان صاحب قدرت و نفوذ معنوی بود که بایك جنبش شدید جلو سیل مذهب جدید پرتستانرا گرفت. دراین زمان شورای کلساها در شهر « ترنت » تشکیل گردید و مدت بیست سال دائر بود و اصلاحات دامنه داری درامور کلیسا و طرز رفتار کشیشان و روحانیون بعمل آورد ولی حتی یك تغییر کوچك از پیشنهادهای پروتستانها راهم نپذیرفتند.

فصل شانزدهم

مطالعهٔ اجمالی در پیشرفتهای اقتصادی و سیاسی اروپا در قرن شانزدهم

۱ - انتقال مراکز تجارت در اروپا

پیشاهنگی پرتغالیها : پس از کشف راههای بحری امریکا و شرق دور مرکز تجارت و داد و ستد از حوضهٔ مدیترانه بسواحل اقیانوس اطلس منتقل گردید (این انتقال در تاریخ بنام انقلاب تجارتی مشهوراست) . مرکز تجارت در این تاریخ شبه جزیرهٔ اسپانیا شده بود لیکن دو کشور سعادتمندی که در این شبه جزیره واقع بودند یعنی اسپانیا و پرتقال بواسطهٔ نداشتن وسائل کافی و فقدان حس موقع شناسی وتدبیر نتوانستند چنانکه بایستی ازاین حسن تصادف استفاده ببرند .

پرتغالیها با پشتکار و حوصلهٔ بسیار سرتاسر سواحل افریقارا پیموده وبالاخره بآرزوی دیرینهٔ خودکه دست یافتن بمراکز ادویه خیز بود رسیدند ولی چون هیچ گونه سابقه و بصیرتی در امور مستعمراتی نداشتند ندانستند با اکتشافات تازهٔ خود چه معامله کنند و کارآن ها براثر فساد و رشوه خواری و سوء سیاست از همان اول خراب شد .

فقدان دستگاه توزیع : سیل مال‌التجارهٔ‌ادویه بجانب پرتغال روانه شد وشهر لیسبون بازار اصلی معاملات ادویهٔ عالم گردید لیکن باز پرتغالیها وسیله نداشتند که از این وضع و موقع استفاده کامل کنند باین معنی که دستگاه مرتب و کاملی برای توزیع امتعهٔ خود نداشتند و نه از راه دریا و نه ازراه خشکی طرق ارتباطی منظم با اروپا نداشتند و بدتر از همه آنکه درفکر اصلاح این خطوط‌مواصلات‌هم نبودندناچار قسمت اعظم متاع خود را به انگلیسها وهلندیها فروختند و در نتیجه منافع کلی که از این معامله پر سود باید بجیب خودآنها برود بجیب دلالان مذکور میرفت . از اینها

گذشته پرتغالی‌ها نفرات کافی از برای حفظ و حراست مستملکات خود درمقابل مهاجمات خارجی نداشتند.

دربار اسپانیا از اهمیت تجارتی بی خبر بود: دراوایل این قرن منابع و وسائل داخلی اسپانیولیها بیش از پرتغالیها بود لیکن براثر تعصبات نژادی و مذهبی عدهٔ کثیری از کارشناسان مالی و صنعتگران و زارعین ورزیده را ازبین بردندو کشور خود را به «فقر آدم» دچار کردند و بدبختانه آنچه هم نفرات برای آنها باقی مانده بود همه را از کارهای مفید و تولیدی خارج ساخته وداخل قشون و بحریه کرده بودند. بالنتیجه در زمان سلطنت فیلیپ دویم انگلیسها و هلندیها لطمات شدیدی به تجارت اسپانیازدند ووضع مالیهٔ آنهم بواسطهٔ جنگهای متوالی بسیارخراب ووخیم شدچنانکه با وجود سیل طلائی که از امریکا به اسپانیا وارد میشد فیلیپ همیشه مقروض بود و حتی تنزیل قروض خود را هم نمی‌توانست بپردازد و کسی‌هم حاضر نبوددیگر باو قرض بدهد (۱).

نتیجهٔ همه این وقایع آن شد که در اواخر این قرن مرکز تجارت ازاسپانیا و پرتغال به هلند وانگلستان منتقل گردید.

مللی که در امر تجارت بصیر بودند: هلندیها از آغاز کار با دریا سر و کار داشتند زیرا یا در دریا صید میکردند و یا درآن به رفت و آمد های تجاری مشغول بودند. عدهٔ زیادی ازصرافان وبازرگانان و صنعتگران با استعداد براثر جور و زور فیلیپ بایالات شمالی گریخته ودراندك مدتی‌شهرهای روتردام و آمستردام را درهلند تبدیل بمهمترین مراکز تجارتی اروپا نمودند.

انگلیسها نیز مانند هلندیها با دریا آشنائی و سرو کار داشتند ومثل آنها درامر تجارت و بازرگانی بصیر بودند بهمین جهت دوعامل مؤثری که تمدن اروپارا درعالم بسط و انتشار داد مردمان ژرمن نژاد هلندی و انگلیسی بودند نه اقوام رومی نژاد اسپانیائی وپرتغالی.

(۱) درمدح فیلیپ باید این نکته‌را متذکر شد که وی با وجود گرفتاریهای‌شدید مالی هرگزحاضر نشد در پول رائج کشور فعل و انفعالاتی کند ومتاسفانه این کاررا سایر پادشاهان همیشه بسهولت انجام داده‌اند.



جهانی که تا سال ۱۵۰۰ شناخته‌شده بود



۲ - فیلیپ دویم پادشاه اسپانیا

تقسیم ممالك متعلق به خانوادهٔ هابسبورگ ها: شارل پنجم امپراطوری وسیعی را که بمیراث برده بود باز هم توسعه داد یعنی خود او دوك نشین میلان را در شمال ایتالیا فتح کرد وسرداران او مکزیك وپرو را در امریکا متصرف شدند و ماژلان هم که دور دنیا را باکشتی پیمود برخی از جزایر شرق دور را بنام اسپانیا تصاحب کرد. بدین ترتیب قدرتی که نصیب او شده بود از بعد از دورهٔ امپراطوری روم نصیب هیچ پادشاه دیگری در اروپا نشده بود وبطوریکه ازقرائن برمیآمد خانوادهٔ او میبایستی جانشین

قدرت پاپها بشوند و اروپای متمدن را در زیر نگین خود نگه دارند، لیکن ظهور روح ملیت که تفصیل آنرا قبلا گفتیم همانطور که مانع اتحاد اروپا در زیر فرمان پاپ شده بود درین مورد هم مانع اتحاد کشورهای اروپائی در تحت ارادهٔ سلاطین هاپسبورك میشد و بهمین جهت شارل پنجم دوسال پیش ازمرك خود امپراتوری خویش را میان برادرش فردیناند و پسرش فیلیپ تقسیم کرد.

فیلیپ دویم صاحب اسپانیا و سیسیل و ناپل و هلند و دوك نشین میلان و قاره امریکا شد در حالیکه فردیناند ایالات آلمان و بوهمیا وهنگری رامتصرف گردید.

فیلیپ دویم پادشاهی متعصب و متدین بود و در فکر آن بود که هر عقیده و مذهبی غیر از مذهب کاتولیك را از اروپا بر اندازد. بدین منظور منتهای خشونت و بد رفتاری را نسبت به مسلمین و یهودیان ساکن اسپانیا پیش گرفت و آنها را از این کشور متواری ساخت ولی همین تعصب مذهبی او بدترین لطمات را بکشور اسپانیا زد وموجب فقروتباهی آن شد زیرا مسلمین بهترین زارعین وصنعتگران اسپانیا بودند و یهودیان بهترین صرافان و بازرگانان آنجا (۱).

گذشته از این خراجهای سنگینی که فیلیپ بایالات چهارده گانه هلند بسته بود و مزاحمتی که درامر مذهب ودیانت آنها فراهم میساخت باعث سرکشی وطغیان آنها شد و هر چند ده ایالت جنوبی آن بنام بلژیك در تصرف وی باقی ماند لیکن سایر ایالات شمالی در تحت ریاست ویلیام درانژ مشهور به ویلیام ساکت با هم متحد شده و جمهوری هلند را تأسیس کردند و دیری نگذشت که هلند یکی ازمهمترین ایالات شمالی اروپا شد وشهرهای روتردام و آمستردام درقرن شانزدهم مرکز اصلی تجارت بازرگانی اروپائیان گردیدند.

در هیچ کاری توفیق حاصل نکردند: اوضاع انگلستان هم بر وفق مراد و دلخواه فیلیپ نبودزیرا هرچند در ابتدای کارماری تودوررا بزنی گرفت لیکن فرزندی از او نیاورد و پس از فوت ماری تاج و تخت او بخواهرخوانده‌اش الیزابت رسید و

---

(۱) در سال ۱۹۳۶ که جنگهای داخلی در اسپانیا شروع شد یکی ازدسته های آنجا بفکر افتاد که دوباره اعراب مسلم را از شمال افریقا و جاهای دیگر به اسپانیا دعوت نمایند.

الیزابت نیز مدتها فیلیپ را بوعدهٔ ازدواج دلخوش نمود ولی عاقبت باین امر رضایت نداد. در عین حال انگلستان براثر حسن تدبیر رجال آن و پیشرفت‌های اقتصادی که کرده بود بتدریج صاحب قدرت و تمول شده بود و جهازات آن در دریا کشتی های اسپانیا را از کار میانداخت و اغلب طلا وجواهراتیرا که اسپانیولیها ازامریکامیاوردند ضبط میکرد. بعلاوه انگلیسها هلندیها را برعلیه اسپانیولیها تحریك میکردند وآنها را به قیام برعلیه ایشان وامیداشتند.

بحریه «مغلوب نشدنی»: عاقبت فیلیپ متوجه شدکه الیزابت او را بازی میدهد و انگلیسها هرگز به طیب خاطر گردن باطاعت او نمی‌نهند باینجهت نیروی بحری معظمی فراهم آورد و بقصد تصرف انگلیس حرکت نمود لیکن انگلیسهاکه در بحر پیمائی و توپ اندازی از اسپانیولیها ورزیده تر بودند از پیاده شدن آن ها بسواحل انگلیس جلوگیری کردند و سپس بجان بحریه اسپانیا افتاده آن را منهزم نمودند و دراین‌قضیه طوفان مهیبی‌هم که در دریا برپا شد بآنها کمك کرد.

کاری که اسپانیولیها کردند: مهمترین کاری که در دوران سلطنت‌فیلیپ‌صورت گرفت نقل و اشاعهٔ تمدن اروپا در قارهٔ امریکا بود. شهرهای مکزیك و لیما تبدیل بدو مرکز معتبر تجارت اسپانیائی شد و کلیسا ها و مدارس و دانشگاهها در آنجا دائر گردید و مردم آن به طریق زندگی و راه ورسم اروپائیان آشنا شدندلیکن‌چون طاقت تحمل کارهای دشواری راکه از طرف اسپانیولیها بآنها تحمیل میشد نداشتند ناگزیر عدهٔ غلام سیاه از شمال افریقا بامریکا واردکردند. اسپانیولیها تا حدی بااهالی بومی آمیزش وازدواج نمودند ولی‌رویهمرفته جنبهٔ فاتح وحاکم در آنجا بخودگرفتند و امور حکومتی در دست آنها بود و اهالی بومی بیشتر بزراعت و استخراج معادن می‌پرداختند. قند وپنبه را اسپانیولیها بجزایر هند غربی آوردند و طولی نکشیدکه صنعت قند یکی ازمهمترین رقم صادرات این جزایرشد.

کشوری که امروز بنام اتازونی موسوم است در آن ایام اراضی‌وسیع وناشناسی بودکه بعدهاشخصی‌بنام دوسوتودرآن به‌تفحص واکتشاف پرداخت‌ومقدمات‌سکونت اروپائیها را درآن فراهم ساخت.

۳ - انگلستان

دولتی مقتدر و پارلمانی منظم : هانری هشتم کشوری آباد و منظم از پدر خود بارث برده بود . پارلمان انگلیس در اینموقع قدرت و اختیارات فراوانی تحصیل نموده و حدود شاه را در وصول مالیاتها محدود نموده بود ووضع آن طوری بود که سلاطین قدرت مخالفت با آنرا نداشتند و میدانستند که اگر از در ستیزه با آن درآیند اساس تاج و تخت آنها متزلزل خواهد شد بهمین جهت پادشاهانی که با تدبیر بودند همواره بفکر میافتادند که اکثریت نمایندگان پارلمان را از بین دوستان و مقربین خود انتخاب نمایند .

ملکه الیزابت : در دوران سلطنت هانری هشتم و پسرش ادوارد ششم و دختر بزرگش ماری اغلب جنگها و زد وخورد های داخلی که بیشتر آنها هم ناشی از اختلافات مذهبی بود در انگلستان حکمفرما بود و بهمین جهت روح ملیت که در سایر کشورهای اروپائی ظهور کرده بود در انگلستان دیرتر ازهمه بوجود آمد. ملکهٔ الیزابت دختر کوچکتر هانری هشتم موفق برفع این اختلافات مذهبی گردید یعنی به پیروی ازمیل اکثریت مردم انگلستان مذهب پروتستان را بعنوان مذهب رسمی آنجا اختیارکرد و باکمال مجاهدت انگلیس را از جنگها وکشمکشهای خارجی برکنار نگاه داشت و براثر امنیت و راحتی که بوجود آورده بود تجارت آن کشور را توسعه داد . یکی از تدبیرات عاقلانهٔ الیزابت این بود که حاضر بازدواج باکسی نشد و بدین وسیله کشورهای فرانسه و اسپانیا را درحال دوستی و اتحاد با خود نگاه‌داشت زیرا هر دو این کشور ها شائق بودند که روزی الیزابت یکی از شاهزادگان آنجا را بشوهری بپذیرد . چنانکه در مورد فیلیپ دویم دیدیم الیزابت مدت سی‌سال اورا در حال امیدواری نگاهداشت ودرخلال این مدت طولانی فرصتی بچنگ آورد که انگلستان را بدورهٔ شوکت و اعتلاء برساند .

ایجادنیروی معظم دریائی: ملاحان جسور انگلیسی اغلب بکشتیهای اسپانیولی که حامل طلا و نقره وجواهرات از امریکا بودند حمله میبردند وغنائمی راکه‌ازاین رهگذر بدست میآوردند با ملکهٔ خود تقسیم میکردند و بدیهی است این عمل را از

فرط علاقه بملکه و وطن خود انجام میدادند. جمعی دیگر از این ملاحان در نواحی مدیترانه و در هند شرقی به تجارت میپرداختند و عدهٔ دیگر نیز از طریق شمال اروپا به شرق اقصی میرفتند. در نتیجهٔ همین جسارت و شجاعت ملاحان انگلیسی دولت مزبور بزودی یکی از دول معظم دریائی بشمار آمد و مخصوصا پس از شکست بحریهٔ اسپانیا دیگر رقیب و منازع قوی پنجه درمقابل آن باقی نماند. اسپانیا دیگر قادر نبود که تجارت ادویه ومنافع سرشار مستملکات امریکائی را بخود انحصار دهد و دراواخر این قرن کمپانی انگلیسی معروف به هند شرقی تأسیس گردید و در همان تاریخ نیز انگلیسها ایالت جیمز تاون واقع در آمریکای شمالی راتصرف کردند و بافتخار ملکهٔ خود که هنوزشوهر اختیار نکرده بود آنرا «ویرژینیا» نام نهادند.

عصر طلائی ادبیات: شعرا و نویسندگان مشهوری که دراین عصر در انگلستان ظهور کرده‌اند دورهٔ سلطنت الیزابت را به عصر طلائی ادبیات این کشور تبدیل نموده‌اند. ستارگان درخشانی چون «اسپنسر» و «جانسون» و «مارلو» و «بومونت» و «فلچر» و ازهمه بالاتر شکسپیر همگی معاصر عهد الیزابت بوده‌اند. تآترنویسان این دوره بالاخص شکسپیر انقلابی درادبیات بوجود آوردند که مشابه انقلابی بود که در سایر رشته‌های اجتماعی انگلیس بوقوع پیوسته بود باینمعنی که تآتررا از زیر نفوذ و تأثیر مذهب در آوردند و آنرا به قالب اینجهانی و موافق باطبایع بشری پرداختند وبجای اینکه به پیروی ازسنت قدیم پیوسته ازجن وپری وازارباب انواع قهرمانان داستانی و افسانه‌ای سخن برانند ازموضوعات حقیقی وداستانهای مربوط بزندگانی بشری بحث کردند.

امانباید تصور کرد که درعصر طلائی الیزابت همه چیز واقعاً درخشان و طلائی بود بلکه بایددانست که در آن عهدفقر و بدبختی بسرحد کمال وجود داشت. زمینهای زراعتی وسیعی اختصاص به مراتع سرسبز وچراگاه مواشی داده‌میشد وبتدریج زارعین ورعایا بیکار میماندندو تا اواخر دورهٔ الیزابت کسی هم بفکر اصلاح حال آنها نبود. در آنزمان یعنی درسال ۱۶۰۱ قانون بنام «قانون فقرا» وضع شد که هرناحیه راموظف میکرد برای نگاهداری واعاشهٔ فقرا مالیاتی ازمیان مردم خود جمع کنند واین قانون تا اواخر قرن نوزدهم اجرا میشد.

۴ـ فرانسه

بر اثر جنگهای متمادی فقیر شده بود : فرانسه بزرگترین واحد سیاسی اروپای غربی بود و پادشاه آن فرانسوای اول تمام دورهٔ سلطنت خود را صرف کشمکش و نزاع باشارل پنجم برسر قسمتی از خاك ایتالیا کرد. جانشینان این دو پادشاه نیز همچنان با هم زد و خورد داشتند تا عاقبت هانری دویم پادشاه فرانسه فوت کرد و تازه جنگهای خونین داخلی در فرانسه برپا شد و مدت سی سال دو تیره از خاندان سلطنتی این کشور یکی بنام والوا و دیگری بنام بوربون با هم نزاع داشتند و براثر این جنگها و کشمکشها روز بروز بر ضعف و ناتوانی فرانسه افزوده میشد . در همین دورهٔ انقلابات و کشمکشها بود که یکی ازفجیع ترین حوادث تاریخ بشری یعنی حادثه کشتار سن بارتلمی درسال ۱۵۷۲ در آنجا رخ داد و تفصیل قضیه از اینقرار بود که یك عده چند هزار نفری از پرتستانها برای تماشای مراسم ازدواج رئیس خود « هانری دو ناوار » با « مارگریت دووالوا » بپاریس آمده بودند و در آنجا غفلتا و بدون هیچ مقدمه مورد حمله قرار گرفتند وهمهٔ آنها بیرحمانه به قتل رسیدند .

پس از چندی سلطنت به هانری دو ناوار که رئیس خانوادهٔ بوربون و دارای مذهب پرتستان بود رسید و بعد ازیك سلسله جنگهای خونین که باحریفان خود کرد وبرآنها غالب آمد بالاخره بعنوان هانری چهارم به تخت سلطنت فرانسه نشست .

اثرات مذهب پروتستان درفرانسه : چون نفوذ و قدرت مذهب کاتولیك در فرانسه بقدری زیاد بود که ممکن نبود مردم سلطنت یکنفر پروتستان را بآسانی بپذیرند و آرام بنشینند لهذا هانری چهارم بآئین کاتولیك درآمد وضمناً برای آنکه نسبت بهم مذهبان سابق خود همراهی و ارفاقی کرده باشد بموجب فرمان «نانت» تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی بآنها و کاتولیکها عطا کرد . در نتیجهٔ این حسن تدبیر فرانسه از شر اختلافات و منازعات داخلی آسوده شد و میرفت که آهسته آهسته جانی بگیرد و جبران مافات نماید اما درسال ۱۶۱۰ هانری چهارم بقتل رسید ودوباره دوران آشفتگی وهرج ومرج شروع شد .

۵ - وسائل تازهٔ راحتی - بهای اجناس و مداخلهٔ دولتها در این امر

ظهور وسایل تازهٔ راحتی: رفت و آمد در خطوط جدید اقیانوس مستلزم ساختن کشتی هائی بود بزرگتر از آنچه در دریای مدیترانه بکارمیرفت. این کشتیهای تازه نه تنها مقادیر هنگفتی ادویه از مشرق و طلا و نقره از مغرب حمل میکردند بلکه قطعات درشت‌تر مال‌التجاره را که حمل آنها بوسیلهٔ جهازات کوچکتر و کاروان میسر نبود بسهولت حمل و نقل مینمودند: این امتعه عبارت بود از الوارهای منطقهٔ حاره که بمصرف ساختن اثاثیه چوبی میرسید - قالی و پوست و منسوجات ابریشمی ولوازم‌قیمتی دیگر که در تزئین لباس و خانه بکارمیرفت‌وانواع واقسام مواد خوراکی. بدیهی است این گونه‌امتعه نخست بدست‌اعیان و توانگران میرسیدلیکن بتدریج که بر مقدار آنها افزوده شد در دسترس طبقات پائین تر و فقرا هم قرار گرفت و بالنتیجه سطح راحتی زندگی مردم بالا رفت. این امتعه و اجناس البته درنظرما مردمان‌قرن بیستم‌چندان مهم وقابل‌ملاحظه نیست اما با مقایسه با لوازم موجود دریك نسل‌پیش از آن تاریخ بسیارلوکس و گرانبها بنظرمیآمد.

حمایت از تجارت: آنقدر که دولت‌ها و بازرگانان در این قرن بهم نزدیک شده‌بودند درهیچ دورهٔ‌دیگری‌چنان نزدیکی‌درمیان‌این‌دوطبقه دیده نشده‌بود. علت آنهم این بود که تجارت احتیاج به‌حمایت داشت مخصوصاً در مقابل رقابتهای‌خارجی و دولت نیز محتاج رواج و توسعهٔ بازرگانی بود تا بدانوسیله پول برای اصلاحات و چرخاندن عرادهٔ خود تحصیل نماید. رسم حمایت دولت از تجارت قبل از قرن شانزدهم نیز درشهرهای آزاد ایتالیا رائج بوده است و در قرن هفدهم بمنتهای‌اهمیت خود رسیده بود. دربرخی ازکشورها آنقدر در مسئلهٔ حمایت از تجارت تند روی کردندودولت درجزئیات امور بازرگانی‌مداخله‌نمود که بالنتیجه اصل‌تجارت متوقف گردید اما در هر صورت فایدهٔ اصلی آن این بود که تجارت برخلاف دوره‌های قرون وسطی از حال انحصار شهرها درآمد و در زیر نظارت وحمایت دولت قرار گرفت.

اصل «تجارت‌بصرفه»: مهمترین موضوعی که درمورد حمایت بازرگانی مطمح نظر دولت‌ها بود این بود که بوسیلهٔ تدارك ذخائر عمده از فلزات گرانبها بر

ثروت و قدرت مالی ملت خود بیفزایند. بهمین جهت همهٔ ملل سعی میکردند اصل «تجارت بصرفه» را اجرا کنند بدین معنی که میکوشیدند حتی المقدور بیشتر جنس بفروشند و کمتر بخرند تا بدینوسیله پول بیشتر وارد کشورشان بشود و کمتر خارج گردد. به پیروی از همین اصل، کلیه ملل سعی داشتند موادخام ازخارج وارد کنند تا اجرت کارگری که مواد مزبوررا تبدیل باجناس مورد مصرف یا صادراتی میکرددر کشور بماند.



تصویر فردیناندماژلان. یکی ازحادثه جویان قرن شانزدهم

فایدهٔ عمدهٔ این قسم تجارت در آن بود که بتدریج سیستم اتحادیه اصناف از میان رفت و در این دوره برخلاف قرون وسطی هر کس سرمایه و استعداد تجارت داشت میتوانست آزادانه و بدون مداخلهٔ صنفی بامربازرگانی بپردازد.

ایجاد یك طریقه اجتماعی که سرمایه و کار باهم توام میگردید: درحوالی سال ۱۵۰۰ میلادی سرمایه‌های فراوانی در اروپا گرد آمده بود که صاحبان آنها میخواستند آن را بکار اندازند. ازطرفی نیز افرادی بودند که دارای ابتکار و قدرت عمل بودند ولی سرمایه نداشتند و در آن روزگار بندرت اتفاق میافتاد که شخصی دارای این هر دو امتیاز یعنی هم سرمایه و هم ابتکار باشد. نتیجه آن شد که سازمان اقتصادی جدیدی در اروپا ظهور کرد باسم «شرکت‌های سهامی» وطرز کار این شرکتها آن بود که سرمایه های افراد را بطور دسته جمعی بکار میانداخت و هریك از آنهارا درسود حاصله شریك میساخت و درعین حال هم بآنها اجازه میداد که هروقت مایل باشند سهام خود را بدیگری بفروشند. همین پیش آمد ساده یعنی ظهور شرکتهای سهامی یکی از مهمترین عوامل تحولات اقتصادی عصر جدید بشمار میآید واصول سرمایه‌داری امروزی برمبنای همان عامل قرار گرفته است.

گذشته از تشکیل شرکتهای سهامی در این دوره سه کار مهم دیگر هم انجام گرفت که یکی از آنها تأسیس بانکها دویمی پرداخت بوسیله برات بانکی (چك) وسویم استعمال طریقهٔ دفترداری مترادف در تجارت بود واین چند اصل همگی ازشهرهای تجارتی ایتالیا سرچشمه گرفته وبتدریج بسایر نقاط اروپا رسیده است.

در نتیجه همهٔ این تغییرات وابتکارات تحول بسیار عمیقی در زندگانی اقتصادی واجتماعی اروپائیان درقرن شانزدهم صورت گرفت. دهات و شهرها بیکدیگر نزدیکتر شدند و هر دو علی‌السویه از لوازم راحت و فراوانی نعمتی که دراین دوره فراهم‌شده بود استفاده میکردند. اصول بازرگانی قرون وسطی که برپایهٔ تعیین بهای عادله قرار داشت از بین رفته و موضوع تحریم ربا یا تنزیل پول نیز منتفی شده بود باینمعنی که تجار و صنعتگران اشیاء و لوازم مورد حاجت خودرا ازهرجا که ارزانتر بود خریداری میکردند یا محصولات خود را بجائی که آنها را گرانتر میخریدند عرضه میداشتند. جوانان تازه نفس اروپائی در اندیشهٔ حادثه جوئی و سیاحت بلدان افتاده بودند و سرزمین‌های خارج ازقارهٔ اروپا آمادهٔ آن بود که بدست همین جوانان آباد گردد و مورد استفاده و انتفاع قرار گیرد.

فصل هفدهم

در بیان تغییراتی که درطرز تفکر مردم ودر موسیقی اروپائیان رخ داد

۱- تغییر یافتن مرکز عالم

نظریه‌ای که دنیا را تکان داد: در اواخر قرون وسطی دراروپا افرادی پیدا شدند که نسبت بحقایق ثابتهٔ آن‌زمان شك کردند وبفکر افتادند که در هرموضوعی خودشان تا جائیکه مقدور باشد تحقیق و آزمایش کنند و خلاصه طریقه و نظریهٔ علمی درمیان مردم اروپا پدیدار گردیده بود . در قرن شانزدهم یکی ازهمین افراد نظریه تازهٔ بمیان آورد که از فرط اهمیت دنیا را تکان میداد وچون خوداو متوجه اهمیت نظریه‌مزبور بودمدت چند سال از ابراز و اشاعهٔ آن خودداری کرد تا بالاخره درسال ۱۵۴۳ یعنی درهمان سالیکه خود اووفات یافت نظریه او منتشر گردید .

ماکه امروز باین حقیقت سادهٔ علمی که میگوید زمین بر دور محور خود و بر دور آفتاب میچرخد معتقدیم ،خیلی مشکل است که بفهمیم‌مردمان قرن شانزدهم وقتی نخستین بار این نظریه را ازکوپرنیك شنیدند چه حالی پیدا کردند! آیا حرفی از این مهمل‌تر میشود که زمین بدور آفتاب میچرخد درصورتیکه هر آدم چشم‌داری علانیه می‌بیند که آفتاب بدورزمین‌میچرخد وازاین گذشته بطلیموس معروف‌بزرگترین منجم یونانی‌نیزهمینگونه اظهارنظر کرده‌است ! نظریه‌کوپرنیك که مرکزعالم‌را آفتاب میداند در قرن هفدهم شهرت یافت زیرا پیش از آن یا اصلاکسی موضوع آن را نشنیده بود و یا اگرهم شنیده بودگوینده را دیوانه فرض کرده بود!

رد نظریهٔ سه نفر ازحکمای یونان : درهمان سالیکه‌کوپرنیك عالم لهستانی بطلان نظریهٔ بطلیموس‌را درخصوص قسمتی‌ازعلم هیئت ثابت کرد یکنفر عالم بلژیکی

بنام « وزالیوس » نظریات « گالن » عالم طبیعی یونانی را در بارهٔ طب و تشریح بدن انسانی رد کرد و هنوز این قرن بپایان نرسیده بود که بزرگترین عالم آن عصر یعنی گالیلهٔ ایتالیائی نظریات ارسطو را در خصوص پارهٔ قضایای فیزیکی باطل ساخت. بدین ترتیب در آغاز سال ۱۶۰۰ میلادی علمای اروپائی دیگر اعتماد و اطمینان سابق خودرا نسبت به متون علمی قدیم نداشتند ومعتقد شده بودند که خود باید به تحقیقات وتتبعات علمی بپردازند و اززمان یونانیان تااین تاریخ ، این نخستین باری بود که دنیای مغرب بچنین ابتکاری دست میزد.

طریقهٔ جدید (یا طریقهٔ علمی) ایجاب میکرد که دانش پژوهان از برای کشف حقایق بمطالعه و تجربه بپردازند و نتایجی راکه از این راه بدست میآید عیناً بپذیرند. زیرا بااین کیفیت دائرهٔ فکر انسانی توسعه مییابد وازحدود و ثغور معتقدات قدیم بیرون آمده افکار تازه وحقایق جدیدی در آن راه مییابد.

منظور از تدریس مبانی علوم در مدارس جدیده هم همین است که متعلمان با راه و روش علمی و طریقهٔ تجربی آشنائی حاصل کنند و بفرض آنهم که حقایق علمی را فراموش کنند اصول و طریقهٔ آن را بخاطر بسپارند و در زندگی روزانهٔ خود بکار برند.

برمن وشما و برهر کس دیگر فرض و واجب است که در مسائل سیاسی تعصبات شخصی را کنار بگذاریم و مباحث اجتماعی را بهمان طریق و ترتیب بیطرفانه که در قضایای علمی بکار میبریم بحث و تدقیق نمائیم. خلاصه آنکه هر انسان متمدنی باید پیوسته سعی کند همچون گالیله صاحب سعهٔ صدر و فکر آزاد بشود ودائم درجستجو و طلب حقیقت باشد.

گالیله ولوتر : نکتهٔ جالب توجه اینکه درست درهمان عصری که گالیله درصحت آراء و نظریات ارسطو تردید کرد لوتر هم بفکر شك و تردید درحقانیت کلیسا افتاد اما امروزه باآنکه تقریباً همه کس نظریات گالیله را قبول دارد در مورد صحت عقاید لوتر همه مردم متفق القول نیستند. دلیل آن ازاینقراراست :

علم عبارت از معلوماتی است که انسان ازطریق شمردن یا سنجیدن ویا توزین

اشیاء بدست میآورد و بر پایهٔ ارقامیکه از این طریقه تحصیل میکنند شروع باندیشهٔ و استدلال مینماید و چون حقایقی که از این راه کسب میشود معلوم است باین جهت بآسانی میتوان آن را آزمایش نمود، بدین معنی که هر گاه طریقهٔ محاسبه درست و نتایج حاصله نیز صحیح باشد نتیجهٔ آزمایش‌ها در هر حال یکسان خواهدبود.من باب مثال هر کس میتواند ببالای بام عمارتی برود و صحت نظریه گالیله را در باره سقوط اجسام آزمایش کند .

اماکار لوتر از کار گالیله مشکلتر بودزیرا سر و کار او با مذهب بود که‌عبارتست از مناسبات میان خدا و انسان و برای آزمایش نظریهٔ او هیچ طریقهٔ علمی در کارنبود



مجسمه موسی ساختهٔ میکلدنژاو

یعنی نه ممکن بود به شمارش و توزین متوسل شد و نه طریقهٔ دیگری در دست بود که صحت و سقم عقاید او بوسیلهٔ آن سنجیده شود . باینجهة اتفاق کلمهٔ که در بارهٔ عقاید گالیله در میان مردم پیدا شده بود در خصوص عقاید او تر پیدا نشد چنانکه امروز هم تمام مردم در بارهٔ نظریات گالیله راجع به سقوط اجسام و نظریهٔ کوپرنیك راجع به نظام عالم هم عقیده هستند اما اختلافات در بارهٔ نظریات مذهبی لوتر مثل زمان خودش همچنان باقی است .

راست است که متألهین نیز مانند علما در بارهٔ قضایا بتفکر و استدلال میپرداز ند لیکن شروع نظریات آنها ازجائی آغاز میشود که با توزین و شمارش نمیتوان صحت و سقم آنرا اثبات نمود و باید آنرا صرفاً با ایمان کامل پذیرفت .

اشاعهٔ سواد و رغبت عامه بخواندن : بدیهی است علم در آن زمان هم مثل امروز مخصوص طبقهٔ خواص بود لیکن قاطبهٔ مردم اروپا علی الخصوص در کشور های پروتستان سواد خواندن و نوشتن را فرا گرفته و تشنهٔ خواندن بودند. رسالات مذهبی که در میان علمای پروتستان و کاتولیك رد و بدل میشد مردم را سخت سر گرم و مشغول میساخت و با قرائت آنها بتدریج علاقه و توجه مخصوصی هم بمطالعهٔ انجیل پیدا میکردند . در این میان افراد بسیاری نیز بودند که میل داشتند مطالب غیر مذهبی و مربوط بامور اینجهانی را بخوانند و در نتیجهٔ همین میل و رغبت عمومی یك سلسله تألیفات در اروپا پدید آمد که از اشعار کوچه باغی و تصنیف های سبك شروع میشد و به تغزلات و نمایش نامه های جاودانی شکسپیر میرسید .

سواد موجب همفکری عمومی میشد : اشاعهٔ سواد عمومی و انتشار روزافزون کتب و مطبوعات که بسهولت در دسترس همه کس قرار میگرفت تأثیرات شگرفی در اوضاع اجتماعی آن عصر نمود باین معنی که سد میان طبقات را شکست و آنها را بهم نزدیك نمود و از همین تاریخ بود که اختلاف فاحش سطح طبقاتی که بلای جان مدنیت مشرق زمین شده بود بالمره از اروپا رخت بر بست . مردم باسواد مطبوعات را میخواندند و از طریق آن چشم و گوششان بحقایق عالم و بمعارف اقوام و ملل مختلف آشنا میشد و هرچه بر میزان سواد و شوق مطالعهٔ آنها افزوده میشد بهمان نسبت سطح فکر

طبقات مختلف اجتماع نیز بالا میآمد و افراد بایکدیگر نزدیکتر و همفکرتر میشدند.

۲- پیشرفتهای مهم در فن نقاشی

یك نابغهٔ علم و هنر: بسیاری ازفحول هنرمندان بشری در طول قرن شانزدهم زندگی میکردند واکثر آنها هم ازاهالی ایتالیا بودندزیرا ایتالیا ازدیر باز کانون هنر ومخصوصاً نقاشی بود واز اوائل قرن چهاردهم نقاشان زبردستی همچون جیوتو در آنجا ظهور کرده بودنداما بزرگترین نابغهٔ هر عصر و زمان که در آن واحد هم نقاش بود و هم مجسمه ساز وهم عالم بودوهم مخترع وهم در علوم هندسی کار میکرد وهم در امر موسیقی سرآمد و استاد بود یعنی لئونارد دووینچی (۱) در نیمهٔ دویم قرن شانزدهم میزیست (۱۴۵۲ تا ۱۵۱۹) یکی ازشاهکارهای جاویدان او بنام «شام آخر» دراواخر قرن پانزدهم بوجود آمد لیکن دواثرمشهور وممتاز دیگراو یکی «عذرای مقدس وطفلش» ودیگری «مونالیزا» یاژوکوند که معروفترین اثر لئونارد دووینچی استدر نیمهٔ اول قرن شانزدهم طرح شده است.

دو نفر ازمعاصرین بزرك دیگراو یعنی میکلانژلو (۱۴۷۵ تا ۱۵۶۴) و رافائل (۱۴۸۳ تا ۱۵۲۰) قسمت عمدهٔ شاهکارهای هنری خودرا دراین قرن بوجود آورده اند.

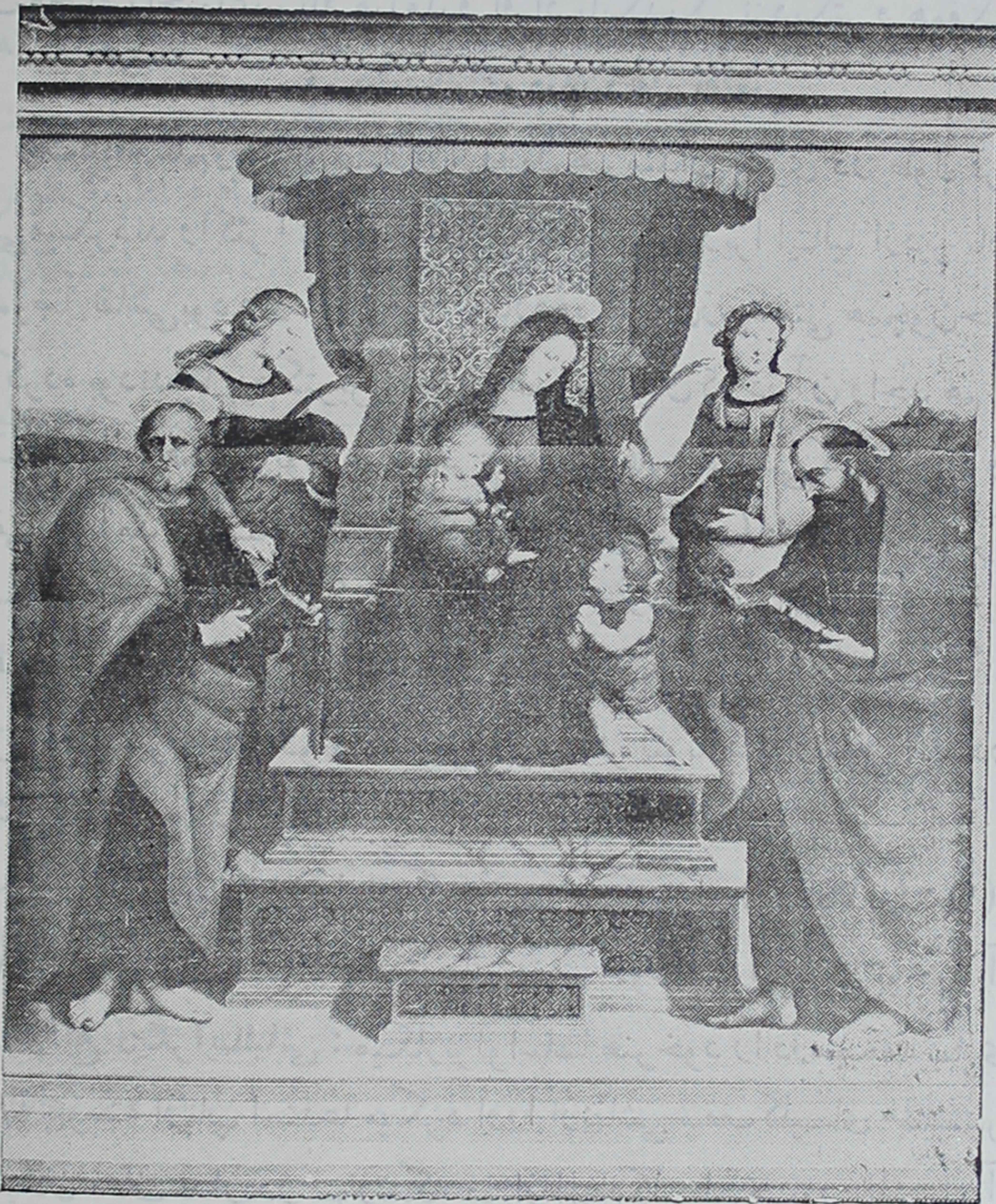
نوابغ دیگر ایتالیائی: میکلانژلو اساسا هنرخود را درمجسمه سازی میدانست وبداینجهة پیوسته ازپاپ استدعا میکرد اورا ازنقاشی سقف کلیسای «سیستین» (۲) در قصرواتیکان معاف بدارددر صورتیکه پس از اتمام کلیسای مزبور نقاشیهای آنجا بزرك ترین آثار هنری میکلانژلو بشمار آمد.

میکلانژلو پس ازفراغت ازنقاشی کلیسای «سیستین» بشهر فلورانس که مسقط الرأس اوبود عزیمت نمود اماچندی بعدبرم معاودت کرد واین بار بعنوان مهندس معمار در آنجامشغول کارشد وطرح گنبد کلیسای سن پیررا ریخت. گنبد مزبورمعظم ترین گنبدی است که درجهان وجود دارد.

معروفترین آثارنقاشی رافائل تابلوهای معروف به «مادونا» یامریم عذراء است وی درسی وهفت سالگی بدرود حیات گفت ولی درهمین عمر کوتاه بگرفتن لقب «نقاش آسمانی» مفتخرشد وهنوز هم تاامروز بهمین نام خوانده میشود.

---

(۱) Leonardo da vinci (۲) Sistine



تصویر مریم عذرا و کودکش

پس از رم وفلورانس شهر ونیز مرکز عمدهٔ نقاشی وهنر های زیبای ایتالیا بشمار میرفت. بلی نی وجیورجیون (۱) ازمعاصرین بنام رافائل بودند وپس ازفوت آنهاتیتان کسب شهرت و معروفیت عالمگیر کرد ونام ونیز را بلند آوازه ساخت(۱۴۷۷تا۱۵۷۶) ودر تمام مدت عمر طولانی اوهیچ نقاش دیگری یافت نشد که بااو بتواند کوس برابری بزند. معروفیت این هرسه استاد بواسطهٔ تصاویری است که ازاشخاصی کشیده اند.

مکتب نقاشی آلمانی: هر چند ایتالیا در قرن شانزدهم مهمترین مرکزهنر و صنعت اروپا بود لیکن در عین حال مراکز دیگری نیز وجود داشت که هنر در

(۱) Giorgione

آنجا پیشرفت بسزائی کرده بود. یکی از این مراکز کشور آلمان بود که دو نفر از هنرمندان آن درصف اول مشاهیر آنزمان قرار گرفته‌اند. یکی از آنها البرت دورر (۱)بود که بیشتر معروفیت او بواسطهٔ گراورهائی است که ساخته‌است واکثراً مربوط بموضوعات دینی ومذهبی است وچون گراور بآسانی وارزانی دردسترس عموم قرار میگیرد باینجهة آثاراو خیلی بیش‌از تابلوهای نقاشی اساتید دیگر مقبولیت‌عامه‌یافته



تصویر یك خانم جوان دردربار هانری هشتم ، هانس‌هولبین

ومردم باآن آشنا بودند. دورر در شهر نورنمبرك بدنیا آمد ودر همانجاهم زیست میکرد (۱۴۷۱تا۱۵۲۸) اما نقاش همعصر او موسوم به هانس هولبین (۳)که او نیز آلمانی بود از سرزمین پدری خود بانگلستان مهاجرت کرد و در آنجا بسمت نقاش مخصوص دربار انتخاب گردید وبسیاری از تابلوهای نفیس که امروز اززندگی‌هانری هشتم واوضاع دربار اودردست است همه‌آثار هولبین میباشد.

(۱) Dürer (۲) Hons Holbein

۳- تحولاتی که در فن موسیقی پدید آمد

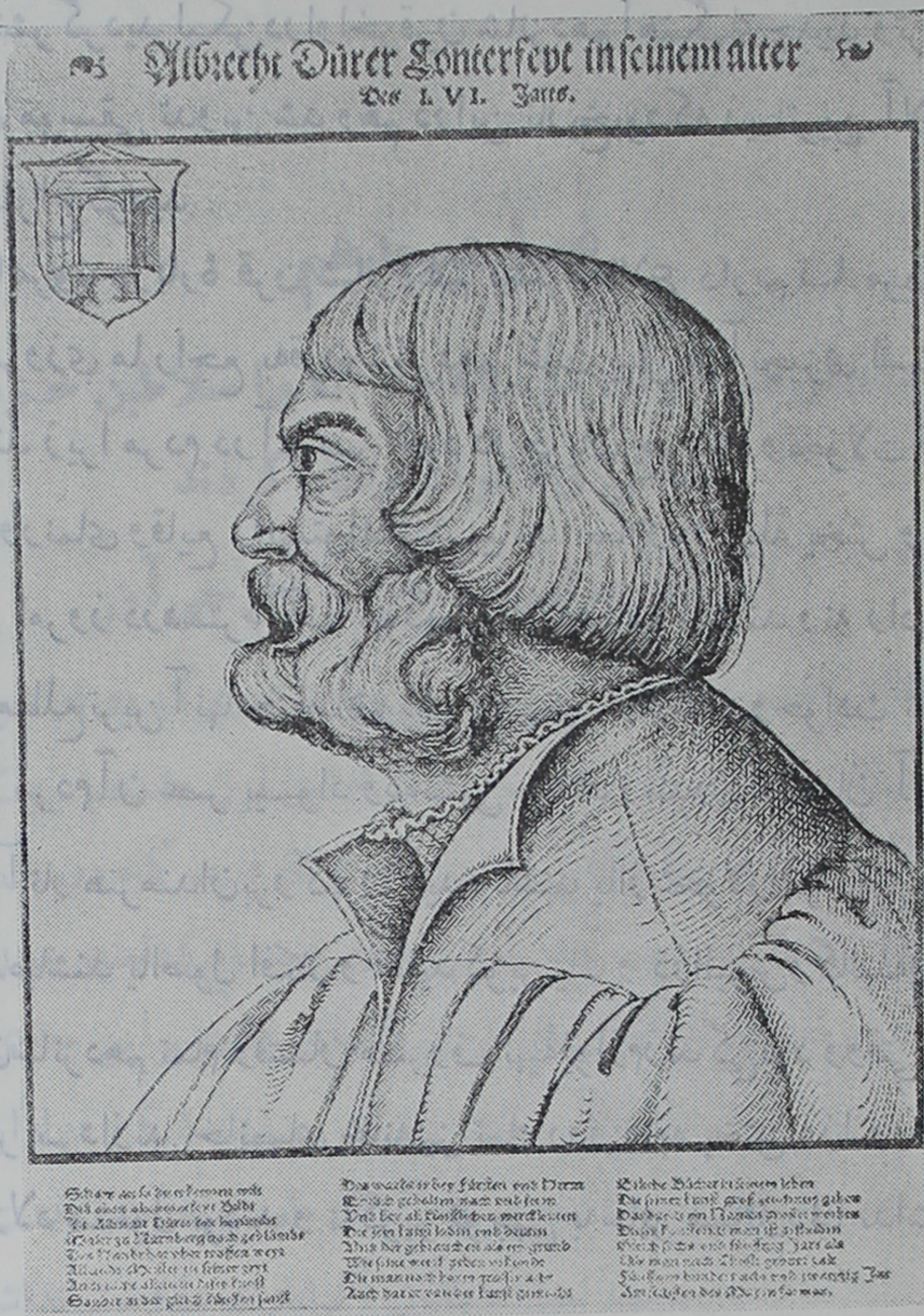
پالسترینا: موسیقی جدید اروپائی در واقع از کشورهای بلژیك وهلند برخاسته است زیرا درطی قرن چهاردهم وپانزدهم متجاوز ازسیصد موسیقی دان کلیسائی مشهور وغیر مشهور دراین دو کشور میزیستند که آثار و تصنیفات آنها در واقع اساس و شالودهٔ تحولات بعدی موسیقی راتشکیل داده است . پارهٔ از این موسیقی دانان در کلیساهای بزرگ ایتالیا و آلمان مشغول کار بودند ودر نتیجه دو کشور مزبور مهمترین مراکز موسیقی اروپائی بشمار آمدند. آغاز شهرت موسیقی ایتالیا ازقرن شانزدهم بود و آهنگ ساز معروف ایتالیائی پالسترینا(۱) تصنیفاتی در آهنگهای کلیسا دارد که از فرط زیبائی ودلکشی هنوزهم پس از گذشتن سیصدسال ازتاریخ تدوین آنها و باوجود همهٔ پیشرفتها وتحولاتیکه درصنعت موسیقی غربی پدید آمده است بازقطعات مزبور از زیباترین ومعروفترین آهنگهای موسیقی میباشد .

مادریگال وآواز انفرادی : درحوالی سال ۱۵۳۰ میلادی شخصی بنام ادریان ویلر(۲) بلژیکی که سردستهٔ آوازه خوانهای کلیسای (۳) سن مارك ونیز بود آهنگی غیرمذهبی تدوین کرد بنام مادریگال یا آواز شبانان که ازحیث کلمات و آهنگ موسیقی بسیار دلنشین ومطبوع بودو بکلی با آنچه که تا آنوقت موسیقی دانان ساخته بودند اختلاف داشت وخیلی زود مورد قبول عامه واقع گردید .

تحول تازهٔ دیگر درموسیقی اروپائی ظهور آواز خوانی انفرادی بود باین معنی که تا این تاریخ خوانندگان عموماً بطور دسته جمعی درموزیك شرکت میکردند و با هم آواز میخواندند اما براثر همان تحولی که سبب شد تجار وصنعتگران ازدسته یا صنف خود خارج شوند و به تجارت وصنعت انفرادی بپردازند بهمان طریق هم آواز خوانها ازدسته های اجتماعی درآمدند و شروع کردند بخواندن به تنهائی - در نتیجهٔ ظهور همین آوازخوانی انفرادی صنعت اپرا بوجود آمدو برای پرورش صدای خوانندگان مدارس مخصوصی نیزدائر گردید .

Adrian Willaert(۲) Palestrina(۱)

(۳) مقصود Chorus است وآن عبارت ازآواز دسته جمعی کشیشان وراهبان و دختران تارك دنیادرموقع خواندن سرود های مذهبی است .



تصویر دورر که بهشیوهٔ خوداو حکاکی شده

تدوین آهنگهائی که مخصوص آلات موسیقی است: مهمترین تحول و پیشرفتی که درامر موسیقی درجنوب اروپا رخ‌داد همانا تدوین آهنگهای مخصوص بود برای ادوات مختلف موسیقی . تااین تاریخ نوازندگان ادوات موسیقی مثل ارگ وقره‌نی و چنگ‌وامثال آن منحصراً همان آهنگهائیرا تکرار میکردند که آوازه‌خوان آنرا میخواند ودرحقیقت‌وظیفهٔ آنهاتنها این‌بود که‌جواب‌خواننده رابدهند و برحجم‌صدای موزیک بیفزایند لیکن دراین زمان که دورهٔ ظهور ابتکارات وافکار تازه بود شخصی بفکرافتاد که الحان وقطعات مخصوصی برای‌ادوات‌مختلف‌موسیقی‌بسازد . قطعات‌اولیهٔ این موسیقی عبارت از همان آهنگهای معروف و محلی بود که برای نخستین بار در

شهروینه‌منتشر گردید لیکن دراواخرقرن شانزدهم آهنگهای جدید وترانه‌های دلکشی جهۀ ادوات موسیقی تدوین شد وهم دراین تاریخ بودکه زیباترین آلات موسیقی یعنی ویولون اختراع گردید .

ما امروز دربارۀ قرن شانزدهم بیشتر اطلاع داریم تا مردم همان عصر :

اطلاعات امروزی ما راجع به‌قرن شانزدهم اغلب بیش از آنچیزی است که مردم آن-دوره داشتند زیرا مردم در آن‌عصر خود درجریان حوادث وتحولات قرار گرفته‌ومثل امروز ما دورنمای وقایع رانمیتوانستند ببینند. بعلاوه وسیلۀ پخش و توزیع وکسب اخبار مثل امروز دردسترس آنها نبودیعنی نه‌روزنامه داشتند ونه رادیووبا‌اینجهة اکثر مردم حتی‌مطلع ترین آنها جز اطلاع کلی ومبهمی ازاوضاع وحوادث نداشتند . بدیهی است قاطبۀ مردم آن عصر بیسواد وده‌نشین بودند وبندرت درمیان آنها کسانی یافت میشدند که آثار هنرمندان بزرگ را دیده باشند یااز تحولات‌موسیقی در ایتالیا اطلاع حاصل کرده‌باشند یااصول افکار و عقاید کوپرنیك و دزالیوس وگالیله‌راخوانده‌باشند. مردان قرن‌شانزدهم تمام وقتشان مصروف تهیۀلوازم‌زندگی بود ووقتی‌باقی‌نداشتند که باموردیگر بپردازند. خانمهای خانه‌نیز تمام روز رابه پختن غذا ووصله کردن‌لباس و تربیت اولاد مشغول بودند و ناگزیر توجهی به‌سایر مسائل‌دنیا نداشتند .

فصل هیجدهم

داستان دو دولت سرمایه دار که با سلاطین خود بسختی وخشونت رفتار کردند

۱- هلندوسیاست داخلی و خارجی آن

نیروهای قدیم وجدید : همان دو نیروی مقتدری که در اواخر قرن شانزدهم دست بکار تحولات اجتماعی اروپا شده بود در اوایل قرن هفدهم نیز بکار مشغول بود. این دو نیرو یکی تجارت و بازرگانی بود ودیگری علوم .هر گاه درسال ۱۶۰۱ ازیکی ازمردم معمولی اروپامیپرسیدند که مهمترین طبقات اجتماع کدامند بدون تردید جواب میگفت نجبا وروحانیون واتفاقاً درطی قرون متمادی عادت براین جاری بود که این دو طبقه خودرا درراس اجتماعات کشور های اروپائی بدانند لیکن دراوایل قرن هفدهم تجارت چنان اهمیت واعتبار پیداکرد و بازرگانان طوری صاحب قدرت ونیرو شدند که دیگر طبقات سابق مخصوصاً نجبا درمقابل آنهایارای مقاومت نداشتند.

نجبا وبازرگانان : درقرون وسطی نجبا واشراف تاثیر فراوانی درامر پیشرفت تمدن اروپا داشتند ووجود آنها از بسیاری جهات لازم و ضروری بود لیکن با ظهور قدرت سلاطین بتدریج اقتدار آنها زائل گردید ودر اوایل قرن هفدهم طبقهٔ نجبا و بازرگانان روبروی یکدیگر ایستاده بهم قدرت نمائی میکردند و معلوم نبود این دو طبقه باهم سرجدال ومنازعه دارند یا بایکدیگر همکاری وسازش خواهند کرد.

درهلند وانگلستان این دوطبقه باهم سازش کردند ودر نتیجه قدرت دولت را بدست گرفتند یعنی قسمت اعظم املاك واراضی ودارائی نقدی در ین کشور تعلق بآنها داشت واکثریت مناصب دولتی وروحانی بدست آنهااداره میشدو گذشته ازاینها طبقات تحصیل کرده وروشنفکر نیز طرفدار آنهابودند.لیکن درفرانسه واسپانیا و آلمان این

دوطبقه باهم از در ستیزه در آمدند و نتیجه این شد که بازرگانان سلاطین را تقویت نمودند و آنهارا وادار به تضعیف وسرکوبی نجبا کردند.

نتیجهٔ همهٔ این جریانات آن بود که هلند و انگلستان درقرن هفدهم دارای حکومت مشروطه شدند در حالیکه سایر کشور های اروپائی بطرف حکومت مطلقهٔ فردی یا حکومت استبدادی میرفتند. اینك ما دراینجا راجع بهریك ازاینکشور ها جداگانه بحث میکنیم.

استقلال هلند: جنگی راکه هلندی ها برای کسب آزادی خود بافیلیپ دویم آغاز کرده بودند دراوایل قرن هفدهم نیزجریان داشت ومدت پنجاه سال بطول انجامید تا بالاخره درسال ۱۶۴۸ بموجب عهدنامهٔ وستفالی نه تنهااستقلال کامل بآنها داده شد بلکه درضمن عهدنامهٔ مذکور این نکتهٔ بسیارمهم گنجانده شد که همهٔ ملل جهان حق دارند خودرا اززیر تسلط و نفوذ بیگانگان رهائی بخشند.

دوسال پس از معاهدهٔ وستفالی ویلیام دورانژ حکمران کل هلند بدون وارث وفات یافت وچون کسی نبود که پس از اوزمام امور را بدست بگیرد ناچار همهٔ کارهای حکومت بدست پارلمان هلندافتاد یعنی درواقع بدست بازرگانان وتجارعمدهٔ کشور. معروفترین سیاستمدار هلند دراین دوره شخصی بود بنام «جان دوویت»

رقابت انگلیسها: در نتیجهٔ جنگهای داخلی که تا مدتی طولانی درفرانسه و انگلستان جریان داشت هلندیها موقع بدست آورده و تقریباً کلیهٔ امورحمل و نقل دریائی رابخود تخصیص داده بودند لیکن در همان اوقاتی که «دوویت» زمام امور سیاسی هلندرا بدست داشت جنگهای داخلی دراین کشور ها خاتمه یافته به امور تجارتی خویش سروسامانی دادند ودیری نگذشت که آغاز رقابت باهلندی ها کردند. مثلادرسال ۱۶۵۱ پارلمان انگلیس قانونی وضع نمود که بموجب آن کلیه واردات کشور بایستی فقط بوسیلهٔ جهازات انگلیس یا جهازات کشور هائی که امتعه ازآنجاخریداری شده است واردبنادرانگلیسی گردد و چون هلندیها متاعی نداشتند که باب تجارت انگلیسها باشد باین جهت سخت ازاین قانون متضرر شدندو کشتی های آن ها دیگر نمیتوانست به بنادرانگلیس رفت و آمد نماید. چندی بعدمجدداً قانونی وضع شد که

فقط کشتی های انگلیسی میتوانستند صادرات انگلستان و محمولات مربوط بمستعمرات را حمل و نقل نمایند و باز ازاین رهگذر لطمهٔ تازهٔ به هلندیها خورد. درنتیجه مکرر میان آنها وانگلیسها جنگ و نزاع درگرفت ولی جنگهای این دوره مانندسابق جنگ های مذهبی یابقصد کشورگشائی وفتوحات نبود وبلکه جنگ اقتصادی و بمنظور توسعهٔ تجارت و مستملکات خارج بود.

اختلافات داخلی ورقابت فرانسه: فرانسه نیزدراین ایام باجمهوری هلند بر سرتوسعهٔ تجارت وتصرف اراضی داخل جنگ گردید وبعلاوه اختلافات شدیدی نیزدر داخلهٔ آن کشور بین طرفداران «دوویت» وخانوادهٔ ویلیام دورانژ بروز کردودرنتیجه دوویت ازطرف مردم بقتل رسیدزیرا افکار عمومی اورا طرفدار همکاری بافرانسویها میدانستند. ویلیام سوم پسر ۲۲ سالهٔ ویلیام دویم باآنکه جوان بودمعهذا حزم وتدبیر پیران را داشت و در جوانی در امر سیاست ورزیده شده بود و در زندگانی تنها یك هدف داشت وآن دشمنی بافرانسه بود ومدتها لوئی چهاردهم پادشاه مقتدر فرانسه را بستوه آورد. ویلیام طرفدار مذهب پروتستان بود وچون بایکی از شاهزاده خانمهای انگلیسی مزاوجت کرده بود انگلیسها درسال ۱۶۸۹ که جیمز دویم پادشاه خودرا خلع کردند اورا بسلطنت انگلستان برگزیدند.

۲- تجارت وفرهنگ هلندیها

تجارت عمدهٔ هلندیها: مدتها قبل ازاین تاریخ هلندیها به صید ماهی در دریا اشتغال داشتند وباینجهة تجارت ماهی وسایر محصولات دریائی درتمام اروپا بانحصار آنها درآمده بود. بعلاوه درآن تاریخ چون استعمال دخانیات در اروپا متداول شده بود هلندیها چپق گلی میساختندو به مقدار زیاد بمردم اروپامیفروختند. گذشته از اینها ازراه فروش چینی آلات ساخت «دلفت» وتخم گل هرساله درآمدهنگفتی داشتندلیکن عایدات عمدهٔ آنها یکی از راه حمل ونقل دریائی بود و دویم تجارت باکشور های وراء بحار. درقرن هفدهم هلندیها پرتقالیها را ازجزایر هند شرقی راندند و تجارت ادویه رامنحصراً بدست خویش گرفتند وچون رقیب ومنازع دیگری نداشتندهرقیمتی

که دلشان میخواست برروی این کالا میگذاشتند - بعلاوه درمصب رودخانهٔ هودسن درایالت فعلی نیویورك مستقر گردیده وشهر امستردام جدیدرا بنانهادند ودر آنجاتجارت پوست باهندی های آمریکا میکردند.

فرهنگ هلندیها: تمدن هلندیها رنگ وصبغهٔ تجارتی داشت وممیزات فکری وروحی طبقهٔ بازرگانان در همهٔ مظاهر زندگی آنها مشاهده میشد. در امر دیانت هلندیها پیروتعالیم کالون بودند زیرانظریاتی که وی در امور تجارت و اقتصاد داشت باب میل آنها بود لیکن اصلاهلندیها هم خود را چندان مصروف دیانت ومذهب نمی-کردند وبآنچه که بیش ازهمه علاقه داشتند همانا تجارت وبازرگانی بود وچون تجارت هم محیط آرام وامن میخواهد باینجهة سعی میکردند بهرقیمت باشد صلح را برقرار سازند وباپیروان سایر مذاهب وادیان ازطریق تساهل ومماشاة رفتار کنند (۱) و بجای آنکه مثل سایر ملل آنهارا مورد تعقیب و آزار قراردهند با آنها برادرانه زندگی میکردند. هلندیها بیش از سایر ملل اروپائی بآزادی مطبوعات اهمیت میدادند و بهمین جهت عدهٔ زیادی از کتابهای اروپائی راجع بمسائل دین وعلمی وسیاسی اول دفعه درهلند بچاپ رسیده است. دانشگاههای هلند مورد تشویق وتقویت مخصوص دولت قرارمیگرفت ودرنتیجه غالب مؤسسات فرهنگی آنها مخصوصاً دانشگاه «لیدن» شهرت ومعروفیت بین المللی یافته بود. موضوع تعلیم وتربیت در دسترس عامه قرار گرفته و تقریباً همهٔ مردم سوادخواندن ونوشتن پیدا کرده بودنداین وضع هرگز درممالك غیرسرمایه دارتا بدین پایه صورت تحقق نیافته بود.

نقاشان هلندی: قرن هفدهم عصر طلائی هنر وصنعت هلند محسوب میشود. دونفر ازبزرگترین نقاشان هلندی دراین دوره یکی فرانس هالز بود (۱۵۸۱ تا ۱۶۶۶) ودیگری رامبراند (۱۶۶۹-۱۶۰۶) موضوعات نقاشی «هالز» عموماً مربوط بجنگهای استقلال هلند بود وروح سلحشوری هموطنان خودرا درجنگهائی که با اسپانیولی ها میکردند بانهایت استادی مجسم ساخته است.

(۱) دوگروت De groot هلندی نخستین رسالهٔ معتبر اروپائی را دربارهٔ حقوق بین الملل نوشته ودراین کتاب سعی کرده است ازمفاسد وشرور جنگ جلوگیری کند.



تصویر رامبراند

رامبراند بر عکس او نقاش زمان صلح بود وامروز وی را بعنوان بزرگترین نقاش هنرمند جهان که صفات ومميزات اخلاقی اشخاص‌را در تابلوهای خـود مجسم کرده است‌میشناسیم . لیکن در زمان حیات خود اوهلندی های تاجر مشرب چندان طالب این‌هنر او نبودند وترجیح می‌دادند که قیافهٔ آنها بازرو زیور ولباسهای فاخـر بروی پرده بیاید وخلاصه جمال ظاهررا در نقاشی به‌کمال باطنی ترجیح‌می‌دادند. بـه همین جهت اغلب‌خریدار آثار نقاشان درجه دویم وسویمی بودند که عکس آنها را با موهای مصنوعی وسردست های آهاری وجواهـرات گوناگون میکشیدند ودر نتیجه هنرمند نابغهٔ که به‌تنهائی ازهمه این‌نقاشان بزرگتر وپرارزش تربود و وجوداوموجب فخرو مباهات سرزمین آنها شده است درگوشهٔ فقروتنگدستی زندگی کرد وبانهایت

مذلت وخواری جان سپرد .

انحطاط دولت هلند : دراوایل قرن هیجدهم روح هنر و صنعت درهلند از تجلی افتاد ودرست مقارن همان اوقات هم قدرت و شوکت آندولت رو بانحطاط و زوال گذاشت چنانکه درسال ۱۶۶۴ انگلیسها سرزمین ثروتمند « هلندجدید » را از تصرف آنها درآوردندوفقطایالت گینه درآمریکای جنوبی ودماغهٔ امیدواری درجنوب آفریقا بتصرف آنها باقی ماند ولی از همهٔ اینهامهمتر مجمع الجزایر مالایا بودکه قسمتی از آن هنوز تابامروز هم درتصرف هلندیهاست ویکی ازمهمترین مراکز تولید وتجارت ادویه بشمار میآید . آمستردام ورتردام هنوزهم دراین تاریخ در ردیف مراکز مهم تجارتی اروپا محسوب میشد لیکن تجار هلندی دست از مداخله در امور سیاست بین المللی کشیده وبهمین راضی بودند که بکار بازرگانی و بانکداری بپردازند .

حال برمیگردیم باوضاع انگلستان درقرن هفدهم .

۳- جیمز اول نخستین پادشاه خاندان استوارت

یك سلسله جدیدشاهان انگلیسی : انگلستان درمغرب هلند واقع است و این سرزمین دومین نقطهٔ بودکه اصول سرمایه‌داری درآن رواج یافته وطبقهٔ متوسط پول- دار درقرن هفدهم درآن بمنتهای قدرت خود رسید. فاصلهٔ بین این دو کشور بسیار کوتاه است وازچند کیلومتر تجاوز نمیکنداماهمین فاصلهٔ کوتاه اثرات عمیقی درحیات سیاسی واقتصادی انگلستان داشته است زیراسطح آنرا آب فراگرفته ومانند خندقی انگلستان را از قارهٔ اروپا جدا میکند و آن را از دسترس مردم خارج محفوظ نگاه میدارد .

درآغاز قرن جدید خانوادهٔ تازهٔ درانگلستان بسلطنت رسید واین خانواده نیز گرفتاریها ومشکلات زیادی برای انگلستان فراهم ساخت. پس ازمرگ الیزابت (۱۶۰۳) تاج وتخت انگلیس به جیمز پنجم پادشاه اسکاتلند رسید واین شخص پسر ملکهٔ ناکام اسکاتلند «ماری» و نوادهٔ هانری چهارم بود وبدین ترتیب برای نخستین بار همهٔ جزیرهٔ بریتانیادر تحت لوای سلطنت واحد درآمد. انگلیسها اورا جیمز اول و اسکاتلندی‌ها جیمزششم میخوانند .

دراین تاریخ انگلیسها نظرخوشی نسبت باسکاتلندیها نداشتند و آنها رامردمی کوهستانی وخشن وعقب مانده میدانستند و شخصیت جیمز هم طوری نبود که بتواند رفع این تعصب رااز انگلیسها بکند وهر دوملت را باهم بیامیزد. جیمز اول شخصاً آدمی بیقواره وبدتر کیب بود واصلا جزاسم سلطنت چیزی که برازندهٔ شاهان باشد در وجود اودیده نمیشد. اما ازهیکل اوبدتر طرزرفتار وافکار ومعتقدات او بود چه جیمز معتقد بود که شخص او برگزیده ازجانب خداست وبنابراین درمقابل هیچکس خود را جوابگو نمیدانست جزدر مقابل خداوند، در حالیکه قاطبهٔ مردم اورا در مقابل پارلمان مسئول وجوابگو میدانستند ومخصوصاً درمورد اخذ مالیات اورا ناگزیر از تابعیت قانون ورعایت مصوبات مجلس شورا میدانستند.

ازاین بدتر آنکه جیمزعدهٔ ازکاسه لیسان ومتملقان درباری را دور خود جمع کرده بتفریط وتاراج بیت المال میپرداختند وکارآنها بجائی رسیده بودکه هرچه پول بدست شاه میرسید دراندك مدتی آنرا تفریط میکردند وشاه را بفکرآن میانداختند که عواید جدیدی برای خود تدارك کند و مالیاتهای تازه برمردم وضع نماید. با این کیفیت فاصلهٔ عمیقی بین شاه ومردم افتاده ومردم عموماً از اطرافیان شاه وطمع ورزی آنها ناراضی بودند.

این موضوعات واختلافات مذهبی که درآنموقع درانگلستان ظهور کرده بود وضع کشور را متزلزل ساخته وهر روزمفسدهٔ جدیدی میانگیخت تادر زمان پسر جیمز موسوم به چارلز اول بحران قطعی ظاهر گردید.

٤- چارلز اول که هرگز پند نگرفت

پادشاه دیگری که خودرا برگزیدهٔ خدا میدانست: چارلز اول که ازسال ۱۶۲۵ تاسال ۱۶۴۹ سلطنت کرد وقتی بجای پدر برتخت سلطنت انگلیس واسکاتلند نشست بیست وپنج ساله بود. چارلز ازحیث یك فرد بشری صاحب محسنات ومزایای بسیار بود چه اولاً بسیار زیبا وبرازنده و باتربیت بود وعلاقهٔ وافری به موزیك وصنایع ظریفه داشت. ثانیاً بسیارپرکار وزحمت کش بود و شوهری باوفا و پدری مهربان بود اما با

همهٔ این محسنات متأسفانه فاقد شم سیاسی بود وهر گز نمیتوانست به عمق قضایا بانظر صائبی بنگرد مثلا باآنکه درانگلستان تربیت شده وچشم و گوش او بمسائل سیاسی واجتماعی بازبود معهذا ازطرز تفکر مردم وعقیده آنها نسبت باموز مذهبی و دولتی بکلی بی اطلاع مانده بود ومانند پدرش خودرا بکلی مستقل ومطلق العنان میدانست وعقیده نداشت که درمقابل پارلمان مسئولیت هائی بعهده دارد و بهمین جهت هم مکرر ازتعهداتی که درمقابل پارلمان داشت سربازمیزد .

پارلمان بفکر تضمین پارهٔ ازمواد قانون اساسی میافتد : پارلمان از همان ابتدای امر وضع شاه را در مورد مالیاتها روشن کرد وحدود اختیارات اورادر این زمینه معلوم نمود . تا این تاریخ مرسوم بود که چند قلم ازدرآمد گمرکی و عوارض مشروب و اجناس سقط بعنوان صرف جیب مادام العمر به شخص شاه پرداخت میشد لیکن پارلمان در این زمان مدت پرداخت آنرا منحصر بیکسال نمود . مبلغ این عوارض بطوریکه خود پارلمان هم میدانست کافی برای رفع احتیاجات دستگاه سلطنتی شاه نبود و چارلز اول ناگزیر بتأسی از پدر خود شروع بوضع مالیاتهای خصوصی کرد و بزور از مردم بعنوان استقراض پول میگرفت. دیری نگذشت که میان انگلیس و فرانسه جنگی در گرفت و شاه برای تهیهٔ مخارج لشکر کشی بپارلمان مراجعه کرد وپارلمان هم موقع را برای انجام مقاصد دیرینهٔ خود مناسب یافته شاه را مجبور به امضای مواد تازهٔ از قانون اساسی کرد که برخی از آنها بشرح زیر است :

۱ ـ حدود اختیارات شاه در وضع مالیاتها محدود به قوانینی است که از پارلمان میگذرد .

۲ـ شاه بدون تعیین جرم اشخاص حق زندانی کردن آنهارا ندارد .

۳ ـ شاه حق ندارد خانه های مردم را برای سکونت سربازان خودغصب نماید ،

٤ـ شاه حق ندارد افراد عادی را در دادگاههای نظامی محاکمه نماید .

(از روی همین مواد میتوان پی برد که تا پیش از این تاریخ چارلز اول وسایر پادشاهان اقدام بچه اعمالی میکرده‌اند .)

اما چارلز اول پس از آنکه هرچه رامیخواست بوسیلهٔ پارلمان گرفت در تاریخ ۱٦۲۹ پارلمان را منحل نمود وخود مدت یازده سال بدون منازع بسلطنت پرداخت.

درسال ۱٦٤۰ چارلز دوباره احتیاج بپول پیدا کرد و ناچار مجدداً پارلمان را احضار کرد واین بار نیز مجبور شد امتیازات تازهٔ بآن تفویض نماید ،ازجمله آنکه پارلمان حق انحلال را بدست شاه محدود نمود وبعلاوه پادشاه را ملزم ساخت که لااقل هرسه ماه یکدفعه پارلمان را احضار نماید.

دیری نگذشت که اختلافات تازهٔ برسر تسلط امور لشکری میان شاه و اعضاء پارلمان پیش آمد و شاه از منطقهٔ « وستمنستر» خارج شدوشروع بجمع آوری قشونی ازبرای خود کرد . ازطرف پارلمان نیزلشکری فراهم گردید وتامدتی زد وخوردبین قوای طرفین ادامه داشت تا عاقبت سرداری در قشون پارلمان پیدا شد بنام « اولیور کرامول » (۱) که سپاهیان چارلز را در دو نوبت شکست داد و با انهزام قشون شاه جنگهای داخلی نیزخاتمه یافت . لیکن هنوزاکثریت افراد ملت ازشاه پشیبانی میکرد و بعلاوه قشون اسکاتلند نیزحامی شاه بود وهمه انتظار داشتند که بزودی شاه مجدداً زمام امور را بدست گیرد . دراینوقت میان سران لشکری و اعضاء پارلمان اختلافی بر سر شرایط مصالحه با شاه رخ داد و یکی از سرهنگان قشونی به طالار جلسهٔ پارلمان رفته بزور سربازان خویش دستهٔ اقلیت را از مجلس خارج ساخت. مقارن همین اوقات اطلاع رسید که چارلز برای اعادهٔ دستگاه سلطنت مطلقه خود مشغول دسیسه با قشون اسکاتلند است و باینجهت عدهٔ از اعضاء پارلمان که باقی مانده بودند دور هم جمع شده شاه را در دیوان عالی تمیز محاکمه کردند و اورا محکوم باعدام نموده در میدان عمومی سر بریدند.

٥ - کرامول و یکی دیگر از افراد خانواده استوارت

حکومت مطلقه که بنفع مردم کارمیکرد : دراین زمان دسته‌های مختلف ملت گردآمده و برای آنکه انگلستان را از خطر جنگهای داخلی و هرج و مرج نجات بدهند کرامول را بسمت «حامی کل» یا درحقیقت دیکتاتورقوم بر گزیدند.

Oliver Cromwell (۱)


اولیور کرامول

حکومت کرامول خیلی بیش ازسلطنت چارلز استبدادی و انفرادی بود لیکن در عوض کارهای مفیدی ازبرای مردم انجام‌میداد. من‌جمله طغیان و شورشی که در اسکاتلند و ایرلند بر پا شده بود خاموش کرد و جزایر بریتانیا را تحت حکومت واحد درآورد. سر زمین جامائیکا را از اسپانیا گرفت و پس ازیك سلسله زدوخورد با هلندیهاحمل ونقل دریائی را نیز از دست آن ها در آورد و به‌بازرگانان‌و کمپانیهای‌انگلیسی سپرد.

با وجود همهٔ اینهاکرامول موردمهر وعلاقهٔ مردم نبود وچه طرفداران‌سلطنت وچه اکثریت افراد قشون او را باصطلاح به تن نمیگرفتند و بهمین جهت هم بودکه بلافاصله پس ازفوت‌کرامول (۱۶۵۸) مردم و پارلمان بفکرتعیین‌پادشاه تازه‌افتادند.

پادشاه مقتدر خاندان استوارت: پادشاه جدید چارلز دویم بود که از وقتی پدرش را اعدام‌کرده بودند بواسطهٔ قرابتی که با لوئی چهاردهم پادشاه مقتدر فرانسه داشت در دربار او زیست میکرد.

چارلز دویم مقتدرترین افراد خاندان استوارت بود و نخستین‌پادشاهی بودکه متوجه ظهور طبقهٔ جدید سرمایه دار یا طبقهٔ دویم درانگلستان شد و فهمیدکه بزور وقدرت نمیتوان براین طبقه حکومت نمود. اما چون مدتی دردربارفرانسه زندگی کرده وبراه وروش سلاطین فرانسه و تعیش وخوشگذرانیهای دربار آنجا عادت‌کرده بود باطناً بی‌میل‌نبود که مانند پسرعموی‌فرانسوی‌خود باستبداد وخودمختاری‌سلطنت کند و بهمین جهة هم هروقت مجالی بدست میآورد میکوشید تا دست‌پارلمان را از مداخله در امور خود کوتاه کند.

خوشبختانه پارلمانی هم که در اوایل سلطنت چارلز دویم دایرشده‌بود شدیداً احساسات شاه‌پرستی داشت‌وباینجهة احتیاجات مادی‌و‌پولی پادشاه را بسهولت‌وبدون

چون وچرا می‌پذیرفت و کلیساهای انگلیس و مجلس اعیان را دوباره مفتوح ساخت لیکن با وجود همهٔ اینها پارلمان میل نداشت بگذارد چارلز دویم بصورت چارلز اول درآید وباینجهة حاضر نشدقوانین موضوعهٔ پارلمان سابق را راجع بمحدودیت اقتدارات شاه لغو نماید.

ظهور احزاب سیاسی: دراینوقت اختلاف بین پرتستان و کاتولیك در انگلستان باوج شدت رسیده بود و اکثر افراد طبقهٔ پیشه‌وران وتجار تمایلات پرتستانی داشتند ویکبار این خبر در انگلستان شیوع یافت که پاپ بحمایت از کاتولیکها میخواهد چارلز دویم را بقتل برساند و برادر او جیمز را که کاتولیك متعصب بود به تخت بنشانند. باینجهت پارلمان فوراً قانونی طرح نمود که بموجب آن جیمز ازحق سلطنت منع میشد وپسر نامشروع چارلز موسوم به «دوك دومون موس» (۱) که پرتستان بود بجانشینی پدر تعیین گردید.

قانون مزبور بتصویب نرسید ولی با طرح آن در مجلس فصل جدیدی در مشروطیت انگلستان آغاز گردید باینمعنی که دوحزب سیاسی مشخص برسر آن بوجود آمد وخط مشی آنها درپارلمان معین گردید.

طرفداران طرح قانونی موسوم شدند به «ویگز» (۲) که افراد آن عبارت بودند از تجار وسرمایه داران طبقه دویم وطرفداران مذهب پرتستان، دستهٔ مخالف موسوم شدند به «توریز» (۳) که عبارت بودند ازطبقهٔ روحانیون و نجبای محافظه کار وطرفداران سلطنت و کلیسای انگلیسی.

پارلمان انگلیس درسال ۱۶۷۹ قانون بسیارمهمی وضع نمود که آزادی فردی را بحدا کمل حمایت میکرد. بموجب این قانون مقامات دولتی موظف بودند هر کس را توقیف میکنند فوراً درصدد محاکمه او برآیند تا جرم اومعلوم شود والا هیچ مقامی بدون تعیین جرم نمیتواند کسی را درتوقیف نگاهدارد.

در آن تاریخ هیچیك از ملل اروپائی از فواید چنین قانونی برخوردار نبودند و پادشاه وقت یا دولتها بمیل خود هر کس رامیخواستند دستگیر میکردند و مدتها اورا

---

(۱) Duke of monmouth (۲) Whigs (۳) Tories

بدون محاکمه درزندان نگاه میداشتند. البته بعدها سایر ملل هم از همین قانون که در انگلستان وضع شده بود پیروی کردند وقانون محاکمه متهمین عمومیت یافت.

مهاجرین ک-۹ بامریکا میرفتند: از تاریخ کشف امریکا تا این زمان مرتباً سیل مهاجرین اروپائی بآن قاره روان بود وازطرف اسپانیولیها و پرتغالیهاوفرانسویها و انگلیسیها و مخصوصاً هلندیها کلنی‌های متعددی در این سرزمین ایجاد شده بود. دورهٔ سلطنت چارلز درتاریخ مستعمره نشینی امریکا حائزاهمیت مخصوص می باشد. در سال ۱٤٦٤ انگلیسها هلند جدید را متصرف شدند و آنرا بنام نیویورك یاشهریورك جدید موسوم ساختند و بدین ترتیب مستعمرات شمالی وجنوبی انگلیسها درامریکا بهم پیوست. درهمین تاریخ ایالت کارولاینا را متصرف شدند و اسم این ایالت هم بمناسبت اسم چارلز پادشاه انگلیس میباشد. چارلز در اواخر سلطنت خوددرمقابل قرضی که به امیرال پن داشت اراضی وسیعی را در اتازونی به پسر او واگذار کردکه بمناسبت اسم او بنام پنسیلوانی معروف گردید و شهر فیلادلفیا در سال ۱٦۸۲ بنیان گذاشته شد.

٦ - انقلاب سال ۱٦۸۸

پادشاهی ازخاندان استوارت که عبرت نگرفت: جیمزدویم پنجاه ودوساله بودکه بجای برادرش چارلزدویم به تخت نشست ودرموقع تاجگذاری اومردم میدانستندکه در عهد او دچارمشکلاتی خواهند شد زیرا وی کاتولیك متعصبی بود، اما پیش خود فکر کردند مادام که شاه با پارلمان کنار بیاید و آزاری هم به پروتستانها نرساند میتوان با اوسازش نمود. ازقضا جیمزنسبت باین هردوفقره نظر ناموافق داشت یعنی از طرفی میخواست سلطنت انگلستانرا به سلطنت استبدادی تبدیل کند وازطرف دیگرهم سعی داشت انگلیسیها را بمذهب کاتولیك بر گرداند و درنتیجهٔ این افکار خام ملتی مطیع وآرام را به طغیان وانقلاب واداشت.

جیمز ازآغاز سلطنت خود برخلاف مقررات موجوده عدهٔ زیادی از کاتولیکها را درقشون و درمقامات عالیه بکار گماشت. بعلاوه فرمانی بنام «تساهل» صادر نمودکه بموجب آن برخلاف رأی پارلمان به کاتولیکها آزادی عمل میداد و این فرمانرادستور

داد در کلیساها بخوانند . هفت نفر ازاسقفان آئین انگلیسی صدای اعتراض باین فرمان بلند کردند وشاه آنها رابنام مخالفت با اوامر پادشاه بزندان افکند وچندی بعد که این هفت نفر محاکمه وتبرئه گردیدند هنگام خروج از زندان برج لندن، حتی سربازان پادشاه هم ازفرط شادی ومسرت از برای آنها فریاد کشیدند .

طفل بدقدمی که تخت و تاج پدررا بباد داد : انگلیسها مدت سه سال با نهایت شکیبائی در مقابل اعمال بیرویهٔ جیمز بردباری کردند و دلخوشی آنها این بود که دو دختر وی ـ ماری و آن ـ هردو از مادری پروتستان متولد شده اند و لاجرم تاج و تخت انگلیس عاقبت به طایفهٔ پروتستان خواهد رسید لیکن دیری نگذشت که چارلز با یك شاهزاده خانم کاتولیك ازدواج کرد ودرسال ۱۶۸۸ صاحب پسری از او شد . با تولد این پسر طبیعتاً وضع سلطنت انگلیس تغییرمیکرد ومعلوم بود که چارلز پس ازخود پسرش را بسلطنت برخواهدگزید نه یکی از دختر ها را ـ این بود که حتی متعصب ترین طرفداران پروتستان شاه دچاربیم وهراس شدند ومتوجه گردیدند که برای حفظ آمین پروتستان در کشورانگلستان باید فکرعاجلی کردوالا مذهب آنها بخطرخواهد افتاد .

نتیجه این شد که وقتی مردم دیدند پادشاه آنها صاحب اولاد ذکوری شده است عدهٔ از اعاظم رجال و بزرگان قوم دور هم گرد آمدند و تصمیم گرفتند که از ویلیام دورانژ سوم دعوت کنند که بانگلستان بیاید . از این دعوت سه فایده عمده در نظر داشتند :

۱ـ زن ویلیام موسوم به ماری دختر بزرگ جیمز بود و تا هنگام تولد کودك نوزاد ولیعهد ووارث تاج وتخت انگلیس بود.

۲ـ خود ویلیام نوادهٔ چارلز اول بود و بنابراین نزدیکترین وارث پروتستان تاج و تخت انگلیس بشمارمیرفت .

۳ ـ ویلیام شخصاً طرفدار جدی مذهب پروتستان بود و در این موقع که مشغول زد وخورد شدید بالوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بود قوای انگلیسی میتوانستند کمکهای شایانی باو بکنند.

ویلیام در تاریخ پنجم نوامبر ۱۶۸۸ قدم بخاك انگلستان گذاشت و مستقیماً بطرف لندن پیشرفت . قشونی که جیمز برای مقابلهٔ او فرستاده بود از اطاعت وی سر پیچی کرد و به سپاهیان ویلیام پیوست . بالنتیجه جیمز متوحش شد و به فرانسه گریخت و با فرار او کار ویلیام خیلی آسان گردید زیرا طبیعتاً برای او دشوار بود که پدر زن خود را اسیر و زندانی کند .

مواد جدید قانون اساسی : سال بعد ویلیام و ماری بعنوان شاه و ملکه ازطرف پارلمان به سلطنت انگلیس برگزیده شدند و درهمان اوقات پارلمان قانون جدیدی وضع کرد بنام « حقوق وامتیازات » که مواد اصلی آن ازاینقرار بود:

۱- پادشاه نمیتوانست قوانین پارلمان را موقوف الاجرا بگذارد.

۲ - پادشاه نمی توانست بدون موافقت پارلمان مالیاتی وضع کند یا قشونی تجهیز نماید .

۳ - پادشاه حق نداشت در امر انتخابات مداخله نماید یا از اظهار نظر وکلا در پارلمان جلوگیری کند.

٤ - پادشاه نمیتوانست اعمال نفوذ در محاکم دادگستری کند و تقاضای تشدید مجازات متهم یا محکومی را بنماید .

۵ - وارث تاج وتخت انگلستان باید متدین بمذهب پروتستان باشد.

قانون «حقوق وامتیازات» یکی ازقوانین سه گانه است که بنام «ارکان مشروطیت انگلستان » نامیده میشود .

دو مؤسسهٔ بزرگ سرمایه داری: مطبوعات آزاد و بانکها: در سال ۱۶۹٤ دورهٔ قانونی که مطبوعات را تا اندازهٔ محدود میکرد منقضی شد و پارلمان دیگر آنرا تجدید نکرد و بنابر این انگلستان از آن سال صاحب مطبوعات آزاد گردید . ونیز درهمانسال مؤسسهٔ مالی عظیمی بنام « بانك انگلستان » بوجود آمد و تأسیس این بانك علامت بارز آن بود که تجارت و بازرگانی چگونه دراین کشور در حال رشد و توسعه است . ایجاد بانك انگلستان نه تنها باعث پیشرفت و تسهیل امر تجارت میشد بلکه ازجهت سیاسی نیز بحال دولت مفید بود زیرا تجار وسرمایه داران

وحتی نجبا وجوه نقد خودرا باین مؤسسه میبردند و در نتیجه علاقه‌مند بحفظ وضع سیاسی موجود وحفظ تاج وتخت سلطنت میشدند.

لوئی چهاردهم سلطنت ویلیام سوم را برسمیت میشناسد: مقارن اوقاتی که ویلیام وارد خاك انگلستان شدجنگ میان فرانسه و اطریش درگرفت و هلند و انگلستان نیز بزودی وارد این کشمکش شدند و تا مدتی زد وخوردمیان آنها ادامه داشت تاعاقبت درسال ۱۶۹۷ میان آنها صلح افتاد و بموجب معاهدهٔ صلح لوئی چهاردهم سلطنت ویلیام را برسمیت شناخت و متعهد شد که از همراهی و کمك با جیمز دویم دست بردارد.

این بار دویم بود که ویلیام با لوئی چهاردهم دست وپنجه نرم میکرد وپیش از آنکه بدرود حیات گوید یکبار دیگرهم این دوحریف باهم بجنگ پرداختندواین جنگ آنها بنام «نزاع برسر تاج وتخت اسپانیا» درتاریخ مشهورشده‌است ومادرجای دیگر راجع بآن بحث خواهیم کرد.

کامیابیهای طبقهٔ سرمایه دار در انگلستان: وقتی قرن هفدهم بپایـان میرسید این فکر که پادشاه مبعوث خداوند است بالمره ازانگلستان رخت بربسته و پادشاه جواب گوی پارلمان بود یعنی جواب گوی طبقات مختلف مردم از تاجر وزارع گرفته تا سرمایه دار و اعیان. در نتیجه همین طرز حکومت وضع مذهب پروتستان هم درانگلستان تثبیت شده بود زیرا اولا اکثریت طبقات بازرگان و سرمایـه دار متدین باین مذهب بودند وثانیاً همهٔ این طبقات میدانستند که آزارهای مذهبی موجب اختلال اوضاع وبالنتیجه باعث وقفهٔ کار بازرگانی میشود.

اما نباید تصور کرد که پیشرفت‌ها و ترقیاتی که درقرن هفدهم در امر سیاست و اجتماع نصیب مردم انگلستان شد همه مرهون فعالیت‌های «طبقهٔ متوسط» بـود بلکه سهم عمده این پیشرفت ها مدیون جدیت طبقات سرمایه دار انگلیس بود زیرا افراد این طبقه طبعاً معتقد بدو اصل عمدهٔ سرمایه داری بودند یعنی مالکیت شخصی و داد وستد آزاد،و برای حفظ این دو اصل منتهای کوشش را در اصلاحات سیاسی و اجتماعی بعمل می آوردند. راست است که قسمت اعظم طبقهٔ سرمایـه دار را

طبقهٔ متوسط تشکیل میداد لیکن در میان آنها عدهٔ کثیری از نجبا و اعیان هم وجود داشتند .

۷- فرهنگ انگلستان در قرن هفدهم

از موسیقی و هنرهای زیبا خبری نبود : انگلستان در این عصر هنوز نقاش بنامی از خود بعرصهٔ ظهور نرسانده بود لیکن یکی از نقاشان فلامان بنام «وان دیك» (۱) بلندن آمده در آنجا توطن جسته بود و قسمت اعظم تصاویر خود را در آنجا کشیده بود. در اواخر قرن هفدهم معمار بزرگی در انگلیس ظهور کرد بنام «کریستوفرن» (۲) که اکثر کلیساهای معتبر لندن را پس از حریق مشهور سال ۱۶۶۶ (۳) او ساخته است و شاهکار معماری وی کلیسای مشهور سن پال در لندن میباشد. مقارن همین اوقات هانری پورسل (٤) موسیقی دان معروف قطعاتی از آوازها و تهلیلات کلیسائی تصنیف کرد که حاکی از ذوق و قریحهٔ مخصوص اوست و معروفیت بسزائی دارد .

اما نویسندگان و علما وجود داشتند : افتخار انگلستان در قرن هفدهم به شعرا و علمای آن بود . شکسپیر تا سال ۱۶۱۶ میزیست و عدهٔ از بهترین آثار خود را در همین قرن تألیف کرده است . در همین قرن سه دسته از ادبا و محققین انگلیسی در اوکسفورد و کمبریج و وستمینستر مشغول تدوین ترجمهٔ کتاب مقدس بودند که بزرگترین شاهکار نثر انگلیسی بشمار میرود و در سال ۱۶۱۱ منتشر شده است .

یکی از شعرای بسیار معروف این دوره جان میلتون است که منظومهٔ او بنام «بهشت ناپدید» از امهات اشعار انگلستان و بلکه جهان بشمار میرود اما میلتون در اواخر عمر کور شد و به فقر و تنگدستی گرفتار گردید و حتی تصنیفات او را چون با افکار و عقاید مردم آن قرن جور در نمیامد در ملاء عام سوزانیدند . وی در سال ۱۶۷۴ در گذشت .

دیگری از نویسندگان و ادبای مشهور این دوره «جان بونیان» است که اثر معروف او بنام «سفرنامهٔ زائر» شهرتی عالمگیر دارد و بیش از هر کتاب دیگر انگلیسی بزبانهای

---

(۱) Van Dyck (۲) Christopher Wren (۳) در سال ۱۶۶۵ طاعون هولناکی در لندن ظهور کرد و هزاران نفر را بهلاکت رسانید. سال بعد نیز حریق مدهشی رخ داد که قسمت اعظم شهر را سوزاند و از بین برد (٤) Hanry Purcell

مختلف ترجمه شده‌است .



جان بونیان

پیشرفتهای بزرگ در قلمرو علم:

ویلیام جیلبرت در این دوره کتاب معروف خود را در بارهٔ خواص مغناطیس نوشت و اساس کشف الکتریسیته را بنیان گذاشت .

ویلیام هاروی کیفیت دوران خون را در بدن انسانی کشف نمود و فرانسیس بیکون با آنکه خود کشفیات تازهٔ درزمینه علوم نکرد لیکن تألیفات اوچشم انسانی را بحقایق علمی گشود واورا متوجه ساخت که اکتشافات علماچه تأثیرات شگرفی در پیروزی و رستگاری بشریت دارد .

بزرگترین عالم و دانشمند این عصر اسحق نیوتون است که مطالعات علمی کوپرنیکوس و گالیله و کپلر را باتحقیقات عمیق و دانشمندانهٔ خود درآمیخت وطریقهٔ بحث وتدقیق علمی جدیدی بوجود آورد که هنوز تاباامروز دنیای علوم ما تحت نفوذ و تسلط آن طریقه‌است همین نیوتن بود که بالاخره صحت نظریهٔ کوپرینکوس رابجهانیان اثبات کرد .

فصل نوزدهم

تفصیل ارتقاء وعظمت فرانسه وانحطاط وزوال قدرت اسپانیا ومصائبی که بآن وارد شد.

۱- فرانسه وپادشاهان بزرگ آن

هانری چهارم: پادشاه مستبد واصلاح‌طلب : درآغازقرن هفدهم هانری چهارم مدتی بود براریکهٔ سلطنت فرانسه تکیه داشت وتا مدتی بعد هم همچنان در سلطنت باقی بود ودرطول اینمدت طولانی وی باتفاق وزیر و مشاور زبردست خود «دوك دوسولی» یکرشته اصلاحات عمیق ودامنه‌دار درتمام شئون کشورفرانسه کردکه ازآنجمله‌بود استقرارنظم وامنیت وبرانداختن جنگهای ملوك‌الطوایفی - پشتیبانی از طبقات زارع وبازرگان وصنعتگر- احداث وتعمیرجاده ها وپلها - اصلاح امورمالیه - حذف مناصب ومشاغل زائد دردستگاه دولتی - ایجاد مستعمرات تازه (۱) وخلاصه همان کارها واصلاحاتی که دراین‌قرن درانگلستان وهلند بعمل آمده‌بود. هانری‌چهارم درسال ۱۶۱۰ بضرب دشنهٔ قاتلی از پای درآمد وچهارده سال گذشت تا زمامدارلایق و مدبری پیدا شد که دنبالهٔ اصلاحات اورا تعقیب نماید. این شخص کاردینال ریشلیو بودکه اصلا ازنژاد فرانسوی بود وازسال ۱۶۲٤ تا سال ۱۶٤۲ زمام امور کشور رابنام لوئی‌سیزدهم که درآنموقع پادشاه‌بود دردست داشت.

نخستین سعی ریشلیواین بودکه امرا و نجبای خود سررا تحت انقیاد دستگاه سلطنت درآورد ودراین زمینه توفیق هم حاصل کرد. برای حصول این‌مقصودمجبور شد حکومت وفرمانروائی ایالات فرانسه را به‌نجبابسپارد ولی درعوض عدهٔ مأمور و مستخدم دولتی تعیین کردکه ازطرف شخص‌او بشهرستانها میرفتند وکلیهٔ‌امور آنجارا

(۱) درسال ۱۶۰۸ فرانسویان درشهر «کبك» درکانادامستقرشدند و مستعمرهٔ کانادائی خودرا احداث کردند. درهمان اوان نیز کمپانی هند شرقی فرانسه تأسیس شد.

بتصرف خودمیگرفتند. ریشلیو آزادی مذهب را تا اندازهٔ درفرانسه معمول ساخت و به پروتستانها اجازه داد که آزادانه درشهرهای خود زندگی کنند، منتها تحت نظارت کلی دولت باشند. وی درطول مدت حکومت خود حتی یکبارهم مجلس ملی فرانسه را احضارنکرد وخود با قدرت واستبداد کامل بر کشور حکومت میکرد. ریشلیو نیز مانند همهٔ مصلحین اجتماعی دیگر راههای تازه احداث کردوفلاحت وزراعت را تشویق نمودوصنایع تازه در کشور بوجود آوردو بوسیلهٔ وضع قوانین وعوارض گمرکی ازرقابت



تصویر لوئی چهاردهم

اجناس خارجی باامتعهٔ داخلی جلوگیری نمود.

ریشلیو باآنکه در سلك روحانیون بودمعهذا فرانسوی متعصبی بشمارمیرفت و احساسات وطنی تندی داشت. وی مصمم بودخاندان بوربون را که برفرانسه سلطنت میکردند

مافوق خانوادهٔ‌ها پسبورگ که رقیب فرانسویان بودند و در اسپانیا و امپراطوری مقدس آلمان سلطنت میکردند قرار دهد. بهمین جهة با آنکه خانوادهٔ هاپسبورگ کاتولیك مذهب بودند وی در جنگ با آنها تأمل نداشت وحتی گاهی از پرتستانها هم برضد آنها کمك میگرفت. علت اصلی ادامهٔ جنگهای مذهبی آلمان که بعدها بآن اشاره خواهیم کرد همین نکته بود که ریشلیو پروتستانها را تقویت میکرد. وی درسال ۱٦٤۲ وفات یافت و کاردینال دیگری بنام مازارین که اصلا ایتالیائی بود جانشین او شد و تازمانیکه لوئی چهاردهم صغیر بود بر کشور فرانسه حکومت کرد لیکن همینکه مازارین درسال ۱٦٦۱ وفات یافت لوئی چهاردهم دیگر صدراعظمی برای خود انتخاب نکرد وخود زمام امور کشور را در دست گرفت.

۲- فرانسه درعهد لوئی چهاردهم که اورا «پادشاه بزرگ» میخوانند

پادشاهی جوان که آتیهٔ درخشان داشت: لوئی بوربون درسال ۱٦۳۸ متولد شده بود و در این تاریخ جوانی ۲۳ ساله بود که قدرت کار و فعالیتی شایان داشت و با آنکه هوش فوق‌العاده یا تحصیلات عالیه نداشت امـا رویهمرفته شایستگی مقام شامخ سلطنت را داشت و بمهمات مملکت و وظایف خطیر پادشاهی علاقه‌مند بود. اصول تربیت لوئی طوری بود که اورا معتقد به جنبهٔ آسمانی سلطنت ساخته بود و وی تصور میکرد میان او و مردم متعارفی فرق بسیاراست و اساساً خداوند آنهـا را ازدو قماش متفاوت ساخته است. هرکس هم باو میرسید اورا برگزیدهٔ خداوند خطاب میکرد و غالب مردم هم بآنچه میگفتند ایمان داشتند و بنابراین جای هیچگونه شگفتی نیست که چنین پادشاهی روزی متکبر و مغرور و از خود راضی شود.

سه وزیر بزرگ و مدبر: مازارین در موقـع وفات خود کشوری منظم و آرام برای لوئی بمیراث گذاشت وعلاوه براین چند تن از رجال کاردان ولایق هم برای او تربیت کرده بود که مهمترین آنها عبارت بودند از «لوواز» و «وبان» و «کلبر».

لوواز (۱) اصلاحات عمیق در قشون فرانسه کرد و افراد آنرا برای نخستین بار بلباس متحدالشکل ملبس ساخت و سپاهی بمفهوم و معنی امروزی بوجود آورد.

(۱) Louvois

وبان (۱) بزرگترین مهندس نظامی عصر خود بود و اصلاحات بسیار مهمی در ساختمان قلاع واستحکامات بعمل آورد وهمچنین طریقهٔ تازهٔ برای حمله به قلاع و تصرف آنها اختراع کرد.

اما نه لوواز و نه وبان هیچکدام موفق بانجام خدمات ذی‌قیمت خود بفرانسه نمیشدند اگر اوضاع مالی کشور مرتب نبود وپول کافی بآنها نمیرسید. این امر خطیر را وزیر مالیه لوئی موسوم به کلبر (۲) که مازارین اورا ازمیان طبقه‌دویم برگزیده و تربیت کرده بود انجام داد. اصلاحاتی که کلبر در کلیه شئون مالی و اقتصادی فرانسه کرد بقدری وسیع و عمیق بود که هیچکس قبل از او توفیق بچنان اصلاحاتی نیافته بود. وی بار سنگین مالیات ها راکه بیشتر بدوش طبقهٔ فقیر بود کم کرد و بمنظور تشویق صنایع داخلی عوارض گمرکی داخلهٔ کشور را لغو نمود ودرعوض مالیات های گزافی بامتعهٔ خارجی بست.

کلبر میزان واردات کشور را محدود کرد و منحصر نمود بمواد خام اولیه تا کارگران فرانسوی آن را تبدیل به کالاهای ساخته نمایند و ازخروج سرمایه‌ازکشور جلوگیری بعمل آید. بعلاوه کلبر کشتی رانی و توسعهٔ مستعمرات راتشویق میکرد و کانال معظمی ساخت که خلیج «بیسکی» را بدریای مدیترانه متصل مینماید. درزمان او کمپانی هند شرقی فرانسه تشکیل شد و سیاح فرانسوی موسوم بـه «لاسال» (۳) مستعمرهٔ جدیدی برای فرانسه درامریکا بدست آورد که ازرودخانه سن لورانس در شمال تا خلیج مکزیك درجنوب امتداد مییافت.

براثر تشویقات کلبر کشور فرانسه سازندهٔ لوازم آرایش و مواد تجملی شد و علاوه بر مصارف عمدهٔ داخلی مقادیرهنگفتی هم بخارج صادر میکرد واین وضع را فرانسه همچنان تا بامروزحفظ کرده است. در زمان کلبر فرانسه بزرگتریـن بازار جهانی اثاثیهٔ تجملی خانه و کاغذ دیوار و شیشه آلات و پارچه و توری و روبان و منسوجات ابریشمی و مخمل و کلاه گیس عاریه و دستکش و کفش و عطر شد وباید

(۱) Vauban (۲) Colbert (۳) Lasalle

دانست که عطر در آن ایام جنبهٔ تجملی نداشت و بمنزلهٔ حاجت اصلی زندگی بشمار میرفت.

قسمت اعظم اروپا بحال فرانسه غبطه میخورد؛ تا مدتی مدید کلبر همچنان به فعالیت خود ادامه میداد و پشت سرهم در کلیهٔ شئون کشور فرانسه اصلاحات میکرد ودر نتیجه لوئی مورد غبطه وحسد همهٔ اروپائیان قرار گرفته بود زیرا هیچ پادشاه دیگری نمیتوانست با او برابری ورقابت کند پادشاه اسپانیا با نهایت تاثر و اندوه بر تخت کشوری نشسته بود که قدرت وعظمت باستانی آن بتدریج روبزوال میرفت ومردم هاند وانگلیس وفرانسه درطی صد سال گذشته قسمت‌های مهم و آباد آن را از آن منتزع ساخته بودند. امپراطور مقدس آلمان در این تاریخ درردیف امرای جزء آلمان



تصویر کلبر (نقاشی فیلپ دشامپانی)

درآمده و اثرات جنگهای سی ساله پیکر امپراطوری اورا متلاشی ساخته بود چارلز دویم پادشاه انگلیس نیز درپنهائی جیره‌خوار ومواجب بگیر لوئی بود .

بنابراین در آن تاریخ هیچ پادشاه دیگری در اروپا نمانده بود که بالوئی رقابت کندمگر ویلیام‌دو اورانژسوم پیشوای طبقهٔ تجارهلند که اینك برتخت‌سلطنت انگلیس نشسته واعتنائی به لوئی نمیکرد و از این حیث او را سخت‌متاثر وناراحت میساخت. بعدها معلوم شدکه قدرت واقعی‌ویلیام خیلی‌بیش از لوئی‌بود زیرا آتیهٔ اروپا بدست ملت آزادیخواه هلند و قوم تاجر پیشهٔ انگلیس افتاد و این دو جامعه سرمایه‌داری بسرعت مدارج ترقی وتمدن را پیمودند در صورتیکه لوئی آنها را نادیده میگرفت‌و فقط عقیده به طبقه نجبا واشراف فرانسه داشت و نمیدانست دیگر از این طبقه کاری ساخته نیست .

لوئی مردان کاری خود را از دست میدهد : کلبر در سال ۱۶۸۳ وفات یافت ولوئی دیگر نتوانست جانشینی که بلیاقت او باشد پیدا کند . دوسال بعدهم لوئی فرمان نانت (۱) را که آزادی عمل به پرتستانها میداد لغوکرد و از این پس دیگر اوضاع فرانسه بخوبی سابق نبود . با اینکه لوئی سعی بلیغ در جلو گیری از خروج پروتستانها میکرد معهذا قریب دویست هزارنفراز افرادکاری وصنعتگر پرتستان کشور فرانسه را ترك کردند و در نقاط دیگر اروپا توطن اختیار نمودند و بهر کجا رفتند باعث آبادی و رونق آنجا شدند درصورتیکه فرانسه بزرگترین لطمات را از مهاجرت آنها خورد و آثار ضعف و ناتوانی درآن پدیدار شد زیرا پرتستانها بهترین کارگران و صنعتگران فرانسه بودند و اقتصاد و صنعت آن کشور را منحصراً دردست خود داشتند .

امیدواریهای فرانسه : هر چند سه عامل عمده که عبارت بود ازجنگهای طولانی و دربار پرخرج و اسراف کار پادشاه و مهاجرت پروتستانهای صنعتگر فرانسه را روزبروز ضعیف‌ترمیکرد اماآثار این ضعف وانحطاط هنوز بطورمحسوس هویدا نشده بود وبرعکس وقتی‌قرن هفدهم بپایان میرسید کشورفرانسه علی‌الظاهر

---

(۱) Edict of nante

از سابق‌هم نیرومندتر شده بـود . علت این‌قضیه بخت واقبالی بود که بـه فرانسویان رو کرد بدینمعنی که چارلز دویم پادشاه اسپانیا بلاوارث مزدو کشور وسیع ومستملکات خودرا به‌نوادهٔ فیلیپ واگذاشت . فیلیپ که نام دیگر او « دوك دانژو » است نوهٔ لوئی چهاردهم بود .

بدیهی است سایر کشورهای اروپائی آسوده نمی‌نشستند که‌یك‌خانوادهٔ سلطنتی برکشور های فرانسه و اسپانیا و هلند و قسمتی از ایتالیا و مستملکات وسیع امریکا پادشاهی کند و صدای آنها در نیاید و برای آنکه این پادشاهی معظم را درهم شکنند حاضر بودند سالیان متمادی‌هم بجنگ‌بپردازند اما برحسب اتفاق جنگ مزبور درقرن هفدهم اتفاق نیفتاد ودرقرن هجدهم رخ داد بنابراین درایامی که سدهٔ هفدهم به‌پایان میرسید لوئی چهاردهم همچنان در ذروهٔ قدرت و عظمت خود بود و یگانه شخصیت برجستهٔ اروپا بشمار میآمد وبازهم لوئی خوابهائی ازبرای مزید عظمت و قدرت خاندان بوربون میدید. دراین‌زمان لوئی درسنین شصت سالگی بود و پس از مرگ همسرش که شاهزاده خانمی اسپانیائی بودیکی از پرستاران دربار رابنام مادام « دومنتنون(۱) » در خفا بحبالهٔ نکاح درآورد و اوقات فراغت خود را بارامی در جواراو میگذرانید . همه کس دردربار میدانست که این دو باهم ازدواج کرده‌انداماهرگز کسی این‌موضوع را بزبان نمیاورد .

۳- فرهنگ فرانسه

آداب و رسوم در مجامع فرانسوی

آنقدرکه نجبا و اشراف فرانسه تمایل باقامت در شهر پاریس داشتند نجبای انگلستان از زندگی‌شهری گریزان بودندو بیشتر اوقات خودرا دراملاك و قصورخارج از شهرخود میگذراندند .

نتیجه این‌شد که در قرن هفدهم نجبای فرانسه برتجمل و رونق زندگانی‌شهری بسی‌افزودند. دراوایل این‌قرن‌مارکیز دوِرامبویه(۲) پیشقدم‌شدومجمعی در خانهٔ‌شخص خود تشکیل داد که هرکس در پاریس به‌فنون و ادبیات و موسیقی‌علاقه داشت بدان مجمع میآمد وهنرخود را عرضه میداشت . کم کم چون زمینه مستعد بود هرکس‌هم

(۱) Madam da Maintenon (۲) Marquise de Rambouillet

که‌میخواست «کاری کرده باشد» سالنی در منزل خود تشکیل میداد و بتدریج این کار درجامعهٔ پاریس متداول شد و نتایج نیکوئی‌هم از آن حاصل گردید . جامعهٔ فرانسه درنتیجهٔ همین‌سالن‌ها رو بکمال و آراستگی میرفت و فن‌محاضره و نطق وخطابت در این‌قرن درفرانسه بجائی‌رسید که تاآنوقت اروپا نظیر آنرا ندیده‌بود .

لیکن چنانکه درهمه‌جای دنیا مرسوم است اینگونه امورتفننی‌و ذوقی گـاهی بمرحلهٔافراط وتندروی میرسد واقدام مارکیزدورامبویه نیزازاین قاعده مستثنی‌نماند بطوریکه در زمان لوئی چهاردهم صاحبان‌این قبیل سالن ها مقررات خشکی‌از برای مجامع خود وضع کردند و آداب و رسوم خاصی برقرار نمودند تا حدیکه مقررات آنهاگاهی صورت مسخره بخود میگرفت .

خوشبختانه در همین موقع مولیر ظهور کرد و با تآتر های انتقادی خود جلو این قبیل افراطها راگرفت‌و آنچه که درجامعهٔ فرانسوی مضحك وغیرعادی بنظرمیآمد بنوك خامهٔ سرشار از ذوق او مورد طعن وانتقاد قرارگرفت . پارهٔ از نجبا خود بـا انتقادات مولیرهمراه بودند ودرتآتر های او‌که آداب و رسوم آنها را مسخره میکرد ازته دل میخندیدند لیکن عدهٔ دیگر ازاین جسارت و انتقاد دلخور بودند وحتی‌بشاه شکایت بردندوتقاضای جلوگیری از نمایشهای اورا نمودند،منتهی‌چون لوئی‌چهاردهم خود طرفدار هنربود وقعی‌باین‌اعتراضات ننهاد ودر تمام دوره زندگی‌مولیر اورامورد تشویق و تقدیر قرارداد .

نویسندگان و متفکرین : مولیر یکی از جمله کسانی بود که قرن هفدهم را عصر طلائی‌ادبیات فرانسه ساخته بودند . نویسندگان مشهور دیگر این دوره عبارت بودند ازکورنی وراسین و لافونتن و مادام دوسوینیه و سن‌سیمون و پاسکال که خود یکی‌از بزرگترین متفکرین این‌عصر بود وابتدا در علوم طبیعی کار میکردولی‌بعدها متوجه مذهب گردید و دراین باره آراء و عقاید مهمی‌از خود انتشارداد . یکی دیگر ازمتفکرین‌فرانسوی در این عصر که‌تمام‌اروپارا تحت سلطه ونفوذ فکری‌خودقرارداد دکارت بود .

برای آنکه بدانیم فرانسویها دراین عصردر نظر سایر مردم اروپا چه احترام و

اهمیتی داشتند کافی است که بگوئیم زبان فرانسه در این دوره زبان دیپلماسی اروپا محسوب میشد وهمهٔ ملل اروپای غربی نیز این نکته‌را پذیرفته بودند.

نفوذ و تاثیر فرانسه در زندگی اروپائیان: جامعهٔ فرانسه‌درعهدلوئی چهاردهم نمونه و سرمشق سایر مجامع اروپائی شده بود. همهٔ سلاطین و شاهزادگان و حتی نجبا و اشراف اروپائی به‌تقلید دربار و اشراف فرانسه زندگی‌میکردند و برای خود قصور و ابنیه و باغهائی شبیه به‌قصر و رسای و باغهای لوئی ترتیب میدادند و خلاصه اگر کسی میخواست ادعای آداب دانی‌وتربیت وذوق کند یابابد فرانسوی باشد ویا در تمام مظاهرزندگی‌خود ازخانه و لباس ورفتار وعقایدمثل‌فرانسویان رفتارنماید.

٤ - اسپانیا

در سراشیبی انحطاط: تاریخ اسپانیادر قرن هفدهم‌عبارت است ازیك‌سلسله انحطاطها و عقب افتادگی‌ها. دراین زمان اسپانیا نه پادشاهانی نظیر هانری چهارم و لوئی چهاردهم داشت و نه وزرائی همچون ریشلیو و کلبر. بـرعکس سلاطین آن عموماً مردمانی ضعیف النفس بودند که درباریان و اشراف نفع پرست بر آنها تسلط داشتند.

درزمان فیلیپ دویم باهمهٔ آزاری که به پیروان‌مذاهب‌غیر کاتولیك‌روامیداشت معهذا گروه کثیری از پیروان سایر مذاهب و مخصوصاً «مور» ها یـا مسلمانان در اسپانیا متوطن بودند که قسمت‌اعظم تجارت وصنعت در دست‌آنها بود وکمك بزرگی به‌آبادانی وپیشرفت‌اقتصادی کشور میکردند، لیکن بعدهادر نتیجهٔ تعصب‌های‌مذهبی همین‌جماعت‌مور که بظاهر عیسوی‌هم شده بودند موردتعقیب وآزارمردم قرار گرفتند وناگزیر ترك‌اقامت در اسپانیا راکردند و بارفتن‌آنها لطمهٔ شدیدی به‌صنعت وتجارت اسپانیا خورد.

درسال ۱٦٤۰ پرتقال علم طغیان برافراشت و مستقل‌شد. درسال ۱٦٤۸ دولت اسپانیا ناگزیر شد استقلال هلند راکه مدت هفتاد سال بود جمهوری مستقلی‌تشکیل داده و اعتنائی‌باسپانیا نداشت بموجب عهدنامهٔ وستفالی برسمیت بشناسد. در زمان

کرمول انگلیسها جزیرهٔ جامائیك را از اسپانیولیها گرفتند و در عهد لوئی چهاردهم نیز فرانسویان قسمت اعظم متصرفات اسپانیا در اروپارا از چنگ آنهابدر آوردند . درسال آخر قرن هفدهم شارل دویم وفات یافت وچون وارثی نداشت امپراطوری خود را به نوادهٔ لوئی چهارد هم واگذار کرد و براثر جنگهائی هم که در دوران پادشاهی این پادشاه رخ داد باز مقدار زیادی از متصرفات اسپانیاازتصرف آن خارج شد.

دونابغهٔ هنر : در اوایل قرن هفدهم نقاشان و نویسندگانی در اسپانیا ظهور کردند که ثمرهٔ ذوق و هنر آنها جزو آثار جاودانی هنرمندان اروپائی بشمار میرود ولاسکز (۱) یکی از بزرگترین نقاشان صورت‌سازجهان است وموریللو(۲) ازبهترین نقاشان تصاویر مذهبی است و این هر دو در ردیف اساتید مسلم نقاشی جهان شناخته شده‌اند . نقاش دیگری که همعهد این دو نفر بود و امروز دنیای هنر متوجه نبوغ و استادی اوشده است ونقاشیهای اورا از عمیق‌ترین آثار اسپانیائی‌میداند الگرکو(۳) است . این‌شخص باآنکه دراسپانیامیزیسته ولی‌چنانکه از ترکیب نامش‌پیداست‌اصلا خارجی و از اهالی یونان است . درعالم ادبیات معروفترین مؤلف اسپانیائی این عهد سروانتس (٤) مؤلف کتاب معروف دون‌کیشوت (۵) است .

۵ ـ امپراطوری روم مقدس

جنگهای سی‌ساله (۱٦۱۸ ـ ۱٦٤۸): دراین ایام بزرگترین گرفتاری سیاسی آلمان موضوعات ناشی‌از نهضت اصلاح دین بود ودر رأس همهٔاین مسائل‌هم موضوع تقسیم املاك کلیسا قرارگرفته بود .از یکطرف پادشاهان‌پروتستان تشکیل اتحادیهٔ بنام اتحادیه پروتستان داده بودند و ازطرف دیگرهم اتحادیه کاتولیکها تشکیل شده و از سال ۱٦۱۸ تا مدت سی‌سال تمام بایکدیگر زدوخورد و نزاع خونین داشتند تا عاقبت کار آنها بمصالحه کشید . در ابتدای امراین‌جنگ‌منحصر بامرای آلمان بود لیکن دیری نگذشت که سوئد وفرانسه نیز به‌طمع آنکه حریف دیرینه را از پای در آورند واز ماترك او غنائمی بچنگ آورندواردجنگ گردیدند ودراین هنگام پادشاه

1- Velàsquez 2-Murillo 3- EL. Greco 4-Cervantes 5- Don quixote

سوئد گوستاوادولف بود که کیش پروتستان داشت ویکی از بزرگترین سرداران جنگی تاریخ بشمار میآید . وی درسال ۱۶۳۰ وارد جنگ شد و بچند پیروزی درخشان نائل گردید لیکن دوسال بعد ضمن جنگ معروف به «لوتزن» کشته شد و پس از مرگ وی فرانسویان که تااین زمان بیشتر به تحریك وتقویت سوئدیها میپرداختند خود مستقیماً وارد زدوخورد شدند .

مصالحهٔ وستفالی :عاقبت درسال ۱۶۴۸ بموجب عهدنامهٔ وستفالی صلح برقرار گردید در حالیکه هیچیك از فریقین از اینهمه خونریزی و کشمکش طولانی طرفی نبسته ودر پایان جنگ وضع کاتولیکها وپروتستانها تقریباًهمان وضع آغاز جنگ بود، بااین تفاوت که هردوطرف تحمل خسارات مادی بسیار سنگین کرده وافراد آنها اینك بمنتهای فقر وپریشانی دچارشده بودند . هزاران نفر جان شیرین خود را در راه این جنگهای بیهوده تلف کرده وملیونها پول نیز بهدررفته بود چنانکه پارهٔ از نواحی آلمان که سابقاً در اوج عزت ورفاه مادی بودند اینك گرفتار خرابی وفقر وبدبختی شده بودند. ماحصل جنگهای مربور نیزاین شد که امراء کاتولیك بکلیه اتباع خود غدغن نمودند که یا به آئین کاتولیك درآیند و یاازقلمرو حکومت آنها خارج شوند و بدیهی است امرای پیرو طریقت لوتروکالوین نیز همین سختی ها را در مورد رعایای خود اجرا میکردند (بایددانست که دراین زمان هیچ فرقه وطریقهٔ دیگری غیراز کاتولیك ها و پیروان لوتروکالون درالمان برسمیت شناخته نمیشدند)

امپراطوری مقدس مبدل بدولت کوچکی میشود : درنتیجهٔ معاهده وستفالی امرای آلمان جملگی استقلال یافتند و دیگر هیچکدام خود را تابع امپراطور نمیدانستند ،تابحدیکه هریك از آنها معاهدات جداگانه میان خودشان و حتی با کشور های خارجی منعقد میساختند . بموجب معاهدهٔ مزبور سوئد قسمتی از خاك آلمان را در دریای بالتیك متصرف شد و فرانسه نیزایالات الزاس و نواحی «منزوتول» و «وردن» را ضمیمهٔ خاك خویش نمود . همچنین کشورهای هلند و سویس که تابحال جزو قلمرو امپراطوری محسوب میشدندازاین تاریخ استقلال یافتندونتیجه همهٔ این پیش آمدها آن شد که آلمان تبدیل بدولت کوچکی گردید که ازهرطرف محصوربود ودسترسی بدریای آزادنداشت .

فصل تازه در تاریخ اروپا : معاهدهٔ وستفالی بمنزلهٔ سر آغاز فصل جدیدی در تاریخ پیشرفتهای اروپا محسوب میشود. درطی قرون وسطی قارهٔ اروپا برهبری پاپ و امپراطوران روم مقدس تقریباً درتحت سلطهٔ واحد درآمده وهمه نواحی آن کم و بیش بایکدیگر متحدوبلکه توام بودند.

لیکن دراین دوره استقلال هریك از کشورهای اروپائی جداگانه شناخته شد و درنتیجهٔ این استقلالها فن سیاست واردمرحله جدیدی شدکه عبارت بود ازسعی درحفظ حق حاکمیت کشور ها وجلوگیری ازتخطی وتجاوز یك کشور بخاك دیگری . ممالك اروپائی درپایتخت های یکدیگر سفارتخانه ها دائر کردند و سفرائی گسیل داشتند که کار آنها بقول یکی از دیپلماتهای معروف این بود که «با دروغ و تزویر منافع کشور خودرا حفظ کنند »والبته این وضع هنوز نیز بهمان کیفیت درجهان ادامه دارد .

خطر تهاجم ترکها : پس از خاتمه جنگهای سی ساله عمده کار امراء آلمان تا اواخر قرن هفدهم این بود که باصلاح و ترمیم خرابیهای جنگ مزبور بپردازند و امپراطور آلمان نیز گرفتاری مهمی داشت که سرحدات شرقی کشور را درمقابل تهاجم ترکها محفوظ نگاهدارد . درسال ۱۶۸۳ ترکها تا نزدیك دروازهٔ وینه رسیدند و آن را محاصره کردند واگر کمك پادشاه لهستان بموقع نرسیده بود آنجارا فتح کرده بودند. لیکن دراواخر قرن هفدهم پیشرفت ترکها دراروپا متوقف ماندوحتی بموجب معاهده « کارلوتیز» قسمت اعظم ازخاك ترانسیلوانی وهنگری رابامپراطور پس دادند و دولت ونیز نیزایالت «موری» واقع درجنوب یونان رامتصرف شد.

آغاز قدرت خانوادهٔ هوهنزولرن : ازمیان امراء جزء آلمان کسانیکه بیش از همه جالب توجه شده بودند امراء پروتستان براندنبورگ بودند که بتدریج اساس و شالودهٔ دولت باالقتدار پروس راریختند .فردریك ویلیام هوهنزولرن که بنام «الکتور ـ کبیر» معروف است درراه اعتلاء وعظمت پروس بسیار کوشید وفلاحت وصناعت رادر قلمرو کشور خویش بسط وتوسعهٔ فراوان داد و چون لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه پروتستانها را از فرانسه اخراج کرده بود فردریك آنها را درخاك پروس بگرمی و مهربانی پذیرفت وآنهارا تقویت کرد تا قوای فعالهٔ خود رادر راه پیشرفت و ترقی صنایع آلمان بکار اندازند.

فصل بیستم

در بیان پیشرفت و ترقی فنون و صنایع در قرن هفدهم

۱ـ پیشرفت در رشته های علوم

علم جای خود را در زندگی انسان باز میکند : طریقهٔ علمی که سابقاً دربارهٔ آن بحث کردیم چندان مورد قبول قاطبهٔ دانشمندان واقع نشده بود و مخصوصاً حکمای الهی اعم از پروتستان یا کاتولیك چندان روی خوشی باین طریقهٔ بحث و استدلال نشان نمیدادند لیکن در عین حال علما از این رویه دست بر نداشتند و آنقدر به تحقیقات و تتبعات خود بطریق تجربتی ادامه دادند تا بالاخره در اواخر قرن هفدهم صحت نظریهٔ آنان به ثبوت پیوست و دیگر مخالف سرسختی در مقابل این طریقه باقی نماند. در این زمان مجامع علمی زیادی در سرتاسر اروپا تاسیس گشت که کار آنها فحص و تدقیق در مسائل علمی از طریق تجربتی بود و پارهٔ از آنها را هم پادشاهان وقت تحت نظر و حمایت خود گرفته بودند مثل انجمن پادشاهی علوم در انگلستان که درسال ۱۶۶۲ تاسیس گردید.

وسائل جدید اندازه گیری : چون پایه‌های علم بر مبنای اندازه گیری و محاسبه قرار گرفته است ناگزیر قبل از هر کار علما درصدد بر آمدند که وسائل اندازه گیری و سنجش را تکمیل کنند و در این زمینه نیز به پیشرفتهای شایانی نائل آمدند. در اوایل قرن هفدهم یکنفر عینك ساز هلندی دوربین نجومی را برحسب اتفاق اختراع کرده بود و در این ایام گالیله آنرا تکمیل کرده و بوسیلهٔ آن نائل به کشفیات تازه در عالم سماوات شد. وی نخستین کسی بود که بوسیلهٔ تلسکوپ کوههای موجود در کرهٔ قمر و لکه های آفتاب و اقمار مشتری را بچشم دید. مقارن همین اوقات میکروسکوپ نیز اختراع شد و یکی از علمای هلند بوسیلهٔ آن شروع به تحقیق و مطالعه در ساختمان دقیق وجود حیوانی کرد و وی نخستین کسی بود که میکروب را مشاهده کرد. و نیز در همین دوره

ترمومتر (گرماسنج) و بارومتر (هواسنج) اختراع شد.

مقصد و منظور علما: پس از این اختراعات علم در شاهراه ترقی افتاد و بسرعت پیشرفت کرد بطوریکه هنوزهم بسرعت مشغول پیشرفت است. البته بحث در کیفیت ترقی و پیشرفت علوم از موضوع ما خارج است لیکن لازم است این نکته را متذکر شویم که از این ببعد دیگر محققین و دانشمندان مانند ادوار قرون وسطی تنها اکتفا به فحص و تحقیق در نظریهٔ ارسطو یا سعی در اثبات گفته های این و آن نمیکردند بلکه هریك از آنها کوشش داشت خود کشف تازه یی در زمینه علوم کند و حقیقتی از رازهای نهفتهٔ این جهان را مکشوف سازد.

گالیله نظریات کوپرنیکوس را باثبات میرساند: روحانیون قرن هفدهم اعم از کاتولیك یا پروتستان بهیچوجه حاضر به پذیرفتن این نکته نبودند که دورهٔ جدیدی آغاز شده است. اتفاقاً نجبا و اشراف آندوره هم در همین اشتباه نسبت به طبقهٔ پیشه ور و بازرگان بودند و چون از نیروی واقعی آنها در زندگی آینده بشر بی اطلاع بودند بجای آنکه با آنها از در سازش بر آیند شروع بمخالفت با آنها کردند. مهمترین کشمکشی که در این دوره اتفاق افتاد میان طبقهٔ روحانیون و منجم ایتالیائی گالیله بود. گالیله در سال ۱۶۳۲ رسالهٔ منتشر ساخت که در آن راجع به نظریهٔ بطلیموس یعنی عقیده مرکزیت زمین و نظریه کوپرنیکوس یعنی عقیده مرکزیت آفتاب با بی طرفی کامل بحث و تحقیق شده بود و هر خوانندهٔ بسهولت درمییافت که نظریهٔ کوپرنیکوس تاچه اندازه صحیح است و گالیله خود پیرو عقیدهٔ کدام است.

روحانیون در ابتدای امر به رد و استهزاء نظریهٔ کوپرنیکوس اکتفا کرده بودند اما پس از انتشار رسالهٔ گالیله جداً درصدد تخطئه و تکفیر آن بر آمدند و معتقد بودند که این نظریه حتی از تعلیمات لوتر نیز مضرتر و مردودتر است. ازقضا در این گفته حق هم بجانب آنها بود زیرا لوتر فقط عقیدهٔ حقانیت کلیسای کاتولیك را طرد کرده بود که تازه پیروان این عقیده جز معدودی در اروپای غربی نبودند وطول مدت آنهم منتهی از پانزده قرن تجاوز نمیکرد در حالیکه کوپرنیکوس ارکان عقیده ای را متزلزل ساخته بود که بشر مدت نیم ملیون سال بآن معتقد بود و از روزیکه چشم او بطلوع و غروب آفتاب افتاده

بود باین اصل عقیده داشت . پس طبیعی بود که همهٔ افکار و معتقدات انسانی در طی ازمنه وقرون متمادی برشالودهٔ همین عقیده استوارشده بود و حال که این عقیده متزلزل میشد همهٔ دانش و بینش قدیم راه زوال میپیمود و مردم باید معلومات جدیدی فراگیرند .

حقیقت موقتاً مغلوب گردید : چون گالیله با عقیدهٔ کوپرنیکوس در خصوص گردش زمین بدور آفتاب هم آواز شده بود روحانیون او را در دیوان کلیسا محاکمه ومحکوم کردند که از نظریهٔ خود عدول کند . وی در این اوقات درسنین پیری بود (۶۸ سال) و بهشهر فلورانس رفته در آنجا منزوی شد و فقط به آنگونه تحقیقات علمی پرداخت که امکان مخالفت کلیسا با آن نمیرفت . بدترین اثریکه محاکمه و محکومیت گالیله در آن ایام داشت این بود که علمای ایتالیائی از آن پس دیگر جرئت نکردند دنبال تحقیقات و تجربیات علمی رابگیرند مبادا آنها را مواجه بااختلاف و کشمکش باکلیسا کند . این بود که درسرتاسر قرن هفدهم وقرن هیجدهم ایتالیائیها ازفعالیتهای علمی باز ماندند وهیچگاه اثری علمی از آنها پدید نیامد که قابل مقایسه با پیشرفتهای علمی درشمال کوههای آلپ باشد .

لیکن حقیقت عاقبت پیروز میشود و فقط احتیاج بزمان دارد: با آنکه کشیشان گالیله رامحاکمه ومحکوم کرده بودند معهذا زمین همچنان بدور خورشید میگردید وعقیدهٔ کوپرنیکوس نیزدر اندیشهٔ مردم جای گزین میشد تا عاقبت اسحق نیوتون عالم ریاضی انگلیسی ظهور کرد وصحت نظریه اورا برای همیشه باثبات رسانید ومردم بآن گرویدند (از تصادفات زمانه آنکه نیوتون در همان سالی متولد شد که گالیله از جهان رفت .(سال ۱۶۴۲) بتدریج مخالفت کلیسا اعم از پروتستان یا کاتولیک باعقیدهٔ کوپرنیکوس تخفیف یافت ورفته رفته هم از بین رفت تا عاقبت عقیدهٔ جدید مورد قبول همهٔ افراد مردم و اجتماعات اروپائی قرار گرفت .

فواید ضمنی که از جستجوی حقیقت بدست آمد : یکی از نکات جالب توجه که اغلب در کار علما ومحققین پیش میآید اینستکه گاهی نتایج حاصله ازمساعی علمی آنها بکلی غیر منتظر وغیر مترقب است. نه کوپرنیکوس و گالیله و نه نیوتون هیچکدام درصدد مبارزه باخرافات وموهوم پرستی نبودند وفقط درطریق اثبات حقیقت گام بر-

میداشتند . لیکن درضمن بحث وتحقیق در بارهٔ تناسب میان زمین و خورشید باین نکته برخوردند که امور این عالم مبتنی بر نظام وقاعدهٔ کلی استکه هر گز تخلف نمی پذیرد وبنا براین جای آن باقی نمیماند که انسان به سحر و جادو و به نجوم معتقد شده وتصور کند شیطان بوسیلهٔ جن هائی که بر نوك جارو نشانده است طاعون وسایر امراض ساریه را درعالم میپراکند. همین فایدهٔ ضمنی تحقیقات علمی کم کم درفکر و اندیشهٔ مردم رسوخ کرد وآنها را ازترس و وسواس احمقانه نجات داد و درهای سعادت و آسایش فکری رابروی آنها گشود .

همهٔ ملل عالم درصدد کسب معلومات جدیدهٔ برمیایند : غیر از گالیله و نیوتون علمای بزرگ دیگراین دوره یکی فرانسیس بیکون انگلیسی بود - دیگری جوهان کپلر آلمانی وسویمی رنه دکارت فرانسوی. چنانکه ازتلفظ این اسامی استباط میشود علم در این دوره جنبهٔ بین المللی یافته وازجانب همه ملل اروپائی درراه پیشرفت آن گام برداشته میشد. «بیکون» بوسیلهٔ رسائلی که بانگلیسی ولاتینی مینوشت توجه عامه رابه حقایق علمی جلب میکرد وآنها را متوجه این نکته میساخت که انسان بوسیلهٔ تحقیق وتجربه میتواند برموز و اسرار طبیعت واقف شود وبهمان وسیله نیز بر آن دست یابد و آنرا بخدمت خود بگمارد .وی میگفت «دانائی توانائی است» کپلر بوسیلهٔ کشف مدار بیضی شکل سیارات پارهٔ از مشکلاتی را که در راه تحقق آراء و عقاید کوپرنیکوس وجود داشت مرتفع ساخت وتوانست عقیدهٔ اورا در بارهٔ مرکزیت خورشید بالمره بثبوت برساند .

دکارت ثابت کرد که قوانین طبیعت درهمه حال لاتغییر است وطرز عمل آن پیوسته یکسان خواهد بود و چه در اروپا وچه درچین وچه درکرات وسیارات دیگر این قوانین یکسان اجرا میشود ولی در آن ایام هنوز کسی متوجه آن نشده وحتی روحانیون بشدت مخالف واقعیت آن بودند.

ازقضا همین نظریه اساس وشالودهٔ کلیه علوم محسوب میشود چه اگر علما معتقد به لاتغیر بودن قوانین طبیعی نبودند هرگز اینهمه سعی وکوشش درشناسائی عالم خلقت وکیهان اعظم نمیکردند .

نیوتون (۱٦٤۲_۱۷۲۷) درراه اثبات آراء ونظریات علماء پیشین جهد فراوان مبذول داشت وخود نیز آراء جدیدی آورد که از همهٔ آنها مهمتر موضوع کشف قانون جاذبهٔ زمین است .

۲ـ توسعهٔ نفوذ اروپائیان درماوراء بحار وتاثیر آن درزندگی آنان

وجدان اروپائیان چه میگوید : درهمان حینی که پادشاهان وامراسر گرم جنگ بودند ـ شعراقصاید نغز میسرودند ـ نقاشان وهنرمندان آثاربدیع هنری بوجود می ـ آوردند وعلما ومحققین به تجربه و آزمایش خواص طبیعت میپرداختند، سیاحان اروپائی نیزمشغول اکتشافات جغرافیائی بودند وهرروز اطلاعاتی تازه ازاکناف عالم فـراهم میآوردند وبازرگانان جسور کشتی کشتی باروما ل التجاره ازاقطار جهان مانند آسیا وآمریکا باروپا میآوردند وعجایب وشگفتی های این عالم را بهم وطنان خودارائه می ـ دادند و اغلب هم این امتعه را بـزور ازصاحبان آنها ستانده و پـولی در مقابل آن نپرداخته بودند .

طولی نکشید که انگلیسها وهلندیها وفرانسویان نیز به پیروی از پرتغالی هـا واسپانیولی ها شروع به غصب اراضی بومیان سایر قاره ها وتصرف امتعه واموال آنها کردند . ازآن زمان تا بامروز اروپائیان پیوسته این کار را (البته مشروط بآنکه از ناحیهٔ خودآنها انجام شود!) اصلی صحیح ومقرون بصواب دانسته وشاید امروزه هیچ اروپائی نباشد که تصور کند پدران اودر قرن هفدهم مرتکب عمل ناشایستی شده است وبلکه بسیاری ازآنها هم صادقانه معتقدند که اروپائیان حق دارند دارائی بـومیان را غصب کنندوخود آنهارا بزیر یوغ استعمار بکشند !

مبلغین مذهبی و بازرگانان : تامدتها تجارو سوداگران در نـواحی اشغال شده آزادی عمل مطلق داشتند و اغلب هم با ستمگری وقساوت قلب فوق العاده با بومیان رفتار میکردند ـ طولی نکشید که دستجاتی ازمبلغین مذهبی اروپا باین نواحی شتافتند تابومیان غارت زده رابه «راه راست» هدایت کنند . البته خود این مبلغین اغلب مردمان باوجدان وصادقی بودندلیکن مسلم است که تبلیغ وارشاد روحانی آنهادرمقابل مردمی

که دارائی واموال خودرا ازدست داده بودند تاثیر زیادی نمیتوانست داشت . (آیا هیچ فرداروپائی حاضراست دارائی خودرا بیکنفرژاپنی یاهندی بدهد ودرمقابل وعدهٔ نجات روحانی ازمبلغین هندو یا ژاپنی بگیرد ؟!)

آنچه که بفکر بازرگانان قرن هفدهم نمیرسید : باهمهٔ این احوال نفوذافکار وتمدن اروپائی بتدریج در عالم بسط مییافت وهرچند اغلب مآثر اروپائی که در دنیا منتشر میشد پسندیده و ممدوح نبود معهذا هرجاکه اروپائیان پامیگذاشتند ناگزیر پارهٔ ازافکار واختراعات آنها بدست بومیان میرسیدو ازآن منتفع میشدند . ازجمله افکار اروپائی که دردنیای خارج بسط یافت نظریهٔ قومیت واستقلال ملی بود و ازجمله اختراعاتی که بدست مردم دیگررسید باروت وسایر موادانفجاری بودچون این دو ارمغان اروپائی درست درمیان ملل واقوامی که بزیر یوغ استعمار درآمده و دارائی خودرا ازدست داده‌بودند اشاعه یافت آنوقت اشغالگران اروپائی کم کم دچار دردسر وزحمت میشدند :

ازقرائن پیداست که امروزه دوران زور وستمگری اروپائیان درخارج از قارهٔ آنها بسر آمده‌است ووقتی تاریخ جنبش و نهضت‌ملل‌معاصر خاصه‌مردم آسیارا مطالعه‌ی کنید می بینید همهٔ آنها برعلیه استعمار اروپائیان و هر آنچه‌که اروپائی است قیام کرده اند .

اروپائیان‌مردم‌ماوراءبحاررا چگونه‌جلوه میدادند : تجاروسوداگران قلدری که بخارج میرفتند هیچگاه داستان ستمگریها و چپاولهای خود را برای مردم کشور خویش شرح‌نمیدادندودر عوض داستانهای مبالغه آمیزی ازمیزان ثروت وحاصلخیزی کشور های‌غیراروپائی‌واز آسایش ورفاه مردم آنجامیساختندودر افواه‌منتشرمینمودند والبته درآن اوقات مخبرین جرایدهم نبودندکه به‌بسیط آفاق‌بروند وحقیقت‌داستان سازیهای این‌اشخاص رافاش کنند . این‌بودکه مردم‌متعارفی اروپا وخاصه آنهائی که از حیث زندگی مادی در عسرت و تنگی بودند پیوسته تصور می‌کردند اهالی آسیا و آمریکا همه غرق در ناز ونعمت هستند و با کمال سعادت و راحت در جنات عدن می خرامند !

سیب‌زمینی و توتون : امتعه و اجناس لوکس هم که بوسیلهٔ سوداگران باروپا میرسید بیشتر موجب تائید گفته‌های آنان دربارهٔ ثروت و رفاه افسانه‌مانند این مردم میشد .ادویه واجناس دیگری که‌سابقاً بمقدار کم باروپامیرسید در این هنگام بمقادیر بسیار زیادوارد میشدو امتعهٔ جدیدی نیز که تا آنوقت اروپائیان ازوجود آن بیخبر بودند ببازارمیآمد . یکی از این‌اجناس که در آنموقع جزو مواد نادر وتجملی بشمار میرفت سیب‌زمینی بود: همین سیب‌زمینی که امروز درردیف‌ضروریات اولیهٔ زندگی مردم اروپاقرار گرفته است.سیب زمینی رانخستین‌بار«سروالتررالی» (۱) از آمریکا به انگلستان بردواز آنجا به‌قارهٔ اروپارسید .

متاع دیگری که بازتوسط والتررالی از آمریکا باروپا آورده شد و در اندک مدتی شیوع وانتشار فوق‌العاده یافت‌توتون بود. سرعت انتشار واستعمال این متاع به قدری بود که یکی‌از سلاطین انگلیسی(جیمزاول) آنرا تحریم کرد وبسیاری‌ازمبلغین مسیحی وروحانیون نیزبرعلیه آن شروع به‌تبلیغ کردند لیکن مردم بقدری‌ازاستعمال آن خوششان آمده بود که بهیچوجه حاضر نبودند دست از آن بردارند و چون بازرگانان از این رهگذر استفادهٔ بسیار میبردند و پادشاهان نیز خراج گزاف از آن میگرفتند این‌بود که رواج استعمال توتون همچنان‌عمومیت‌مییافت .

در آن ایام توتون راهم بصورت دودمیکشیدند وهم برگ آنرا میجویدندلیکن این‌دو کار هیچکدام عادت‌مستحسنی‌درمجامع بشمارنمیرفت وطرزاستعمال مؤدب آن بشکل‌انفیه بود (۱) .

نجباواشراف و بانوان‌طراز اول وهمچنین مردم دیگر که بتقلید از این طبقه زندگی میکردند هر کدام انفیه دان زیبا و گران قیمتی بنا به توانائی مالی خود تدارك میکردند .

قهوه : ازجمله کالاهائیکه دراین دوره باروپا آمد وبیش از هرمتاع دیگری تأثیرات عمیق دراوضاع اجتماعی آنجاکرد قهوه‌بود . قهوه‌را عربها وترکها ازمدت ها

---

(۱) sir walter Ralaigh

(۱) درسالن هاومجامع عمومی تنهاانفیه بود که استعمال آن مجازومطابق آداب ورسوم‌بشمار میرفت تادرقرن نوزدهم سیگارت اختراع‌شد وجای‌آنرا گرفت .

پیش از آنکه باروپا بیاید میشناختند وطریق استعمال آنرا میدانستند لیکن دراواسط قرن هفدهم باروپا آمد وبلافاصله مثل توتون وچای مورد استقبال عامه قرار گرفت و بهمین جهت این سه کالا مهمترین متاع تجارتی آن عصررا تشکیل میداد وبهترین منبع در آمد وثروت افراد وملل بشمار میرفت.

قهوه‌خانه ها وآداب ورسوم آن : این سه کالا مخصوصاً قهوه گذشته ازجنبهٔ تجارتی جنبه‌های اجتماعی مهمی نیزداشت. قهوه‌خانه برای نخستین بار در سال ۱۶۵۰ درشهر لندن بوجود آمدودر آنزمان مرکز تجمع ورفت وآمد مردمان فهمیده وجای گفتگوهای شیرین شده بود ومردم دسته‌دسته مثل پرندگانی که در آشیانهٔ خود گرد آیند در آنجا تجمع میکردند وباستراحت میپرداختند. قهوه خانه ها بتدریج پاتوق بازرگانان (۱) وادبا وشعرا وفرق مذهبی ودستجات سیاسی وخلاصه همه گونه مردم آن عصرشده بودو دیری نگذشت که از انگلستان به‌قارهٔ اروپا هم سرایت کرد ودر آنجا عمومیت یافت.

باید دانست که میخانه‌ها ومحافل باده گساری بهمان شدت قدیم دراین عصر باقی بود وظهور قهوه‌خانه ازرواج ورونق آنهانکاست، لیکن درقرن بعد تعداد قهوه‌خانه‌ها آنقدر زیاد شد ورفت‌وآمد در آنها بقدری عمومیت یافت که بتدریج اثرات شگرفی درتهذیب اخلاق عمومی واصلاح آداب معاشرت مردم اروپاکرد. گذشته از این، قهوه‌خانه مرکزی شده بود که عقاید وآراء مختلف راجع به سیاست وادب وفنون و اقتصادیات وامثال آن در آن بحث وحلاجی میشد وهر کس عقاید خود را در این مسائل آزادانه بیان میکرد ودر نتیجه یك قرن بعد همهٔ این افکار وعقاید رویهم جمع شد و جنبهٔ تازه‌در زندگی اجتماعی اروپا بوجود آورد که عبارت بوداز «آراء عمومی»

آداب اجتماعی آنروز وامروز : وقتی صحبت از آداب و رسوم اجتماعی یا از آراء عمومی میکنیم نبایدمفاهیم کنونی این کلمات را بامفاهیم سابق آن اشتباه کنیم همچنین وقتی تصاویر نجباواشراف قدیم وبانوان آن دوره را می‌بینیم یا اشکال آنها

---

(۱) کمپانی معروف بیمه انگلیسی موسوم به «للوید» ابتدا دریکی از قهوه خانه های لندن بهمین نام تاسیس گردیده است.

را درپردهٔ سینما مشاهده میکنیم نباید تصور کنیم که این خانمها و آقایان از هر حیث شبیه بخود ما بوده اند منتهی قدری فاخرتر و مشخص تر. حقیقت امر اینست که مردم آندوره ازحیث لباس شاید برما رجحان داشتند اما از جهات دیگر اصلا مردم متمدن و تربیت شدهٔ آنروزی بامردم امروزی قابل مقایسه نبوده‌اند. فی المثل اگر لغات وجمله‌هائی را که خانمها و آقایان متمدن آندوره بکار میبردند امروز شما میشنیدید و آداب ورسوم سرسفره آنان رامشاهده میکردید ازفرط حیرت دهانتان بازمیماند!

هنوز استحمام متداول نبود : اگر بخواهید فرق فاحش میان آداب و رسوم اجتماعی امروزه و آندوره رابسنجید فرض کنید یك شب باتفاق یکی از زیباترین و خوش لباس‌ترین بانوان قرن هفدهم به اپرای لندن یارم یا پاریس یاوینه رفته اید ودر لژ نشسته‌اید. همینکه هوای تالار اندکی گرم شد بوی نامطبوع عرق تن فضا را پر میکند وهمهٔ خانمها که در اطراف شما نشسته اند شروع میکنند بخاراندن پشت وسینه و گردن خود و بعضی‌ها هم چوبهای عاج با پنجه های مصنوعی از کیفهای خود درآورده پشت و کمر خودرا که دست بآن نمیرسد بوسیلهٔ این چوبها میخارانند!

درسرتاسر قصر مجلل ورسای ودرهمهٔ ابنیه وعمارات بیشمار آن حتی یك طشت حمام هم یافت نمیشود! پادشاهان وامرا وهمهٔ مردمی که درطبقات عالیهٔ اجتماع قرار داشتند آبی که درروز مصرف میکردند عبارت از آن بود که یکبار دست خود رادر آن فروکنند وصبح که ازخواب برمیخیزند چندقطره آب بپشت پلکهای چشم خویش بمالند تاکسالت خواب مرتفع شود!

صابون جزو امتعهٔ تجملی وغیر لازم محسوب میشد ومردم از استعمال آن گریزان بودند چون گاهی چشم وصورت آنها را میسوزاند. بهمین جهت بجای آنکه چرك و کثافات بدنرا بوسیلهٔ آب وصابون دفع کنند آنرا باورقه‌های غلیظ سفیدآب وسرخاب وبا بوی تند عطریات مستور میساختند.

کسی بدندان ساز مراجعه نمیکرد : هرگاه شما در تمام دورهٔ عمر خود نه به دندانساز رجوع کنید و نه مسواك و خمیر دندان بکار برید معلوم است حال دهان و دندانتان چگونه خواهد بود. همهٔ نجبا واشراف آندوره چنین بودند وهیچگاه عادت

بهشستن دندان یارجوع بدندانساز نداشتند .

وقتی اشارات نویسندگان و نقاشان قدیم را درخصوص دهان ودندان مردم آن عصر مطالعه میکنیم آنوقت ازسر تقصیر گویندگان رادیوی امروزی میگذریم که در حین نواختن یك قطعه موسیقی زیبا ناگهان اعلان صابون یاخمیر دندان میکنند . این خود ازامتیازات بزرگ عصر حاضراست که دربلندگوها راجع به نظافت و پاکیزگی بمردم تذکرداده میشود .

۳- موسیقی ومدرسه

موسیقی اغنیا وفقرا : ایتالیاکه درغالب امور ذوقی وفرهنگی اروپاپیشاهنگ سایر ملل بود ودراین تاریخ هم فصل تازه‌ای درذوقیات کشودو آن ایجاد اپرابود. ونیزی ها درسال ۱۶۳۶ برای نخستین بارعمارتی مخصوص نمایشنامه های اپراساختند وهفت سال بعد « استرادی واریوس » در ایتالیا متولد شد ووی باساختن ویولون تحولی در موسیقی پدیدآورد . تاپیش‌از اختراع ویولون آلت عمدهٔ موسیقی ارگ بودواکثر قطعات خوب‌موسیقی همان‌بود که درکلیسا نواخته‌میشد . لیکن‌در این تاریخ‌مصنفین شروع به تصنیف قطعاتی مخصوص ویولون کردند و چون ادوات دیگرموسیقی هم تکمیل شده‌بود قطعاتی نیزازبرای آنهاساختند وبدین ترتیب موسیقی دسته‌جمعی یا «موزیك‌مجلسی»(۱) بوجودآمد که‌این‌قسم موسیقی‌هم‌مانند‌اپرامخصوص‌استفاده اغنیا وخواص بود .

باهمهٔ این‌احوال عصردرخشان موسیقی‌همانا قرن هیجدهم است که در آن‌قرن مصنفین بزرگ آلمانی یوهان سباستین باخ وهندل ظهورکردند .

مردم‌عوام‌ومتعارفی‌چنانکه‌اشاره‌شد دسترسی بموسیقی‌مجلسی نداشتند لیکن‌از تصنیف ها و ترانه های قدیمی و از موسیقی مخصوص کلیسا درشهر های بزرگ متمتع میشدند .

تربیت خواص: از اواخر دورهٔ قرون وسطی که تجارت و بازرگانی رونقی گرفته بود علاقه و اقبال مردم به‌فرهنگ وکسب دانش فزونی‌یافت . تا مدتهای مدید

---

(۱) Musique de chambre